

این جلد، صفحه ۳۹۱ کتاب ناقص است که در صفحه ورد، صفحه  است

فیض الباری

شرح مختصر

صحیح البخاری

(جلد پنجم)

تألیف:

دکتر عبدالرحیم فیروز هروی

فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد پنجم)

فیض الباری فی شرح «التجرید للجامع الصحیح»

دکتر عبدالرحیم فیروز هروی

حدیث و سنت، احادیث نبوی

اول (دیجیتال)

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

سایت عقیده

عنوان کتاب:

عنوان اصلی:

تألیف:

موضوع:

نوبت انتشار:

تاریخ انتشار:

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست

فهرست.....	أ
کتاب [۵۶]: فضائل صحابه <small>رضی الله عنهم</small>	۱
باب [۱]: مناقب ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small>	۱
باب [۲]: مناقب عمر بن خطاب <small>رضی الله عنه</small>	۱۰
باب [۳]: مناقب عثمان بن عفان <small>رضی الله عنه</small>	۱۲
باب [۴]: مناقب علی بن ابی طالب <small>رضی الله عنه</small>	۱۴
باب [۵]: مناقب اقارب پیامبر خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>	۱۶
باب [۶]: صفت طلحه بن عبیدالله <small>رضی الله عنه</small>	۱۷
باب [۷]: مناقب سعد ابن ابی وقاص زُهری <small>رضی الله عنه</small>	۱۸
باب [۸]: صفت دامادهای پیامبر خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>	۱۹
باب [۹]: مناقب زید بن حارثه غلام آزارد شده پیامبر خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>	۲۱
باب [۱۰]: صفت اسامه بن زید <small>رضی الله عنه</small>	۲۳
باب [۱۱]: مناقب عبدالله بن عمر <small>رضی الله عنهما</small>	۲۴
باب [۱۲]: مناقب عمّار و حدیفه <small>رضی الله عنهما</small>	۲۵
باب [۱۳]: مناقب ابو عبیده بن جراح <small>رضی الله عنه</small>	۲۷
باب [۱۴]: مناقب حسن و حسین <small>رضی الله عنهما</small>	۲۸
باب [۱۵]: فضیلت ابن عباس <small>رضی الله عنهما</small>	۳۰
باب [۱۶]: مناقب خالد بن ولید <small>رضی الله عنه</small>	۳۱
باب [۱۷]: مناقب سالم غلام آزارد شده ابو حدیفه <small>رضی الله عنه</small>	۳۲
باب [۱۸]: فضیلت عائشه <small>رضی الله عنها</small>	۳۲
باب [۱۹]: مناقب انصار.....	۳۳

باب [۲۰]: این گفته پیامبر خدا ﷺ که «اگر فضیلت هجرت نمی بود من شخصی از انصار بودم».....	۳۴
باب [۲۱]: حب انصار از ایمان است.....	۳۵
باب [۲۲]: این قول پیامبر خدا ﷺ برای انصار که «شما در نزد من از محبوبترین مردمان هستید».....	۳۵
باب [۲۳]: فضیلت خانه های انصار.....	۳۶
باب [۲۴]: این قول پیامبر خدا ﷺ: برای انصار که «صبر کنید تا بر سر نهر [کوثر] مرا ملاقات نمائید».....	۳۷
باب [۲۵]: این قول خداوند که: ﴿با آنکه محتاج هستند دیگران را بر خود ترجیح می دهند﴾.....	۳۸
باب [۲۶]: این قول پیامبر خدا ﷺ که «از نیکوکار آن ها قبول و از بدکار آن ها چشم پوشی کنید».....	۳۹
باب [۲۷]: مناقب سعد بن معاذؓ.....	۴۱
باب [۲۸]: مناقب اُبی بن کعبؓ.....	۴۲
باب [۲۹]: مناقب زید بن ثابتؓ.....	۴۲
باب [۳۰]: مناقب ابو طلحهؓ.....	۴۳
باب [۳۱]: مناقب عبدالله بن سلامؓ.....	۴۴
باب [۳۲]: به نکاح گرفتن پیامبر خدا ﷺ خدیجه را، و فضیلت خدیجهؓ.....	۴۶
باب [۳۳]: مناقب هند دختر عتبهؓ.....	۴۹
باب [۳۴]: حدیث زید بن عمرو بن نفیلؓ.....	۵۰
باب [۳۵]: زمان جاهلیت.....	۵۱
باب [۳۶]: بعثت پیامبر خدا ﷺ.....	۵۳
باب [۳۷]: مشقت هایی را که پیامبر خدا ﷺ و صحابه از مشرکین در مکه متحمل گردیدند.....	۵۴
باب [۳۸]: درباره جن.....	۵۴
باب [۳۹]: هجرت به حبشه.....	۵۶
باب [۴۰]: قصه ابوطالب.....	۵۷

باب [۴۱]:	حدیث اسراء	۵۹
باب [۴۲]:	معراج	۶۰
باب [۴۳]:	ازدواج پیامبر خدا ﷺ با عائشه، و آمدن به مدینه و عروسی کردن با وی	۷۰
باب [۴۴]:	هجرت پیامبر خدا ﷺ و صحابه <small>رضی الله عنهم</small> به مدینه منوره	۷۲
باب [۴۵]:	قدوم پیامبر خدا ﷺ و صحابه‌های‌شان به مدینه	۸۳
باب [۴۶]:	اقامت مهاجر در مکه، بعد از ادای مناسک	۸۴
باب [۴۷]:	آمدن یهود نزد پیامبر خدا ﷺ هنگام آمدن‌شان به مدینه	۸۵
کتاب [۵۷]:	غزوات	۸۷
باب [۱]:	غزوهٔ عُسَیْرَه	۸۷
باب [۲]:	این قول خداوند که: ﴿آن وقتی که از پروردگار خود استغاثه می‌کردید...﴾	۸۸
باب [۳]:	شمارهٔ اصحاب بدر	۸۹
باب [۴]:	کشته شدن ابوجهل	۹۰
باب [۵]:	اشتراک ملائکه در جنگ بدر	۹۲
باب [۶]:	۹۳
باب [۷]:	قصهٔ بنی‌النضیر و خیانت آن‌ها به پیامبر خدا ﷺ	۹۹
باب [۸]:	[کشته شدن] کعب بن اشرف	۱۰۲
باب [۹]:	کشته شدن ابو رافع عبدالله بن ابی الحقیق، و یا سلام بن ابی الحقیق	۱۰۵
باب [۱۰]:	غزوهٔ أُحُد	۱۰۸
باب [۱۱]:	﴿آن زمانی را بیاد آور که دو گروه از شما قصد داشتند که از جهاد دست بکشند...﴾	۱۰۹
باب [۱۲]:	﴿کار به دست تو نیست، خداوند یا توبهٔ آن‌ها را می‌پذیرد و یا...﴾	۱۱۰
باب [۱۳]:	شهادت حمزه بن عبدالمطلب <small>رضی الله عنه</small>	۱۱۱
باب [۱۴]:	مجروح شدن پیامبر خدا ﷺ در جنگ أُحُد	۱۱۳
باب [۱۵]:	کسانی که دعوت خدا و رسولش را پذیرفتند	۱۱۴

- باب [۱۶]: غزوه خندق که غزوه احزاب است..... ۱۱۵
- باب [۱۷]: بازگشتن پیامبر خدا ﷺ از احزاب و رفتن به سوی بنی قریظه..... ۱۱۷
- باب [۱۸]: غزوه ذات الرقاع..... ۱۱۸
- باب [۱۹]: غزوه بنی المصطلق از قوم خزاعه که غزوه مریسیع باشد..... ۱۲۱
- باب [۲۰]: غزوه انمار..... ۱۲۲
- باب [۲۱]: غزوه حدیبیه و این قول خداوند متعال که: ﴿خداوند از مؤمنانی که زیر درخت با تو بیعت کردند راضی شد﴾..... ۱۲۲
- باب [۲۲]: غزوه ذات قرد..... ۱۲۷
- باب [۲۳]: غزوه خیبر..... ۱۲۸
- باب [۲۴]: عمره قضائی..... ۱۳۹
- باب [۲۵]: غزوه مؤته از سرزمین شام..... ۱۳۹
- باب [۲۶]: فرستادن پیامبر خدا ﷺ اسامه بن زید را به سوی حُرَقَات..... ۱۴۰
- باب [۲۷]: غزوه فتح [مکه] در ماه رمضان [سال هشتم هجری]..... ۱۴۲
- باب [۲۸]: پیامبر خدا ﷺ در روز فتح بیرق را کجا نصب کردند؟..... ۱۴۳
- باب [۲۹]..... ۱۴۷
- باب [۳۰]: قول خداوند که: ﴿و روز حنین، هنگامی که بسیار بودن شما، شما را به غرور و داشت...﴾..... ۱۴۹
- باب [۳۱]: غزوه اوطاس..... ۱۴۹
- باب [۳۲]: غزوه طائف در شوال سال هشتم..... ۱۵۱
- باب [۳۳]: فرستادن پیامبر خدا ﷺ خالد بن ولید را به سوی بنی جذیمه..... ۱۵۵
- باب [۳۴]: گروه عبدالله بن حذافه سهمی و علقمه ابن مُجَزَّز مُدَلِجی که برایش گروه انصاری نیز می گویند..... ۱۵۶
- باب [۳۵]: فرستادن ابو موسی و معاذ به سوی یمن پیش از حجة الوداع..... ۱۵۷
- باب [۳۶]: فرستادن علی بن ابی طالب و خالد بن ولید رضی الله عنهما به یمن..... ۱۶۱
- باب [۳۷]: غزوه ذی الحَلَصَه..... ۱۶۴
- باب [۳۸]: رفتن جریر به طرف یمن..... ۱۶۵
- باب [۳۹]: غزوه سیف البحر..... ۱۶۶

- باب [۴۰]: غزوهٔ عیینه بن حصن ۱۶۸
- باب [۴۱]: وفد بنی حنیفه و حدیث ثمامه بن اُثال ۱۶۸
- باب [۴۲]: قصهٔ اهل نجران ۱۷۳
- باب [۴۳]: آمدن اشعری‌ها و اهل یمن ۱۷۴
- باب [۴۴]: حجة الوداع ۱۷۶
- باب [۴۵]: غزوه تبوک که همان غزوه پرمشقت است ۱۷۹
- باب [۴۶]: حدیث کعب بن مالک رضی الله عنه، و این قول خداوند متعال که: ﴿... و بر آن سه نفری که تخلف نمودند﴾ ۱۸۱
- باب [۴۷]: نامهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای کسری و قیصر ۱۹۳
- باب [۴۸]: مرض و وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ۱۹۴
- باب [۴۹]: وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ۲۰۱

کتاب [۵۸]: تفسیر ۲۰۳

- باب [۱]: آنچه که در مورد فاتحه‌الکتاب آمده است ۲۰۳

سورهٔ بقره ۲۰۵

- باب [۲]: قول خداوند عز وجل: ﴿در حالی که می‌دانید، برای خدا همتیانی قرار می‌دهید﴾ ۲۰۶
- باب [۳]: قول خداوند عز وجل: ﴿ابر را بر شما سایه قرار دادیم و منّ و سلوی را بر شما نازل ساختیم﴾ ۲۰۷
- باب [۴]: قول خداوند عز وجل: ﴿و هنگامی که گفتیم: به این قریه داخل شوید﴾ ۲۰۸
- باب [۵]: قول خداوند متعال: ﴿ما هیچ آیهٔ را نسخ و یا از یاد نمی‌بریم، مگر آنکه چیز بهتری از آن را آوریم﴾ ۲۰۹
- باب [۶]: قوله عز وجل: ﴿و گفتند: خداوند برای خود فرزند انتخاب نموده است...﴾ ۲۱۰
- باب [۷]: قول خداوند عز وجل: ﴿مقام ابراهیم را جایگاه نماز قرار دهید﴾ ۲۱۱

باب [۸]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿بِكُونِيْدِ كِهْ بِهْ خِدا وَ بِهْ اَنْجِهْ كِهْ بِرْ مَا نازلْ شِدهْ اسْتِ اِيْمانْ اُورْدِيْمْ﴾..... ۲۱۲

باب [۹]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿وَ اِيْنْ كُونهْ شِماْ راْ اْمْتِ مِيّانهْ قَرارْ دادِيْمْ تاْ بِرْ مَرْدِمانْ شَاهِدْ باشِيْدْ﴾..... ۲۱۳

باب [۱۰]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿سِپَسْ ازْ اَنْجاْ بِيّايْدِ كِهْ مَرْدِمْ اْمَدَنْدْ﴾..... ۲۱۴

باب [۱۱]: قوله تعالى: ﴿بَعْضِيْ ازْ مَرْدِمْ مِيْ كُويْنْد: پَرورْدِگار!ْ بِرايْ ماْ دَرْ دُنِياْ نِيْكيْ عطاْ فرِما...﴾..... ۲۱۴

باب [۱۲]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿ازْ مَرْدِمْ بِهْ اَصْرارْ چِيْزيْ نَمِيْ خِواهنْدْ﴾..... ۲۱۵

سورة آل عمران ۲۱۵

باب [۱۳]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿بِخِشِيْ ازْ قَرانْ اِيّايْ اسْتِ رُوشنْ كِهْ اساسْ كِتابَنْد، وَ بِخِشِيْ ازْ اَنْ مِبهْمْ اسْتِ﴾..... ۲۱۶

باب [۱۴]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿بِهْ تَحْقِيقْ كِسانِيْ كِهْ پِيْمانْ الهِيْ وَ سِوْگَنْدِهايْ خِودْ راْ بِهْ بَهايْ اَنْدِكيْ مِيْ فَرُوشَنْد...﴾..... ۲۱۷

باب [۱۵]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿بِهْ تَحْقِيقْ مَرْدِمانْ بِرْ ضِدْ شِماْ جَمْعْ شِدهْ اَنْد...﴾..... ۲۱۸

باب [۱۶]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿وَ ازْ زَبانْ اَهْلْ كِتابْ وَ مِشْرِكانْ اَزارْ فَراوانْ خِواهيْدِ شِنِيْدْ﴾..... ۲۲۰

باب [۱۷]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿گِمانْ مِبرْ اَنانْ كِهْ ازْ كَرْدارْشانْ شادْ مِيْ شِونْدْ﴾..... ۲۲۳

سورة نساء ۲۲۴

باب [۱۸]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿وَ اِگرْ مِيْ تَرَسِيْدِيْدْ كِهْ دَرِبارَهْ يَتِيْمانْ عَدالْتْ كَرْدِهْ نَمِيْ تِوانِيْد...﴾..... ۲۲۵

باب [۱۹]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿خِداْ شِماْ راْ دَرِبارَهْ اِولادْ شِماْ سِفاَرشْ مِيْ كَنْدْ﴾..... ۲۲۶

باب [۲۰]: قوله تعالى: ﴿خِداوندْ بِهْ اَنْدازهْ يَكْ ذَرِهْ ظَلْمْ نَمِيْ كَنْدْ﴾..... ۲۲۷

باب [۲۱]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿پِسْ چِگونهْ اسْتِ هَنْگامِيْ كِهْ ازْ هَرْ اْمْتِيْ شَاهِدِيْ راْ حاضِرْ گَرْدانِيْمْ﴾..... ۲۲۹

باب [۲۲]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿هر آئینه آنان که فرشتگان قبض ارواح ایشان کردند، در حالی که بر خود ستم کننده بودند...﴾..... ۲۳۰

باب [۲۳]: قوله تعالی: ﴿ما بر تو وحی فرستادیم مثلی که بر نوح وحی فرستادیم، - تا- و یونس و هارون و سلیمان را﴾..... ۲۳۱

سوره مائده ۲۳۱

باب [۲۴]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿ای پیامبر! آنچه را که از طرف پروردگار تو بر تو نازل شد، ابلاغ کن﴾..... ۲۳۲

باب [۲۵]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿ای مسلمانان! چیزهای پاکیزه را که خدا برای شما حلال ساخته است حرام قرار ندهید﴾..... ۲۳۳

باب [۲۶]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿به تحقیق که شراب و قمار و بتها، وازلام، پلیدی از عمل شیطان است﴾..... ۲۳۴

باب [۲۷]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿از هر چیز پرسیان نکنید، اگر برای شما آشکارا شود، غمگین تان می کند﴾..... ۲۳۵

سوره انعام ۲۳۶

باب [۲۸]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿بگو! خدا قادر است که از بالای سر شما بر شما غذایی بفرستد﴾..... ۲۳۷

باب [۲۹]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿آن ها کسانی هستند که خدا هدایت شان کرده است، پس از هدایت آن ها پیروی کن﴾..... ۲۳۸

باب [۳۰]: قوله عزَّ وجلَّ که: ﴿به کارهای فحشاء چه آشکارا باشد و چه پوشیده نزدیک نشوید﴾..... ۲۳۹

سوره اعراف ۲۳۹

باب [۳۱]: قوله تعالی: ﴿گذشت را پیشه کن، و به نیکی فرمان بده﴾..... ۲۴۰

سوره انفال ۲۴۰

باب [۳۲]: قوله که: ﴿با آن‌ها پیکار کنید تا فتنه [شُرک] پایان پذیرد، و تمام دین از آن خدا باشد﴾..... ۲۴۱

سوره براءه ۵..... ۲۴۱

باب [۳۳]: قوله تعالی: ﴿... و گروه دیگری که به گناهان خود اعتراف نمودند﴾..... ۲۴۲

سوره هود..... ۲۴۳

باب [۳۴]: قوله تعالی که: ﴿... و عرش او بر آب بود﴾..... ۲۴۳

باب [۳۵]: قوله تعالی: ﴿پروردگارت چنین سخت می‌گیرد آنگاه که دیار ستمگاران را به عذاب گرفتار نماید﴾..... ۲۴۴

سوره حجر..... ۲۴۵

باب [۳۶]: قوله تعالی: ﴿... مگر آن‌هایی که استراق سمع می‌کنند﴾..... ۲۴۵

سوره نحل..... ۲۴۷

باب [۳۷]: قوله تعالی: ﴿... و بعضی از شمایان به بدترین ایام زندگی می‌رسید﴾..... ۲۴۷

سوره بنی اسرائیل..... ۲۴۸

باب [۳۸]: قوله تعالی: ﴿ذریهٔ کسانی‌اند که با نوح برکشتی حمل نمودیم، و او بندهٔ شکر گذاری بود﴾..... ۲۴۸

باب [۳۹]: قوله تعالی: ﴿چه بسا که خداوند تو را به (مقام محمود) برگزیند﴾..... ۲۵۳

باب [۴۰]: قوله تعالی: ﴿نماز خود را نه بلند بخوان و نه آهسته﴾..... ۲۵۳

سوره کهف..... ۲۵۴

باب [۴۱]: قوله تعالی: ﴿این‌ها کسانی‌اند که به آیات و لقای پروردگارشان کافر شدند﴾..... ۲۵۴

سوره مریم..... ۲۵۵

باب [۴۲]: قوله تعالی: ﴿آن‌ها را از روز قیامت بر حذردار﴾..... ۲۵۵

سوره نور ۲۵۶

باب [۴۳]: قوله تعالى: ﴿كسانی که همسران خود را متهم به زنا می‌کنند و جز

خود، شاهد دیگری ندارند...﴾ ۲۵۷

باب [۴۴]: قوله تعالى: ﴿زن می‌تواند عذاب را از خود باز دارد که چهار مرتبه خدا را

شاهد بگیرد...﴾ ۲۵۹

سوره فرقان ۲۶۱

باب [۴۵]: قوله تعالى: ﴿كسانی که بر روی خود به سوی دوزخ کشیده می‌شوند﴾

..... ۲۶۲

سوره روم ۲۶۲

باب [۴۶]: قوله تعالى: ﴿الم، روم مغلوب شد﴾ ۲۶۳

سوره سجده ۲۶۵

باب [۴۷]: قوله تعالى: ﴿هیچ کس نمی‌داند که [در جنت] برایش چه چیزهایی

اندوخته شده است﴾ ۲۶۵

سوره احزاب ۲۶۶

باب [۴۸]: قوله تعالى: ﴿نوبت هر یک از همسرانت را که خواستی به تاخیر

بی‌انداز...﴾ ۲۶۶

باب [۴۹]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿ای مؤمنان! به خانه‌های پیامبر داخل نشوید﴾ ۲۶۷

باب [۵۰]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿اگر چیزی را آشکار کرده و یا پنهان سازید...﴾ ۲۶۸

باب [۵۱]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند...﴾

..... ۲۶۹

باب [۵۲]: قوله عزَّ وجلَّ که: ﴿مانند کسانی نباشید که موسی را اذیت کردند، و

خداوند او را میرا ساخت﴾ ۲۷۱

سوره سبأ ۲۷۱

باب [۵۳]: قوله تعالى: ﴿وَأُو۟سٓرَۥتُكَ يُنۢبِئُكَ أَنۡ هُنَّ حَبۡلٌ مَّعۡشُورٌ لَّكَ فَيُبۡدِئُ رِيسَۥتَهُۥ فَمِیۡمٌ رَّسَۥنَیۡنَیۡكَ فَمَا تَدۡعِیۡهِنَّ عِذَابِیۡ
که شدید است، هشدار می‌دهد﴾ ۲۷۲

سوره زمر ۲۷۳

باب [۵۴]: قوله تعالى: ﴿أَيُّ بِنۢدِیۡنٍ مِّنۡ هَٰٓؤُلَآءِ لَیۡسَ لَهُۥ دَآءِیۡمٌ مِّنۡ عِذَابِیۡ لِّمَا كَفَرۡتۡ بِآیٰتِیۡ
۲۷۳

باب [۵۵]: قوله تعالى: ﴿وَمَا یَسۡئَلُکُمۡ فِیۡ حَیٰۤاتِہِمْۡ سَآئِلَۃٌ لَّیۡسَ لَہُمۡ جَۥزَآءٌ مِّنۡہَا شَیۡءٌ
۲۷۴

باب [۵۷]: قوله تعالى: ﴿وَمَا یَسۡئَلُکُمۡ فِیۡ حَیٰۤاتِہِمْۡ سَآئِلَۃٌ لَّیۡسَ لَہُمۡ جَۥزَآءٌ مِّنۡہَا شَیۡءٌ
آسمان‌ها و زمین هستند بی‌هوش می‌شوند﴾ ۲۷۵

سوره شوری ۲۷۶

باب [۵۸]: قوله عزَّ ووجلَّ: ﴿جَزَآءٌ مِّنۡ عِزِّیۡ لِمَنۡ یَّشَآءُ لَیۡسَ لَہُمۡ جَۥزَآءٌ مِّنۡہَا شَیۡءٌ
۲۷۷

سوره نوحان ۲۷۸

باب [۵۹]: قوله عزَّ ووجلَّ: ﴿یٰۤاَیُّهَا الَّذِیۡنَ اٰمَنُوۡا اِنۡ تَرٰوۡا فِیۡ سَآئِلِیۡنَ لَیۡسَ لَہُمۡ جَۥزَآءٌ مِّنۡہَا شَیۡءٌ
۲۷۸

سوره جاثیه ۲۷۹

باب [۶۰]: قوله تعالى: ﴿وَمَا رَاۤیۡتُمۡ فِیۡ سَآئِلِیۡنَ لَیۡسَ لَہُمۡ جَۥزَآءٌ مِّنۡہَا شَیۡءٌ
۲۷۹

سوره احقاف ۲۷۹

باب [۶۱]: قوله تعالى: ﴿وَمَا رَاۤیۡتُمۡ فِیۡ سَآئِلِیۡنَ لَیۡسَ لَہُمۡ جَۥزَآءٌ مِّنۡہَا شَیۡءٌ
حال آمدن است...﴾ ۲۸۰

سوره محمد ۲۸۰

باب [۶۲]: قوله تعالى: ﴿وَمَا رَاۤیۡتُمۡ فِیۡ سَآئِلِیۡنَ لَیۡسَ لَہُمۡ جَۥزَآءٌ مِّنۡہَا شَیۡءٌ
۲۸۱

سوره (ق) ۲۸۲

باب [۶۳]: قوله تعالى: ﴿وَمَا رَاۤیۡتُمۡ فِیۡ سَآئِلِیۡنَ لَیۡسَ لَہُمۡ جَۥزَآءٌ مِّنۡہَا شَیۡءٌ
۲۸۳

سوره طور ۲۸۴

-
-
- باب [۶۴]: قوله تعالى که: ﴿قسم به طور و به کتاب نوشته شده﴾ ۲۸۵
- سوره نجم ۲۸۵
- باب [۶۵]: قوله تعالى: ﴿آیالات و عزی را دیدید﴾؟ ۲۸۶
- سوره قمر ۲۸۷
- باب [۶۶]: قوله تعالى: ﴿بلکه موعدا آنها روز قیامت است و روز قیامت مصیبت بارتر و تلختر است﴾ ۲۸۷
- سوره الرحمن ۲۸۷
- باب [۶۷]: قوله تعالى: ﴿غیر از این دو بوستان، دو بوستان دیگر است﴾ ۲۸۸
- باب [۶۸]: قوله تعالى: ﴿حورهایی که در سرا پردهها مستورانند﴾ ۲۸۸
- سوره ممتحنه ۲۸۹
- باب [۶۹]: قوله تعالى: ﴿دشمن من و دشمن خود را برای خود دوست انتخاب نکنید﴾ ۲۸۹
- باب [۷۰]: قوله تعالى: ﴿هنگامی که زنهای مسلمان نزد تو آمدند که با تو بیعت کنند...﴾ ۲۹۰
- سوره جمعه ۲۹۲
- باب [۷۱]: قوله تعالى: ﴿و [پیامبر ﷺ] را [در مردم دیگری که به آنها نپیوستند نیز مبعوث ساختیم﴾ ۲۹۲
- سوره منافقون ۲۹۳
- باب [۷۲]: قوله تعالى: ﴿آنگاه که منافقان نزد تو آمده و گفتند: شهادت می‌دهیم که تو فرستاده خدا هستی﴾ ۲۹۴
- سوره تحریم ۲۹۵
- باب [۷۳]: قوله تعالى: ﴿ای پیامبر! چرا چیزهایی را که خدا برایت حلال کرده است حرام می‌گردانی﴾ ۲۹۶

سوره قلم..... ۲۹۶.

باب [۷۴]: قوله تعالى: ﴿كینه توزی که بعد از آن رسوا است﴾..... ۲۹۷.

باب [۷۵]: قوله تعالى: ﴿روزی که کار بالا گیرد و به سجده کردن دعوت شوند﴾.....

۲۹۷.....

سوره نازعات..... ۲۹۸.

سوره عبس..... ۲۹۸.

سوره مطفین..... ۲۹۹.

باب [۷۶]: قوله تعالى: ﴿روزی که مردم در حضور پروردگار جهانیان می ایستند﴾.....

۳۰۰.....

سوره انشقاق..... ۳۰۰.

باب [۷۷]: قوله تعالى: ﴿به آسانی حساب را می گذراند﴾..... ۳۰۱.

باب [۷۸]: قوله تعالى: ﴿به حالات گوناگونی مواجه خواهید شد﴾..... ۳۰۱.

سوره شمس..... ۳۰۲.

باب [۷۹]..... ۳۰۲.

سوره علق..... ۳۰۳.

باب [۸۰]: قوله تعالى: ﴿اگر از این کارش دست بردارد...﴾..... ۳۰۴.

سوره کوثر..... ۳۰۴.

باب [۸۱]..... ۳۰۵.

سوره فلق..... ۳۰۶.

کتاب [۵۹]: فضائل قرآن..... ۳۱۵.

باب [۱]: وحی چگونه نازل گردید اول چیزی که نازل شد [چه بود]..... ۳۱۵.

باب [۲]: قرآن بر هفت حرف نازل شده است..... ۳۱۶.

باب [۳]: جبرئیل قرآن را برای پیامبر خدا ﷺ عرضه می کرد..... ۳۱۸.

-
-
- باب [۴]: فضیلت ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾..... ۳۱۹
- باب [۵]: فضیلت معوذات..... ۳۲۰
- باب [۶]: نزول ملائکه و آرامش خاطر در وقت قراءت قرآن..... ۳۲۱
- باب [۷]: غبطه خوردن به قاری قرآن..... ۳۲۳
- باب [۸]: بهترین شما کسی است که قرآن را آموخته و به دیگران می‌آموزد.... ۳۲۳
- باب [۹]: حفظ کردن قرآن و تکرار نمودن آن..... ۳۲۴
- باب [۱۰]: مد کشیدن در قراءت..... ۳۲۵
- باب [۱۱]: خوش آوازی در قراءت..... ۳۲۶
- باب [۱۲]: در چه قدر وقت قرآن خوانده شود؟..... ۳۲۶
- باب [۱۳]: گناه کسی که قرآن را ربائی و یا در مقابل چیزی می‌خواند..... ۳۲۸

تایپ و صفحه آرایی:

گروه فنی مجموعه موحدین



contact@mowahedin.com

۵۶- کتاب فضائل اصحابِ النَّبِيِّ ﷺ ورضي عنهم

کتاب [۵۶]: فضائل صحابه ﷺ

«وَمَنْ صَحِبَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَوْ رَأَاهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، فَهُوَ مِنْ أَصْحَابِهِ». «مسلمانی که با پیامبر خدا ﷺ هم صحبت شده باشد، و یا ایشان را دیده باشد، صحابه است».

۱- باب: [مناقب ابو بکر ﷺ]

باب [۱]: [مناقب ابوبکر صدیق ﷺ]

۱۵۲۰- عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَتِ امْرَأَةً النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ، قَالَتْ: أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ وَلَمْ أَجِدْكَ؟ كَأَنَّهَا تَقُولُ: الْمَوْتُ، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنْ لَمْ تَجِدِينِي فَأْتِي أَبَا بَكْرٍ» [رواه البخاری: ۳۶۵۹].

۱۵۲۰- از جبیر بن مطعم ﷺ روایت است که گفت: زنی نزد پیامبر خدا ﷺ آمد، به او امر کردند که بازهم نزدشان بیاید. آن زن گفت: به من بگوئید اگر آمدم و شما را ندیدم؟ - گویا که مرگ را در نظر داشت -

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «اگر مرا نیافتی نزد ابوبکر ﷺ بیا»^(۱).

۱- این حدیث بر جانشینی ابوبکر ﷺ بعد از پیامبر خدا ﷺ صراحت کامل دارد، و در معجم اسماعیلی آمده است که شخص بادیه‌نشین برای پیامبر خدا ﷺ چیزی فروخت، آن شخص گفت: اگر اجل شما رسید، قرض را که می‌دهد؟ فرمودند: ابوبکر، پرسید: بعد از وی قرض را که می‌دهد؟ فرمودند: عمر.

۱۵۲۱- عَنْ عَمَّارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَا مَعَهُ إِلَّا خَمْسَةٌ أَعْبُدُ وَأُمْرَاتَانِ، وَأَبُو بَكْرٍ [رواه البخاری: ۳۶۶۰].

۱۵۲۱- از عمار رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در وقتی دیدیم که با ایشان جز پنج غلام و دو زن و ابوبکر رضی الله عنه کس دیگری نبود^(۱).

۱۵۲۲- عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِذْ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ آخِذًا بِظَرْفِ ثَوْبِهِ حَتَّى أَبْدَى عَنْ رُكْبَتَيْهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَمَّا صَاحِبُكُمْ فَقَدْ غَامَرَ» فَسَلَّمَ وَقَالَ: إِنِّي كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ ابْنِ الحَطَّابِ شَيْءٌ، فَأَسْرَعْتُ إِلَيْهِ ثُمَّ نَدِمْتُ، فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَعْفِرَ لِي فَأَبَى عَلَيَّ، فَأَقْبَلْتُ إِلَيْكَ، فَقَالَ: «يَعْفِرُ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ» ثَلَاثًا، ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ نَدِمَ، فَأَتَى مَنْزِلَ أَبِي بَكْرٍ، فَسَأَلَ: أَأْتَمَّ أَبُو بَكْرٍ؟ فَقَالُوا: لَا، فَأَتَى إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَعَلَ وَجْهَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَمَعَّرُ، حَتَّى أَشْفَقَ أَبُو بَكْرٍ، فَجَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ أَنَا كُنْتُ أَظْلَمَ، مَرَّتَيْنِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ، وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقَ، وَوَأَسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي» مَرَّتَيْنِ، فَمَا أُودِي بَعْدَهَا [رواه البخاری: ۳۶۶۱].

۱۵۲۲- از ابودرداء رضی الله عنه روایت است که گفت: نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم که ابوبکر رضی الله عنه درحالی که گوشه پیراهنش را تا بلند زانوهایش بالا کرده بود آمد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «این شخص جنگ کرده است».

ابوبکر رضی الله عنه سلام داد و گفت: یا رسول الله! بین من و بین ابن خطاب چیزی واقع شده بود، به سرعت نزدش رفتم و اظهار پشیمانی نمودم، و از او خواستم تا مرا عفو نماید، ولی وی ابا و ورزید، و اینک نزد شما آمدم.

۱- این پنج غلام عبارت بودند از: بلال، زید بن حارثه، عامر بن فهیره، عبید بن زید حبشی، و عمار بن یاسر، و دو زن عبارت بودند از: خدیجه ام المؤمنین و ام ایمن، و قابل تذکر است که اولین کسانی که در اسلام داخل شدند اینها بودند: از مردها: ابوبکر، از زنها: خدیجه، از اطفال علی بن ابی طالب، و از غلامان بلال حبشی رضی الله عنه.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «ای ابوبکر! خداوند تو را می‌آمزد»، و این سخن را سه بار تکرار کردند.

از طرف دیگر عمر رضی الله عنه پشیمان شد، به خانه ابوبکر رضی الله عنه رفت و پرسید: ابوبکر موجود است؟ گفتند: نه! و او هم نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و برایشان سلام کرد، و رنگ پیامبر خدا ﷺ تغییر کرده بود، تا جایی که ابوبکر رضی الله عنه هم ترسید.

بعد از آن عمر رضی الله عنه به دو زانو نشست و گفت: یا رسول الله! به خداوند سوگند است که گناه بیشتر از من بود، و این سخن را دو بار تکرار کرد.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند مرا به سوی شما فرستاد، و شما گفتید که دروغ می‌گویی، و ابوبکر گفت که راست می‌گوید، و علاوه بر آن، با جان و مال خود با من همکاری نمود، و آیا می‌شود که دوستم را برایم واگذارید»، [و او را اذیت نکنید] و این سخن را دو بار تکرار کردند، و از آن روز به بعد ابوبکر رضی الله عنه مورد اذیت کسی قرار نگرفت^(۱).

۱۵۲۳- عَنْ عَمْرُو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بَعَثَهُ عَلَى جَيْشِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: «عَائِشَةُ»، فَقُلْتُ: مِنْ الرِّجَالِ؟ فَقَالَ: «أَبُوهَا»، قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ» فَعَدَّ رِجَالًا [رواه البخاری: ۳۶۶۲].

۱۵۲۳- از عمرو بن العاص رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا ﷺ مرا سرکرده لشکر غزوه (ذات السلاسل) تعیین نمودند، نزدشان آمدم و گفتم: محبوب‌ترین مردم نزد شما کیست؟^(۲)

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) فضیلت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر همه صحابه رضی الله عنهم.

(۲) جواز مدح کردن شخص در پیش رویش.

(۳) انسان اگر در حالت غضب کار غیر مناسبی از وی سر می‌زند، باید به زودی از آن کارش توبه نموده و به راه صواب برگردد.

۲- عمرو بن عاص رضی الله عنه چون دید که پیامبر خدا ﷺ او را امیر لشکر مقرر نمودند، فکر کرد که سبب این عمل فضیلتش بر دیگر صحابه است، و برای آنکه از این چیز متأكد شود، این سؤال را مطرح نمود، و جوابش را به ترتیبی که در حدیث آمده است شنید.

فرمودند: «عائشه».

گفتم: از مردها کیست؟

فرمودند: «پدر عائشه».

گفتم: بعد از آن کیست؟

فرمودند: «عمر بن خطاب»، و از اشخاص دیگری هم نام بردند.

۱۵۴۴- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خِيَلَاءَ، لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ أَحَدَ شِقَائِي ثَوْبِي يَسْتَرْخِي، إِلَّا أَنْ أْتَعَاهَدَ ذَلِكَ مِنْهُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّكَ لَسْتَ تَصْنَعُ ذَلِكَ خِيَلَاءَ» [رواه البخاری: ۳۶۶۵].

۱۵۲۴- از عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «کسی که جامه‌اش را از روی کبر دراز کند، خدا در روز قیامت به طرفش نظر نمی‌کند».

ابوبکر رضی اللہ عنہ گفت: یک طرف پیراهنم دراز می‌شود^(۱)، مگر آنکه آن را بگیرم.

پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «تو این کار را از روی کبر انجام نمی‌دهی».

۱۵۴۵- «أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ، أَنَّهُ تَوَضَّأَ فِي بَيْتِهِ، ثُمَّ خَرَجَ، فَقُلْتُ: لَأَلْزَمَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَا أَكُونَنَّ مَعَهُ يَوْمِي هَذَا، قَالَ: فَجَاءَ الْمَسْجِدَ فَسَأَلَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالُوا: خَرَجَ وَوَجَّهَ هَا هُنَا، فَخَرَجْتُ عَلَى إِثْرِهِ أَسْأَلُ عَنْهُ حَتَّى دَخَلَ بَيْتَ أَرِيْسٍ، فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ، وَبَابُهَا مِنْ جَرِيدٍ حَتَّى قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَاجَتَهُ فَتَوَضَّأَ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى بَيْتِ أَرِيْسٍ وَتَوَسَّطَ قُفَّهَا، وَكَشَفَ عَنِ سَاقَيْهِ وَدَلَّاهُمَا فِي الْبَيْتِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ انْصَرَفْتُ فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ، فَقُلْتُ لَأَكُونَنَّ بَوَّابَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْيَوْمَ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَدَفَعَ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: أَبُو بَكْرٍ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ تُمْ ذَهَبْتُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ؟ فَقَالَ: «أَنْدُنُّ لَهُ وَبَشَّرُهُ بِالْجَنَّةِ». فَأَقْبَلْتُ حَتَّى قُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ: ادْخُلْ، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَبْشُرُكَ بِالْجَنَّةِ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَجَلَسَ عَنِ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

۱- گویند: سبب دراز شدن یک طرف پیراهن ابوبکر رضی اللہ عنہ آن بود که وی در هنگام راه رفتن، خود را به یک طرف متمایل می‌ساخت.

اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعَهُ فِي الْقَفِّ، وَدَلَّى رِجْلِيهِ فِي الْبِئْرِ كَمَا صَنَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَكَشَفَ عَنْ سَاقِيهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ، وَقَدْ تَرَكْتُ أَحْيَ يَتَوَضَّأُ وَيَلْحَقُنِي، فَقُلْتُ: إِنْ يُرِيدُ اللَّهُ بِفُلَانٍ خَيْرًا - يُرِيدُ أَحَاهُ - يَأْتِ بِهِ، فَإِذَا إِنْسَانٌ يَحْرُكُ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقُلْتُ عَلَى رِسْلِكَ، ثُمَّ جِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ: هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَسْتَأْذِنُ؟ فَقَالَ: «أَنْذَنُ لَهُ وَبَشِّرُهُ بِالْجَنَّةِ»، فَجِئْتُ فَقُلْتُ: ادْخُلْ، وَبَشَّرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْجَنَّةِ، فَدَخَلَ فَجَلَسَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْقَفِّ عَنْ يَسَارِهِ، وَدَلَّى رِجْلِيهِ فِي الْبِئْرِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ، فَقُلْتُ: إِنْ يُرِيدُ اللَّهُ بِفُلَانٍ خَيْرًا يَأْتِ بِهِ، فَجَاءَ إِنْسَانٌ يَحْرُكُ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: عَثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «أَنْذَنُ لَهُ وَبَشِّرُهُ بِالْجَنَّةِ، عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ» فَجِئْتُ فَقُلْتُ لَهُ: ادْخُلْ، وَبَشَّرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُكَ، فَدَخَلَ فَوَجَدَ الْقَفَّ قَدْ مَلِيَ فَجَلَسَ وَجَاهَهُ مِنَ الشَّقِّ الْأَخْرِ» [رواه البخارى: ۳۶۷۴].

۱۵۲۵- از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که وی در خانه اش وضوء ساخت، بعد از آن برآمد، [و می گوید]: با خود گفتم: ملازمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نموده و امروز در خدمت ایشان خواهم بود، و همان بود که به مسجد آمد، و سراغ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را گرفت، گفتند که بیرون شدند و به این طرف رفتند.

ابوموسی رضی الله عنه می گوید: به همان طرف رفتم و از ایشان پرسان می کردم، تا دیدم که به بستان چاه اریس رفته اند^(۱)، من دم در بستان نشستم، و در آن بستان از چوب درخت خرما ساخته شده بود، همان طور انتظار کشیدم تا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قضای حاجت نموده و وضوء ساختند. نزدشان رفتم، دیدم که در روی دیوار چاه نشسته اند، ساق های پای خود را برهنه نموده و پاهای خود را در چاه آویزان کرده اند، برایشان سلام کردم، و بعد از سلام کردن برگشتم و باز دم در نشتم، و با خود گفتم که امروز دربان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواهم شد. ابوبکر رضی الله عنه آمد و در را کوبید، گفتم: کیست؟ گفت: ابوبکر، گفتم: منتظر باش! رفتم و گفتم: یا رسول الله! ابوبکر است اجازه می خواهد،

۱- (اریس) نام بستانی است که در مدینه منوره نزدیک قبا، و چاه (اریس) در همین بستان بود، و انگشتر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نزد عثمان رضی الله عنه در همین چاه افتاد.

فرمودند: «برایش اجازه بده و برایش بشارت بده که بهشتی است»، آمدم و برایش گفتم: داخل شو، و پیامبر خدا ﷺ تو را مژده بهشت داده‌اند، ابوبکر ﷺ آمد و به طرف راست پیامبر خدا ﷺ روی دیوار چاه نشست، و مانند پیامبر خدا ﷺ پاهایش را در چاه آویزان نمود، و ساق‌هایش را برهنه ساخت.

بعد از آن برگشتم و دم در نشستم، و چون در وقت خارج شدن از خانه قرار بود که برادرم وضوء بسازد و نزد من بیاید، با خود گفتم: اگر خداوند خیر را نصیبش کرده باشد، او را به اینجا رهنمون خواهد ساخت، در این فکر بودم که دیدم کسی در راه حرکت می‌دهد، گفتم: منتظر باش! نزد پیامبر خدا ﷺ آمدم، بر ایشان سلام کردم و گفتم که عمر بن خطاب است اجازه می‌خواهد، فرمودند: «برایش اجازه بده و او را مژده بهشت بده»، آمدم و گفتم: داخل شو! و پیامبر خدا ﷺ تو را مژده بهشت داده‌اند، او هم آمد و بر روی دیوار چاه به طرف چپ پیامبر خدا ﷺ نشست، و پاهای خود را در چاه آویزان کرد.

باز برگشتم و نشستم، و با خود گفتم: اگر خداوندی برای فلانی اراده خیر داشته باشد، او را به اینجا رهنمون خواهد شد، در این فکر بودم که شخصی آمد و در راه حرکت داد، گفتم: کیست؟ گفت: عثمان بن عفان، گفتم: منتظر باش! نزد پیامبر خدا ﷺ آمدم و ایشان را خبر دادم، فرمودند: «برایش اجازه بده و او را به سبب مصیبتی که به آن گرفتار می‌شود، مژده بهشت بده»، [این مصیبت: کنایه از به شهادت رسیدن وی می‌باشد]، آمدم و برایش گفتم: داخل شو، و پیامبر خدا ﷺ تو را به سبب مصیبتی که به آن گرفتار خواهی شد به بهشت مژده داده‌اند»، [چون عثمان ﷺ این سخن را شنید گفت: الله المستعان]، عثمان ﷺ داخل شد و دید که دیوار سر چاه پر شده است، در طرف مقابل پیش روی پیامبر خدا ﷺ نشست.

۱۵۲۶- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ، ذَهَبًا مَا بَلَغَ مَدًّا أَحَدِهِمْ، وَلَا نَصِيفَهُ» [رواه البخاری: ۳۶۷۳].

۱۵۲۶- از ابو سعید خدری ﷺ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «صحابه‌هایم را دشنام ندهید، اگر کسی از شما به اندازه کوه احد طلا خیرات بدهد، به

اندازه [ثواب] یک مشتى که آن‌ها خیرات داده‌اند، و حتى به اندازه نیم مشتى که آن‌ها خیرات داده‌اند، برابر نمى‌شود»^(۱).

۱۵۲۷- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حَدَّثَهُمْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَعِدَ أَحَدًا، وَأَبُو بَكْرٍ، وَعَمْرٌ، وَعُثْمَانُ فَرَجَفَ بِهِمْ، فَقَالَ: اثْبُتْ أَحَدٌ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ، وَصَدِيقٌ، وَشَهِيدَانِ [رواه البخارى: ۳۶۷۵].

۱۵۲۷- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم بالای کوه احد بالا شدند، کوه احد با آن‌ها لرزید. فرمودند: «ای احد! آرام باش! زیرا بر بالای تو یک پیامبر و یک صدیق، و دو شهید است»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سبب نهی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دشنام دادن صحابه‌هایشان این بود که بین خالد بن ولید و عبدالرحمن بن عوف مشکلی پیدا شد، خالد عبدالرحمن را دشنام داد، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: صحابه هایم را دشنام ندهید، و گرچه این خطاب برای خالد رضی الله عنه است، ولی همه امت را تا روز قیامت شامل می‌شود.

(۲) مراد از مشت، و نیم مشتى که صحابه صدقه داده‌اند، از خرما است، زیرا عادتاً آن‌ها خرما صدقه می‌دادند.

(۳) سبب فضیلت تصدیق صحابه بر تصدیق دیگران این است که آن‌ها در وقت ضرورت و حاجت شدید، و در وقتی که خودشان به فقر و فاقه دچار بودند، تصدق نمودند، و تصدیق دیگران در چنین حالتی نیست، و از اینجا است که گفته‌اند: ثواب تصدیق و خیرات به کیفیت است نه به کمیت، مثلاً: کسی که صد در هم دارد، و از صد در هم خود پنجاه درهم را صدقه می‌کند، ثوابش به اندازه ثواب کسی است که یک میلیون دارد، و از یک میلیونش پنجاه هزار درهم را صدقه می‌کند، و دیگر آنکه تصدیق صحابه رضی الله عنهم سبب نجات دعوت اسلامی و پیروزی و انتشار اسلام گردید، و تصدقی که دیگران می‌دهند، دارای چنین تاثر بارزی نیست.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

البته مراد از پیامبر، خود نبی کریم صلی الله علیه و آله، و مراد از صدیق، ابوبکر صدیق رضی الله عنه، و مراد از دو شهید، عمر و عثمان رضی الله عنهما هستند، که هر کدام آن‌ها در زمان خلافت خود به شهادت رسیدند، و باید گفت که مقربین به مقام ربوبیت، به همان ترتیبی است که در این حدیث نبوی شریف ذکر گردیده است، یعنی: اول انبیاء بعد از آن صدیقین، و بعد از آن شهداء و در درجه چهارم صالحین قرار

۱۵۲۸- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: إِنِّي لَوَاقِفٌ فِي قَوْمٍ، فَدَعَا اللَّهُ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، وَقَدْ وُضِعَ عَلَى سَرِيرِهِ، إِذَا رَجُلٌ مِنْ خَلْفِي قَدْ وَضَعَ مِرْفَقَهُ عَلَى مَنْكِبِي، يَقُولُ: رَحِمَكَ اللَّهُ، إِنْ كُنْتُ لَأَرْجُو أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَ صَاحِبَيْكَ، لِأَنِّي كَثِيرًا مَا كُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «كُنْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَفَعَلْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَأَنْطَلَقْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ» فَإِنْ كُنْتُ لَأَرْجُو أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَهُمَا، فَالْتَفَتُ فَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ [رواه البخاری: ۳۶۷۷].

۱۵۲۸- از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت است که گفت: من با عده دیگری ایستاده بودم، و در حالی که عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ [بعد از شهادتین] جهت غسل دادن روی تخته‌اش قرار داده شده بود، به حق او دعا می‌کردیم. شخصی از پشت سرم دستش را روی شانهم گذاشت و گفت: خدا بر تو رحمت کند، [طرف خطابش عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ بود]، من همیشه امیدوار بودم که خدا تو را با دو همنشین دیگر تو [که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ باشند] یکجا سازد، زیرا چه بسا از پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که می‌فرمودند: «من و ابوبکر و عمر [در فلان جا] بودیم، و من و ابوبکر و عمر به فلان جا رفتیم»، از این سبب همیشه امیدوار بودم که خدا تو را با آن دو نفر یکجا سازد، چون به پشت سر خود ملتفت شدم، دیدم که علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ است ^(۱).

دارند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴿۶۹﴾ [النساء: ۶۹]، یعنی: آن‌هایی که خدا و پیامبرش را اطاعت کنند، همنشین پیامبران، صدیقان، شهداء و صالحین هستند، که خداوند به آن‌ها نعمت عنایت فرموده، و چه نیکو رفیقانی هستند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) آنچه را که علی رضی اللہ عنہ در مورد عمر رضی اللہ عنہ گفت، عین حقیقت و واقعیت بود، و به اثر دعای نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم در هر جایی که بود، و در هر موقعیت که قرار داشت، حق می‌گفت و از حق پشتیبانی می‌کرد. از ابوحنیف تیمی به نقل از پدرش از علی رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: خدا ابوبکر را رحمت کند، دخترش را برایم به نکاح داد، و در راه هجرت برایم مرکوبی داد، و بلال را از مال خود آزاد ساخت، و خدا عمر را رحمت کند که سخن حق را می‌گفت و لو آنکه تلخ بود، و حق گفتن، او را در حالتی قرار داد که برایش دوستی نماند، و خدا بر عثمان

رحمت کند که ملائکه از وی حیاء می‌کنند، و خدا علی را رحمت کند، خدایا! به هر طرفی که علی می‌رود، حق را با وی همراه بساز، سنن الترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالبس (۵۹۱/۵-۵۹۲) حدیث (۳۷۱۴).

و نه تنها آنکه علی علیه السلام متصف به این صفت بود که حق و حقیقت را می‌گفت، بلکه دارای مناقب و فضائل بسیار دیگری نیز بود، و در این زمینه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله احادیث متعددی روایت شده است، از آن جمله اینک:

در صحیح مسلم آمده است که سعد رضی الله عنه گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد علی رضی الله عنه سه سخن گفته‌اند که اگر یکی از آن‌ها برایم می‌بود، بر تمام نعمت‌های جهان ترجیح می‌دادم.

ا- از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که چون در یکی از غزوات علی رضی الله عنه را با خود نبرده و از وی خواستند تا در مدینه منوره باقی بماند، علی رضی الله عنه گفت: (آیا مرا با زن‌ها و اطفال نگه‌میدارید؟) فرمودند: آیا نمی‌خواهی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی علیه السلام باشی، با این فرق که بعد از من پیامبری نیست.

ب- و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر شنیدم که فرمودند: فردا بیرق را بدست کسی میدهم که خدا و رسولش را دوست دارد، و خدا و رسولش او را دوست دارند، و هر کدام ما به امید آن افتادیم [که بیرق را بدست ما بدهند]، و همان بود که فرمودند: علی را برایم طلب کنید، علی رضی الله عنه را در حالیکه چشم درد بود آوردند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به چشم وی تف کردند، و بیرق را بدستش دادند، و خداوند بدست وی فتح را نصیب ساخت.

ج- و چون این قول خداوند متعال نازل گردید که: «پس بگو: بیائید فرزندان ما و فرزندان شما را، و زنان ما و زنان شما را، و خود ما و خود شما را بخوانیم، و سپس مباحله کرده و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم»، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن را طلب نموده و گفتند: الهی! اهل [خانواده] من همین‌ها هستند، [صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی رضی الله عنه حدیث رقم [۳۲] (۲۴۰۴).

و احادیث بسیار دیگری در این مورد که در صحیحین و غیر صحیحین، و کتب تراجم و غیره موجود است.

۲) علاقه و رابطه علی رضی الله عنه با صحابه - خصوصاً با خلفای راشدین و بالاخص با ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه علاقه اخوت و برادری و همکاری بود، نه چیز دیگری، و از اینجا بود که بعد از بیعت برای ابوبکر و عمر رضی الله عنه یکی از مخلصترین و صادقترین مشاورین آن‌ها بود.

در کتاب (البدایة و النهایه) در موضوع بیعت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده است که بعد از اینکه بیعت برای ابوبکر رضی الله عنه صورت گرفت، برای مردم خطبه داده و گفت: (به خداوند قسم که هیچ وقت از خداوند چه پنهان و چه آشکارا نخواستم که به خلافت برسم).

۲- باب: مَنَاقِبُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضی اللہ عنہباب [۲]: مناقب عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ

۱۵۲۹- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «رَأَيْتُنِي دَخَلْتُ الْجَنَّةَ، فَإِذَا أَنَا بِالرُّمَيْصَاءِ، امْرَأَةً أَبِي طَلْحَةَ، وَسَمِعْتُ حَشْفَةً، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: هَذَا بِلَالٌ، وَرَأَيْتُ قَصْرًا يَفْتَأِيهِ جَارِيَةٌ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: لِعُمَرَ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَهُ فَأَنْظَرَ إِلَيَّ، فَذَكَرْتُ عَيْرَتَكَ» فَقَالَ عُمَرُ: يَا أَيُّهَا رَسُولُ اللَّهِ أَعَلَيْكَ أَغَارٌ [رواه البخاری: ۳۶۷۹].

۱۵۲۹- از جابر بن عبدالله رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «در خواب دیدم که داخل بهشت شدم، در این وقت (رُمیصاء) همسر ابو طلحه را دیدم، و صدای پایی را شنیدم.

گفتم: کیست؟

گفت: بلال.

و قصری را دیدم که در کنار آن، دخترکی است، گفتم: این قصر از کیست؟ گفتند: از عمر، می‌خواستم داخل شوم و آن قصر را بینم، ولی غیرت را بیاد آوردم».

عمر رضی اللہ عنہ گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما! آیا در مقابل شما هم اظهار غیرت می‌کنم؟

تمام مهاجرین رضی اللہ عنہم سخنش را قبول نمودند و علی و زبیر رضی اللہ عنہما گفتند: (سبب غضب ما چیز دیگری، جز این نبود که در مشورت و نظر خواهی به تأخیر انداخته شدیم، و نه ما می‌دانیم که ابوبکر بعد از پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم شایسته‌ترین مردم به این کار است، وی یار غار پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم است، و شرف و خوبی وی به همگان آشکار است، و کسی است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در حیات خود او را امر کردند تا برای مردم امامت بدهد).

و سپس ابن کثیر رضی اللہ عنہ می‌گوید: و همین چیز شایسته و لایق برای علی رضی اللہ عنہ است، و همان چیزی است که روایات متعددی دلالت بر آن دارد، از آن جمله اینکه: در نمازها با ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ حاضر می‌شد، و برایش نصیحت می‌کرد و در کارها برایش مشورت می‌داد... (البداية و النهاية ۴۱۴/۹-۴۱۷).

۱۵۳۰- عَنْ أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ السَّاعَةِ، فَقَالَ: مَتَى السَّاعَةُ قَالَ: وَمَاذَا أَعْدَدْتَ لَهَا . قَالَ: لَا شَيْءَ، إِلَّا أَنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ» . قَالَ أَنَسٌ: فَمَا فَرِحْنَا بِشَيْءٍ، فَرِحْنَا بِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ قَالَ أَنَسٌ: فَأَنَا أُحِبُّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبَا بَكْرٍ، وَعُمَرَ، وَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ مَعَهُمْ بِحُجِّي إِيَّاهُمْ، وَإِنْ لَمْ أَعْمَلْ بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ» [رواه البخاری: ۳۶۸۸].

۱۵۳۰- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که شخصی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره قیامت پرسید. و گفت: قیامت چه وقت است؟ فرمودند: «برای قیامت چه آماده کرده‌ای؟»
گفت: هیچ چیز، ولی خدا و رسولش را دوست دارم فرمود: «تو با آن کسی هستی که او را دوست داری».

انس رضی الله عنه گفت: ما به هیچ چیز به اندازه این گفته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: «تو با آن کسی هستی که او را دوست داری» خوشحال نشدیم.
انس رضی الله عنه گفت: من پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر را دوست دارم، و امیدوارم به سبب آنکه ایشان را دوست دارم با آن‌ها باشم، اگرچه عملی به مانند اعمال آن‌ها انجام نداده‌ام^(۱).

۱۵۳۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «لَقَدْ كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رِجَالٌ، يُكَلِّمُونَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ، فَإِنْ يَكُنْ مِنْ أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ فَعُمِّرْ» [رواه البخاری: ۳۶۸۹].

۱۵۳۱- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

۱- مراد از (با هم بودن) مجرد با هم بودن است، نه تساوی در درجات، یعنی: در بهشت با هم هستند، و گرچه درجات آن‌ها از یکدیگر متفاوت است، و چون میان نیز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و صحابه‌های ایشان را دوست داریم، از خداوند مهربان مسئلت می‌نمائیم که ما هم با آن‌ها باشیم، آمین یا آله العالمین.

«در بین کسانی که پیش از شما در قوم بنی اسرائیل بودند، کسانی بودند، که بدون آنکه پیامبر باشند، برای آن‌ها الهام می‌شد، اگر از امت من کسی از آن‌ها باشد، عمر است»^(۱).

۳- باب: مناقب عثمان بن عفان رضی الله عنه

باب [۳]: مناقب عثمان بن عفان رضی الله عنه

۱۵۳۲- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ جَاءَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ فَقَالَ لَهُ هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ عُمَانَ فَرَّ يَوْمَ أُحُدٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: تَعْلَمُ أَنَّهُ تَغَيَّبَ عَنْ بَدْرٍ وَلَمْ يَشْهَدْ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: تَعْلَمُ أَنَّهُ تَغَيَّبَ عَنْ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ فَلَمْ يَشْهَدْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ، قَالَ: ابْنُ عُمَرَ: تَعَالَ أُبَيِّنُ لَكَ، أَمَا فِرَارُهُ يَوْمَ أُحُدٍ، فَاشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ وَعَفَّرَ لَهُ، وَأَمَا تَغَيُّبُهُ عَنْ بَدْرٍ فَإِنَّهُ كَانَتْ تَحْتَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَكَانَتْ مَرِيضَةً، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ لَكَ أَجْرَ رَجُلٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا، وَسَهْمَهُ وَأَمَا تَغَيُّبُهُ عَنْ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ، فَلَوْ كَانَ أَحَدٌ أَعَزَّ بِبِطْنِ مَكَّةَ مِنْ عُمَانَ لَبِعْتَهُ مَكَانَهُ، فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عُمَانَ وَكَانَتْ بَيْعَةُ الرِّضْوَانِ بَعْدَ مَا دَهَبَ عُمَانُ إِلَى مَكَّةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدِهِ الِئْمَنَى هَذِهِ يَدُ عُمَانَ فَضَرَبَ بِهَا عَلَى يَدِهِ، فَقَالَ هَذِهِ لِعُمَانَ فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ أَذْهَبَ بِهَا الْآنَ مَعَكَ» [رواه البخاری: ۳۶۹۸].

۱۵۳۲- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که شخصی از اهل مصر آمد [این شخص نامش یزید بن بشر سکسکی بود]، و برای وی گفت: آیا خبر داری که عثمان در روز جنگ أحد گریخته بود؟

گفت: بلی.

گفت: آیا خبر داری که او در جنگ بدر غائب بود و حاضر نشده بود.

گفت: بلی.

گفت: آیا خبر داری که او از (بیعة الرضوان) غائب بود و حاضر نشده بود؟

۱- کلمه شرط که (اگر) باشد، در اینجا برای احتمال و تردید نیست، بلکه برای تاکید است، زیرا در صورتی که چنین اشخاص در ام مفضوله وجود داشته باشند، به طریق اولی در امت فاضله وجود دارند.

گفت: بلی.

گفت: الله اکبر!

ابن عمر رضی الله عنهما برایش گفت:

بیا تا برایت توضیح بدهم:

هرچه که مسئله فرارش از جنگ أحد است، من شهادت می‌دهم که خداوند او را عفو نموده و مورد آمرزش قرار داده است.

و اما غائب شدنش از جنگ بدر، سببش آن است که دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که همسرش باشد، مریض بود، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش گفتند: «برای تو ثواب و نصیب کسی است که در جنگ اشتراک می‌نماید».

و اما سبب غائب شدنش از (بیعة الرضوان) آن بود که اگر در تمام مکه شخص دیگری از عثمان رضی الله عنه محترم‌تر می‌بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عوض وی، او را به مکه می‌فرستادند، و به سبب همین احترامش بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را فرستادند، و (بیعة الرضوان) بعد از رفتن او به طرف مکه، واقع گردید، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست راست خود را گذاشته و فرمودند: «این دست عثمان است» و به دست دیگر خود بالای آن زدند و گفتند: «این برای عثمان».

بعد از آن ابن عمر رضی الله عنهما برای آن شخص گفت: اینک آنچه را که برایت گفتم با خود بگیر و برو ^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شخصی که از ابن عمر رضی الله عنهما این سؤال‌ها را کرد - طوری که از اسلوب کلامش معلوم می‌شود - از مخالفین عثمان رضی الله عنه بود، زیرا طرح سؤال‌هایش بیانگر همین چیز است، و علاوه بر آن وقتی که ابن عمر رضی الله عنهما جواب‌های مثبت برایش داد، اظهار خوشی نموده و تکبیر گفت، و گویا به مقصد خود که انتقاص از عثمان رضی الله عنه باشد، رسید.

(۲) اساس این سخن ابن عمر رضی الله عنهما که گفت: (هرچه که مسئله فرارش از قرار داده است)، این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۵۵]، یعنی: آن‌هایی که از شما در روز بر خورد دو گروه، پشت دادند، شیطان آن‌ها را بر اثر پاره از گناهی که مرتکب شده بودند، اغوا نمود، و خدا آن‌ها را عفو نمود، زیرا خداوند آمرزنده بردبار

۴- باب: مناقبُ علی بنِ اَبی طالبٍ ؑ

باب [۴]: مناقب علی بن ابی طالب ؑ

۱۵۳۳- عَنْ عَلِيٍّ أَنَّ فَاطِمَةَ بَشَتْ مَا تَلَقَى مِنْ أَثَرِ الرَّحَاءِ، فَأَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَبِيًّا، فَأَنْطَلَقَتْ فَلَمْ تَجِدْهُ، فَوَجَدَتْ عَائِشَةَ فَأَخْبَرَتْهَا، فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخْبَرَتْهُ عَائِشَةُ بِمَجِيئِ فَاطِمَةَ، فَجَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيْنَا وَقَدْ أَخَذْنَا مَضَاجِعَنَا، فَذَهَبْتُ لِأَقُومَ، فَقَالَ عَلِيٌّ مَكَانِكُمْمَا فَقَعَدَ بَيْنَنَا حَتَّى وَجَدْتُ بَرْدَ قَدَمِيهِ عَلَيَّ صَدْرِي، وَقَالَ أَلَا أَعْلَمُكُمْمَا خَيْرًا مِمَّا سَأَلْتُمَانِي، إِذَا أَخَذْتُمَا مَضَاجِعَكُمْمَا تُكَبِّرَا أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ، وَتُسَبِّحَا ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ، وَتَحْمَدَا ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْمَا مِنْ خَادِمٍ» [رواه البخاری: ۳۷۰۵].

۱۵۳۳- از علی بن ابی طالب ؑ روایت است که فاطمه ؑ از مشکلات (دستاس)^(۱)، به مشقت افتاده بود، برای پیامبر خدا ﷺ اسیرانی را آوردند. فاطمه نزد پیامبر خدا ﷺ رفت [تا شاید از آن اسیران یکی را در خدمت وی قرار دهند]، و ایشان را نیافت، و عائشه ؓ را یافت، [و از مشکلات خود] به او خبر داد، چون پیامبر خدا ﷺ آمدند، عائشه ؓ موضوع آمدن فاطمه ؑ را برای شان گفت. [فاطمه ؑ و یا

است، بنابراین عفو عثمان ؓ از موضوع جنگ احد به نص قرآن مجید ثابت گردیده و جای انکار باقی نمی‌گذارد.

(۳) این دختر پیامبر خدا ﷺ که همسر عثمان بن عفان ؓ بود، و در این وقت مریض بود، رقیه ؓ بود، و از همین مرضش به سن بیست سالگی وفات نمود.

(۴) غرض پیامبر خدا ﷺ از فرستادن عثمان بن عفان ؓ به مکه آن بود که برای اهل مکه بفهمانند که غرض پیامبر خدا ﷺ و صحابه از آمدن به مکه، عمره کردن است، نه جنگ کردن، و می‌خواستند که در اینکار مهم کسی را وظیفه بدهند که در چنین اموری از یکطرف درایت کافی داشته، و از طرف دیگر شخص مورد احترام در نزد اهل مکه باشد.

۱- لفظ حدیث (الرحی) است، و (رحی) به معنی (آسیا) است، و مراد از آن در اینجا آسیای دستی و یا دست آسیا است، که بطور تخفیف در هرات آن را (دستاس) می‌گویند، و شاید در جاهای دیگر، نام دیگری داشته باشد، و (دستاس) عبارت از دو سنگ مدور نسبتاً کلانی است که روی هم قرار داده می‌شود، و دانه را در حفره که در وسط سنگ فوقانی قرار دارد می‌ریزند، و با گرفتن دسته سنگ فوقانی و چرخاندن آن بر روی سنگ تحتانی، دانه‌ها را نرم می‌کنند.

علی رضی الله عنه می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که ما استراحت کرده بودیم نزد ما آمدند، می خواستم بر خیزم فرمودند: «همان طوری به جایتان باشید».

و طوری در بین ما [نزدیک] نشستند، که سردی پای شان را بر روی سینه خود احساس نمودم.

فرمودند: «آیا نمی خواهید شما را به چیزی بهتر از آنچه که طلب کرده اید، رهنمائی کنم؟»

وقتی که به بستر خود رفتید، سی و چهار مرتبه (الله اکبر)، سی و سه مرتبه (سبحان الله) و سی و سه مرتبه (الحمد لله) بگوئید، این از خادمی برای شما بهتر است»^(۱).

۱- این حدیث بر علاوه از آنکه دلالت بر مناقب علی و فاطمه رضی الله عنهما دارد، این را هم می رساند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از اموال عمومی (بیت المال) هیچگاه به نفع خود و نفع وابستگان خود استفاده نمی کردند، و ای کاش آنهایی که امروز ادعای پیروی از اساسات اسلام و روش نبی کریم صلی الله علیه و آله را دارند، این توجیهاات عملی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را سر مشق زندگی خود قرار دهند، و مال بیت المال را مال میراثی پدران خود ندانند، و مورد دستبرد قرار ندهند.

۵- مناقب قرآبه رسول الله ﷺ

باب [۵]: مناقب اقارب پیامبر خدا ﷺ^(۱)

۱۵۳۴- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، قَالَ: كُنْتُ يَوْمَ الْأَحْزَابِ جُعِلْتُ أَنَا وَعُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ فِي النَّسَاءِ، فَتَنَظَرْتُ فَإِذَا أَنَا بِالزُّبَيْرِ، عَلَى فَرَسِهِ، يَخْتَلِفُ إِلَيَّ بَنِي قُرَيْظَةَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، فَلَمَّا رَجَعْتُ قُلْتُ: يَا أَبَتِ رَأَيْتَكَ تَخْتَلِفُ؟ قَالَ: أَوْهَلُ رَأَيْتَنِي يَا بُنَيَّ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: مَنْ يَأْتِ بَنِي قُرَيْظَةَ فَيَأْتِينِي بِخَبَرِهِمْ. فَأَنْطَلَقْتُ، فَلَمَّا رَجَعْتُ جَمَعْتُ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبَوِيهِ فَقَالَ: «فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي» [رواه البخاری: ۳۷۲۰].

۱۵۳۴- از عبدالله بن زبیر رضی الله عنه^(۱) روایت است که گفت: در جنگ احزاب من و عمر بن ابی سلمه در بین زن‌ها قرار داده شدیم^(۲)، نگاه کرده دیدم که (زبیر) رضی الله عنه در حالی که بر اسپش سوار بود، به طرف بنی قریظه دو سه بار رفت و آمد نمود.

۱- اقارب پیامبر خدا رضی الله عنه کسانی هستند که به نزدیکترین جدشان که عبدالمطلب باشد، نسبت داده می‌شوند، و یا پیامبر خدا رضی الله عنه صحبت کرده باشند، و یا ایشان را دیده باشند، چه مرد باشند و چه زن، و این‌ها عبارت‌اند از:

علی و اولاد وی که عبارت‌اند از: حسن، و حسین، و محسن، و ام کلثوم از فاطمه رضی الله عنها

جعفر و اولاد وی که عبارت‌اند از: عبدالله، عون، محمد، احمد.

عقیل بن ابی طالب و فرزندش مسلم.

حمزه بن عبدالمطلب و اولادش که عبارت‌اند از: یعلی، عماره، و امامه.

عباس و اولادش که عبارت‌اند از: فضل، عبدالله، قثم، عبیدالله، حارث، معبد، عبدالرحمن، کثیر، عون، تمام، ام حبیبیه، آمنه، و صفیه.

معتب بن ابی لهب.

عباس بن عتبه بن ابی لهب.

عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب، و خواهرش ضباعه.

ابو سفیان بن حارث، و فرزندش جعفر.

نوفل بن حارث بن عبدالمطلب، و دو فرزندش مغیره و حارث. و دختران عبدالمطلب که عبارت‌اند از: امیمه، اروی، عاتکه، و صفیه.

چون برگشتم، گفتم: پدرم! دیدم که به طرف بنی قریظه رفت و آمد دارید گفت:
فرزندم! مگر مرا دیدی؟
گفتم: بلی

گفت: چون پیامبر خدا ﷺ فرموده بودند: «کیست که خبر بنی قریظه را برایم
بیاورد؟» من رفتم و این کار را کردم، و چون برگشتم پیامبر خدا ﷺ پدر و مادرشان را
در مورد من با هم ذکر نموده و فرمودند: «پدر و مادر فدای تو باد»^(۳).

۶- باب: ذِکْرِ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ

باب [۶]: صفت طلحه بن عبیدالله

۱۵۳۵- عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ، فِي بَعْضِ تِلْكَ الْأَيَّامِ الَّتِي قَاتَلَ فِيهِنَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «غَيْرُ طَلْحَةَ،
وَسَعْدُ» [رواه البخاری: ۳۷۲۲].

۱- وی عبدالله بن زبیر بن عوام قرشی است، مادرش اسماء بنت ابوبکر صدیق رضی الله عنه است، در سال اول
هجرت متولد گردید، و وی اولین مولودی است که در مدینه منوره از مسلمانان مهاجر متولد شده
است، وی یکی از عبادله و یکی از دلاوران صحابه است، در سال شصت و چهار به خلافت رسید،
و در جمادی الاولی سال هفتادوسه در جنگ با حجاج به شهادت رسید، (الاصابه: ۳۰۹/۲-
۳۱۱).

۲- گویند: مراد از زن‌ها در اینجا امهات المؤمنین می‌باشند، در این وقت عبدالله بن زبیر سه ساله و
چند ماهه بود، و از این دانسته می‌شود که طفل به هر سن و سالی که حدیث را شنیده باشد،
تحمل آن برایش روا است، و عمر بن ابی سلمه فرزند أم سلمه است که در آغوش نبی کریم صلی الله علیه و آله
پرورش یافته بود.

۳- و این فضیلت بس بزرگی برای زبیر رضی الله عنه است، و وی زبیر بن عوام بن خویلد اسدی است، مادرش
صفیه بنت عبدالمطلب عمه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، زبیر رضی الله عنه به سن پانزده سالگی مسلمان شد، در
جنگ برمک و فتح مصر اشتراک داشت، در جنگ جمل در صف عائشه رضی الله عنها بود، در وقت
بازگشت از جنگ جمل در سال سی و شش هجری در (وادی السباع) وفات یافت.

۱۵۳۵- و از طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: در بعضی از روزهای که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن روزها به جهاد رفته بودند، [مراد از آن روزها: غزوه احد است] به جز از طلحه و سعد کس دیگری با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باقی نمانده بود ^(۱).

۱۵۳۶- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ وَقَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله بِيَدِهِ فَصُرِبَ فِيهَا حَتَّى شَلَّتْ [رواه البخاری: ۳۷۲۴].

۱۵۳۶- و از طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه روایت است که وی با دست خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را حمایت می کرد، و از ضربات زیادی که [کفار] بر وی وارد آوردند، دستش شل شد ^(۲).

۷- باب: مَنَاقِبُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ الزُّهْرِيِّ رضی الله عنه

باب [۷]: مناقب سعد ابن ابی وقاص زهری رضی الله عنه

۱۵۳۷- عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ «جَمَعَ لِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبَوَيْهِ يَوْمَ أُحُدٍ» [رواه البخاری: ۳۷۲۵].

۱۵۳۷- از سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که گفت: در روز جنگ (احد) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایم بین پدر و مادر خود هر دو، جمع کردند ^(۳).

۱- طلحه رضی الله عنه یکی از با شهامت ترین، و سخاوتمندترین و فداکارترین صحابه های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، و در جد دهم خود، که مَرّه بن کعب باشد، با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، و با جد هشتم خود که کعب بن سعد بن تیم باشد، با ابوبکر صدیق رضی الله عنه یکجا می شود، و سلسه نسب وی از این قرار است: طلحه بن عبیدالله بن عثمان بن عمیر، بن عمرو، بن عامر، بن عثمان، بن کعب، بن سعد، بن تیم، بن مره، بن کعب، و طلحه رضی الله عنه به نام طلحه خیر، و به نام طلحه سخاوتمند نیز یاد می شود.

۲- در روایت ترمذی آمده است که طلحه رضی الله عنه در روز جنگ (احد) خود را سپر آنحضرت صلی الله علیه و آله ساخته بود، و بر وی هشتاد و چند زخم وارد شده بود، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره وی فرمودند که طلحه و زبیر در بهشت از همنشیمان من هستند، و در ترمذی از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: کسی که می خواهد شهیدی را که بر روی زمین راه می رود ببیند، به طرف طلحه بن عبیدالله نگاه کند.

۳- یعنی گفتند که پدر و مادرم فدای تو باد، و این به سبب شهادتی بود که سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه در این روز از خود نشان داده بود، در اکثر اوقاتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این عبارت را برای کسی

۸- باب: ذِکْرُ أَصْهَارِ النَّبِيِّ ﷺ

باب [۸]: صفت دامادهای پیامبر خدا ﷺ

۱۵۳۸: «أَنَّ الْمِسُورَ بْنَ مَحْرَمَةَ، قَالَ: إِنَّ عَلِيًّا خَطَبَ بِنْتَ أَبِي جَهْلٍ فَسَمِعَتْ بِذَلِكَ، فَاطِمَةُ فَأَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَتْ: يَزْعُمُ قَوْمُكَ أَنَّكَ لَا تَغْضَبُ لِبَنَاتِكَ، وَهَذَا عَلِيٌّ نَاكِحٌ بِنْتَ أَبِي جَهْلٍ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَسَمِعَتْهُ حِينَ تَشْهَدُ، يَقُولُ: أَمَّا بَعْدُ أَنْكَحْتُ أَبَا الْعَاصِ بْنَ الرَّبِيعِ، فَحَدَّثَنِي وَصَدَّقَنِي، وَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضِعَتْهُ مِنِّي وَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يُسَوِّءَهَا، وَاللَّهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ، عِنْدَ رَجُلٍ وَاحِدٍ فَتَرَكَ عَلِيٌّ الْخُطْبَةَ» [رواه البخاری: ۳۷۲۹].

۱۵۳۸- از مسور بن مخرمه رضی الله عنه روایت است که گفت: علی رضی الله عنه دختر ابوجهل را خواستگاری کرد، فاطمه رضی الله عنها این خبر را شنید، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفت: اقوام شما این طور فکر می کنند که شما به سبب [رنجش] دختران خود به غضب نمی شوید، و اینک علی رضی الله عنه رفته و دختر ابوجهل را خواستگاری می نماید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر خاستند، و شنیدیم که در وقت گفتن کلمه شهادت فرمودند: «...اما بعد! [دخترم را] به ابوالعاص ابن ربیع به نکاح دادم، با من سخنی زد، و برایم راست گفت، [یعنی: به وعده خود وفا کرد]، و فاطمه پاره تن من است، و از چیزی که بدش بیاید مرا منکدر و آزرده خاطر می سازد، به خداوند سوگند که بین دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و دختر دشمن خدا، در نکاح یک شخص جمع نخواهد شد»، و همان بود که علی رضی الله عنه خواستگاری دختر ابوجهل را گذاشت^(۱).

استعمال می کردند، تنها می گفتند که (پدرم فدای تو)، و اینکه برای کسی بین پدر و مادر خود هر دو جمع کرده باشند، و گفته باشند که (پدر و مادر فدای تو)، از آنحضرت صلی الله علیه و آله کم واقع شده است، و این عبارت را خاص در وقت رضایت کامل از کسی برایش استعمال می کردند.

۱- از مسائل و احکام متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کسی که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وعده داده بود و به وعده خود وفا کرد، ابو العاص بن ربیع بود، زیرا وقتی که پیش از بعثت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دختر خود زینب را برایش به نکاح دادند، برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وعده داد که با دخترشان زن دیگری را به نکاح نگیرد، و به این وعده خود وفا کرد، و دیگر آنکه چون در جنگ بدر به اسارت مسلمانان در آمد، و بعد از فدیة دادن خلاص شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

۱۵۳۹: وَ عَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَذَكَرَ صَهْرًا لَهُ مِنْ بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ فَأَتَنِي عَلَيْهِ فِي مُصَاهَرَتِهِ، إِيَّاهُ فَأَحْسَنَ، قَالَ: حَدَّثَنِي فَصَدَقَنِي، وَوَعَدَنِي فَوَقَّى لِي [رواه البخاری: ۳۷۴۹].

۱۵۳۹- و از مسور بن مخرمه رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که یکی از دامادهای خود را بنی شمس را یاد کردند، [این داماد شان: ابوالعاص بن ربیع بود] و از خویشاوندی خود با او تعریف و تحسین نموده و فرمودند: «آنچه که برایم گفت راست گفت، و به آنچه که با من وعده کرده بود، وفا نمود»^(۱).

از وی خواستند که دخترشان زینب رضی الله عنها را نزدشان به مدینه بفرستند، چون به مکه رفت به وعده خود وفا کرد، و زینب رضی الله عنها را به مدینه فرستاد، در (تیسیر القاری) آمده است که علی بن ابی طالب رضی الله عنه نیز برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وعده داده بود که با دخترشان فاطمه رضی الله عنها زن دیگری را به نکاح نگیرد، ولی گویا این وعده از یادش رفته بود، بنابراین از دختر ابوجهل خواستگاری کرد، تا او را به نکاح بگیرد، و همان بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را از این کار مانع شدند.

(۲) از محتوای این حدیث نبوی شریف چنین دانسته می‌شود که اگر کسی زنی را به این شرط به نکاح می‌گیرد که با وی زن دیگری را به نکاح نگیرد، بر آن شخص لازم است که به این وعده خود وفا نموده، و زن دیگری با وی به نکاح نگیرد، و اگر به وعده‌اش وفا نکرده و اقدام به نکاح گرفتن زن دیگری می‌کند، قاضی شرع باید او را از این کار مانع شود، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «أحق الشروط أن توفوا بها، ما استحللتم به الفروج»، یعنی: سزاوارترین شرطی که به آن باید وفا کنید، شرطی است که به سبب آن، فروج را برای خود حلال ساختید.

۱- طوری که در حدیث پیشتر گفتیم، این وعده‌اش دو چیز بود. یکی آنکه با دخترشان زن دیگری نگیرد، و دیگر آنکه دخترشان زینب را نزدشان به مدینه منوره بفرستد، و او به هر دو وعده خود وفا کرد.

۹- باب: مناقب زید بن حارثه مولى النبی ﷺ

باب [۹]: مناقب زید بن حارثه غلام آزاردهنده پیامبر خدا ﷺ^(۱)

۱۵۴۰: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بَعْتًا، وَأَمَرَ عَلَيْهِمْ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فَطَعَنَ بَعْضُ النَّاسِ فِي إِمَارَتِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَنْ تَطْعُنُوا فِي إِمَارَتِهِ، فَقَدْ كُنْتُمْ تَطْعُنُونَ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ، وَإِنَّمَا اللَّهُ إِنْ كَانَ لَخَلِيفًا لِلْإِمَارَةِ، وَإِنْ كَانَ لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَإِنَّ هَذَا لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ بَعْدَهُ» [رواه البخاری: ۳۷۳۰].

۱۵۴۰- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گروهی را [به جهاد] فرستادند، و اسامه بن زید را بر آنها امیر تعیین نمودند، بعضی از مردم از امارت او انتقاد نمودند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر امروز بر امارت او طعنه می‌زدید، و به خداوند سوگند است که پدرش برای امارت مناسب بود، و او از محبوب‌ترین مردمان در نزد من بود، و امروز بعد از وی فرزندش در نزد من از محبوب‌ترین مردمان است»^(۲).

۱- زید بن حارثه رضی الله عنه از بنی کلب بود، در ایام جاهلیت در جنگی که بین قبائل عرب واقع شده بود، به اسارت در آمد، حکیم بن حزام او را خرید، و به عمه خود خدیجه رضی الله عنها داد، و خدیجه رضی الله عنها او را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بخشید، پدر و کاکای زید رضی الله عنه نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند تا فدیة او را داده و او را خلاص کنند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زید رضی الله عنه را بین بودن در نزد خود، و رفتن با پدر و کاکایش مخیر ساختند، ولی وی گفت که (لا أختار عليك أحدا أبدا)، یعنی: من هیچگاه هیچ کسی را بر شما ترجیح نمی‌دهم، فرضی الله تعالی عنه وأرضاه.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کسی که بیشترین انتقاد را از امارت اسامه بن زید رضی الله عنه می‌کرد، عیاش بن ابی ربيعة مخزومی بود، و سبب انتقاد آنها این بود که می‌گفتند چگونه جوان کم سن سالی امیر بزرگانی از صحابه مانند: ابوبکر، و عمر، و ابو عبیده و غیره گردد، چون عمر رضی الله عنه این انتقادات را شنید، سخنان آنها رد کرد، و نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد، و از ماجری برای‌شان خبر داد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بسیار به غضب شدند، و برای مردم خطبه داده و فرمودند: اگر امروز از امارات او ...

۱۵۴۱: «دَخَلَ عَلَيَّ قَائِفٌ، وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَاهِدٌ، وَأَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ وَزَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ مُضْطَجِعَانِ، فَقَالَ: إِنَّ هَذِهِ الْأَقْدَامَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ. فَسَرَّ بِذَلِكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَعْجَبَهُ، فَأَخْبَرَ بِهِ عَائِشَةَ» [رواه البخاری: ۳۷۳۱].

۱۵۴۱- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: شخصی قیافه شناسی نزد آمد، و در این وقت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حضور داشتند، و اسامه بن زید و زید بن حارثه [که فرزند و پدر بودند] در آنجا [زیرقطفه] غلتیده بودند.

قیافه شناسی [به طرف پاهای آن دو نفر دیده] و گفت: پاهای این دو نفر از یکدیگر است، پیامبر خدا از این سخن خوشحال شدند، و خوششان آمد، و از این موضوع به عائشه رضی الله عنها نیز خبر دادند^(۱).

(۲) و سبب طعنه زدن آن‌ها بر امارت پدر اسامه که زید رضی الله عنه باشد این بود که وی از موالی، یعنی: از غلامان آزاد شده بود، و عادت عرب‌ها در جاهلیت این بود که برای علامان فعلی، و کسانی که قبلاً به غلامی در آمده بودند، ولو آنکه اکنون آزاد شده بودند، هیچ اهمیتی قائل نبودند، چه جای آنکه آنان را به امارت برگزینند، ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شایستگی شخص را در نظر گرفته، و به این عادت بد جاهلیت پشت پا زدند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شخص قیافه‌شناسی که عائشه رضی الله عنها از وی حکایت می‌کند، نامش مجزز مدلجی بود، و وظیفه قیافه‌شناس آن است که به اساس علامات و قرائن، فروع را به اصول نسبت می‌دهد، یعنی: می‌تواند بشناسد که فلانی فرزند فلانی است، و آمدنش در نزد عائشه رضی الله عنها احتمال دارد که پیش از نزول حجاب بوده باشد، و اگر بعد از نزول حجاب بوده باشد، از ورای پرده و حجاب بوده است.

(۲) سبب خوشحال شدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن بود که مردم از نگاه نسب بر اسامه رضی الله عنه طعنه می‌زدند، زیرا خودش سیاه و پدرش زید بن حارثه رضی الله عنه سفید بود، ولی مادر اسامه که (برکه) نام داشت از سیاهان حبشه بود، و اینکه باید به قول قیافه شناس عمل گردد یا نه؟ بین علماء اختلاف نظر وجود دارد: امام شافعی با استناد بر این حدیث می‌گوید: قول قیافه شناس قابل اعتبار است و باید به آن عمل گردد، و امام مالک رضی الله عنه می‌گوید: قول قیافه شناس تنها در مورد کنیز و غلام معتبر است، و در غیر آن‌ها معتبر نیست، ولی امام ابو حنیفه رضی الله عنه می‌گوید: قول قیافه‌شناس به هیچ وجه اعتبار ندارد، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الاسراء: ۳۶] یعنی: از چیزی که به آن علم نداری پیروی مکن، و از حدیث باب چنین جواب می‌دهند که بسبب اسامه از زید رضی الله عنه ثابت بود، و چیزی که سبب خوشحالی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شد تاکید این ثبوت موجود بود، نه ثبوت غیرموجود.

۱۰ - باب: ذِکْرُ أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ

باب [۱۰]: صفت اسامه بن زید

۱۵۴۲: «وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةً مِنْ بَنِي مَخْزُومٍ سَرَقَتْ، فَقَالُوا: مَنْ يُكَلِّمُ فِيهَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَلَمْ يَجْتَرِ أَحَدٌ أَنْ يُكَلِّمَهُ، فَكَلَّمَهُ أَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ، وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ قَطَعُوهُ، لَوْ كَانَتْ فَاطِمَةُ لَقَطَعْتُ يَدَهَا» [رواه البخاری: ۳۷۳۳].

۱۵۴۲ - و از عائشه رضی الله عنها روایت است که زنی از بنی مخزوم دزدی کرد، گفتند: چه کسی در این مورد به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخن بزند [که این زن را عفو کنند]، کسی جرأت نکرد که با ایشان در این مورد سخن بزند، و اسامه بن زید [در موضوع] با ایشان سخن زد. فرمودند: «عادت بنی اسرائیل آن بود که اگر شخص شریفی در آن‌ها دزدی می‌کرد، از وی چشم پوشی می‌کردند، و اگر شخص ضعیف و بیچاره دزدی می‌کرد، دستش را قطع می‌نمودند، و اگر این دزد فاطمه [دختر محمد صلی الله علیه و آله] می‌بود، دستش را قطع می‌کردم»^(۱).

۱ - از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شفاعت کردن در اصل و اساس خود کار خوب و پسندیده‌ای است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ يَشْفَعْ شَفَعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا﴾ [النساء: ۸۵]، یعنی: هرکس که در کار خوبی شفاعت کند، نصیبی هم برای خودش خواهد بود.

(۲) سبب آنکه از بین صحابه رضی الله عنهم اسامه بن زید آمد، و درباره آن زن با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخن زد این بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را بسیار دوست داشتند، و اسامه رضی الله عنه فکر کرد که دوستی خاص پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بسبب به او، سبب خواهد شد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حد دزدی را بر آن زن جاری نسازند، ولی موقف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این زمینه چیزی بود که خودشان بیان داشتند.

(۳) سبب ذکر فاطمه رضی الله عنها تاکید هر چه بیشتر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر لزوم اجرای حد است، زیرا از یکطرف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را نهایت دوست داشتند، و از طرف دیگر فاطمه رضی الله عنها بالاترین و والاترین شخصیت در بین زن‌ها بود، و با این هم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند که اگر - به فرض محال - فاطمه با چنین جاه و منزلتی که دارد، دزدی می‌کرد، دستش را قطع می‌کردم، پس نباید در اجرای حد از کسی شفاعت نمود.

۱۵۴۳: عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَانَ يَأْخُذُهُ وَالْحَسَنَ فَيَقُولُ: اللَّهُمَّ أَحِبَّهُمَا، فَإِنِّي أَحِبُّهُمَا» [رواه البخاری: ۳۷۳۵].

۱۵۴۳- از اسامه بن زبی رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او و حسن رضی الله عنهما را [در آغوش] می گرفتند و می گفتند: «خدا یا! این دو نفر را دوست داشته باش، چون من این‌ها را دوست دارم».

۱۱ - باب: مناقب عبد الله بن عمر رضی الله عنهما

باب [۱۱]: مناقب عبدالله بن عمر رضی الله عنهما

۱۵۴۴: عَنْ حَفْصَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ لَهَا: «إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ رَجُلٌ صَالِحٌ» [رواه البخاری: ۳۷۴۱، ۳۷۴۰].

۱۵۴۴- از حفصه رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایم گفتند که «عبدالله شخص نیکی است»^(۱).

(۴) از این حدیث دانسته می‌شود که اگر قضیه دزدی به حاکم شرع رسید، اجرای حد لازم می‌گردد، و کسی نمی‌تواند سبب تعطیل آن گردد، و مفهوم مخالف آن این است که پیش از رسیدن قضیه دزدی به حاکم شرع، کسی که مالش به دزدی رفته است، می‌تواند از حق خود گذشته و دزد را عفو نماید، شخصی از صحابه به نام صفوان ابن امیه دزدی را که ردایش را دزدی کرده بود گرفته، و نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دزد پرسیدند: به راستی ردایش را دزدیده بودی؟ گفت: بلی امر کردند که دستش بریده شود، صفوان گفت: یا رسول الله! این چیز را نمی‌خواستم، - یعنی: نمی‌خواستم که دستش بریده شود- فرمودند: پس چرا پیش از اینکه [قضیه] به من برسد [او را عفو نکردی]؟

(۵) در مورد تطبیق حد، به اتفاق علماء هیچکس به جز از حاکم شرع حق اجرای آن را ندارد.

۱- و سبب این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن بود که ابن عمر رضی الله عنهما در جواب دید که دو فرشته او را گرفته و به طرف دوزخ می‌برند، و او می‌گفت، «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ» در این وقت فرشته سومی آمد و گفت مترس، عبدالله بن عمر رضی الله عنهما این خواب را برای خواهرش أم المؤمنین حفصه رضی الله عنها قصه کرد، و حفصه رضی الله عنها آن را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: عبدالله شخص صالحی است اگر در شب نماز بخواند، و عبدالله بن عمر از آن روز به بعد، تا وقتی که به سن هشتادوشش‌سالگی رسید، قیام اللیل را ترک نکرد، و جز وقت اندکی در شب خواب نمی‌شد.

۱۲ - باب: مناقبِ عَمَّارٍ وَحَدِيثُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُباب [۱۲]: مناقبِ عَمَّارٍ وَحَدِيثُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۵۴۵: عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ جَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ غُلَامٌ فِي مَسْجِدٍ بِالشَّامِ وَكَانَ قَدْ قَالَ: اللَّهُمَّ يَسِّرْ لِي جَلِيسًا صَالِحًا، فَجَلَسَ إِلَى أَبِي الدَّرْدَاءِ، فَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ: مِمَّنْ أَنْتَ؟ قَالَ: مِنْ أَهْلِ الكُوفَةِ، قَالَ: أَلَيْسَ فِيكُمْ، أَوْ مِنْكُمْ، صَاحِبُ السَّرِّ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ، يَعْنِي حَدِيثَهُ، قَالَ: قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: أَلَيْسَ فِيكُمْ، أَوْ مِنْكُمْ، الَّذِي أَجَارَهُ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَعْنِي مِنَ الشَّيْطَانِ، يَعْنِي عَمَّارًا، قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: أَلَيْسَ فِيكُمْ، أَوْ مِنْكُمْ، صَاحِبُ السَّوَاكِ، وَالْوِسَادِ، أَوِ السَّرَارِ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: كَيْفَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَقْرَأُ: ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى ﴿﴾، قَالَ: ﴿وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى﴾، قَالَ: مَا زَالَ بِي هَوْلًا حَتَّى كَادُوا يَسْتَنْزِلُونِي عَنْ شَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [رواه البخارى: ۳۷۴۳].

۱۵۴۵ - از ابو الدرداء رضی الله عنه روایت است که جوانی در مسجدی در شام به پهلویش نشست، [نام این جوان علقمه بود، و هنگام داخل شدن به مسجد] دعا کرده بود که خدایا! برایم همنشین صالحی را میسر کن.

ابو الدرداء رضی الله عنه از آن جوان پرسید: از کدام مردمی؟
گفت: از اهل کوفه.

پرسید: آیا آن شخصی که اسرار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را میدانست و غیر از او شخص دیگری آن اسرار را نمی دانست در بین شما نیست؟ مقصدش حدیثه بود. [آن جوان] می گوید: گفتم: موجود است ^(۱).

۱ - حدیثه رضی الله عنه مخزن اسرار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، برایش چیزهای را می گفتند که برای بسیاری از صحابه رضی الله عنهم نمی گفتند، از این سبب منافقین را یکایک می شناخت، زیرا ذریعه وحی احوال تمام منافقین برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر داده شده بود، و ایشان از احوال این منافقین برای حدیثه رضی الله عنه اطلاع داده بودند، از این جهت اگر کسی وفات می کرد، عمر رضی الله عنه حدیثه رضی الله عنه را تعقیب می کرد، اگر می دید که بر جنازه اش نماز می خواند، او هم نماز می خواند، ورنه از نماز خواندن بر آن جنازه خودداری می کرد.

ابو الدرداء گفت: آیا کسی که خداوند متعال او را بر زبان پیامبر خود ﷺ از شیطان پناه داده است در بین شما موجود نیست؟ مقصدش عمار بود.
گفتم: موجود است^(۱).

ابو الدرداء گفت: آیا کسی که مسواک پیامبر خدا ﷺ را با خود برمی داشت - یا کسی که صاحب سر پیامبر خدا ﷺ بود - در بین شما موجود نیست؟ [مقصدش عبدالله بن مسعود بود].
گفت: موجود است.

ابو الدرداء گفت: عبدالله [بن مسعود] این سوره را چگونه تلاوت می نمود:
﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ۝ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ ۝﴾؟ گفت: ﴿وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ۝﴾
تلاوت می کند.

ابو الدرداء ﷺ می گوید: اهل شام آنقدر در این مورد از من سؤال و استفسار نمودند که نزدیک بود مرا از قرائتی که از پیامبر خدا ﷺ شنیده بودم، دور سازند^(۲).

۱- این شخص که خداوند متعال او را به زبان نبی خود از شیطان پناه داده بود - طوری که در روایت آمده است - عمار ﷺ بود، و این اشاره به این روایت است که چون مشرکین عمار ﷺ را مورد تعذیب قرار داده و از وی خواستند که پیامبر خدا ﷺ را دشنام دهد، از این کار خودداری نمود، چون پیامبر خدا از این واقعه مطلع شدند، فرمودند: عمار قابل ترحم است، زیرا او مشرکین را به سوی بهشت دعوت می کنند، و آن‌ها او را به سوی دوزخ می خوانند، و یا مراد این قول پیامبر خدا ﷺ است که فرمودند: هیچگاه عمار بین دو چیز مخیر نگشته است، مگر آنکه شدیدتر آن را - که در آن قوت و منفعت اسلام باشد - اختیار نموده است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) از این روایت این طور دانسته می شود که ابن مسعود رضی الله عنه (وما خلق) را حذف می کرد، و البته قرائتی که بدون لفظ (وما خلق) باشد، قرائتی است مخالف روایات متواتره، و قابل قبول نیست، و اینکه چرا عبدالله بن مسعود رضی الله عنه لفظ (وما خلق) را قرائت نمی کرد، امام عینی رحمته الله می گوید که در اول به همین گونه نازل شده بود، یعنی: بدون لفظ (وما خلق)، و عبدالله بن مسعود و ابو الدرداء همین نزول اول را شنیده بودند، و چون بعد از آن با لفظ (وما خلق) نازل گردید، دیگران نزول اخیر را شنیدند، ولی آن دو نفر نشنیدند، چنانچه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نزول (معوذتین) یعنی: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ۝﴾، ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۝﴾ را شنیده بود، از این جهت گمان می کرد که این دو سوره از قرآن نیست.

۱۳ - باب: مناقبُ ابي عبیدة بن الجراح

باب [۱۳]: مناقب ابو عبیده بن جراح^(۱)

۱۵۴۶: عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينًا، وَإِنَّ أَمِينَنَا أَيْتُهَا الْأُمَّةُ أَبُو عَبِيدَةَ بْنِ الْجَرَّاحِ [رواه البخاری: ۳۷۴۴].

۱۵۴۶ - از انس بن مالک^(۲) روایت است که پیامبر خدا^(ص) فرمودند: «به تحقیق برای هرامتی امینی است، و ای امت [من بدانید] که امین ما ابو عبیده بن جراح است»^(۲).

(۲) اگر یک یا دو نفر و یا حتی بیشتر از آن کدام آیه از قرآن را نشنیده باشند، این نشنیدن آن‌ها تاثیری بر متواتر بودن آن آیت ندارد، زیرا کسانی که شنیده‌اند صدها و هزارها می‌باشند، و به شنیدن آن‌ها تواتر متحقق می‌گردد، و دیگر آنکه اعتبار به قول کسی است که چیزی را شنیده و یا دیده است، نه به قول کسی که نشنیده و یا ندیده است، و از این سبب است که اگر صد نفر در محکمه شهادت بدهند که مثلاً: فلانی از فلانی طلبگار نیست، و دو نفر شهادت بدهند که طلبگار است، قاضی قول همان دو نفر را قبول می‌کند، نه قول صد نفر را، زیرا شهادت در اثبات است نه در نفی.

۱ - وی عامر بن عبدالله بن جراح است، در نسب بعد از چندین پشت، یعنی در (فهر) با نبی کریم^(ص) یکجا می‌شود، از عشره مبشره به جنت است، مادرش که از بنی حارث بن فهر بود، ایمان آورد و مسلمان شد. ولی پدرش در جنگ بدر در صفت مشرکین کشته شد، و گویند: خود عامر که همان ابو عبیده بن جراح باشد، پدر خود را کشت، وی از طرف عمر بن خطاب^(ص) امیر شام مقرر گردید، و در سال هزده هجری به اثر وبائی که در آن سرزمین شیوع یافته بوده، وفات یافت، رضی الله تعالی عنه و أراضاه.

۲ - این به آن معنی نیست که صحابه‌های دیگر امین نبودند، و با در امت محمدی امین دیگری وجود ندارد، بلکه مراد این است که ابو عبیده^(ص) در این مورد نسبت به دیگران دارای امتیاز خاصی است، و با آنکه صحابه همگی دارای فضیلت بودند، ولی بعضی از آن‌ها در جانبی از جوانب علم و اخلاق بر دیگران برتری داشتند، ترمذی از انس بن مالک روایت می‌کند که پیامبر خدا^(ص) فرمودند: با رحم‌ترین امت من بر امت من ابوبکر، شدیدترین آن‌ها در تطبیق احکام خدا عمر، باحیاط‌تر از همگان عثمان، داناتر آن‌ها به حلال و حرام معاذ بن جبل، داناتر از همگان در مسائل میراث زید بن ثابت، قاری‌ترشان اُبی بن کعب می‌باشد، و برای هر امت امینی است و امین این امت ابو عبیده بن جراح است، چنانچه در حدیث دیگری آمده است که از همه داناتر در مسائل قضاء علی^(ص) است.

۱۴- باب: مَنَاقِبُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُباب [۱۴]: مناقب حسن و حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ^(۱)

۱۵۴۷: عَنِ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى عَاتِقِهِ، يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ» [رواه البخاری: ۳۷۴۹].

۱- حسن و حسین، پسران علی بن ابی طالب، و نوه‌های پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند، مادرشان فاطمه الزهراء سردار زنان جهان است، پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند که حسن و حسین سردار جوانان بهشت، و در گلدسته من می‌باشند، تا وقتی که حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ به دنیا آمد در بین عرب‌ها کسی (حسن) و (حسین) نام نداشت، مفضل عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌گوید: خداوند این دو اسم را برای این دو شخصیت، پنهان نگهداشته بود، حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ در نیمه ماه رمضان سال سوم هجری تولد یافت، علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت می‌کند که بعد از تولدش پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده و فرمودند: فرزندم را برایم نشان بدهید، او را چه نام گذاشتید؟ گفتیم: حرب، فرمودند: نه خیر بلکه نامش (حسن) است، و در وقت تولد (حسین) نامش را حرب گذاشته بودند، و پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را حسین نامیدند، و همچنین در وقت تولد (محسن) علی عَلَيْهِ السَّلَامُ او را حرب نامید، و پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را (محسن) نامیده و فرمودند: این‌ها را به نام‌های فرزندان هارون عَلَيْهِ السَّلَامُ نام می‌گذارم که (شبر) و (شیر) و (مشیر) نام داشتند، از عمر بن ابی سلمه عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت است که آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ بر پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خانه ام سلمه عَلَيْهَا السَّلَامُ نازل شد، بعد از نزول این آیه کریمه پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فاطمه و حسن و حسین را طلب نموده و در عبای خود قرار دادند، و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را پشت سر خود نشاند و گفتند: این‌ها اهل بیت من هستند، پس پلیدی را از آن‌ها دور کن، و آن‌ها را به پاکیزگی خاصی پاکیزه بگردان، حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ بسیار زیبا و خوش چهره بود، و شباهت بسیاری به پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داشت، بسیار جواد و سخاوتمند بود، و چندین بار تمام مالی را که داشت، در راه خدا خیرات داد، چندین بار پیاده به حج رفت، و می‌گفت نمی‌خواهم به سبب آنکه به خلافت برسم، یک قطره خون امت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر زمین بریزد، هرچه که درباره محاسن وی و برادرش حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بگوئیم کم گفته‌ایم، همین بس است که جدشان سرور کائنات، مادرشان فاطمه زهراء و پدرشان علی بن ابی طالب است، و بالاخره حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ در سال چهل و نه هجری در مدینه منوره به سبب زهری که همسرش جعده بنت اشعث برایش خوراند وفات یافت، و درباره حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از این سخن خواهیم گفت، اسد الغابه (۹/۲-۱۵).

۱۵۴۷- از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: در حالی که حسن بن علی رضی الله عنهما بر روی دوش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود می گفتند: «خدایا! من او را دوست دارم، پس تو هم او را دوست داشته باش».

۱۵۴۸: عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فَقَالَ: «أَشْبَهُ بِاللَّيْلِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا» [رواه البخاری: ۳۷۵۲].

۱۵۴۸- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: هیچ کس به اندازه حسن بن علی رضی الله عنهما به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شباهت نداشت^(۱).

۱۵۴۹: عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَسَأَلَهُ عَنِ الْمُحْرِمِ؟ قَالَ: شُعْبَةُ أَحْسِبُهُ يَقْتُلُ الدُّبَابَ، فَقَالَ: أَهْلُ الْعِرَاقِ يَسْأَلُونَ عَنِ الدُّبَابِ، وَقَدْ قَتَلُوا ابْنَ ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هُمَا رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا» [رواه البخاری: ۳۷۵۳].

۱۵۴۹- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که شخصی [از اهل کوفه] از وی پرسید: اگر کسی مگسی را در حال احرام بکشد حکمش چیست؟ ابن عمر رضی الله عنهما گفت: مردم عراق آمده و از حکم کشتن مگس در حال احرام می پرسند، در حالی که فرزند دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کشتند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده بودند که «[حسن و حسین رضی الله عنهما] دو دسته گل من از [تمام] دنیا هستند»^(۲).

۱- از این معلوم می شود که حسن رضی الله عنه بسیار زیبا و خوش چهره بوده است، زیرا مجرد شباهت داشتن او به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کافی است که دلیل بر زیبایی وافر او بوده باشد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از این گفته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که [حسن و حسین رضی الله عنهما] دو دسته گل من از [تمام] دنیا هستند، این است که از تمام دنیا همین دو نفر را مانند گل می پسندم.

(۲) وجه شباهت بین حسن و حسین و دسته گل این است که همان طوری که انسان می خواهد گل را هر لحظه ببیند و ببوید، همان طور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می خواستند تا هر لحظه حسن و حسین را ببینند و ببویند.

(۳) با اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد حسن و حسین رضی الله عنهما چنین گفتند، کسانی با نهایت قساوت قلب و دور از رحمت اسلامی و عطوفت انسانی حسین رضی الله عنه را به شهادت رساندند، و خلاصه قصه

۱۵- باب: ذِکْرُ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهماباب [۱۵]: فضیلت ابن عباس رضی الله عنهما

۱۵۰- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، قَالَ: صَمَّيْنِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى صَدْرِهِ، وَقَالَ: اللَّهُمَّ عَلِّمْنِي الْحِكْمَةَ « [رواه البخاری: ۳۷۵۶].

۱۵۵- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا به سینه خود چسپانده و فرمودند: «خدایا! حکمت را برایش بیاموز».

۱۵۰۱- « وَ فِي رِوَايَةٍ : عَلَّمَهُ الْكِتَابَ » [رواه البخاری: ۳۷۵۶].

۱۵۵۱- در روایت دیگری آمده است که فرمودند: «... کتاب را برایش بیاموز»^(۱).

شهادت حسین رضی الله عنه چنین بود که چون یزید امیر مقرر شد، حسین رضی الله عنه برایش بیعت نکرد، اهل کوفه برای حسین رضی الله عنه پیغام فرستادند که اگر به کوفه بیاید، همگان به او بیعت خواهند کرد، امام حسین رضی الله عنه از مکه بر آمد، و به جانب عراق به راه افتاد، خبر به عبدالله بن زیاد رسید، لشکری در مقابلش فرستاد، و در منطقه کربلا در کنار فرات بین جانبین جنگ در گرفت، و امام حسین ریحانه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به فجیعترین صورت ممکن به شهادت رسید، و بعد از شهادت، سر مبارکش را در طشتی قرار داده و نزد عبیدالله بن زیاد فرستادند، این ناپاک چوبی را گرفته و به چشمان نازنین و دندانهای مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله می زد، زیدبن ارقم رضی الله عنه برایش گفت: چنین کاری مکن، زیرا من لبهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بر روی آن چشمها و دندانها دیده‌ام، یعنی: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر چشمها و دندانهایش بوسه می زدند، ولی آن نابکار از این کارش دست نکشیده و برای زید بن ارقم گفت: اگر این نمی بود که پیر و خرف شده، گردنت را می زدم، قصه جانگذار شهادت امام حسین رضی الله عنه دراز است، و قلم توانای بیان هرآنچه را که در این مورد گذشته است، ندارد، لذا به آنچه که به آن اشاره رفت، اکتفاء می کنیم.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) وی عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب است، به نام ترجمان قرآن معروف بود، از علمای مشهور صحابه است، بلند قامت، زیبا رو، و تنومند بود، در همه علوم عصر خود متبحر بود، مسروق رضی الله عنه می گوید: وقتی که او را می دیدم، می گفتم که: أجمل الناس است، و وقتی که سخن میزد، می گفتم که أفصح الناس است، و وقتی که در فقه و حدیث نظر می داد، می گفتم که أعلم الناس است، وی به سن هفتادسالگی در سال شصت و هشت هجری، در طائف وفات یافت، و محمد بن حنفیه بر وی نماز خواند.

۱۶ - باب: مناقبُ خالدِ بنِ الولیدِ

باب [۱۶]: مناقب خالد بن ولید

۱۵۵۲- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، نَعَى زَيْدًا، وَجَعْفَرًا، وَابْنَ رَوَاحَةَ لِلنَّاسِ، قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُمْ خَبْرُهُمْ، فَقَالَ «أَخَذَ الرَّايَةَ زَيْدٌ، فَأُصِيبَ، ثُمَّ أَخَذَ جَعْفَرٌ فَأُصِيبَ، ثُمَّ أَخَذَ ابْنُ رَوَاحَةَ فَأُصِيبَ، وَعَيْنَاهُ تُدْرِفَانِ حَتَّى أَخَذَ سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» [رواه البخاری: ۳۷۵۷]

۱۵۵۲- از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مرگ زید و جعفر و ابن رواحه رضی الله عنهم خبر دادند- این حدیث قبلا گذشت - و فرمودند: «بعد از آن‌ها بیرق را شمشیری از شمشیرهای خدا به دست گرفت، و فتح نصیب مسلمانان شد»^(۱).

(۲) در اینکه مراد از حکمت چیست؟ نظریه‌های مختلفی وجود دارد، امام مالک رضی الله عنه می‌گوید که مراد از حکمت: معرفت احکام شرعی و عمل کردن به آن‌ها است، و امام شافعی رضی الله عنه می‌گوید: مراد از حکمت: سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و بعضی می‌گویند که مراد از حکمت: فرق گذاشتن بین حق و باطل است، و حکیم کسی است که مسائل را بر وجه مناسب و متیقن آن می‌داند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حق ابن عباس رضی الله عنهما دعا کردند که «اللهم! علمه علم الكتاب»، یعنی: خدایا! علم قرآن مجید را برایش بیاموز، و خداوند دعای نبی خود را در حقیقت اجابت نمود، و تا جایی در علوم قرآن متبحر گردید، که به نام ترجمان القرآن معروف گشت.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نسب خالد بن ولید در مره بن کعب با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدیق رضی الله عنهما یکجا می‌شود، به غایت شجاعت و شهامت داشت، عراق و شام و مناطق بسیار دیگری به ذریعه او فتح گردید، کنیتش ابوسلیمان است، در حدیبیه اسلام آورد، و به سن جوانی یعنی چهل و چند سالگی، در سال بیست و یکم هجری در حمص وفات یافت.

(۲) خلاصه قصه که در حدیث نبوی شریف آمده است این است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در غزوه مته زید را امیر لشکر تعیین نموده و فرمودند: اگر او به شهادت رسید، جعفر امیر باشد، و اگر جعفر به شهادت رسید، ابن رواحه امیر باشد، و بعد از جنگ و درگیری با کفار، نتیجه همان شد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده بودند، یعنی: زید که امیر بود به شهادت رسید، و بعد از وی جعفر امیر شد، و به شهادت رسید، و بعد از وی، ابن رواحه امیر شد و به شهادت رسید، و بعد از آن‌ها خالد بدون آنکه امیر باشد، بیرق را بدست گرفت، و فتح نصیب مسلمانان شد.

۱۷- باب: مناقب سالم مَوْلَى أَبِي حُدَيْفَةَ رضی اللہ عنہباب [۱۷]: مناقب سالم غلام آزاد شدہ ابو حُدَیْفَه رضی اللہ عنہ

۱۵۵۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: اسْتَفْرِئُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ، مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ فَبَدَأَ بِهِ، وَسَالِمٍ، مَوْلَى أَبِي حُدَيْفَةَ وَأَبِي بِنِ كَعْبٍ، وَمُعَاذِ ابْنِ جَبَلٍ بِمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ [رواه البخاری: ۳۷۵۷].

۱۵۵۳- از عبدالله بن عمرو رضی اللہ عنہما روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که می فرمودند: «از چهار نفر بخوانید که برای شما قرآن بخوانند: از عبدالله بن مسعود، سالم مولى ابى حذیفه، ابى بن کعب، و معاذ بن جبل»^(۱).

۱۸- باب: فضل عائشة رضی اللہ عنہاباب [۱۸]: فضیلت عائشه رضی اللہ عنہا

۱۵۵۴- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّهَا اسْتَعَارَتْ مِنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قِلَادَةً فَهَلَكَتْ فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِهِ فِي طَلِبِهَا، فَأَدْرَكْتَهُمُ الصَّلَاةَ، فَصَلُّوا بِعَيْرِ وُضُوءٍ، فَلَمَّا أَتَوْا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَكَّوْا ذَلِكَ إِلَيْهِ، فَزَلَّتْ آيَةُ النَّبِيِّ، ثُمَّ ذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيثِ، وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي كِتَابِ التَّيْمِ [رواه البخاری: ۳۷۷۳] و انظر حديث رقم: ۳۳۴].

۳) بعد از اینکه پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفتند که بعد از آن‌ها بیرق را شمشیری از شمشیرهای خدا بدست گرفت و فتح نصیب مسلمانان گردید، از همان روز خالد رضی اللہ عنہ ملقب به (سیف الله)، یعنی: (شمشیر خدا) گردید، و ابن حبان و حاکم از ابی اوفی روایت می کنند که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: خالد را اذیت نکنید، زیرا او شمشیری از شمشیرهای خدا است که بر کفار مسلط کرده است.

۱- سبب اختصاص این چهار نفر به قراءت قرآن این است که این‌ها تمام قرآن را از دهان خود پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم شنیده بودند، ولی دیگران چیزی را از پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و چیزی را از یکدیگر خود می شنیدند، و دیگر آنکه این‌ها در تلاوت قرآن از دیگران بر تری داشتند، ولو آنکه بعضی از صحابه در فهم معانی قرآن از این‌ها فهمیده تر بودند.

۱۵۵۴- از عائشه رضی الله عنها روایت است که وی گلوبندی را از [خواهرش] اسماء رضی الله عنها به عاریت گرفت و از نزدش گم شد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عده از صحابه خود را فرستادند تا آن را جستجو نمایند، وقت نماز بر آن‌ها داخل شد، [و چون آبی نیافتند] بدون وضوء نماز خواندند، و هنگامی که نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برگشتند از این واقعه شکایت نمودند، و آیه تیمم نازل گردید، و بقیه حدیث قبلا در کتاب تیمم گذشت ^(۱).

۱۹- باب: مناقب الأنصار

باب [۱۹]: مناقب انصار

۱۵۵۵- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: كَانَ يَوْمُ بُعَاثَ، يَوْمًا قَدَّمَهُ اللَّهُ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ افْتَرَقَ مَلَأُؤُهُمْ، وَقَتَلَتْ سَرَوَاتُهُمْ وَجَرَّحُوا، فَقَدَّمَهُ اللَّهُ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي دُخُولِهِمْ فِي الْإِسْلَامِ [رواه البخاری: ۳۷۷۷].

۱۵۵۵- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: جنگ بعات جنگی بود که خداوند آن را مانند بخششی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تقدیم نموده بود، زیرا پیش از آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [به مدینه منوره] هجرت نمایند، همبستگی آن‌ها در هم پاشید، و بزرگان آن‌ها کشته و زخمی شدند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) خلاصه بقیه حدیث این بود که أسید بن حضیر برای عائشه رضی الله عنها گفت: خداوند برایت خیر بدهد، به خدا سوگند هر مشکلی که برایت پیش می‌آید، خداوند آن را حل می‌کند، و در عین حال سبب برکتی برای مسلمانان می‌گردد.

(۲) عائشه بنت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، هشت سال پیش از هجرت تولد یافت، کنیتش ام عبدالله است، و مراد از آن، عبدالله بن زبیر خواهرزاده‌اش می‌باشد، و هنگام وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هفده ساله بود، و بعد از ایشان حدود پنجاه سال زندگی کرد، احادیث بسیاری را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است، حتی گفته‌اند که چهار حصه احکام شرعی از طریق او برای امت رسیده است، عروه بن زبیر می‌گوید: هیچکس را در فقه و طب و شعر از عائشه فهمیده‌تر نیافتیم، او بعد از خدیجه بهترین ازواج مطهرات است، رضی الله تعالی عنها و عنهن جمیعا.

و این حادثه را خداوند متعال پیش از آمدن رسول خود به مدینه برایش تقدیم نمود، تا این کار سبب داخل شدن آن‌ها به اسلام گردد^(۱).

۲۰- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «لَوْلَا الْهِجْرَةُ لَكُنْتُ امْرَأَةً مِنَ الْأَنْصَارِ»

باب [۲۰]: این گفته پیامبر خدا ﷺ که «اگر فضیلت هجرت نمی بود من شخصی از انصار بودم»

۱۵۵۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَوْلَا الْهِجْرَةُ لَكُنْتُ امْرَأَةً مِنَ الْأَنْصَارِ» [رواه البخاری: ۳۷۷۹].

۱۵۵۶- از ابوهریره رضی الله عنه پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «اگر فضیلت هجرت نمی بود، من شخصی از انصار می بودم»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) جنگ بعثت جنگی بود که بین دو قبیله اوس و خزرج پیش از هجرت نبوی در گرفت، و یکصدویست سال ادامه یافت، و تقریباً تمام سرکردگان و جنگ آوران این دو قبیله کشته شدند، و ابواحمد عسکری می گوید: جنگ بعثت تا پنج سال پیش از آمدن پیامبر خدا ﷺ به مدینه ادامه داشت.

۲) عائشه رضی الله عنها از این سبب این واقعه را (بخششی) از طرف خداوند برای رسولش پنداشت، که اگر زعمای این واقعه قبیله وجود می داشتند، قرار عادت، جهت دفاع از مقام و منصب خود، با پیامبر خدا ﷺ به جنگ و جدال پرداخته و مانع داخل شدن دیگر اتباع خود به اسلام می شدند.

۲- یعنی: اگر خصوصیت و شرف هجرت نمی بود، من می خواستم که شخصی از انصار باشم، و این دلالت بر این دارد که برای انصار در قلب پیامبر خدا ﷺ مقام بس والایی بود، تا جاییکه آرزو داشتند که یکی از انصار باشند، و با این هم چون مرتبه هجرت از مرتبه نصرت بالاتر است، پیامبر خدا ﷺ مهاجر بودن را بر انصار بودن ترجیح دادند.

۲۱- باب: حُبُّ الْأَنْصَارِ مِنَ الْإِيمَانِ

باب [۲۱]: حب انصار از ایمان است

۱۵۵۷- عَنْ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، الْأَنْصَارُ لَا يُحِبُّهُمْ إِلَّا مُؤْمِنِينَ، وَلَا يُبْغِضُهُمْ إِلَّا مُنَافِقِينَ، فَمَنْ أَحَبَّهُمْ أَحَبَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ» [رواه البخاری: ۳۷۸۳].

۱۵۵۷- از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«انصار را دوست نمی‌دارد مگر مسلمان، و از انصار بدش نمی‌آید مگر منافق، کسی که انصار را دوست داشته باشد، خداوند او را دوست دارد، و کسی که از انصار بدش بیاید، خداوند از وی بدش می‌آید»^(۱).

۲۲- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله لِلْأَنْصَارِ: «أَنْتُمْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ»

باب [۲۲]: این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای انصار که «شما در نزد من از محبوب‌ترین مردمان هستید»

۱۵۵۸- عَنْ أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ النَّسَاءَ وَالصَّبِيَانَ مُقْبِلِينَ مِنْ عُرْسٍ، فَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُمْتَلًا فَقَالَ: اللَّهُمَّ أَنْتُمْ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ. قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» [رواه البخاری: ۳۷۸۵].

۱۵۸۵- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زن‌ها و طفل‌ها را دیدند که از عروسی می‌آیند، جابجا ایستادند، و گفتند: «ای خدا! شما در نزد من از محبوب‌ترین مردمان هستید»، و این عبارت را سه بار تکرار نمودند.

۱- سبب این مزیت برای انصار این است که آن‌ها با مواضع مجیده خود سبب نصرت اسلام و مسلمین گردیدند، و با جان و مال خود در راه اسلام صادقانه قدم برداشتند، و از اینجا است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حدیث دیگری فرمودند: علامت ایمان حب انصار، و علامت نفاق بغض انصار است، و البته این حب و بغضی است که به سبب انصار بودن آن‌ها بوجود آمده باشد، نه به سبب دیگری، بنابراین، درگیری‌های که بین آن‌ها صورت گرفت، شامل این حب و بغض نمی‌شود، زیرا سبب آن‌ها مخالفت‌های بود که بین آن‌ها واقع شده بود، نه انصار بودن آن‌ها.

۱۵۵۹- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فِي رَوَايَةٍ، قَالَ: جَاءَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَعَهَا صَبِيٌّ لَهَا، فَكَلَّمَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّكُمْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ مَرَّتَيْنِ [رواه البخاری: ۳۷۸۶].

۱۵۵۹- و انس رضی اللہ عنہ در روایت دیگری آمده است که گفت: زنی از انصار با طفلش نزد پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آمده پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم با او سخن گفتند و فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست او است [بلاکیف] شما در نزد من از محبوب‌ترین مردمان هستید»، و این سخن را دو بار تکرار کردند.

۱۵۶۰- عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَتِ الْأَنْصَارُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِكُلِّ نَبِيٍّ أَتْبَاعٌ، وَإِنَّا قَدْ أَتَبَعْنَاكَ، فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ أَتْبَاعَنَا مِنَّا. فَدَعَا بِهِ [رواه البخاری: ۳۷۸۷].

۱۵۶۰- از زید بن ارقم رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: انصار گفتند: یا رسول الله! برای هر پیامبری پیروانی است، و ما از شما پیروی نمودیم، به حق ما دعا کنید که متعلقین ما نیز از جمله ما محسوب شوند، و پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم برای آن‌ها همین گونه دعا کردند.

۲۳- باب: فَضْلُ دُورِ الْأَنْصَارِ

باب [۲۳]: فضیلت خانه‌های انصار

۱۵۶۱- عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: إِنَّ خَيْرَ دُورِ الْأَنْصَارِ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ، وَقَدْ تَقَدَّمَ ثُمَّ قَالَ: قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ لِلنَّبِيِّ ع يَا رَسُولَ اللَّهِ خَيْرَ دُورِ الْأَنْصَارِ فَجَعَلْنَا آخِرًا، فَقَالَ: أَوْلَيْسَ بِحَسْبِكُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنَ الْخِيَارِ [رواه البخاری: ۳۷۹۱].

۱۵۶۱- از ابو حمید رضی اللہ عنہ از پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم روایت است که فرمودند: «بهترین خانواده‌های مردم انصار... - و بقیه حدیثی را که قبلاً گذشت ذکر نمود-»^(۱).

۱- و تمام حدیث چنین می‌شود که بهترین خانواده‌های انصار، خانواده‌های بنی عبد الأشهل، بعد از آن خانواده‌های بنی ساعده، بعد از آن خانواده‌های بنی حارث بن خزرج است، و همه خانواده‌های انصار مردم خوبی هستند، و بقیه حدیث به شماره (۷۵۴) قبلاً در کتاب زکات، گذشت.

بعد از آن گفت که سعد بن عباده رضی الله عنه برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: یا رسول الله! فضیلت خانواده‌های انصار ذکر شده است، [ولی] ما در اخیر ذکر شده‌ایم. فرمودند: «آیا برای شما همین قدر کافی نیست که از برگزیدگان باشید»^(۱)؟

۲۴- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله لِلْأَنْصَارِ: «اصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ»

باب [۲۴]: این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای انصار که «صبر کنید تا بر سر نهر [کوثر] مرا ملاقات نمائید»

۱۵۶۲- عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَا تَسْتَعْمِلُنِي كَمَا اسْتَعْمَلْتَ فُلَانًا؟ قَالَ: «سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أُثْرَةً، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ» [رواه البخاری: ۳۷۹۲].

۱۵۶۲- از اسید بن حُضَیْر رضی الله عنه^(۲) روایت است که شخصی از انصار گفت: یا رسول الله! طوری که فلانی را موظف ساختید مرا موظف نمی‌سازید؟ فرمود: «به زودی خود محوری‌های را خواهید دید، و باید صبر کنید تا آنکه بر سر نهر [کوثر] با من ملاقات نمائید»^(۳).

۱۵۶۳- وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فِي رِوَايَةٍ: «وَمَوْعِدُكُمْ الْحَوْضُ» [رواه البخاری: ۳۷۹۳].

۱- یعنی: بعد از اینکه در صف برگزیدگان قرار گرفتید، فرقی نمی‌کند که در اخیر ذکر گردید یا در اول.

۲- وی اسید بن حُضَیْر بن سماک انصاری اشتهالی است، پدرش از پهلوانان و رئیس قبیلهٔ اوس بود، از کسانی است که در اول به دست مصعب بن عمیر رضی الله عنه مسلمان شده بودند، و یکی از کسانی بود که در جنگ (احد) ثابت قدم مانده بودند، در این روز هفت زخم برداشته بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: اسید شخص خوبی است، ابوبکر رضی الله عنه هیچکس از انصار را بر وی مقدم نمی‌دانست، در سال بیست هجری وفات یافت، (الاصابه: ۴۹/۱).

۳- و واقعیت همان طوری شد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر داده بودند، و این هم از اموری است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از طریق وحی و یا الهام، از وقایع آینده خبر داده بودند.

۱۵۶۳- و از انس رضی الله عنه در روایت دیگری آمده است که فرمودند: و وعده شما بر سر حوض کوثر باشد».

۲۵- باب: قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾

باب [۲۵]: این قول خداوند که: ﴿با آنکه محتاج هستند دیگران را بر خود ترجیح می‌دهند﴾

۱۵۶۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَبَعَثَ إِلَى نِسَائِهِ فَقُلْنَ: مَا مَعَنَا إِلَّا الْمَاءُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ يَضُمُّ أَوْ يُضِيفُ هَذَا، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ: أَنَا، فَاذْطَلَقَ بِهِ إِلَى امْرَأَتِهِ، فَقَالَ: أَكْرَمِي صَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَتْ: مَا عِنْدَنَا إِلَّا قُوتُ صَبْيَانِي، فَقَالَ: هَيْئِي طَعَامَكَ، وَأَصْبِحِي سِرَاجَكَ، وَتَوَيِّ صَبْيَانِكَ إِذَا أَرَادُوا عَشَاءً، فَهَيَّأْتُ طَعَامَهَا، وَأَصَبَحْتُ سِرَاجَهَا، وَتَوَمَّتُ صَبْيَانَهَا، ثُمَّ قَامَتْ كَأَنَّهَا تُصْلِحُ سِرَاجَهَا فَأَطْفَأَتْهُ، فَجَعَلَ يُرِيَانِهِ أَنَّهَا يَأْكُلَانِ، فَبَاتَا طَاوِيئِينَ، فَلَمَّا أَصْبَحَ عَدَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: ضَحِكَ اللَّهُ اللَّيْلَةَ، أَوْ عَجِبَ، مِنْ فَعَالِكُمَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ: وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْحَ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ [رواه البخاری: ۳۷۹۸].

۱۵۶۴- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که شخصی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و [چیزی طلبید]، ایشان نزد همسران خود فرستادند، [تا اگر چیزی داشته باشند بفرستند].
آن‌ها گفتند: غیر از آب چیزی دیگری با ما نیست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «چه کسی این را با خود می‌برد، و یا مهمان می‌کند»؟
[شک بین دو عبارت از راوی است]، شخصی از انصار گفت: من [او را با خود می‌برم].

او را با خود نزد همسر خود برد و گفت: مهمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را احترام کن!
همسرش گفت: به غیر از قوت اطفال خود چیز دیگری نداریم، آن شخص گفت: طعام خود را آماده کن و چراغ را روشن کن، و اطفال را اگر غذا خواستند خواب کن.

آن زن طعام را آماده نمود، چراغش را روشن و اطفالش را خواب کرد، بعد از آن برخاست و به بهانه آنکه چراغ را اصلاح می‌کند، آن را خاموش نمود، و زن و شوهر طوری وانمود می‌کردند که گویا چیزی می‌خورند، و همانطور تا صبح گرسنه خوابیدند.

چون صبح شد [شخص انصاری] نزد پیامبر خدا ﷺ رفت، ایشان فرمودند: «خداوند متعال شب گذشته از کار شما خندید و اظهار تعجب نمود [بلا کیف]»^(۱)، و خداوند متعال این آیه کریمه را نازل نمود: (با آنکه خود آنها محتاجه هستند، دیگران را بر خود ترجیح می‌دهند، کسانی که از بخالت نفس خود، را دور نگاه می‌دارند، رستگار اند)^(۲).

۲۶- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ: «اقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَتَجَاوَزُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ»

باب [۲۶]: این قول پیامبر خدا ﷺ که «از نیکوکار آنها قبول و از بدکار آنها چشم‌پوشی کنید»

۱۵۶۵- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَرَّ أَبُو بَكْرٍ، وَالْعَبَّاسُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، بِمَجْلِسٍ مِنْ مَجَالِسِ الْأَنْصَارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَهُمْ يَبْكُونَ، فَقَالَ: مَا يُبْكِيكُمْ؟ قَالُوا: ذَكَرْنَا مَجْلِسَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَّا، فَدَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ، قَالَ: فَخَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ عَصَبَ عَلَى رَأْسِهِ حَاشِيَةَ بُرْدٍ، قَالَ: فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ، وَلَمْ يَصْعَدْهُ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمَ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أُوصِيكُمْ بِالْأَنْصَارِ، فَإِنَّهُمْ كَرِثِي وَعَيْبَتِي، وَقَدْ قَضُوا الَّذِي عَلَيْهِمْ، وَبَقِيَ الَّذِي لَهُمْ، فَاقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ، وَتَجَاوَزُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ» [رواه البخاری: ۳۷۹۹].

۱۵۶۵- از انس بن مالک ﷺ روایت است که گفت: ابوبکر و عباس رضی الله عنهما به مجلسی از مجالس انصار گذشتند، [و دیدند] که آنها گریه می‌کنند، پرسیدند سبب گریه شما چیست؟

۱- گویا از این واقعه ملوک وحی برای پیامبر خدا ﷺ خبر داده بود، زیرا پیش از آنکه خود آن شخص

از واقعه شب گذشته برای پیامبر خدا ﷺ چیزی بگوید، ایشان از ما جری خبر دادند.

۲- خواننده عزیز!! این حدیث را به دقت بخوان، و در فداکاری و گذشت و سخاوت صحابه رضی الله عنهم خوب دقت کن، تا شاید این روش نیک آنها را سرمشق زندگی خود قرار بدهی.

گفتند: یکی از مجالسی را که با پیامبر خدا ﷺ داشتیم بیاد آوردیم^(۱).

[ابوبکر رضی الله عنه] نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و این واقعه را برای شان گفت:

راوی می گوید که پیامبر خدا ﷺ در حالی که دستمالی را بر سر خود بسته بودند، از خانه بر آمدند، و برای آخرین بار بالای منبر بالا شده و بعد از حمد و ثنای خداوند متعال فرمودند:

«شما را نسبت به انصار سفارش [به نیکی] می نمایم، زیرا این ها خواص و صاحب اسرار من هستند، آنچه که بر ایشان واجب اسرار من هستند، آنچه که بر ایشان واجب بود اداء کردند، و اکنون حق آن ها باقی است [حق آن ها در آخرت بهشت، و در دنیا نیکی کردن برای آن ها است]، از این جهت باید کار نیکوکار آن ها را قبول کنید، و از لغزش کارشان چشم پوشی نمایید».

۱۵۶۶: عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَيْهِ مَلْحَفَةٌ مُتَعَطِّفًا بِهَا عَلَى مَنْكِبَيْهِ، وَعَلَيْهِ عِصَابَةٌ دَسَمَاءُ، حَتَّى جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنَّ النَّاسَ يَكْثُرُونَ، وَتَقِلُّ الْأَنْصَارُ حَتَّى يَكُونُوا كَالْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ، فَمَنْ وُلِيَ مِنْكُمْ أَمْرًا يَضُرُّ فِيهِ أَحَدًا، أَوْ يَنْفَعُهُ، فَلْيَقْبَلْ مِنْ مُحْسِنِهِمْ، وَيَتَجَاوَزْ عَنْ مُسِيئِهِمْ» [رواه البخاری: ۳۸۰۰].

۱۵۶۶- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ در حالی که ملحفه را بر شانه های خود انداخته و سر خود را به دستمال سیاهی بسته بودند، آمدند تا بالای منبر نشستند، بعد از حمد و ثنای خداوند متعال فرمودند:

«اما بعد: ای مردم! برانید که مردم زیاد شده می روند، و انصار کم شده، تا جایی که مانند نمکی در طعام باقی می ماند، اگر کسی از شما مسؤولیتی بر عهده گرفت که می توانست به کسی نفع و ضرری برساند، از نیکوکار انصار قبول کند، و از لغزش کار آن ها چشم پوشی نماید»^(۲).

۱- انصار با پیامبر خدا ﷺ مجالس بسیاری داشتند، و در ایامی که پیامبر خدا ﷺ مریض بودند این مجالس خود را با ایشان ادامه می دادند، و از اینکه شاید پیامبر خدا ﷺ از این مرض وفات نمایند، و با ایشان دیگر مجلسی نداشته باشند، به گریه افتاده بودند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۲۷- باب: مَنَاقِبُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ

باب [۲۷]: مناقب سعد بن معاذ

۱۵۶۷: عَنْ جَابِرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «اهْتَزَّ الْعَرْشُ لِمَوْتِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ» [رواه البخاری: ۳۸۰۳].

۱۵۶۷- از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمودند: «به سبب مرگ سعد بن معاذ، عرش به لرزه در آمد»^(۱).

چشم پوشی از لغزش انصار دو مورد را شامل نمی‌شود، یکی حدود، و دیگری حقوق الناس، یعنی: اگر کسی از انصار مرتکب حدی از حدود مانند: دزدی، زنا، شراب‌خواری و امثال این‌ها شد، باید مجازات شرعی نسبت به وی مانند هر شخص دیگری تطبیق گردد، چنان‌چه اگر کسی از انصار به حق کسی در جان و یا مالش تجاوز نمود، باید بدون مدارا حق این شخص از وی گرفته شود، اما در غیر این دو مورد، می‌شود که از اشتباهات آن‌ها چشم پوشی نمود.

۱- از احاکم و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

عرش عبارت از تخت است، و اینکه مراد از تخت در اینجا چیست؟ در بین علما، و جهات نظر مختلفی وجود دارد:

بعضی می‌گویند که مراد از آن تابوتی است که سعد بن معاذ بر آن حمل شده بود، یعنی: بعد از اینکه سعد بن معاذ رضی الله عنه را در تابوت گذاشتند، تابوت می‌لرزید، و این به سبب فضیلت وی بود، چنان‌چه وقتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بر بالای کوه (أحد) بودند، کوه به لرزه درآمد.

و بعضی می‌گویند که مراد از عرش، عرش خدا است، و آن کنایه از حمله عرش است نه حقیقت خود عرش.

و بالآخره عدّه دیگری برآنند که مراد از عرش حقیقت عرش است، و همین معنی به ذهن متبادرتر است، و مراد از اهتزاز و لرزش عرش، تحرک آن جهت استبشار از قدوم سعد بن معاذ و یا

جهت تاثر از وفات وی است، و در هیچیک از این احتمالات مانعی وجود ندارد، زیرا ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِكُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

۲۸- باب: مَنَاقِبُ أَبِي بِنِ كَعْبٍ ﷺ

باب [۲۸]: مناقبُ اَبی بن کعب ﷺ

۱۵۶۸: عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَبِي: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ قَالَ: وَسَمَانِي؟ قَالَ: نَعَمْ فَبِكِي» [رواه البخاری: ۳۸۰۹].

۱۵۶۸- از انس بن مالک ﷺ روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ برای اَبی ﷺ گفتند: «خداوند متعال مرا امر کرده است که سوره ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾ را بر تو بخوانم. [اَبی ﷺ] گفت: [خداوند متعال] مرا نام گرفت؟ فرمودند: «بلی»، و [اَبی ﷺ] به گریه افتاد^(۱).

۲۹- باب: مَنَاقِبُ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ﷺ

باب [۲۹]: مناقب زید بن ثابت ﷺ

۱۵۶۹: عَنْ أَنَسِ بْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَرْبَعَةً، كُلُّهُمْ مِنَ الْأَنْصَارِ: أَبِي، وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأَبُو زَيْدٍ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، فَقِيلَ لِأَنَسٍ: مَنْ أَبُو زَيْدٍ؟ قَالَ: أَحَدُ عُمُومَتِي» [رواه البخاری: ۳۸۱۰].

۱۵۶۹- از انس ﷺ روایت است که گفت: قرآن را در زمان پیامبر خدا ﷺ چهار نفر که همگی از انصار بودند، جمع نموده بودند: اَبی، و مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، و ابو زید، و زید بن ثابت.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سبب استفسار اَبی بن کعب آن بود که وی خود را کمتر از این می دانست که نامش در ملاء اعلی ذکر گردد، و به طور طبیعی اگر برای انسان چیزی داده شود که خیلی بیشتر از توقعش باشد، در قبول آن متردد گردیده و از دهنده استفسار می کند که آیا این را برای من دادی؟

(۲) سبب قراءت سوره ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ از طرف پیامبر خدا ﷺ بر اَبی بن کعب ﷺ آن بود که این سوره با وجود و جازت خود مشتمل بر اصول عقیده که عبارت از توحید، رسالت، ارسال رسل، کتب منزله بر انبیای گذشته، بهشت و دوزخ و غیره مسائل است، می باشد.

کسی از انس رضی الله عنه پرسید که: ابو زید کیست؟
گفت: یکی از کاکاهای من (عموهای) من است ^(۱).

۳۰- باب: مناقبِ ابي طلحة رضی الله عنه

باب [۳۰]: مناقب ابو طلحه رضی الله عنه

۱۵۷۰: عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمَ أُحُدٍ انْهَزَمَ النَّاسُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَبُو طَلْحَةَ بَيْنَ يَدَيْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُجَوِّبٌ بِهِ عَلَيْهِ بِحَفَظَةِ لَهُ، وَكَانَ أَبُو طَلْحَةَ رَجُلًا رَامِيًا شَدِيدَ الْقَدِّ، يَكْسِرُ يَوْمَئِذٍ قَوْسَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، وَكَانَ الرَّجُلُ يَمُرُّ مَعَهُ الْجُعْبَةُ مِنَ النَّبْلِ، فَيَقُولُ: انْشُرْهَا لِأَبِي طَلْحَةَ. فَاشْرَفَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَنْظُرُ إِلَى الْقَوْمِ، فَيَقُولُ أَبُو طَلْحَةَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، يَا أَيُّ أَنْتَ وَأُمِّي، لَا تُشْرِفْ يُصِيبُكَ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ الْقَوْمِ، نَخْرِي دُونَ نَخْرِكَ، وَلَقَدْ رَأَيْتُ عَائِشَةَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ، وَأُمَّ سُلَيْمٍ وَإِنَّهُمَا لَمُشْمَرَتَانِ، أَرَى خَدَمَ سُوقِهِمَا، تُتْفِرَانِ الْقِرْبَ عَلَى مُتُونِهِمَا، تُفْرِغَانِيهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ، ثُمَّ تَرْجِعَانِ، فَتَمْلَأْنِيهَا، ثُمَّ تَحْيِيَانِ فَتُفْرِغَانِيهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ، وَلَقَدْ وَقَعَ السَّيْفُ مِنْ يَدَيْ أَبِي طَلْحَةَ إِمَّا مَرَّتَيْنِ وَإِمَّا ثَلَاثًا [رواه البخاري: ۳۸۱۱].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) مراد از جمع کردن قرآن در اینجا، حفظ کردن آن است، یعنی: تمام قرآن را غیب کرده و در سینه جمع کرده بودند.
- (۲) مراد آن نیست که غیر از این چهار نفر شخص دیگری قرآن را حفظ نکرده بود، بلکه اشخاص بسیار دیگری مانند خلفای راشدین و غیره نیز قرآن را حفظ کرده بودند، بلکه مراد آن است که جز از همین قبیله نشده است که از قبیله دیگری چهار نفر قرآن را حفظ کرده باشند.
- (۳) سبب گفتن این سخن از طرف انس رضی الله عنه آن بود که هر یک از قبیله (اوس) و (خزرج) که هر دو از انصار بودند- مفاخر خود را یاد می کردند، مردم (اوس) می گفتند کسی را که ملائکه غسل داده است از ما است، و آن حنظله است، کسی را که زنبوران غسل او را از گزند دشمنان حفظ کرده است از ما است، و آن عاصم است، کسی که از مرگش عرش به لرزه در آمد از ما است، و آن سعد بن معاذ است، کسی که شهادت دادنش مساوی شهادت دادن دو نفر است از ما است، و آن خزیمه است، مردم (خزرج) در جواب آن ها می گفتند قبیله که چهار نفر از آن ها تمام قرآن را حفظ کرده باشد، از ما است، و آن ها عبارت اند از: معاذ، و اُبی، و زید، و ابو زید.

۱۵۷۰- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: چون روز جنگ اُحد بود، مردم از اطراف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرار کردند، ابوطلحه رضی الله عنه در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باقی مانده بود، و با سپری که در دست داشت از ایشان دفاع و حمایت می کرد، و ابو طلحه رضی الله عنه تیر انداز ماهری بوده و کمان سخت کشی داشت، و در آن روز دو ویا سه کمان را شکست، و می شد که شخصی با تیرکش می گذشت، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمودند: «تیرها را به ابوطلحه بده».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای اطلاع از موقعیت جنگ سر خود را بالا می کردند، و ابوطلحه رضی الله علیه و آله برای شان می گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما، سر خود را بالا نکنید، شاید تیری از جانب دشمن آمده و به شما اصابت نماید، جانم فدای جان شما.

و عائشه دختر ابوبکر صدیق، و أم سلیم [مادر انس] را دیدم که دامان جامه ها را برچیده بودند تا جایی که پازیب های پاهای آن ها را می دیدم، [گویند: این واقعه پیش از نزول حجاب بود]، و مشک های آب را بر پشت کرده و آب مشک ها را در دهان مردم می ریختند، [و چون مشک ها خالی می شد] دوباره می رفتند و آن ها را پر آب کرده و به دهان مردم می ریختند، و در این روز، شمشیر از دست ابوطلحه دو و یا سه بار افتاد.

۳۱- باب: مَنَاقِبُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ رضی الله عنه

باب [۳۱]: مناقب عبدالله بن سلام رضی الله عنه

۱۵۷۱: عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَا سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: لِأَحَدٍ يَمْنِي عَلَى الْأَرْضِ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، إِلَّا لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ قَالَ: وَفِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ [رواه البخاری: ۳۸۱۲].

۱۵۷۱- از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که گفت: نشنیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای کسی که بر روی زمین راه می رود گفته باشند که او از اهل جنت است، مگر برای عبدالله بن سلام، و این آیه کریمه در شأن او نازل گردید: (و شاهدی از بنی اسرائیل بر صدق قرآن شهادت داد...) ^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از این سخن سعد بن ابی وقاص که گفت: نشنیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای کسی که بر روی زمین راه می رود... الخ، آن است که از کسانی که اکنون بر روی زمین راه می روند کس

۱۵۷۲: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَأَيْتُ رُؤْيَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَصَصْتُهَا عَلَيْهِ، وَرَأَيْتُ كَأَنِّي فِي رَوْضَةٍ - ذَكَرَ مِنْ سَعَتِهَا وَخُضْرَتِهَا وَسَطَهَا عَمُودٌ مِنْ حَدِيدٍ، أَسْفَلُهُ فِي الْأَرْضِ، وَأَعْلَاهُ فِي السَّمَاءِ، فِي أَعْلَاهُ عُرْوَةٌ، فَقِيلَ لِي: ارْقُ، قُلْتُ: لَا أَسْتَطِيعُ، فَأَتَانِي مِنْصَفٌ، فَرَفَعَ ثِيَابِي مِنْ حَلْفِي، فَرَقَيْتُ حَتَّى كُنْتُ فِي أَعْلَاهَا، فَأَخَذْتُ بِالْعُرْوَةِ، فَقِيلَ لَهُ: اسْتَمْسِكْ فَاسْتَيْقِظْتُ، وَإِنَّهَا لَفِي يَدِي، فَقَصَصْتُهَا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «تِلْكَ الرَّوْضَةُ الْإِسْلَامُ، وَذَلِكَ الْعَمُودُ عَمُودُ الْإِسْلَامِ، وَتِلْكَ الْعُرْوَةُ عُرْوَةُ الْوُثْقَى، فَأَنْتَ عَلَى الْإِسْلَامِ حَتَّى تَمُوتَ» [رواه البخارى: ۳۸۱۳].

۱۵۷۲- از عبدالله بن سلام رضی الله عنه ^(۱) روایت است که گفت: در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خوابی دیدم و آن را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قصه کردم، خواب دیدم که در چمن زاری می‌باشم - بعد از بیان فراخی و سرسبزی آن گفت که - در وسط آن چمن، پایه آهنینی بود که پایینش بر زمین و سرش بر آسمان بود، بر سر آن پایه آهنین، دست گیره‌ای بود، برایم گفته شد که به این پایه بالاشو! گفتم: نمی‌توانم، خادمی آمد و جامه‌هایم را

دیگری نمانده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش گفته باشند که وی از اهل جنت است جز برای عبدالله بن سلام، زیرا وقتی که وی این سخن را گفته بود، از عشره مبشره جز عبدالله بن سلام کس دیگری زنده نمانده بود، ورنه ثابت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کسان دیگری را نیز بشارت به جنت داده اند.

(۲) شاید کسی بگوید که عبدالله بن سلام رضی الله عنه در مدینه ایمان آورد، و سوره احقاف که ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهِ﴾ یکی از آیات آن است مکی است، و بین این دو مفهوم تعارض وجود دارد، جوابش آن است که سوره احقاف مکی است، ولی آیه ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهِ﴾ مدنی است، و سوره‌های مکی دیگری نیز وجود دارد که بعضی از آیات آن‌ها مدنی است، پس به این طریق بین این دو مفهوم، تعارضی وجود ندارد.

۱- وی عبدالله بن سلام بن حارث اسرائیلی انصاری و از ذریه یوسف علیه السلام است، اصلش از یهود بنی قینقاع است، نامش حصین بود، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به عبدالله تغییر دادند، بعد از اینکه از قدوم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اطلاع حاصل کرد، نزدشان آمد و گفت (شهادت می‌دهم که تو پیامبر بر حق خدا هستی، و آنچه را که آورده ای حق است...)، و سیدنا معاذ رضی الله عنه در وقت مرگ خود گفت که علم را از ابو الدرداء و سلمان و ابن مسعود، و عبدالله بن سلام بیاموزید، و هنگامی که علی رضی الله عنه عزم رفتن به عراق را کرد، عبدالله بن سلام رضی الله عنه برایش گفت از پای منبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به جای دیگری مرو، وی در مدینه منوره در سال چهل و سوم هجری وفات نمود، (الاصابه: ۳۲۰/۲-۳۲۱).

از پشت سرم بالا کرد، و من بر آن عمود بالا شدم تا آنکه بر سر آن رسیدم، دستگیره را گرفتم، و برایم گفته شد که محکم بگیر، و من در حالی که دستگیره به دستم بود، از خواب بیدار شدم، خواب را برای پیامبر خدا ﷺ قصه کردم. ایشان فرمودند: «آن چمن زار، چمن زار اسلام است، و آن پایه پایه اسلام است، و آن دست گیره (عروه الوثقی) است، و تو تا زنده باشی بر اسلام خواهی ماند».

۳۲- باب: تَزْوِیجِ النَّبِيِّ ﷺ خَدِیجَةَ وَ فَضْلُهَا رضی الله عنهما

باب [۳۲]: به نکاح گرفتن پیامبر خدا ﷺ خدیجه را، و فضیلت خدیجه رضی الله عنهما

۱۵۷۳: عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: مَا غُرْتُ عَلَى أَحَدٍ مِنْ نِسَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مَا غُرْتُ عَلَى خَدِیجَةَ، وَمَا رَأَيْتُهَا، وَلَكِنْ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُكْتَبُ ذِكْرُهَا، وَرُبَّمَا ذَبَحَ الشَّاةَ ثُمَّ يَقَطُّعُهَا أَغْضَاءً، ثُمَّ يَبْعُثُهَا فِي صَدَائِقِ خَدِیجَةَ، فَرُبَّمَا قُلْتُ لَهُ: كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا امْرَأَةً إِلَّا خَدِیجَةُ، فَيَقُولُ إِنَّهَا كَانَتْ، وَكَانَتْ، وَكَانَ لِي مِنْهَا وَكَلْدٌ [رواه البخاری: ۳۸۱۸].

۱۵۷۳- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: آنقدر که با خدیجه رضی الله عنها غیرتم آمد، با هیچ کدام از همسران پیامبر خدا ﷺ حسادت نمی‌آمد، زیرا گرچه او را ندیده بودم^(۱)، ولی پیامبر خدا ﷺ از وی به طوری دائم یاد می‌کردند، و چه بسا می‌شد که گوشفندی را ذبح نموده و قطعه قطعه می‌کردند و برای دوستان خدیجه رضی الله عنها می‌فرستادند. گاهی برای‌شان می‌گفتم: مگر در دنیا زن دیگری غیر از خدیجه وجود ندارد؟ می‌گفتند: «از شخصیت دیگری بود، او شخصیت دیگری بود، و من از وی فرزندان داشتم»^(۲).

۱- معنی این سخن عائشه رضی الله عنها که می‌گوید: (گرچه او را ندیده بودم) این است که خدیجه رضی الله عنها را در خانه پیامبر خدا ﷺ ندیده بودم، ورنه امکان دارد که وی را در جای دیگری دیده باشد، زیرا در وقت وفات خدیجه، عائشه رضی الله عنها شش ساله بود، و در این سن و سال می‌تواند خدیجه رضی الله عنها را در جای دیگری هنگام بود و باش خود در مکه دیده باشد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱۵۷۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَتَى جِبْرِيلُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: هَذِهِ خَدِيجَةٌ قَدْ أَتَتْ مَعَهَا إِنَاءٌ فِيهِ إِدَامٌ، أَوْ طَعَامٌ أَوْ شَرَابٌ، فَإِذَا هِيَ أَتَتْكَ فَأَقْرَأْ عَلَيْهَا السَّلَامَ مِنْ رَبِّهَا وَمِنِّي وَبَشِّرْهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ لَا صَحَبَ فِيهِ، وَلَا نَصَبَ [رواه البخاری: ۳۸۲۰].

۱۵۷۴- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله! اینک خدیجه می‌آید، و با خود ظرفی از نان خورش و یا طعام و یا نوشیدنی می‌آورد، چون نزدت آمد، از طرف پروردگارش و از طرف من برایش سلام بگو، و به او بشارت بده که برایش در جنت خانه ای است از [یک دانه] مروارید، که در آن جنجالی و مشکلاتی نیست^(۱).

طوری که قبلا در جای دیگری یاد آور شدیم، تمام فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از خدیجه رضی الله عنها بودند، مگر ابراهیم علیه السلام که از ماریه قبطیه بود، و این حدیث به علاوه از آنکه دلالت بر فضیلت خدیجه رضی الله عنها دارد، دلالت بر کمال وفا داری پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم نیز دارد، زیرا ایشان نیکی‌های خدیجه رضی الله عنها را نسبت به خود فراموش نکرده بودند، و می‌کوشیدند که برای خدیجه رضی الله عنها بعد از مرگش نیز وفا دار باقی بمانند، و علما، گفته‌اند که یکی از انواع احسان برای پدر و مادر، و هر کس دیگری که بر انسان در زندگی حقی دارد این است که انسان بعد از مرگ آن‌ها، دوستان شانرا مورد احترام قرار داده و رابطه رفاقت و دوستی را با آن‌ها قطع نکند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این چنین بشارتی جز برای خدیجه رضی الله عنها برای هیچ کس دیگری داده نشده است، و این از باب تعامل به مثل است، زیرا وقتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم او را دعوت به اسلام نمودند، بسیار به آسانی آن دعوت را پذیرفت، و بدون هیچ زحمت و مشکلی اسلام را قبول نمود، و همان بود که خداوند متعال در مقابل، برایش در جنت خانه را تهیه نمود که در آن هیچ مشکل و جنجالی وجود نداشته باشد.

(۲) چون پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم این بشارت را برای خدیجه رضی الله عنها دادند، وی در جواب گفت: (هو السلام ومنه السلام، وعلی جبریل السلام، وعلیک یا رسول الله السلام ورحمة الله وبرکاته)، یعنی: سلام خود خداوند است، و سلام از طرف خداوند است، و سلام بر جبرئیل علیه السلام و یا رسول الله! سلام و رحمت خدا و برکات وی بر شما باد.

۱۰۷۵- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: اسْتَأْذَنْتُ هَالَةَ بِنْتُ حُوَيْلِدٍ، أُخْتُ خَدِيجَةَ، عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَعَرَفَ اسْتِئْذَانَ خَدِيجَةَ فَارْتَاعَ لِذَلِكَ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَالَةَ. قَالَتْ: فَعِرْتُ، فَقُلْتُ: مَا تَدْكُرُ مِنْ عَجُوزٍ مِنْ عَجَائِزِ قُرَيْشٍ، حَمْرَاءِ الشُّدْقِيِّنَ، هَلَكَتْ فِي الدَّهْرِ، قَدْ أَبْدَلَكَ اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا» [رواه البخاری: ۳۸۲۱].

۱۵۷۵- از عائشه رضی اللہ عنہا روایت است که گفت: هاله دختر حوید، خواهر خدیجه رضی اللہ عنہا آمد، و از پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اجازه خواست، یادشان از اجازه خواستن خدیجه رضی اللہ عنہا آمد، متاثر گشته و فرمودند: «خدایا! هاله آمد». عائشه گفت: من غیرتم آمد و گفتم: این چیست که پیر زنی از پیر زنان قریش را که دو طرف دهانش سرخ بود، و سال‌ها پیش وفات نموده است یاد می‌کنید؟ و خداوند به عوض وی زن‌ها بهتری برای شما داده است.^(۱)

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از این سخن عائشه رضی اللہ عنہا که بسبت به خدیجه رضی اللہ عنہا گفت که دو طرف دهانش سرخ بود، کنایه از این است که دندان‌هایش افتاده بود، و چیزی که در دهانش باقی مانده بود لثه دندان‌ها بود که سرخ می‌زد، و یا چیزی که در رویش بعد از افتادن دندان‌ها سرخ می‌زد لب‌هایش بود، و یا اینکه سرخی دو طرف رو، کنایه از دو گیسوی سفید است، و عرب‌ها از سفید به طوری کنایه به سرخ یاد می‌کنند، و یا شاید آنکه خدیجه رضی اللہ عنہا گیسوهای خود را که سفید شده بود، به حنا رنگ می‌داد، و به اثر رنگ حنا گیسوهایش سرخ می‌نمود، هر یک از این احتمالات وجود دارد، و اینکه در واقع قصد عائشه رضی اللہ عنہا از این احتمالات کدام یک بوده است، خدا بهتر می‌داند.

(۲) ابن تین رضی اللہ عنہ می‌گوید: اینکه پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در مقابل این گفته عائشه که (خداوند از وی زندها بهتری را برای شما داده است)، سکوت نمودند، دلالت بر این دارد که عائشه بر خدیجه رضی اللہ عنہا فضیلت دارد. ولی باید گفت که: سیاق حدیث دلالت بر برتری عائشه بر خدیجه از نگاه جمال و زیبایی دارد نه بر فضیلت عائشه بر خدیجه از نگاه معنوی، و علاوه بر آن، طوری که در روایت دیگری آمده است پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در مقابل این گفته عائشه رضی اللہ عنہا سکوت نکردند، احمد و طبرانی رحمهما الله از ابن ابی نجیح روایت می‌کنند که عائشه رضی اللہ عنہا گفت: بعد از اینکه این سخن را گفتم، پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم به غضب شدند، تا جایی که سوگند خوردم که بعد از این خدیجه را جز به خیر و خوبی یاد نکنم.

(۳) چیزی را که عائشه رضی اللہ عنہا نسبت به خدیجه رضی اللہ عنہا گفت، نوعی غیبت است، بلکه عین غیبت است، ولی امام طبری رضی اللہ عنہ می‌گوید: رشک بردن زن‌ها بین یکدیگر عین غیبت است، ولی امام طبری رضی اللہ عنہ می‌گوید: رشک بردن زن‌ها بین یکدیگر، و چیزی که به اساس این رشک، از آن‌ها سر

۳۳- باب: ذِکْرُ هِنْدِ بِنْتِ عُتْبَةَ رضی الله عنهاباب [۳۳]: مناقب هند دختر عتبه رضی الله عنها

۱۵۷۶- عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: «جَاءَتْ هِنْدُ بِنْتُ عُتْبَةَ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا كَانَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْ أَهْلِ خِبَاءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ يَذُلُّوا مِنْ أَهْلِ خِبَائِكَ، ثُمَّ مَا أَصْبَحَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَهْلُ خِبَاءٍ، أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ يَعَزُّوا مِنْ أَهْلِ خِبَائِكَ، وَبَاقِي الْحَدِيثِ قَدْ تَقَدَّمَ» [رواه البخاری: ۳۸۲۵ وانظر حدیث رقم: ۲۴۶۰].

۱۵۷۶- از عائشه رضی الله عنها روایت است که هند دختر عتبه ^(۱)، آمد و گفت: یا رسول الله! در روی زمین هیچ خانواده نبود که ذلت را برایش از ذلت برای خانواده شما بیشتر دوست داشته باشم، ولی اکنون در روی زمین هیچ خانواده نیست که عزت را برایش از عزت برای خانواده شما بیشتر دوست داشته باشم، و باقی حدیث قبلا گذشت ^(۲).

می‌زند عفو است، زیرا رشک بردن برای آن‌ها فطرتی است، و در بسیاری از حالات از آن خود داری کرده نمی‌توانند.

ولی باید گفت: طوری که در روایت احمد و طبرانی رحمهما الله دیدیم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از شنیدن این سخن به غضب شدند، بنابراین نمی‌توان گفت که غیبت کردن زن‌ها از یکدیگر عفو است، منتهی چیزی که می‌توان گفت این است که چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عائشه رضی الله عنها را از چنین مقوله منع نکرده بودند، عائشه رضی الله عنها فکر می‌کرد که در گفتن آن باکی نخواهد بود، ولی بعد از آنکه از شنیدن سخن عملی نگردد، فرضی الله تعالی عنها وعن سائر أمهات المؤمنین جمیعا.

۱- وی هند بنت عتبه بن ربیع، همسر ابو سفیان و مادر معاویه می‌باشد، بعد از اسلام شوهرش ابوسفیان، در فتح مکه اسلام آورد، زن بسیار با شهامت و با عقل و تدبیری بود، در جنگ (أحد) با مشرکین بود، و چون حمزه رضی الله عنه شهادت رسید، جگرش را در آورده و بلعید، ولی آن را هضم کرده نتوانست و بیرون انداخت.

۲- و باقی حدیث این است که هند بعد از این سخنش گفت که یا رسول الله! ابو سفیان شخص ممسک و بخیلی است، آیا اگر از مالش برای اطفال خود طعام تهیه کنم، برایم گناه است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: نه، اگر به انداره متعارف مصرف کنی باکی نیست.

۳۴- باب: حَدِيثُ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ نَفِيلٍ رضي الله عنهباب [۳۴]: حَدِيثُ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ نَفِيلٍ رضي الله عنه

۱۵۷۷- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَقِيَ زَيْدَ بْنَ عَمْرٍو بْنِ نَفِيلٍ بِأَسْفَلِ بَلَدِجٍ، قَبْلَ أَنْ يَنْزَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْوَحْيُ، فَقَدِمَتْ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُفْرَةٌ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا، ثُمَّ قَالَ زَيْدٌ: إِنِّي لَسْتُ أَكُلُ مِمَّا تَذْبُحُونَ عَلَى أَنْصَابِكُمْ، وَلَا أَكُلُ إِلَّا مَا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَأَنَّ زَيْدَ بْنَ عَمْرٍو كَانَ يَعْيبُ عَلَى فُرَيْشٍ ذَبَائِحَهُمْ، وَيَقُولُ: الشَّأُ خَلَقَهَا اللَّهُ، وَأَنْزَلَ لَهَا مِنَ السَّمَاءِ الْمَاءَ، وَأُنْبَتَ لَهَا مِنَ الْأَرْضِ، ثُمَّ تَذْبُحُونَهَا عَلَى غَيْرِ اسْمِ اللَّهِ، إِنْكَارًا لِدَلِكِ وَإِعْظَامًا لَهُ [رواه البخارى: ۳۸۲۶].

۱۵۷۷- از عبدالله بن عمرو رضي الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم پیش از آنکه بر ایشان وحی نازل گردد، زید بن عمرو بن نفیل^(۱) را در پایان منطقه (بلدج) ملاقات نمودند، [بلدج] جایی است در نزدیک مکه در راه تنعیم، برای پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم سفره (طعامی) آورده شد، [این سفره از طرف قریش برای پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم تقدیم شده بود]، ولی [زید بن عمرو] از خوردن امتناع و رزید.

سپس زید [برای آن کسی که سفره را آورده بود] گفت: من از چیزهاییکه شما برای بت‌ها ذبح می‌کنید نمی‌خورم، و تنها از چیزی می‌خورم که به نام خدا ذبح شده باشد. و زید بن عمرو همیشه از طرز حیوان کشتن قریش انتقاد نموده و می‌گفت: گوسفند را خداوند خلق کرده است، و از آسمان برایش آب می‌فرستد، و از زمین برایش

۱- وی زید بن عمرو بن نفیل پسر عم عمر بن خطاب رضي الله عنه است، وی شخصی بود که مؤید و طالب توحید بود، و بت‌ها و مشرکین را مورد سرزنش قرار می‌داد، ولی پنج سال پیش از بعثت پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم وفات یافت، ابن ابی شیبیه از جابر رضي الله عنه روایت می‌کند که گفت: کسی از پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم راجع به زید بن عمرو پرسید- که حالش در آخرت چگونه است- زیرا وی در جاهلیت رویش را به قبله کرده و می‌گفت: خدای من خدای ابراهیم و دین من دین ابراهیم است و سجده می‌کرد، پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم فرمودند: وی از خود یک امت مستقلی است که در بین من و عیسی عليه السلام حشر می‌گردد.

گیاه می‌رویاند، و با این هم شما او را به نام غیر خدا ذبح می‌کنید؟ و این سخن را به جهت بزرگ دانستن این گناه می‌گفت^(۱).

۳۵- باب: آیام الجاهلیة

باب [۳۵]: زمان جاهلیت

۱۵۷۸- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: أَلَا مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلَا يَحْلِفُ إِلَّا بِاللَّهِ، فَكَانَتْ فُرُشُ تَحْلِفُ بِآبَائِهَا، فَقَالَ: لَا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ» [رواه البخاری: ۳۸۳۶].

۱۵۷۸- از ابن عمر رضی الله عنهما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «بدانید که اگر کسی سوگند می‌خورد، به غیر از خدا به چیز دیگری سوگند نخورد».

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) زید بن عمرو رضی الله عنه به عقل و درایت سلیم خود دانسته بود که بت‌های مشرکین باطل بوده و قابل پرستش و ذبح کردن به نام آن‌ها نمی‌باشند.

(۲) از ظاهر این حدیث این طور فهمیده می‌شود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از خوردن آن طعام خودداری نورزیدند، حال آنکه ایشان به خودداری کردن از آن طعام نسبت به زید بن عمرو سزاوارتر بودند. علماء از این اعتراض چنین جواب داده‌اند که این حدیث همان طوری که دلالت بر نخوردن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن طعام ندارد، دلالت بر خوردن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن طعام نیز ندارد، یعنی: احتمال دارد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن طعام خورده باشند، و احتمال دارد که نخورده باشند.

ولی امام سیوطی رحمته الله در جمع الجوامع آورده است که زید بن عمرو وقتی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد که ایشان با زید بن حارثه نشسته بودند، و طعام می‌خوردند، از زید بن عمرو دعوت کردند که بیاید و با آن‌ها بخورد، ولی او از طعام خوردن ابا ورزیده و برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت که ای برادر زاده عزیزم! چیزی را که مشرکین ذبح کرده باشند، نمی‌خورم، و البته این روایت به طور صریح می‌گوید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن طعام می‌خوردند.

و علماء در جواب آن گفته‌اند که اصل در اشیاء پیش از ورود شریعت، اباحت است، یعنی: هر چیزی حلال است، مگر آنکه از روی طبع کسی نخواستہ باشد آن را بخورد و یا از آن استفاده نماید، و چون در آنوقت بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وحی نازل نگردیده بود، بنابراین از خوردن آن طعام بر ایشان چیزی نیست، ولی در مسائل متعلق به عقیده، ثابت شده است که نبی کریم صلی الله علیه و آله هیچگاه به بتی احترام نکردند، بلکه کفار را از سجده کردن برای بت‌ها مورد سرزنش و اهانت قرار می‌دادند.

وعادت قریش این بود که به پدران خود سوگند می‌خوردند، و پیامبر خدا ﷺ فرمودند که «به پدران خود سوگند نخورید»^(۱).

۱۵۷۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا الشَّاعِرُ، كَلِمَةٌ لَيْدٍ: أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ وَكَادَ أُمِّيَّةٌ بَنُ أَبِي الصَّلْتِ أَنْ يُسَلِّمَ» [رواه البخاری: ۳۸۶۱].

۱۵۷۹- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «راست‌ترین سختی را که شاعر گفته است این گفته (لبید) است که هر چه که غیر از خدا است باطل است، و چیزی نمانده بود که امیه بن ابی صلت مسلمان شود»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سبب آنکه پیامبر خدا ﷺ از سوگند خوردن به هر چیزی جز خدا منع کردند، این است که سوگند خوردن به چیزی، مشعر بر تعظیم نمودن برای آن چیز است، و حقیقت تعظیم جز برای خداوند متعال نیست، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت اگر صد بار به خدا سوگند بخورم و حانت شوم، بهتر از آن می‌دانم که یکبار به غیر خدا سوگند بخورم و لو آنکه به آن وفا نمایم [و حانت نشوم].

(۲) سوگند خوردن به پدران و به هر چیزی دیگری ما سوی الله جائز نیست.

(۳) اگر کسی بگوید که این حدیث مخالف حدیث دیگری است که پیامبر خدا ﷺ در یکی از سخنان خود گفتند: به سر پدرم که اگر راست بگوید رستگار است، و این عبارت معنی سوگند را می‌دهد، جوابش آن است که چیزی را که پیامبر خدا ﷺ منع کرده بودند، سوگند خوردن به پدران بود، و آنچه را که پیامبر خدا ﷺ گفته بودند، چیزی بود که روی عادت و جریان لسان گفته شده بود نه جهت سوگند خوردن.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) لبید از شعرای جاهلی است، بسیار فصیح، سخنرانی و شاعر زبردستی بود، زمان جاهلیت و اسلام را دریافت، نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و مسلمان شد، و بعد از اینکه مسلمان شد شعر نسرد، و در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه به سن یکصد و پنجاه وهفت سالگی در کوفه وفات یافت.

(۲) امیه بن صلت شاعر دیگری از شعرای زمان جاهلیت است، در شعرش ذکر توحید بسیار دیده می‌شود، زمان اسلام را دریافت، ولی به ولی به اسلام مشرف نگردید.

۳۶- باب: مَبْعَثِ النَّبِيِّ ﷺ

باب [۳۶]: بعثت پیامبر خدا ﷺ

مُحَمَّدُ، بِنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ابْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ بْنِ قُصَيِّ بْنِ كِلَابِ بْنِ مِرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيٍّ بْنِ غَالِبِ ابْنِ فَهْرِ بْنِ مَالِكِ بْنِ التَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ بْنِ خُزَيْمَةَ بْنِ مَدْرِكَةَ بْنِ إِلْيَاسِ بْنِ مُضَرَ بْنِ نِزَارِ بْنِ مَعَدِّ بْنِ عَدْنَانَ.

محمد ﷺ بن عبدالله، بن عبدالمطلب بن هاشم، بن عبد مناف، بن قُصی کلاب، بن مره، بن کعب بن لُوی، بن غالب، بن فهر، بن مالک، بن نَضْر، بن کنافه، بن خُزیمه، بن مدرکه، بن الیاس بن مُضَر، بن نِزَار، بن معد، بن عدنان^(۱).

۱۵۸۰- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَنْزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ، سَنَةً، فَمَكَثَ بِمَكَّةَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً، ثُمَّ أُمِرَ بِالْهِجْرَةِ فَهَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَمَكَثَ بِهَا عَشْرَ سِنِينَ، ثُمَّ تُوِّفِيَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [رواه البخاری: ۳۸۵۱].

۱۵۸۰- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: هنگامی بر پیامبر خدا ﷺ وحی نازل شد که چهل ساله بودند، سیزده سال در مکه ماندند، بعد از آن مامور به هجرت گردیدند، و به مدینه هجرت نمودند، و ده سال در آنجا ماندند، و سپس وفات یافتند^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

نسب پیامبر خدا ﷺ تا اینجا مورد اتفاق است، از این جهت امام بخاری رحمته الله به همین قدر اکتفاء نموده است، و بعد از این اختلاف زیادی وجود دارد، و آنچه که مورد قبول بیشتر ائمه علم حدیث و تاریخ دانان و نسب شناسان می باشد این است که بقیه نسب پیامبر خدا ﷺ چنین است: عدنان بن آدد، بن مقوم، بن ناحور، بن تیرح، بن تارح (آزر) بن ناحور، بن ساروح، بن راعو، بن فالخ، بن عبیر، بن شالخ، بن إرفخشذ، بن سام، بن نوح - عليه السلام - ابن لامک، بن متوشلخ، بن اخنوخ، بن ادریس - عليه السلام - ابن یرد، بن مهلائیل، بن قینان، بن أنوش، بن شیث، ابن آدم عليه السلام

۲- ابتدای نزول وحی بر پیامبر خدا ﷺ در روز دوشنبه هفدهم ماه رمضان بود، و بعضی بیست و چهارم رمضان ذکر کرده اند، و در اوائل باب کیفیت نزول وحی بر پیامبر خدا ﷺ، در این مورد به تفصیل بیشتری سخن زدیم، به آنجا مراجعه شود.

۳۷- باب: مَا لَقِيَ النَّبِيَّ وَأَصْحَابُهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بِمَكَّةَ

باب [۳۷]: مشقت‌هایی را که پیامبر خدا ﷺ و صحابه از مشرکین در مکه متحمل گردیدند

۱۵۸۱- عَنْ ابْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَقَدْ سُئِلَ عَنْ أَشَدِّ مَا صَنَعَهُ الْمُشْرِكُونَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: بَيْنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي فِي حِجْرِ الْكَعْبَةِ، إِذْ أَقْبَلَ عُقْبَةُ بْنُ أَبِي مُعَيْطٍ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ فِي عُنُقِهِ، فَخَنَقَهُ خَنْقًا شَدِيدًا فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى أَخَذَ بِمَنْكِبِهِ، وَدَفَعَهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ؟ [رواه البخاری: ۳۸۵۶].

۱۵۸۱- از ابن عمرو بن عاص رضی الله عنهما روایت است که وی از شدیدترین کاری که مشرکین نسبت به پیامبر خدا ﷺ کردند، پرسیده شد.

گفت: هنگامی که پیامبر خدا ﷺ در (حجر) کعبه نماز می‌خواندند، عقبه بن ابی معیط آمد، جامه پیامبر خدا ﷺ را به گردن‌شان انداخت و محکم پیچید، ابوبکر رضی الله عنه آمد، شانه عقبه را گرفت و او را از پیامبر خدا ﷺ دور نمود و گفت: ﴿آیا کسی را می‌کشید که می‌گوید: پروردگارش خدا است﴾.

۳۸- باب: ذِكْرِ الْجَنِّ

باب [۳۸]: درباره جن

۱۵۸۲- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَقَدْ سُئِلَ: مَنْ آذَنَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْجِنِّ لَيْلَةَ اسْتَمَعُوا الْقُرْآنَ؟ فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبُوكَ يَعْنِي عَبْدَ اللَّهِ أَنَّهُ آذَنَتْ بِهِمْ شَجَرَةٌ. [رواه البخاری: ۳۸۵۹].

۱۵۸۲- از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که از وی پرسیده شد که چه کسی از آمدن جنیان در شبی که برای شنیدن قرآن آمده بودند، برای پیامبر خدا خبر داد؟ گفت: درختی از آمدن جنیان خبر داد^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱۵۸۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ كَانَ يَحْمِلُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِدَاوَةً لِيُوضُوهُ وَحَاجَّتِهِ، قَدْ تَقَدَّمَ [رواه البخاری: ۳۸۶۰ وانظر حديث رقم: ۱۵۵].

۱۵۸۳- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که وی ظرف آبی را جهت وضوء و دیگر حاجت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با خود برمی داشت [و بقیه حدیث قبلا گذشت] ^(۱).

۱۵۸۴- «وَزَادَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَوْلَهُ وَإِنَّهُ أَتَانِي وَفَدُّ جِنَّ نَصِيبِينَ، وَنَعَمَ الْجِنُّ، فَسَأَلُونِي الزَّادَ، فَدَعَوْتُ اللَّهَ لَهُمْ أَنْ لَا يَمُرُوا بِعَظْمٍ، وَلَا بِرِوْتَةٍ إِلَّا وَجَدُوا عَلَيْهَا طَعَامًا» [رواه البخاری: ۳۸۶۰].

۱۵۸۴- و در این روایت این چیز هم آمده است که [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند]: «....نمایندگان جنیانی که از (نصیبین) بودند، نزد آمدند، [نصیبین: منطقه‌ای است

از ابن اسحاق روایت است که گفت: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ایمان آوردن ثقیف نا امید شدند، از طائف به طرف مکه برگشتند، تا اینکه به درختی رسیدند، نیم شب به نماز خواندن برخاستند، در این وقت هفت نفر از جنیان منطقه (نصیبین) گذرشان به آنجا افتاد، به قرآن خواندن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گوش دادند، چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نماز فارغ شدند، آن جنیان به نزد قوم خود برگشته و از ایمان آوردن خود برای آن‌ها خبر دادند، و خداوند متعال از این واقعه در قرآن کریم خبر داده و می‌گوید: ﴿وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ ﴿۲۹﴾ [الأحقاف: ۲۹]، یعنی: در آن زمان که تنی چند از جنیان را نزد تو روانه کردیم که قرآن بشنوند، چون نزد او رسیدند گفت: (خاموش باشید)، و چون [قرآن خواندن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] به پایان رسید، همچون هشدار دهندگانی نزد قوم خود بازگشتند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

بقیه حدیث این است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: روزی در عقب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌رفتم، پرسیدند: کیست؟ گفتم: ابوهریره، فرمودند: برایم چند دانه سنگ پیدا کن که با آن‌ها استنجا بزنم، ولی استخوان و سرگین را نیاوری، ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: چند عدد سنگ را در دامن خود آوردم و به پهلوی‌شان گذاشتم و خودم برگشتم، چون از قضای حاجت فارغ شدند، با ایشان براه افتادم و پرسیدم: چه سبب بود که گفتید استخوان و سرگین نیاوری؟ فرمودند: این دو چیز طعام جنیان است، گروهی از جن (نصیبین) نزد آمدند، و جنیان خوبی بودند، از من برای خود توشه خواستند، و من از خداوند خواستم که بر هیچ استخوان و سرگینی نگذردند مگر آنکه در آنچه، برای خود خوراکه بیابند، و جزئی از این حدیث در روایت آتی، و یک قسمت آن با تفصیل بیشتری، به شماره (۱۲۴) قبلا گذشت

بین شام و عراق]، و براستی جنیان خوبی بودند، و از من برای خود طلب توشه نمودند، و از خداوند خواستم که به هیچ استخوان و یا سرگینی نگذرنند مگر آنکه از آن چیز، برای خود خوراکه بیابند^(۱).

۳۹- باب: هِجْرَةَ الْحَبَشَةِ

باب [۳۹]: هجرت به حبشه

۱۵۸۵- عَنْ أُمِّ خَالِدٍ بِنْتِ خَالِدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَدِمْتُ مِنْ أَرْضِ الْحَبَشَةِ وَأَنَا جُوْرِيَّةٌ فَكَسَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَمِيصَةً لَهَا أَعْلَامٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمْسُحُ الْأَعْلَامَ بِيَدِهِ وَيَقُولُ: سَنَاهُ سَنَاهُ قَالَ الْحَمِيدِيُّ: يَعْنِي حَسَنٌ، حَسَنٌ» [رواه البخاری: ۳۸۷۴].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در اینکه جنیان چه می‌خورند و چه نمی‌خورند، سه نظر وجود دارد.
 نظر اول آن است که جنیان نه چیزی می‌خورند و نه چیزی می‌آشامند، این نظر کاملاً مردود است، زیرا به احادیث صحیحی از آن جمله در همین حدیث به طور صریح آمده است، که چیزی می‌خورند.
 نظر دوم آن است که بعضی از اصناف جنیان هم می‌خورند، و هم می‌آشامند، و بعضی از اصناف آن‌ها می‌خورند، ولی نمی‌آشامند. و نظر سوم آن است که تمام جنیان هم می‌خورند و هم می‌آشامند، ولی در اینکه چگونه می‌خورند و می‌آشامند، اختلاف نظر دارند، بعضی می‌گویند که خورد و نوش آن‌ها به بوئیدن است، و بعضی می‌گویند که به جویدن و بلعیدن است، و امام عینی همین نظر اخیر را ترجیح می‌دهد.
 ولی نظرم این است که اگر ثابت شود که در این مورد حدیث صحیح و صریحی آمده است، باید یقین داشته باشیم که کیفیت خورد و نوش جنیان به همان گونه ای است که در آن حدیث نبوی شریف آمده است، و اگر چنین حدیثی نیامده باشد. چون این مسأله از غیبیات است، باید گفت که نظر به احادیث بسیاری که در مورد اصل خورد و نوش جنیان آمده است، می‌گوئیم که آن‌ها می‌خورند، و می‌آشامند، و چون در مورد کیفیت خورد و نوش آن‌ها حدیثی نیامده است، می‌گوئیم که خورد و نوش مورچه با خورد و نوش انسان و بسیاری از جانداران دیگر فرق دارد، خورد و نوش جنیان نیز با دیگر جانداران فرق دارد، و متناسب به جسم و هیكل خود آن‌ها است، والله تعالی اعلم.

۱۵۸۵- از ام خالد بنت خالد رضی الله عنها روایت است که گفت: از سرزمین حبشه آمدم و من در این وقت دخترک خورد سالی بودم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر من بردیمانی گلداری پوشاندند، و بر آن دست می کشیدند و می گفتند: «سَنَاه، سَنَاه» یعنی: زیبا است، زیبا^(۱).

۴۰- باب: قِصَّةِ أَبِي طَالِبٍ

باب [۴۰]: قِصَّةِ ابوطالب

۱۵۸۶- عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا أَغْنَيْتَ عَنِّي عَنْ عَمِّكَ، فَإِنَّهُ كَانَ يُحَوِّطُكَ وَيَغْضَبُ لَكَ؟ قَالَ: هُوَ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ، وَلَوْلَا أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ [رواه البخاری: ۳۸۸۳].

۱۵۸۶- روایت است که عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت که برای عم خود [ابوطالب در نجاتش از آتش دوزخ] چه فایده رساندید؟ و او از شما دفاع می نمود، و به جهت شما بر دیگران غضب می کرد. فرمودند: «او در جای کم آتشی است [که تا بجللک پایش می رسد]، و اگر من نمی بودم، در طبقه زیرین دوزخ می بود»^(۲).

۱- این حدیث بیشتر در کتاب جهاد گذشت، برای تفصیل بیشتر آن، به حدیث (۱۳۱۱) مراجعه نمائید.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) از ابن مسعود روایت است که گفت: در طبقه زیرین دوزخ صندوقهایی است از آهن که در بین آتش قرار گرفته و سر آنها قفل است، و از ابوهیره رضی الله عنه روایت است که گفت طبقه زیرین آتش عبارت از خانه‌ای است که قفل است، و از داخل، و در وروی آن آتش می سورد، أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْهُ.

(۲) طوری که ثابت است شفاعت شامل حال کفار و مشرکین را نمی شود، چنانچه وقتی که ابراهیم رضی الله عنه شفاعت پدر خود را کرد، از وی قبول نگردید، و ابوطالب نیز مشرک است، پس چرا- طوری که در این حدیث آمده است- شفاعت نبی کریم صلی الله علیه و آله سبب تخفیف عذاب از وی شده است؟ علماء گفته‌اند که این تخفیف عذاب از ابو طالب به جهت شفاعت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن سبب است

۱۵۸۷- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَذَكَرَ عِنْدَهُ عَمُّهُ، فَقَالَ: لَعَلَّهُ تَنْفَعُهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيُجْعَلُ فِي ضَحَضَاحٍ مِنَ النَّارِ يَبْلُغُ كَعْبِيَّهِ، يَغِي مِنْهُ دِمَاعُهُ» [رواه البخاری: ۳۸۸۵].

۱۵۸۷- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که وی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده است - که چون در نزدشان از عمشان [ابوطالب] یاد شد - فرمودند: «شاید در قیامت شفاعت من برایش منفعت برساند، و او در جایی کم آتشی قرار داده شود که تا بجللک پایش برسد، [ولی] از اثر آن آتش، مغز سرش می جوشد»^(۱).

که وی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و در نتیجه از دین اسلام دفاع کرد، بنابراین مستحق چنین شفاعتی می باشد.

و از طرف دیگر باید دانست که بین شفاعت محمد صلی الله علیه و آله و بین شفاعت ابراهیم علیه السلام، و بین ابوطالب و بین آزر فرق فراوان است، حتی ابولهب که سر سخت ترین دشمنان اسلام بود، به جهت آنکه کنیزش خبر خوش تولد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را برایش آورد، و او در مقابل این خوشخبری آن کنیزش خود را آزاد کرد، خداوند به سبب این عمل وی عذابش را تخفیف داد، دور نیست که شفاعت مستقیم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سبب تخفیف عذاب ابوطالب گردد، خصوصاً آنکه وی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در آغوش خود پرورش داده و از ایشان در مقابل کفار دفاع نموده بود.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در هنگام مرگ ابو طالب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از وی خواستند تا ایمان بیاورد، ولی او در دین قوم خود ثابت قدم ماند، از این جهت در قیامت قدمش در آتش می باشد.

(۲) از این حدیث دانسته می شود که عذاب که عذاب دوزخ درجات متفاوتی دارد، و در روایت ابن اسحاق آمده است که سبک ترین عذاب دوزخیان برای کسانی است که کفشهای آتشی را به پای آنها می کنند، و از اثر آن کفشها مغز سرشان می جوشد، و بر روی پای آنها می ریزد.

۴۱ - باب: حَدِيثُ الْإِسْرَاءِ

باب [۴۱]: حَدِيثُ اسْرَاءِ^(۱)

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اسراء به معنی رفتن در شب است، و پیامبر خدا ﷺ در شب هنگام، از مسجد الحرام به مسجدالأقصی برده شدند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾.

یعنی: پاک و منزله‌ خدایی است که بنده خود را شب هنگام از مسجد الحرام به مسجد الأقصی - که پیرامونش را برکت داده‌ایم - برد، تا آیات خود را به او بنمایانیم، و او شنوای بینا است.

(۲) و اینکه از پیامبر خدا ﷺ به (عبده) تعبیر گردیده و صفت نبوت و رسالت در این مورد یاد نشده است، حکمت از آن این است که پیامبر خدا ﷺ با وجود تمام مقام و منزلتی که در این شب به آن نایل آمدند، باز هم در مقام عبودیت برای خداوند متعال قرار داشتند، و این توجیهی برای امت است تا آنکه مبادا مانند یهود و نصارا که عزیر بن الله و مسیح بن الله گفتند، در مورد پیامبر خدا ﷺ غلو نموده و ایشان را به مقام الوهیت برسانند.

(۳) مذهب جمهور علماء این است که اسراء و معراج هر دو در یک شب، در حالت بیداری، با جسد و روح از مسجد الحرام به مسجد الأقصی، و از آنجا به سدره المنتهی صورت گرفته است، و تفصیل آن در دو حدیث آتی مذکور است.

(۴) اینکه فضیلت شب اسراء و معراج بیشتر است و یا فضیلت شب قدر، در این مورد دو نظر مختلف وجود دارد، معضی‌ها شب اسراء و معراج را با فضیلت‌تر می‌دانند، و بعضی‌ها شب قدر را، و آنچه که مورد تأیید اهل علم است این است که نسبت به نبی کریم ﷺ شب اسراء و معراج بر شب قدر فضیلت دارد، زیرا در این شب آنحضرت ﷺ به مقامات و منازلی رسیدند، که رسیدن به آن‌ها در هیچ شب و هیچ وقت دیگری، و برای هیچ کس دیگری میسر نگردیده بود، و میسر نمی‌گردد، ولی برای امت شب قدر از شب اسراء و معراج فضیلت بیشتری دارد، زیرا در این شب عفو و رحمتی از خداوند متعال برای بندگان که این شب را درک کنند، نازل می‌گردد که در هیچ شب دیگری نازل نمی‌گردد.

(۵) در مورد اینکه (شب قدر) در چه شبی است، قبلاً نظر به احادیثی که در این مورد آمده است یاد آور شدیم که این شب به طور حتم معلوم و معین نیست، ولی اینکه در ماه مبارک رمضان، و در دهه‌ اخیر آن، و در شبهای تاق آن، و بالأخص آنکه در شب بیست و یک و یا بیست و هفت، و یا بیست و نه باشد، احتمال بیشتری وجود دارد، ولی در مورد شب اسراء بر اینکه در کدام ماه، و یا

۱۵۸۸- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: لَمَّا كَذَّبْتَنِي فُرْدَيْشٌ، فُمْتُ فِي الْحِجْرِ، فَجَلَا اللَّهُ لِي بَيْتَ الْمَقْدِسِ، فَطَفِقْتُ أُخْبِرُهُمْ عَنْ آيَاتِهِ وَأَنَا أَنْظَرُ إِلَيْهِ» [رواه البخاری: ۳۸۸۶].

۱۵۸۸- از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که می فرمودند: «چون قریش مرا تکذیب نمودند، در (حِجْر) خانه کعبه رفتم^(۱)، خداوند متعال بیت المقدس را برایم نشان داد، در حالی که به طرف آن می دیدم نشانی هایش را یکایک برای قریش می گفتم».

۴۲- باب: المِعْرَاجِ

باب [۴۲]: معراج^(۲)

۱۵۸۹- عَنْ مَالِكِ بْنِ صَعْصَعَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَدَّثَهُمْ عَنْ لَيْلَةِ أُسْرِي بِهِ: «بَيْنَمَا أَنَا فِي الْحَطِيمِ، - وَرُبَّمَا قَالَ: فِي الْحِجْرِ - مُضْطَجِعًا إِذْ أَتَانِي آتٍ، فَقَدَّ: قَالَ: وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: فَشَقَّ مَا بَيْنَ هَذِهِ إِلَى هَذِهِ قَالَ الرَّاوِي: مِنْ ثُعْرَةِ نَحْرِهِ إِلَى شِعْرَتِهِ، فَاسْتَخْرَجَ قَلْبِي، ثُمَّ أُتِيْتُ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ مَمْلُوءَةٍ إِيْمَانًا، فَعُغِسِلَ قَلْبِي، ثُمَّ حُشِيَ ثُمَّ أُعِيدَ، ثُمَّ أُتِيْتُ بِدَابَّةٍ دُونَ الْبَغْلِ، وَفَوْقَ الْحِمَارِ أَيْضًا، - قَالَ الرَّاوِي رَحِمَهُ اللَّهُ

در کدام شب بوده است، حدیث قابل اعتمادی نیامده است، و احادیث و روایاتی که در این زمینه وجود دارد، منقطع و مختلف فيه است.

۱- (حِجْر خانه کعبه): همان خالی گاهی است که به نام حِجْر اسماعیل هم یاد می شود، و هنگامی که شخص در مقابل دروازه خانه ایستاده باشد، (حِجْر) به طرف دست راست وی قرار می گیرد، و ناودان خانه نیز در داخل همین (حِجْر) می ریزد.

۲- آنچه که در مورد (معراج) قابل تذکر است این است که:

(۱) (معراج): مشتق از عروج است، و عروج به معنی بالا رفتن است، و معراج به منزله آله بالا رفتن که همان نردبان است، می باشد.

(۲) معراج در مکه و یک سال پیش از هجرت، در ماه ربیع الأول، در شب دوشنبه واقع گردید، ابن ابی شیبیه از جابر و ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که گفتند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز دو شنبه تولد یافتند، در روز دو شنبه با پیامبری مبعوث گردیدند، در روز دو شنبه به معراج رفتند، و در روز دو شنبه وفات نمودند.

تعالى: هُوَ الْبُرَاقُ يَصْعُقُ حَظْوَهُ عِنْدَ أَقْصَى طَرْفِهِ، فَحَمِلْتُ عَلَيْهِ، فَانْطَلَقَ بِي جِبْرِيلُ حَتَّى آتَى
السَّمَاءَ الدُّنْيَا فَاسْتَفْتَحَ، فَقِيلَ مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ:
وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ فَفَتَحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ فَإِذَا فِيهَا
آدَمُ، فَقَالَ: هَذَا أَبُوكَ آدَمُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ السَّلَامَ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالْإِبْنِ
الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي حَتَّى آتَى السَّمَاءَ الثَّانِيَةَ، فَاسْتَفْتَحَ قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ:
جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ
الْمَجِيءُ جَاءَ فَفَتَحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ إِذَا يَحْيَى وَعِيسَى، وَهُمَا ابْنَا الْحَالَةِ، قَالَ: هَذَا يَحْيَى
وَعِيسَى فَسَلِّمْ عَلَيْهِمَا، فَسَلَّمْتُ فَرَدَّا، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ
صَعِدَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ، فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ:
مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ فَفَتَحَ، فَلَمَّا
خَلَصْتُ إِذَا يُوسُفُ، قَالَ: هَذَا يُوسُفُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا
بِالْأَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي حَتَّى آتَى السَّمَاءَ الرَّابِعَةَ فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟
قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: أَوْ قَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ،
فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ فَفَتَحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ إِلَى إِدْرِيسَ، قَالَ: هَذَا إِدْرِيسُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ فَسَلَّمْتُ
عَلَيْهِ، فَرَدَّ ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي، حَتَّى آتَى السَّمَاءَ
الْحَامِسَةَ فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ
أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ، فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ فَإِذَا هَارُونُ، قَالَ:
هَذَا هَارُونُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ،
ثُمَّ صَعِدَ بِي حَتَّى آتَى السَّمَاءَ السَّادِسَةَ فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ
مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: مَرْحَبًا بِهِ، فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَلَمَّا
خَلَصْتُ فَإِذَا مُوسَى، قَالَ: هَذَا مُوسَى فَسَلِّمْ عَلَيْهِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالْأَخِ
الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، فَلَمَّا تَجَاوَزْتُ بَكَّى، قِيلَ لَهُ: مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَ: أَبْكِي لِأَنَّ غُلَامًا
بُعِثَ بَعْدِي يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِهِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَدْخُلُهَا مِنْ أُمَّتِي، ثُمَّ صَعِدَ بِي إِلَى السَّمَاءِ
السَّابِعَةِ فَاسْتَفْتَحَ جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ:
وَقَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: مَرْحَبًا بِهِ، فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ فَإِذَا إِبْرَاهِيمُ

قَالَ: هَذَا أَبُوكَ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، قَالَ: فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ السَّلَامَ، قَالَ: مَرَحَبًا بِالْإِبْنِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ رَفَعَتْ إِلَيَّ سِدْرَةَ الْمُنتَهَى، فَإِذَا نَبَقُهَا مِثْلُ قِلَافٍ هَجَرَ، وَإِذَا وَرَفُهَا مِثْلُ آذَانِ الْفِيلَةِ، قَالَ: هَذِهِ سِدْرَةُ الْمُنتَهَى، وَإِذَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ: نَهْرَانِ بَاطِنَانِ وَنَهْرَانِ ظَاهِرَانِ، فَقُلْتُ: مَا هَذَانِ يَا جَبْرِيلُ؟ قَالَ: أَمَّا الْبَاطِنَانِ فَنَهْرَانِ فِي الْجَنَّةِ، وَأَمَّا الظَّاهِرَانِ فَالتَّيْلُ وَالْفُرَاتُ، ثُمَّ رُفِعَ لِي الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ، ثُمَّ أُتِيْتُ بِإِنَاءٍ مِنْ حَمْرٍ، وَإِنَاءٍ مِنْ لَبَنٍ، وَإِنَاءٍ مِنْ عَسَلٍ، فَأَخَذْتُ اللَّبَنَ فَقَالَ: هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا وَأُمَّتِكَ، ثُمَّ فُرِضَتْ عَلَيَّ الصَّلَوَاتُ خَمْسِينَ صَلَاةً كُلَّ يَوْمٍ، فَرَجَعْتُ فَمَرَرْتُ عَلَى مُوسَى، فَقَالَ: بِمَا أُمِرْتُ؟ قَالَ: أُمِرْتُ بِخَمْسِينَ صَلَاةً كُلَّ يَوْمٍ، قَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ لَا تَسْتَطِيعُ خَمْسِينَ صَلَاةً كُلَّ يَوْمٍ، وَإِنِّي وَاللَّهِ قَدْ جَرَّبْتُ النَّاسَ قَبْلَكَ، وَعَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ الْمُعَالَجَةِ، فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ لِأُمَّتِكَ، فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى فَقَالَ مِثْلَهُ، فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى فَقَالَ مِثْلَهُ، فَرَجَعْتُ فَأُمِرْتُ بِعَشْرِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ، فَرَجَعْتُ فَقَالَ مِثْلَهُ، فَرَجَعْتُ فَأُمِرْتُ بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: بِمِ أُمِرْتُ؟ قُلْتُ: أُمِرْتُ بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ، قَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ لَا تَسْتَطِيعُ خَمْسَ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ، وَإِنِّي قَدْ جَرَّبْتُ النَّاسَ قَبْلَكَ وَعَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ الْمُعَالَجَةِ، فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ لِأُمَّتِكَ، قَالَ: سَأَلْتُ رَبِّي حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ، وَلِكِنِّي أَرْضَى وَأُسَلِّمُ، قَالَ: فَلَمَّا جَاوَزْتُ نَادَى مُنَادٍ: أَمْضَيْتُ فَرِيضَتِي، وَخَفَّفْتُ عَنْ عِبَادِي وَقَدْ تَقَدَّمَ حَيْثُ الْإِسْرَاءُ عَنْ أَنْسٍ فِي أَوَّلِ كِتَابِ الصَّلَاةِ وَ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مَا لَيْسَ فِي الْآخَرِ [رواه البخارى: ۳۸۸۷ وانظر حديث رقم: ۳۴۹].

۱۵۸۹- از مالک بن صعصعه رحمته الله ^(۱) روایت است که پیامبر خدا ﷺ از شبی که

اسراء خود برای آن‌ها چنین قصه نمودند:

«در حالی که در حطیم [کعبه] - و یا گفتند: در (حجر) - به پهلو خوابیده بودم، شخصی آمد و از اینجا تا اینجا - راوی می‌گوید که از زیر گلو تا زیر ناف - را شکافت، و

۱- وی مالک بن صعصعه انصاری خزرجی است، امام ابن اثیر در سوانحش به همین اکفاء نموده است که وی راوی حدیث معراج است، و قسمتی از آن حدیث را نیز ذکر نموده است، اسد الغابه (۲۸۱/۴-۲۸۲).
 (۲۸۱/۴-۲۸۲).

قلب مرا بیرون کرد، بعد از آن طشت طلائی که پر از ایمان بود، برایم آورده شد^(۱)، و قلبم شسته شد، و بعد از آن [از ایمان و حکمت] پر گردید، و دوباره به جایش قرار داده شد.

بعد از آن، دابه سفیدی که از قاطر کوچکتر و از الاغ بزرگتر بود برایم آورده شد - راوی می گوید که این همان (براق) است^(۲) - که قدم خود را به منتهای دید چشمش

۱ - حکمت از اینکه آن طشت از طلا بود این است که طلا نفیس ترین معادن بوده و دارای خواصی است که در غیر آن وجود ندارد، از آنجمله اینکه زنگ نمی زند، خاک بر آن تاثیر نمی کند، آتش اصل آنرا تغییر داده نمی تواند، و اگر کسی بگوید که استعمال طلا برای مردان حرام است، پس چگونه برای پیامبر خدا ﷺ طشت طلائی را آوردند، جواب آن است که شاید این کار پیش از تحریم طلا بوده باشد، و از آن مهمتر آنکه تحریم طلا در احکام دنیوی و عالم علوی است، و عالم علوی احکام خاص خود را دارد.

۲ - در مورد براق، این نکات قابل تذکر است:

(۱) براق مشتق از برق است، و این دابه از آن جهت براق نامیده شده است که سرعت آن، مانند سرعت برق است.

(۲) خداوند متعال قدرت داشت که نبی خود را به طرفه العینی به جایی که می خواهد برساند، و اینکه برایش مرکبی فرستاده، غرض این است تا این مرکب فرستادن مؤدی احترام و عزت برای پیامبر خدا ﷺ باشد، زیرا بزرگان وقتی که کسی را جهت اکرام و عزت به حضور خود می خواهد، برایش مرکبی می فرستند.

(۳) ابن سعد از واقدی روایت می کند که براق دو بال دارد، و از این دانسته می شود که براق در هوا پرواز می کند.

(۴) ثعلبی به سند ضعیفی از ابن عباس رضی الله عنه روایت می کند که روی براق مانند روی انسان، یالش مانند یال اسب، پاهایش مانند پای شتر، سم و دنبش مانند سم و دنب گاو، و سینه اش از یاقوت سرخ است.

(۵) هنگامی که پیامبر خدا ﷺ می خواستند براق را سوار شوند، نا آرامی کرد، جبرئیل رضی الله عنه برایش گفت چرا چنین می کنی، بخداوند قسم است که انسانی معزتر و مکرم تری از این شخص بر تو سوار نشده است، ابن التین رضی الله عنه می گوید: سبب نا آرامی براق، مستی و خرسی بود که از سوار شدن نبی کریم صلی الله علیه و آله بر خود، در خود احساس می کرد.

(۶) براق مرکب انبیاء الله است، و هنگامی که ابراهیم رضی الله عنه بدیدن هاجر و اسماعیل علیهما السلام به مکه می آمد، بر براق سوار می شد.

می‌گذارد، و بر آن سوار کرده شدم، و مرا جبرئیل علیه السلام با خود برد تا به آسمان دنیا رسیدیم ^(۱).

جبرئیل علیه السلام از آن‌ها خواست تا در آسمان را باز کنند، گفته شد:
کیست؟

گفت: جبرئیل.

گفته شد: با تو کیست ^(۲)؟

گفت: محمد صلی الله علیه و آله.

گفته شد: مگر بطلبش فرستاده شده بود ^(۳)؟

گفت: بلی.

گفته شد که خوش آمدید، [در] گشوده شد، چون به آنجا رسیدم، در آنجا آدم علیه السلام بود، جبرئیل علیه السلام گفت این پدر تو آدم است، بر او سلام کن، بر او سلام کردم، جواب سلامم را داد و گفت ای فرزند صالح و ای پیامبر صالح خوش آمدی ^(۴).

بعد از آن بالا رفت تا به آسمان دوم رسید، جبرئیل علیه السلام آنجا هم خواست تا در را بگشایند.

گفته شد: کیست؟

گفت: جبرئیل.

گفته شد: با تو کیست؟

۱- در کتاب (شرف المصطفی) آمده است که در این سفر، رکابدار جبرئیل علیه السلام، و لجامدار میکائیل علیه السلام بود.

۲- ملائکه این سؤال را از آنجهت کردند که برای آن‌ها در این شب نورانیت دیگری ظاهر گشته بود، و از این چیز درک کرده بودند که جبرئیل علیه السلام تنها نیست.

۳- سیاق گفت و شنود چنین ایجاب می‌کند که پرسند: محمد کیست؟ ولی چون برای آن‌ها گفته شده بود، که در وقتی از اوقات محمد صلی الله علیه و آله در اینجا می‌آید، از این جهت از آمدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تعجب نکردند، بلکه استفسار آن‌ها از وقت آمدن‌شان بود که آیا آنوقت موعود فرارسیده است یا نه؟

۴- صالح کسی است که حقوق خدا و حقوق بندگان خدا را کما هو حقّه اداء می‌کند، و کسی که به طور واقعی چنین کرده است، پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، از این جهت تمام انبیاء صلی الله علیه و آله ایشان را به این صفت یاد کردند.

گفت: محمد ﷺ

گفته شد: مگر به طلبش فرستاده شده است؟

گفت بلی گفته شد: خوش آمده است، و [در] گشوده شد، چون به آنجا رسیدم، عیسی و یحیی علیهما السلام که با هم پسر خاله می‌باشند، آنجا بودند^(۱)، جبرئیل علیه السلام گفت این دو شخص یحیی و عیسی (علیهما السلام) هستند، بر آنها سلام کن، بر آنها سلام کردم، و آنها سلام مرا جواب داده و گفتند: ای برادر صالح و ای پیامبر صالح خوش آمدید. بعد از آن جبرئیل علیه السلام مرا با خود به سوی آسمان سوم بالا برد، آنجا هم خواست تا در را بگشایند.

گفته شد: کیست؟

گفت: جبرئیل.

گفته شد: با تو کیست؟

گفت محمد ﷺ

گفته شد: مگر به طلبش فرستاده شده است؟

گفت: بلی.

گفته شد: خوش آمده است، و در گشوده شد، چون به آنجا رسیدم، یوسف علیه السلام بود، جبرئیل علیه السلام گفت: این یوسف است بر او سلام کن، بر او سلام کردم، جواب سلامم را داد و گفت ای برادر صالح و ای پیامبر صالح خوش آمدید. بعد از آن مرا با خود بالا برد تا به آسمان چهارم رسید، آنجا هم خواست تا در را بگشایند.

گفته شد: کیست؟

گفت: جبرئیل.

گفته شد: با تو کیست؟

۱- زیرا زکریا و عمران بن ماثان دو خواهر را به نکاح گرفته بودند، به طوری که ایشاع دختر فاقودا همسر زکریا، و حنه بنت فاقودا همسر عمران بود، ایشاع فرزندی آورد که نامش یحیی شد، و حنه فرزندی آورد که نامش مریم شد، بنابراین ایشاع خالهٔ مریم، و حنه خالهٔ یحیی می‌شود، و به این اعتبار گفته می‌شود که یحیی و عیسی علیهما السلام پسران خاله می‌شوند، و باید دانست که این عمران پدر موسی علیه السلام نیست، زیرا بین این عمران و عمران پدر موسی علیه السلام یکهزار و هشت صدسال فاصلهٔ زمانی وجود دارد.

گفت محمد ﷺ.

گفته شد: مگر به طلبش فرستاده شده است؟

گفت: بلی

گفته شد: خوش آمده است، و [در] گشوده شد، چون [به آنجا] رسیدم ادریس رضی الله عنه بود، جبرئیل رضی الله عنه گفت این ادریس است بر او سلام کن، بر او سلام کردم، جواب سلامم را داد و گفت ای برادر صالح و ای پیامبر صالح خوش آمدید ^(۱).

بعد از آن مرا با خود بالا برد تا به آسمان پنجم رسید، آنجا هم خواست تا در را بگشایند.

گفته شد: کیست؟

گفت: جبرئیل.

گفته شد: با تو کیست؟

گفت: محمد ﷺ.

گفته شد: مگر به طلبش فرستاده شده است؟

گفت: بلی.

گفته شد: خوش آمده است، و [در] گشوده شد، چون [به آنجا] رسیدم هارون رضی الله عنه آنجا بود، جبرئیل رضی الله عنه گفت: این هارون است بر او سلام کن، بر او سلام کردم، جواب سلامم را داد و گفت: ای برادر صالح و ای پیامبر صالح خوش آمدید.

بعد از آن مرا با خود بالا برد تا به آسمان ششم رسید، آنجا هم خواست تا در را بگشایند.

گفته شد: کیست؟

گفت: جبرئیل.

۱- بعضی از علماء با استناد بر این قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾

می‌گویند ادریس رضی الله عنه در بهشت است، زیرا مراد از ﴿مَكَانًا عَلِيًّا﴾ بهشت است، و در این صورت چگونه پیامبر خدا ﷺ با وی در آسمان چهارم ملاقات نمودند؟ در جواب گفته‌اند: هنگامی که ادریس رضی الله عنه از عروج پیامبر خدا ﷺ خبر شد از خداوند متعال اجازه خواست تا از پیامبر خدا ﷺ استقبال نماید، و برایش اجازه داده شد، و همان بود که از نبی کریم ﷺ در آسمان چهارم استقبال نمود.

گفته شد: با تو کیست؟

گفت: محمد ﷺ.

گفته شد: مگر به طلبش فرستاده شده است؟

گفت: بلی.

گفته شد: خوش آمده است، و [در] گشوده شد، چون [به آنجا] رسیدم، موسی علیه السلام

آنجا بود، جبرئیل علیه السلام گفت: این موسی است بر او سلام کن، بر او سلام کردم، جواب سلامم را داد و گفت ای برادر صالح و ای پیامبر صالح خوش آمدید.

چون از نزدش گذشتم به گریه افتاد، برایش گفته شد که سبب گریه ات چیست؟

گفت: سبب گریه‌ام آن است که بعد از من جوانی مبعوث شده است که بعد از امت او بیش از امت من به بهشت می‌روند^(۱).

بعد از آن مرا با خود به سوی آسمان هفتم بالا برد، آنجا هم جبرئیل علیه السلام خواست تا

در را بگشایند.

گفته شد: کیست؟

گفت: جبرئیل.

گفته شد: با تو کیست؟

گفت: محمد ﷺ.

گفته شد: مگر به طلبش فرستاده شده است؟

گفت: بلی.

گفته شد: خوش آمده است، و [در] گشوده شد، چون [به آنجا] رسیدم، ابراهیم علیه السلام

آنجا بود، جبرئیل علیه السلام گفت این پدر تو ابراهیم است بر او سلام کن، بر او سلام کردم، جواب سلامم را داد و گفت: ای فرزند صالح و ای پیامبر صالح خوش آمدید^(۱).

۱- این گریه موسی علیه السلام به جهت حسادت نبود، زیرا در آنجا حسادتی وجود ندارد، خصوصاً از انبیاء علیهم السلام، بلکه این گریه به جهت تاسف و غمخواری وی بر حال امتش بود، که هدایات و ارشادات آن نبی کریم را نپذیرفتند، از این جهت مستوجب دوزخ گردیدند، و کمتر کسی از آنها به بهشت می‌رود، و دیگر آنکه مزد هر پیامبری به اندازه اتباع صالح و نیکوکار آن پیامبر است، و چون اتباع صالح و نیکوکار موسی علیه السلام نسبت به اتباع صالح و نیکوکار پیامبر ما صلی الله علیه و آله کمتر است، در نتیجه مزد او نسبت به مزد پیامبر ما صلی الله علیه و آله کمتر می‌باشد، از این جهت تاسفش آمد و به گریه افتاد.

بعد از آن (سدره المنتهی) برایم آشکارا شد^(۲)، دیدم که میوه هایش به اندازهٔ حُم‌های منطقهٔ (هَجْر) [منطقه ای است بین مکه و مدینه]، و برگ‌هایش مانند گوش‌های فیل است، و گفت: این مقام (سدره المنتهی) است.

و در آن، چهار (نهر) روان بود، دو نهر تحتانی، و دو نهر فوقانی، گفتم ای جبرئیل! این دو نهر چیست؟ گفت: دو نهر تحتانی: دو نهر است در بهشت، و این دو نهر فوقانی: دو نهر نیل و فرات است.

بعد از آن بیت المعمور برایم آشکارا گردید، [که مقامی است بالاتر از سدره المنتهی]، و در آنجا همه روز هفتاد هزار ملک داخل می‌شود.

بعد از آن ظرفی از شراب، و ظرفی از شیر و ظرفی از عسل برایم آورده شد، و من شیر را گرفتم، جبرئیل علیه السلام گفت: این همان دین اسلام است که دین تو و دین امت تو است بعد از آن بر من نماز فرض شد، در هر روزی پنجاه نماز، و همان بود که برگشتم، و بر موسی علیه السلام گذشتم.

گفت: به چه امر شدی؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند که به خواندن پنجاه نماز در هر روز امر شده‌ام.

گفت: امت تو نمی‌تواند که در هر روز پنجاه نماز بخواند، و به خداوند سوگند که من پیش از تو مردم را تجربه کرده‌ام، و با بنی اسرائیل درگیری‌های بسیار سختی داشتم، به سوی پروردگارت دوباره برگرد، و از وی برای امت خود تخفیف بخواه، برگشتم و [خداوند] ده نماز را از من ساقط ساخت.

۱- اگر کسی بگوید که انبیاء الله در زمین و در قبرهای خود هستند، و چگونه شد که در آسمان‌ها با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ملاقات نمودند؟ جوابش آن است که خداوند متعال ارواح آن‌ها را به شکل خودشان در آورد تا امکان ملاقات آن‌ها با ن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله میسر گردد، و این کار جهت تشریف و تکریم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صورت گرفت، این یک نظر است، و نظر دیگر آن است که چون انبیاء علیهم السلام به حیات دنیوی خود زنده می‌باشند، و در آسمان‌ها رفت و آمد دارند، در آن شب هر کدام در یک آسمان از سید المرسلین صلی الله علیه و آله استقبال نمودند.

۲- یعنی: از همه چیزهای که آنجا بود، به طور کامل مطلع گردیم، و آن مقام از آن جهت به (منتهی) موصوف است که علم ملائکه در آن مقام به نهایت می‌رسد، یعنی: ملائکه از آنچه که در آن مقام می‌گذرد، علم و اطلاعی ندارند، و تنها کسی که از آن مقام برایش اطلاع حاصل شد، حضرت نبی کریم صلی الله علیه و آله می‌باشند، و بس.

باز نزد موسی علیه السلام آمدم و او همان سخن اولی‌اش را تکرار نمود، باز برگشتم، و [خداوند] ده نماز دیگر را از من ساقط نمود.

باز نزد موسی علیه السلام آمدم و او همان سخن اولی خود را تکرار نمود، بار دیگر [به سوی پروردگارم] برگشتم و باز ده نماز دیگر را از من ساقط ساخت.

باز نزد موسی علیه السلام آمدم و او همان سخن اولی‌اش را تکرار نمود، باز برگشتم و باز [خداوند] ده نماز دیگر را از من ساقط نمود، و در هر روز، مامور به ادای ده نماز گردیدیم.

باز نزد موسی علیه السلام آمدم و او همان گفته‌ی اولی‌اش را تکرار نمود، باز برگشتم و مامور به ادای پنج وقت نماز شدم.

باز نزد موسی علیه السلام آمدم پرسید: به چه مامور شدی؟

گفتم: به ادای پنج وقت نماز در هر روز.

گفت: امت تو، توان ادای پنج وقت نماز را در هر روزی ندارند، و من پیش از تو مردم را تجربه کرده‌ام، و با بنی اسرائیل درگیری‌های سختی داشتم، باز برگرد و از پروردگارت برای امت خود طلب تخفیف کن! [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] فرمودند: آنقدر از پروردگام طلب تخفیف کردم که [از طلب تخفیف بیشتر] حیا می‌کنم، [و به آنچه که فرض کرده است] راضی هستم و تسلیم حکم او می‌باشم.

و چون از آنجا گذشتم ندائی آمد که فریضه‌ام را مؤکد ساختم و بر بندگانم تخفیف نمودم^(۱).

و حدیث معراج، در اول کتاب نماز، [به حدیث شماره (۲۲۸)] به روایت انس رضی الله عنه گذشت، ولی در هر یکی از این دو روایت، چیزهایی است که در روایت دیگر موجود نیست.

۱- و این عبارت اخیر دلالت بر آن دارد که خداوند جل جلاله در شب معراج، بدون واسطه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار داده است، و حضرت نبی کریم کلام رب العزت والجلال را شنیده اند، و دیگر آنکه همه احکام - چه در مجال عبادات و چه در مجال معاملات و غیره - از طرف خداوند متعال ذریعه جبرئیل علیه السلام آمده بود، ولی فرضیت نماز بدون واسطه از طرف خداوند جل جلاله فرض گردید، و این خود اهمیت کامل نماز را می‌رساند.

۱۵۹۰- از ابن عباس رضی الله عنهما در این قول خداوند که می‌فرماید: ﴿رؤیایی را که برای نشان دادیم، جز فتنه برای مردمان چیز دیگری قرار ندادیم﴾ روایت است که گفت: مقصود از این رؤیا، چیزی است که برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در شبی که به بیت المقدس برده شدند، به چشم سر نشان داده شد. و نیز گفت که مراد از این قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿و درخت ملعون را در قرآن...﴾ الآیه، همان درخت زقوم است ^(۱).

۴۳- باب: تَزْوِیجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله عَائِشَةَ وَقُدُومَهَا الْمَدِينَةَ وَبِنَائِهِ بِهَا

باب [۴۳]: ازدواج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با عائشه، و آمدن به مدینه و عروسی کردن با وی

۱۵۹۱- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ فَتَزَلْنَا فِي بَنِي الْحَارِثِ بْنِ خَزْرَجٍ، فَوَعِدْتُ فْتَمَرَقَ شَعْرِي، فَوَفَّى جُمَيْمَةَ فَأَتَنِي أُمِّي أُمُّ رُومَانَ، وَإِنِّي لَفِي أَرْجُوْحَةٍ، وَمَعِيَ صَوَاحِبُ لِي، فَصَرَحَتْ بِي فَأَتَيْتُهَا، لَا أَدْرِي مَا تُرِيدُ بِي فَأَخَذَتْ بِيَدِي حَتَّى أَوْقَفْتَنِي عَلَى بَابِ الدَّارِ، وَإِنِّي لَأُنْهَجُ حَتَّى سَكَنْ بَعْضُ نَفْسِي، ثُمَّ أَخَذَتْ شَيْئًا مِنْ مَاءٍ فَمَسَحَتْ بِهِ وَجْهِي وَرَأْسِي، ثُمَّ أَدْخَلْتَنِي الدَّارَ، فَإِذَا نِسْوَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فِي الْبَيْتِ، فَقُلْنَ عَلَى الْخَيْرِ وَالْبَرَكَهَةِ، وَعَلَى خَيْرِ طَائِرٍ، فَأَسْلَمْتَنِي إِلَيْهِنَّ، فَأَصْلَحَنَ مِنْ شَأْنِي، فَلَمْ يَرُعْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ضُحًى، فَأَسْلَمْتَنِي إِلَيْهِ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ بِنْتُ تِسْعِ سِنِينَ [رواه البخاری: ۳۸۹۴].

۱۵۹۱- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با من ازدواج نمودند و من شش ساله بودم، بعد از آن به مدینه آمدند و در منطقه (بنی حارث بن خزرج) اقامت گزیدیم، دیری نگذشت که مریض شدم و موهای سرم ریخت، و باز کم کم موهای پیشانی‌ام روئیدن گرفت.

۱- این حدیث، رد بر کسانی است که می‌گویند مراد از این (رؤیا) چیزی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خواب دیده بودند، ولی فهم ترجمان قرآن که ابن عباس رضی الله عنهما باشد، از فهم دیگران راجح‌تر و مقبول‌تر است.

روزی با دختران هم سن و سالم در ریسمانی که داشتم بازی می‌کردم^(۱)، مادرم (ام رومان)، مرا به عجله صدا زد، نزدش رفتم، ولی نمی‌دانستم که از من چه می‌خواهد، دستم را گرفت تا اینکه مرا به درخانه ایستاده کرد، و در حالی که نفس نفس می‌زدم قدری راحت شدم، مادرم قدری آب گرفت، و رو و سرم را با آن دست کشید و مرا به خانه داخل نمود.

دیدم که زن‌هایی از انصار در خانه نشسته اند، گفتند: خیر باشد و مبارک باشد، و خوشبخت باشی، و مرا به آن‌ها تسلیم نمود، آن‌ها مرا آرایش نمودند، و هیچ چیزی مرا به وحشت نینداخت مگر هنگام چاشت که پیامبر خدا ﷺ آمدند و مرا به ایشان تسلیم نمود، و من در این وقت نه ساله بودم.

۱۵۹۲- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ لَهَا: «أُرَيْتُكَ فِي الْمَنَامِ مَرَّتَيْنِ، أَرَى أَنَّكَ فِي سَرَقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ، وَيَقُولُ: هَذِهِ امْرَأَتُكَ، فَكَشِفَ عَنْهَا، فَإِذَا هِيَ أَنْتِ، فَأَقُولُ: إِنَّ يَكُ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يُمِضُهُ» [رواه البخاری: ۳۸۹۵].

۱۵۹۲- از عائشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر خدا ﷺ برایش گفتند: «ترا دو بار در خواب دیدم، یک بار تو را در پارچه ابریشمی دیدم، و برایم گفته می‌شد که این همسر تو است، و چون بسته ابریشمین را گشودم دیدم که تو هستی، و با خود می‌گفتم که اگر این [خواب] از طرف خدا باشد، حتما آن را عملی می‌سازد»^(۲).

۱- مراد از آن ریسمانی است که دو سر آن را به دو پایه می‌بندند، و در وسط آن نشسته و به پیش و پس حرکت می‌کنند، و به اصطلاح عامیانه هرات آن را (گاز) می‌گویند که مقصودشان همان گهواره و یا نوعی گهواره است که اطفال به آن بازی می‌کنند.

۲- این سخن پیامبر خدا ﷺ که در قصه کردن خواب خود گفتند که و با خود می‌گفتم که اگر این [خواب] از طرف خدا باشد، حتما آن را عملی می‌سازد، کلمه (اگر) شرطی نیست که قابل احتمال جانبین باشد، یعنی: این احتمال را داشته باشد که این خواب از جانب خدا باشد، و این احتمال را داشته باشد که از جانب خدا نباشد، بلکه از جانب خدا بودن آن خواب متحقق و متیقن است، و اینکه نبی کریم ﷺ از آن به صیغه شرط یاد کردند، این شرط از نوع متحقق الوقوع آن است، مثل آنکه امیر برای کدام کسی می‌گوید: اگر امیر باشم چنین و چنان خواهم کرد، و یقین است که آن شخص امیر است، پس استعمال شرط در چنین جایی برای تاکید بر وقوع آن چیز است، نه برای احتمال داشتن وقوع آن.

٤٤ - باب: هجرة النبي ﷺ وأصحابه ﷺ إلى المدينة

باب [٤٤]: هجرت پیامبر خدا ﷺ و صحابه ﷺ به مدينة منوره

١٥٩٣- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَتْ: لَمْ أَعْقُلْ أَبَوَيَّ قَطُّ، إِلَّا وَهُمَا يَدِينَانِ الدِّينَ، وَلَمْ يَمُرَّ عَلَيْنَا يَوْمٌ إِلَّا يَأْتِينَا فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طَرَفِي النَّهَارِ، بُكْرَةً وَعَشِيَّةً، فَلَمَّا ابْتَدَأَ الْمُسْلِمُونَ حَرَجَ أَبُو بَكْرٍ مُهَاجِرًا نَحْوَ أَرْضِ الْحَبَشَةِ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَرَكَ الْعِمَادِ لَقِيَهُ ابْنُ الدَّغِنَةِ وَهُوَ سَيِّدُ الْقَارَةِ، فَقَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ يَا أَبَا بَكْرٍ؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَخْرَجَنِي قَوْمِي، فَأُرِيدُ أَنْ أَسِيحَ فِي الْأَرْضِ وَأَعْبُدَ رَبِّي، قَالَ ابْنُ الدَّغِنَةِ: فَإِنَّ مِثْلَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ لَا يَخْرُجُ وَلَا يُخْرَجُ، إِنَّكَ تَكْسِبُ الْمَعْدُومَ وَتَصِلُ الرَّحِمَ، وَتَحْمِلُ الْكَلَّ وَتَقْرِي الضَّيْفَ وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ، فَأَنَا لَكَ جَارٌ ارْجِعْ وَعَبُدْ رَبَّكَ بِبَلَدِكَ، فَارْجِعْ وَارْتَحِلْ مَعَهُ ابْنُ الدَّغِنَةِ، فَطَافَ ابْنُ الدَّغِنَةِ عَشِيَّةً فِي أَشْرَافِ قُرَيْشٍ، فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ لَا يَخْرُجُ مِثْلُهُ وَلَا يُخْرَجُ، أَنْتُمْ جُوعُونَ رَجُلًا يَكْسِبُ الْمَعْدُومَ وَيَصِلُ الرَّحِمَ، وَيَحْمِلُ الْكَلَّ وَيَقْرِي الضَّيْفَ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ، فَلَمْ تُكْذِبْ قُرَيْشٌ بِجِوَارِ ابْنِ الدَّغِنَةِ، وَقَالُوا: لِابْنِ الدَّغِنَةِ: مُرْ أَبَا بَكْرٍ فَلْيَعْبُدْ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، فَلْيُصَلِّ فِيهَا وَلْيَقْرَأْ مَا شَاءَ، وَلَا يُؤْذِنَا بِذَلِكَ وَلَا يَسْتَعْلِنَ بِهِ، فَإِنَّا نَحْشَى أَنْ يَفْتِنَ نِسَاءَنَا وَأَبْنَاؤَنَا، فَقَالَ ذَلِكَ ابْنُ الدَّغِنَةِ لِأَبِي بَكْرٍ، فَلَبِثَ أَبُو بَكْرٍ بِذَلِكَ يَعْبُدُ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، وَلَا يَسْتَعْلِنُ بِصَلَاتِهِ وَلَا يَقْرَأُ فِي غَيْرِ دَارِهِ، ثُمَّ بَدَأَ لِأَبِي بَكْرٍ، فَابْتَتَى مَسْجِدًا بِفَنَاءِ دَارِهِ، وَكَانَ يُصَلِّي فِيهِ، وَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ، فَيَنْقُذُ عَلَيْهِ نِسَاءَ الْمُشْرِكِينَ وَأَبْنَاؤَهُمْ، وَهُمْ يَعْجَبُونَ مِنْهُ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ رَجُلًا بَكَاءً، لَا يَمْلِكُ عَيْنِيهِ إِذَا قَرَأَ الْقُرْآنَ، وَأَفْرَعَ ذَلِكَ أَشْرَافَ قُرَيْشٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَأَرْسَلُوا إِلَى ابْنِ الدَّغِنَةِ فَقَدِمَ عَلَيْهِمْ، فَقَالُوا: إِنَّا كُنَّا أَجْرْنَا أَبَا بَكْرٍ بِجِوَارِكَ، عَلَى أَنْ يَعْبُدَ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، فَقَدْ جَاوَزَ ذَلِكَ، فَابْتَتَى مَسْجِدًا بِفَنَاءِ دَارِهِ، فَأَعْلَنَ بِالصَّلَاةِ وَالْقِرَاءَةِ فِيهِ، وَإِنَّا قَدْ خَشِينَا أَنْ يَفْتِنَ نِسَاءَنَا وَأَبْنَاؤَنَا، فَانْهَهُ، فَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يَقْتَصِرَ عَلَى أَنْ يَعْبُدَ رَبَّهُ فِي دَارِهِ فَعَلْ، وَإِنْ أَبِي إِلَّا أَنْ يُعْلِنَ بِذَلِكَ، فَسَلِّهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْكَ ذِمَّتَكَ، فَإِنَّا قَدْ كَرِهْنَا أَنْ نُخْفِرَكَ، وَلَسْنَا مُقَرِّينَ لِأَبِي بَكْرٍ الْإِسْتِعْلَانَ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَأَتَى ابْنُ الدَّغِنَةِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ: قَدْ عَلِمْتَ الَّذِي عَاقَدْتُ لَكَ عَلَيْهِ، فِيمَا أَنْ تَقْتَصِرَ عَلَى ذَلِكَ، وَإِمَّا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيَّ ذِمَّتِي، فَإِنِّي لَا

أَحِبُّ أَنْ تَسْمَعَ الْعَرَبُ أَنِّي أَخْفَرْتُ فِي رَجُلٍ عَقَدْتُ لَهُ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَإِنِّي أَرُدُّ إِلَيْكَ جَوَارِكَ، وَأَرْضِي بِجَوَارِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالتَّيِّبِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ، فَقَالَ التَّيِّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلْمُسْلِمِينَ: «إِنِّي أُرِيْتُ دَارَ هِجْرَتِكُمْ، ذَاتَ نَخْلٍ بَيْنَ لَابَتَيْنِ» وَهُمَا الْحَرَّتَانِ، فَهَاجَرَ مَنْ هَاجَرَ قَبْلَ الْمَدِينَةِ، وَرَجَعَ عَامَةٌ مَنْ كَانَ هَاجَرَ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ، وَتَجَهَّزَ أَبُو بَكْرٍ قَبْلَ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عَلَى رِسْلِكَ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يُؤَدَّنَ لِي» فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَهَلْ تَرْجُو ذَلِكَ بِأَبِي أَنْتَ؟ قَالَ: «نَعَمْ» فَحَبَسَ أَبُو بَكْرٍ نَفْسَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيُصْحَبَهُ، وَعَلَفَ رَاِحِلَتَيْنِ كَانَتَا عِنْدَهُ وَرَقَّ السَّمْرِ وَهُوَ الْخَبْطُ، أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ. قَالَ ابْنُ شِهَابٍ، قَالَ: عُرُوهُ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَبَيْنَمَا نَحْنُ يَوْمًا جُلُوسٌ فِي بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ، قَالَ قَائِلٌ لِأَبِي بَكْرٍ: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُتَقَنَّعًا، فِي سَاعَةٍ لَمْ يَكُنْ يَأْتِينَا فِيهَا، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: فِدَاءٌ لَهُ أَبِي وَأُمِّي، وَاللَّهِ مَا جَاءَ بِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ إِلَّا أَمْرٌ، قَالَتْ: فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاسْتَأْذَنَ، فَأُذِنَ لَهُ فَدَخَلَ، فَقَالَ التَّيِّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَبِي بَكْرٍ: «أَخْرِجْ مَنْ عِنْدَكَ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّمَا هُمْ أَهْلُكَ، بِأَبِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِنِّي قَدْ أُذِنَ لِي فِي الْخُرُوجِ» فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: الصَّحَابَةُ بِأَبِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «نَعَمْ» قَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَخُذْ - بِأَبِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ - إِحْدَى رَاِحِلَتَيَّ هَاتَيْنِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «بِالْثَّمَنِ». قَالَتْ عَائِشَةُ: فَجَهَّزْنَاهُمَا أَحْتَّ الْجِهَارِ، وَصَنَعْنَا لَهُمَا سُفْرَةً فِي جِرَابٍ، فَقَطَعْتَ أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ قِطْعَةً مِنْ نِظَاقِهَا، فَرَبَطْتَ بِهِ عَلَى فَمِ الْجِرَابِ، فَبَدَلَكَ سُمَيْتُ ذَاتَ النَّطَاقَيْنِ قَالَتْ: ثُمَّ لَحِقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبُو بَكْرٍ بَعَارٍ فِي جَبَلِ ثَوْرٍ، فَكَمْنَا فِيهِ ثَلَاثَ لَيَالٍ، يَبِيتُ عِنْدَهُمَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، وَهُوَ غُلَامٌ شَابٌّ، تَقْفُ لَهْنٌ، فَيُدْلِجُ مِنْ عِنْدِهِمَا بِسَحَرٍ، فَيُصْبِحُ مَعَ فُرَيْشٍ بِمَكَّةَ كَبَائِتٍ، فَلَا يَسْمَعُ أَمْرًا، يُكْتَادَانِ بِهِ إِلَّا وَعَاهُ، حَتَّى يَأْتِيَهُمَا بِخَبَرِ ذَلِكَ حِينَ يَخْتَلِطُ الظَّلَامُ، وَيَرْغَى عَلَيْهِمَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ، مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ مَنَحَهُ مِنْ غَنَمٍ، فَبَرِيحُهَا عَلَيْهِمَا حِينَ تَذْهَبُ سَاعَةٌ مِنَ الْعِشَاءِ، فَيَبِيتَانِ فِي رِسْلٍ، وَهُوَ لَبَنٌ مَنَحْتَهُمَا وَرَضِيْفَهُمَا، حَتَّى يَنْعِقَ بِهَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ بِغَلَسٍ، يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ تِلْكَ اللَّيَالِي الثَّلَاثِ، وَاسْتَأْجَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبُو بَكْرٍ رَجُلًا مِنْ بَنِي الدَّيْلِ، وَهُوَ مِنْ بَنِي عَبْدِ بْنِ عَدِيٍّ، هَادِيَا خَرِيْتًا، وَالْخَرِيْتُ

المَاهِرُ بِالْهَدَايَةِ، قَدْ عَمَسَ حِلْفًا فِي آلِ الْعَاصِ بْنِ وَاثِلِ السَّهْمِيِّ، وَهُوَ عَلَى دِينِ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، فَأَمِنَاهُ فَدَفَعَا إِلَيْهِ رَاحِلَتَيْهِمَا، وَوَاعَدَاهُ عَارَ ثَوْرٍ بَعْدَ ثَلَاثِ لَيَالٍ، بِرَاحِلَتَيْهِمَا صُبْحَ ثَلَاثٍ، وَأَنْطَلَقَ مَعَهُمَا عَامِرُ بْنُ فَهَيْرَةَ، وَالِدَيْهِ، فَأَخَذَ بِهِمْ طَرِيقَ السَّوَاكِحِ.

قَالَ سُرَاقَةُ بْنُ مَالِكِ بْنِ جُعْشِمِ الْمُدَلِجِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، جَاءَنَا رَسُولُ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، يَجْعَلُونَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبِي بَكْرٍ، دِيَةَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا، مَنْ قَتَلَهُ أَوْ أَسْرَهُ، فَبَيْنَمَا أَنَا جَالِسٌ فِي مَجْلِسٍ مِنْ مَجَالِسِ قَوِي بَنِي مُدَلِجٍ، أَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْهُمْ، حَتَّى قَامَ عَلَيْنَا وَنَحْنُ جُلُوسٌ، فَقَالَ يَا سُرَاقَةَ: إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ آيِنًا أَسْوَدَةً بِالسَّاحِلِ، أَرَاهَا مُحَمَّدًا وَأَصْحَابَهُ، قَالَ سُرَاقَةُ: فَعَرَفْتُ أَنَّهُمْ هُمْ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّهُمْ لَيْسُوا بِهِمْ، وَلَكِنَّكَ رَأَيْتَ فُلَانًا وَفُلَانًا، أَنْطَلَقُوا بِأَعْيُنِنَا، ثُمَّ لَبِثْتُ فِي الْمَجْلِسِ سَاعَةً، ثُمَّ قُمْتُ فَدَخَلْتُ فَأَمَرْتُ جَارِيَتِي أَنْ تَخْرُجَ بِفَرَسِي، وَهِيَ مِنْ وَرَاءِ أَكْمَةِ، فَتَحْبِسَهَا عَلَيَّ، وَأَخَذْتُ رُمْحِي، فَخَرَجْتُ بِهِ مِنْ ظَهْرِ الْبَيْتِ، فَحَطَّطْتُ بِرُجِّهِ الْأَرْضَ، وَخَفَضْتُ عَلَيْهِ، حَتَّى أَتَيْتُ فَرَسِي فَرَكِبْتُهَا، فَرَفَعْتُهَا تُقَرَّبُ بِي، حَتَّى دَنَوْتُ مِنْهُمْ، فَعَثَرْتُ بِي فَرَسِي، فَخَرَزْتُ عَنْهَا، فُقِمْتُ فَأَهْوَيْتُ يَدِي إِلَى كِنَانَتِي، فَاسْتَخَرَجْتُ مِنْهَا الْأَزْلَامَ فَاسْتَفْسَمْتُ بِهَا: أَضْرُهُمْ أَمْ لَا، فَخَرَجَ الَّذِي أَكْرَهُ، فَرَكِبْتُ فَرَسِي، وَعَصَيْتُ الْأَزْلَامَ، تُقَرَّبُ بِي حَتَّى إِذَا سَمِعْتُ قِرَاءَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَهُوَ لَا يَلْتَفِتُ، وَأَبُو بَكْرٍ يُكْثِرُ الْإِلْتِفَاتِ، سَاخَتْ يَدَا فَرَسِي فِي الْأَرْضِ، حَتَّى بَلَغَتَا الرُّكْبَتَيْنِ، فَخَرَزْتُ عَنْهَا، ثُمَّ زَجَرْتُهَا فَتَهَضَّتْ، فَلَمْ تَكُدْ تُخْرِجْ يَدَيْهَا، فَلَمَّا اسْتَوَتْ قَائِمَةً، إِذَا لِأَثَرِ يَدَيْهَا عَثَانٌ سَاطِعٌ فِي السَّمَاءِ مِثْلُ الدُّخَانِ، فَاسْتَفْسَمْتُ بِالْأَزْلَامِ، فَخَرَجَ الَّذِي أَكْرَهُ، فَنَادَيْتُهُمْ بِالْأَمَانِ فَوَقَفُوا، فَرَكِبْتُ فَرَسِي حَتَّى جِئْتُهُمْ، وَوَقَعَ فِي نَفْسِي حِينَ لَقِيْتُ مَا لَقِيْتُ مِنَ الْحَبْسِ عَنْهُمْ، أَنْ سَيَظْهَرُ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ قَوْمَكَ قَدْ جَعَلُوا فِيكَ الدِّيَةَ، وَأَخْبَرْتُهُمْ أَخْبَارَ مَا يُرِيدُ النَّاسُ بِهِمْ، وَعَرَضْتُ عَلَيْهِمُ الرِّادَ وَالْمَتَاعَ، فَلَمْ يَرَزَانِي وَلَمْ يَسْأَلَانِي، إِلَّا أَنْ قَالَ: «أَخْفِ عَنَّا». فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ لِي كِتَابَ أَمْنٍ، فَأَمَرَ عَامِرُ بْنُ فَهَيْرَةَ فَكَتَبَ فِي رُفْعَةٍ مِنْ أَدِيمِ، ثُمَّ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

فَلَقِيَ الرَّبِّيْرَ فِي رَكْبٍ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ، كَانُوا تِجَارًا قَافِلِيْنَ مِنَ الشَّامِ، فَكَسَا الرَّبِّيْرُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبَا بَكْرٍ ثِيَابَ بِيَاضٍ، وَسَمِعَ الْمُسْلِمُوْنَ بِالْمَدِيْنَةِ مَخْرَجَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ مَكَّةَ، فَكَانُوا يَغْدُوْنَ كُلَّ غَدَاةٍ إِلَى الْحَرَّةِ، فَيَنْتَظِرُوْنَهُ حَتَّى يَرُدَّهُمْ حَرُّ الظَّهِيْرَةِ، فَانْقَلَبُوا يَوْمًا بَعْدَ مَا أَطَالُوا انْتِظَارَهُمْ، فَلَمَّا أَوْوَأَ إِلَى بُيُوتِهِمْ، أَوْفَى رَجُلٌ مِنَ يَهُودَ عَلَى أُطْمٍ مِنْ أَطَامِهِمْ، لِأَمْرٍ يَنْظُرُ إِلَيْهِ، فَبَصَرَ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابِهِ مُبَيِّضِيْنَ يَزُولُ بِهِمُ السَّرَابُ، فَلَمْ يَمْلِكِ الْيَهُودِيُّ أَنْ قَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا مَعَاشِرَ الْعَرَبِ، هَذَا جَدُّكُمْ الَّذِي تَنْتَظِرُونَ، فَتَارَ الْمُسْلِمُونَ إِلَى السَّلَاحِ، فَتَلَقَّوْا رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِظَهْرِ الْحَرَّةِ، فَعَدَلَ بِهِمْ ذَاتَ الْيَمِيْنِ، حَتَّى نَزَلَ بِهِمْ فِي بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، وَذَلِكَ يَوْمَ الْاِثْنِيْنَ مِنْ شَهْرِ رَبِيْعِ الْأَوَّلِ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ لِلنَّاسِ، وَجَلَسَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَامِتًا، فَطَفِقَ مَنْ جَاءَ مِنَ الْأَنْصَارِ - وَمَنْ لَمْ يَرِ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يُحِيِّيْ أَبَا بَكْرٍ، حَتَّى أَصَابَتْ الشَّمْسُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى ظَلَّلَ عَلَيْهِ بِرِدَائِهِ، فَعَرَفَ النَّاسُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ ذَلِكَ، فَلَبِثَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ بِضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً، وَأُسِّسَ الْمَسْجِدُ الَّذِي أُسِّسَ عَلَى التَّفْوَى، وَصَلَّى فِيهِ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ رَكِبَ رَاحِلَتَهُ، فَسَارَ يَمِشِي مَعَهُ النَّاسُ حَتَّى بَرَكَتْ عِنْدَ مَسْجِدِ الرَّسُوْلِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْمَدِيْنَةِ، وَهُوَ يُصَلِّي فِيهِ يَوْمَئِذٍ رِجَالٌ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ، وَكَانَ مَرْبَدًا لِلتَّمْرِ، لِسَهِيْلِ وَسَهْلِ غُلَامِيْنَ يَتِيْمِيْنَ فِي حَجْرِ أَسْعَدِ بْنِ زُرَّارَةَ، فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ بَرَكَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ: «هَذَا إِنْ شَاءَ اللّٰهُ الْمَنْزِلُ». ثُمَّ دَعَا رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْغُلَامِيْنَ فَسَاوَمَهُمَا بِالْمَرْبِدِ، لِيَتَّخِذَهُ مَسْجِدًا، فَقَالَا: لَا، بَلْ نَهَبُهُ لَكَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ، فَأَبَى رَسُوْلُ اللّٰهِ أَنْ يَقْبَلَهُ مِنْهُمَا هِبَةً حَتَّى ابْتَاعَهُ مِنْهُمَا، ثُمَّ بَنَاهُ مَسْجِدًا، وَطَفِقَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَنْقُلُ مَعَهُمُ اللَّيْنَ فِي بُنْيَانِهِ وَيَقُوْلُ، وَهُوَ يَنْقُلُ اللَّيْنَ: هَذَا الْحِمَالُ لَا حِمَالَ خَيْرٌ، هَذَا أَكْبَرُ رَبَّنَا وَأَظْهَرُ، وَيَقُوْلُ: اللَّهُمَّ إِنْ الْأَجْرَ أَجْرُ الْآخِرَةِ، فَارْحَمِ الْأَنْصَارَ، وَالْمُهَاجِرَةَ» [رواه البخارى: ٣٩٠٥، ٣٩٠٦].

۱۵۹۳- از عائشه رضي الله عنها همسر پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم روایت است که گفت هرگز به یادم نیست که پدر و مادرم را جز در حالت اسلام دیده باشم، [زیرا آن‌ها پیش از به دنیا

آمدن عائشه مسلمان شده بودند]، و روزی نمی گذشت که پیامبر خدا ﷺ صبح و شام به نزد ما نیایند.

چون مسلمانان [از جور کفار قریش] به تنگ آمدند، ابوبکر رضی الله عنه به طرف سر زمین حبشه هجرت نمود، چون به منطقه (برک الغماد) رسید، [برک الغماد]: موضعی است که از مکه به طرف یمن، پنج شب فاصله دارد]، (ابن دَعْنَه) که رئیس قبیله (قاره) بود، پرسید: ای ابوبکر! عزم کجا را داری؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: قوم من مرا بیرون کرده اند و می خواهم بر روی زمین سیاحت کنم، و پروردگارم را عبادت نمایم.

ابن دغنه برایش گفت: ابوبکر! شخصی مثل تو نباید نه خودش [از وطنش] خارج گردد و نه هم دیگران او را خارج سازند، تو کسی هستی که با بینوایان همکاری می کنی، صلۀرحم را بجا می آوری، از بیچارگان دستگیری می کنی، و از مهمان پذیرایی می نمایی، و از مسائل حق پشتیبانی می کنی، من از تو دفاع خواهم کرد، برگرد و پروردگارت را در خانهات عبادت کن. ابوبکر رضی الله عنه برگشت و (ابن دَعْنَه) هم با او همراهی نمود، شب (ابن دغنه) نزد اشراف قُریش رفته و گفت: ابوبکر نباید نه خودش خارج شود و نه هم کسی او را خارج سازد، آیا شما می خواهید کسی را بیرون کنید که با بی نوایان همکاری می نماید و صلۀرحم را بجا می آورد، از بیچارگان دست گیری می کند، و از مهمان پذیرائی می نماید، و از مسائل حق پشتیبانی می کند؟

قریش پناه دادن (ابن دغنه) را برای ابوبکر رضی الله عنه رد نکردند، ولی برایش گفتند: برای ابوبکر بگو که پروردگارش را در خانهاش عبادت کند، و در خانهاش هر چه که می خواهد نماز و یا قرآن بخواند، ولی صدایش را بلند نکند، و به نماز و قرآن خواندنش سبب اذیت ما نگردد، زیرا ما می ترسیم که زنان و اطفال ما را گمراه سازد.

(ابن دَعْنَه) این سخنان را برای ابوبکر رضی الله عنه گفت، ابوبکر رضی الله عنه مدتی پروردگارش را در خانهاش عبادت می کرد، و در نماز خواندن و قرآن خواندن صدایش را بلند نمی کرد، و به جز از خانهاش در جای دیگری قرآن نمی خواند.

بعد از آن چیزی به خاطرش گذشت، و در کنار خانهاش مسجدی بنا نمود و در آن مسجد نماز می خواند، زنان و اطفال مشرکین نزدش هجوم می آوردند، از قرآن خواندنش خوش شان می آمد، و به طرفش می دیدند، و ابوبکر رضی الله عنه شخص نرم دلی بود که در هنگام قرآن خواندن چشمش را نگهداشته نمی توانست، [و اشکش جاری می شد]. اشراف

قریش از این کار ترسیدند، و به طلب ابن دَغَنَّة فرستادند، چون نزدشان آمد، گفتند: ما پناه دادن تو را برای ابوبکر به شرطی قبول کرده بودیم که او پروردگارش را در خانه‌اش عبادت نماید، ولی وی از این حد تجاوز نموده و در کنار خانه‌اش مسجدی ساخته است، و در آنجا به طور آشکارا نماز و قرآن می‌خواند، و ما می‌ترسیم که زن‌ها و اطفال ما را گمراه سازد^(۱)، و باید او را از این کار ممانعت نمایی، اگر می‌خواست که پروردگارش را در خانه‌اش عبادت کند، آزاد است، و اگر قبول نمی‌کرد و می‌خواست که این کار را به طور علنی انجام دهد، از وی بخواه عهده‌ی را که با وی نموده‌ای فسخ نماید، زیرا ما، نمی‌خواهیم که با تو خیانت کنیم، و نه حاضریم برای ابوبکر اجازه بدهیم که این کارهایش را علنی انجام دهد.

عائشه رضی الله عنها گفت: (ابن دَغَنَّة) نزد ابوبکر رضی الله عنه آمد و گفت: از وعده‌ی که بین من و تو بود خبر داری، یا باید به آن وعده به طور کامل پا بند باشی، [یعنی: نمازت را در خانه‌ات بخوانی و پروردگارت را به طور پنهانی عبادت کنی]، و یا وعده‌ام را برایم پس بدهی، زیرا نمی‌خواهم عرب‌ها بشنوند که من با شخصی که عهد و پیمان بسته‌ام خیانت کرده‌ام.

ابوبکر رضی الله عنه گفت: پناه دادن تو را می‌گذارم، و به پناه خداوند عز و جل رضایت می‌دهم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این وقت به مکه بودند، و برای مسلمانان گفتند: «جای هجرت شما برایم نشان داده شده است، نخلستانی است بین دو سنگزار». و از این وقت به بعد، عده‌ی به طرف مدینه هجرت نمودند، و اکثر کسانی که به حبشه رفته بودند، برگشتند و به مدینه هجرت نمودند، و ابوبکر رضی الله عنه هم آمادگی هجرت به مدینه را گرفت. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش گفتند: «انتظار بکش، زیرا امیدوارم برای من نیز اجازه داده شود».

ابوبکر رضی الله عنه گفت: پدر و مادرم فدای شما، مگر شما نیز چنین امیدی دارید؟ فرمودند: «بلی».

۱- و البته مقصود مشرکین از گمراه شدن زن‌ها و اطفال آن بود که مبادا آن‌ها به دین اسلام داخل شوند، و آن گمراهان داخل شدن به دین اسلام را گمراهی می‌نامیدند، و این جای تعجب نیست، زیرا شخص مریض آب گوارا را در دهنش تلخ احساس می‌کند.

ابوبکر رضی الله عنه جهت همراهی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله منتظر ماند، و دو شتری را که داشت، مدت چهار ماه از برگ درخت (سَمُر) علف می داد.

عائشه رضی الله عنها گفت که روزی هنگام چاشت در حالی که در خانه ابوبکر رضی الله عنه نشسته بودیم، کسی برای ابوبکر رضی الله عنه گفت: اینک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقاب پوشیده آمدند، و در چنین وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد ما نمی آمدند.

ابوبکر رضی الله عنه گفت: پدر و مادرم فدای شان، به خداوند سوگند است که ایشان جز به سبب امر مهمی نیامده اند، و همان بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند و اجازه داخل شدن خواستند، برای شان اجازه داده شد و داخل شدند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای ابوبکر رضی الله عنه گفتند: «کسانی را که نزدت هستند بیرون کن».

ابوبکر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما! اینها اهل خانواده خود شما هستند.

فرمودند: «برایم اجازه بیرون شدن [از مکه] داده شده است».

ابوبکر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما، آیا من هم صحبت شما هستم؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بلی».

ابوبکر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما، یکی از این دو شترم را شما انتخاب نمایید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «[ولی به] قیمت».

عائشه رضی الله عنها گفت که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه را به طور شتابان مجهز نمودیم، و طعامی برای شان در کیسه نهادیم، اسماء رضی الله عنها قسمتی از جامه اش را پاره کرد، و سر کیسه را با آن بست، و از این جهت به نام (ذات النطاقین) شهرت یافت^(۱).

عائشه رضی الله عنها گفت که بعد از آن، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه به غاری در کوه ثور رفتند^(۲)،

۱- [جامه را که اسماء رضی الله عنها پاره کرد و سر کیسه را با آن بست، در عربی (ذات النطاقین) نامیدند.

۲- حاکم نیشاپوری می گوید: از اخبار متواتری ثابت شده است که بیرون شدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مکه در روز دوشنبه، و رسیدن ایشان به مدینه نیز در روز دو شنبه بود.

سه شب در آنجا پنهان بودند، و عبدالله بن ابوبکر رضی الله عنه که جوان زیرک، فهمیده و هشیاری بود، شب را با آن‌ها می‌بود، هنگام سحر از نزدشان می‌آمد، و صبح با قریش طوری وانمود می‌کرد که گویا شب را در مکه با آن‌ها بوده است، و هیچ سخنی بر علیه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه زده نمی‌شد مگر آنکه آن سخن را به خاطر می‌سپرد، و هنگامی که شب تاریک می‌شد، نزدشان می‌رفت، و آن خبر را برای آن‌ها می‌رسانید. و عامر بن فُهیره غلام ابوبکر رضی الله عنه گوسفندان شیر دهی را آنجا [یعنی: نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه] به چرا می‌برد، و چون پاسی از شب می‌گذشت، از شیر تازه که از گوسفندان خود به دست می‌آوردند، استفاده می‌کردند، و هنوز که شب تاریک بود عامر بن فُهیره بر گوسفندان صدا می‌زد و آن‌ها را از آنجا دور می‌کرد، و همین کار را در هر سه شبی که آنجا بودند، انجام داد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه شخصی را از (بنی دَیْل) از قبیله (بنی عبد بن عدی) که راهنمای ماهری بود، مزدور کرده بودند، و او با (آل عاص بن وائل سهمی) هم پیمان بود، و گر چه او در دین کفار قریش بود، با آن هم بر وی اطمینان کردند و شتر هایت خود را به دست او دادند، و با او وعده گذاشته بودند که بعد از سه روز به (غار ثور) بیاید، و او صبح روز سوم شتران را به (غار ثور) حاضر ساخت، و آن‌ها با عامر بن فُهیره و راهنمای خود [که عبدالله بن اذیقط باشد]، به راه افتادند.

سراقه بن مالک بن جُعثم مدلجی رضی الله عنه [که در این وقت مشرک بود] می‌گوید: فرستاده کفار قریش نزد ما آمد و گفت: برای هر کسی که [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و همراهانش] را بکشد و یا اسیر نماید، به اندازه دیت آن‌ها [که صد شتر باشد] جائزه می‌دهیم.

در حالی که در مجلسی از مجالس قوم خود بنی مدلج نشسته بودم که شخصی از کفار قریش آمد و گفت: ای سراقه! همین اکنون اشخاصی را در ساحل دیدم، فکر می‌کنم که محمد و همراهانش باشند، سراقه می‌گوید: گرچه من یقین کردم که همان‌ها هستند، ولی برای آن شخص گفتم که نه خیر! آن‌ها نیستند، بلکه تو فلانی و فلانی و فلانی را دیدی که از نزد خود ما رفتند.

بعد از آنکه چند لحظه دیگری در آن مجلس نشسته بودم بر خاستم و به خانه رفتم، از کنیزم خواستم که اسپم را بیرون نماید و در پشت تپه که برایش نشان دادم

برایم نگهدارد، نیزه‌ام را بر داشتم و از راه پشت خانه در حالی که نیزه‌ام را بر زمین می‌کشیدم و پایین نگه می‌داشتم، خود را به اسپم رساندم، و آن را سوار شدم و به سرعت حرکت کردم، که مرا نزدیک سازد.

چون به آن‌ها نزدیک شدم، در این وقت اسپم مرا به زمین زد، و از بالای آن افتادم، برخاستم و دستم را به تیرکش بردم، و (ازلام) را از آن بیرون کردم^(۱)،

و با آن‌ها فال گرفتم که آیا به این اشخاص ضرری برسانم یا نه؟

فال برخلاف خواسته‌ام برآمد، [یعنی: فال طوری بر آمد که به آن‌ها ضرر مرسان]، اسپم را سوار شدم، و بر خلاف ازلام کار کردم، و به طرف آن‌ها شتافتم، تا حدی به آن‌ها نزدیک شدم که قراءت خواندن پیامبر خدا ﷺ را می‌شنیدم، خود پیامبر خدا ﷺ ملتفت نبودند، ولی ابوبکرؓ خیلی این و آن طرف می‌دید.

در این وقت دست‌های اسپم تا زانو به زمین فرو رفت، از اسپ به زمین افتادم، برخاستم و بر اسپ هیبت زدم، به شدت حرکت نمود و به سختی دست‌های خود را از آن سورخ خارج ساخت، چون ایستاده شد از جایی که دست‌هایش فرو رفته بود دودی به آسمان بلند شد، دوباره ازلام را بیرون کردم و به آن‌ها فال گرفتم، و نتیجه فال به خلاف خواسته‌ام برآمد.

آن‌ها را صدا زدم و برای‌شان امان دادم، آن‌ها ایستادند، اسپم را سوار شدم و نزدشان آمدم، و از اینکه از رسیدن به آن‌ها به موانع بر خورد نموده بودم، به دلم گشته بود که کار پیامبر خدا ﷺ به پیش می‌رود.

برای پیامبر خدا ﷺ گفتم: قوم تو، برای تو به اندازه یک دیت جائزه تعیین کرده‌اند، و برای آن‌ها از تصمیمی که قریش نسبت به آن‌ها گرفته‌اند خبر دادم، و طعام و غذایی را که با خود داشتم برای‌شان تقدیم نمودم، آن‌ها قبول نکردند، و از من چیزی نپرسیدند، ولی پیامبر خدا ﷺ گفتند: که «راز ما را پوشیده نگهدار».

۱- (ازلام) عبارت از تیرهای کوچک و یا اقلامی بود که بر روی بعضی از آن‌ها نوشته بود (بلی) و بر روی بعضی از آن‌ها نوشته شده بود (نه)، مردم جاهلیت اگر در کردن و نکردن کاری متردد می‌بودند، یکی از آن ازلام را برمی‌داشتند، اگر بر روی آن نوشته بود که (بلی)، به آن کار اقدام می‌کردند، و اگر نوشته می‌بود که (نه)، از اقدام کردن به آن کار خود داری می‌نمودند.

از ایشان خواستم تا برایم امان نامه بنویسند، به (عامر بن فُهیره) رضی الله عنه امر کردند و او در رقعۀ از پوست برایم امان نامه نوشت، و سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به راه خود ادامه دادند.

آن‌ها در راه با زُبیر رضی الله عنه که با قافلۀ از مسلمانان که به تجارت رفته بودند و از طرف شام برمی‌گشتند، روبرو شدند، زُبیر رضی الله عنه برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه جامه‌های سفیدی بخشش داد.

مسلمانان در مدینه از بیرون شدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مکه خبر شده بودند، و هر روز صبح در بیرون شهر مدینه می‌آمدند و تا چاشت که هوا گرم می‌شد، انتظار آمدن آن‌ها را می‌کشیدند.

در یکی از روزها که بعد از انتظار زیاد به خانه‌های خود برگشته بودند، شخصی از یهود بر پشت بام قلعه از قلعه‌های‌شان بالا شده بود، و به طرفی که کار داشت، نظر می‌کرد، در این وقت نظرش بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و همراهانش افتاد، که با جامه‌های سفیدی نمایان می‌شوند.

آن یهودی اختیارش را از دست داده و با صدای بلند فریاد زد: ای مردم عرب! اینک نور چشمی که انتظارش را می‌کشیدید رسید، مسلمانان اسلحه‌های‌شان را برداشتند و در منطقه (حره) با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ملاقات نمودند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با آن‌ها طرف راست راه را گرفتند تا آنکه به مجله (بنی عمرو بن عوف) رسیدند، و این واقعه، در روز دوشنبه و در ماه ربیع الأول بود، [و اینکه در روز اول، و یا دوم، و یا دوازدهم، و یا سیزدهم ربیع الأول بوده باشد، اختلاف است].

در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودند، ابوبکر رضی الله عنه بر خاسته بود و از مردم پذیرایی می‌کرد، کسانی که از انصار آمده و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ندیده بودند، با ابوبکر رضی الله عنه خوش آمدید می‌گفتند، تا آنکه آفتاب بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تابید.

ابوبکر رضی الله عنه آمد و با ردای خود بالای سر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سایه می‌کرد، و در این وقت بود که مردم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را شناختند^(۱).

۱- و سبب این امر آن بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت به ابوبکر رضی الله عنه جوان‌تر بودند، و ابوبکر رضی الله عنه پیر و مو سفید بود، از این جهت مردم فکر می‌کردند که پیامبر خدا او باشد.

و پیامبر خدا ﷺ بیش از ده شب در محله بنی عمرو بن عوف باقی ماندند، و مسجدی را که به اساس تقوی تاسیس شده بود، در همین جا بنا نمودند، و در آن نماز خواندند، [مراد از این مسجد، مسجد قبا است].

بعد از آن پیامبر خدا ﷺ شتر خود را سوار شدند، و مردم با ایشان می‌رفتند، [و همین طور رفتند] تا اینکه در جای مسجد پیامبر خدا ﷺ شتر خوابید.

در آن وقت عده از مسلمانان در آنجا نماز می‌خواندند، و در آن زمین خرماها را خشک می‌کردند، و این زمین متعلق به دو طفل یتیم به نامهای سهیل و سهل بود که در آغوش اسعد بن زراره زندگی می‌کردند، هنگامی که شتر پیامبر خدا ﷺ در آنجا خوابید فرمودند: «إن شاء الله منزل همینجا است».

بعد از آن پیامبر خدا ﷺ آن دو یتیم را طلبیدند، و برای آنها پیشنهاد کردند که آن زمین را بفروشند تا در آنجا مسجدی بسازند.

آنها گفتند: یا رسول الله! آن را برای شما بخشش می‌دهیم، پیامبر خدا ﷺ بخشش آنها را قبول نکردند، و آن زمین را از آنها خریدند و مسجدی را در آن زمین بنا کردند.^(۱)

در ساختن مسجد، پیامبر خدا ﷺ با دیگر مردم خشت می‌آوردند و می‌گفتند: «این محموله [که خشت و خاک بنای مسجد باشد] از محموله که از خیبر می‌آید، [مانند انگور و خرما و امثال اینها، در نزد خداوند] بهتر و پاینده‌تر است» و می‌فرمودند: «خدایا! مزد حقیقی مزد آخرت است، و بر انصار و مهاجرین رحمت و مهربانی کن».

۱۵۹۴- عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا حَمَلَتْ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: فَخَرَجْتُ وَأَنَا مُتِمٌّ فَاتَيْتُ الْمَدِينَةَ فَزَلْتُ بِقُبَاءٍ فَوَلَدْتُهُ بِقُبَاءٍ، ثُمَّ أَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَوَضَعْتُهُ فِي حَجْرِهِ، ثُمَّ دَعَا بِتَمْرَةٍ فَمَضَعَهَا، ثُمَّ تَقَلَّ فِي فِيهِ، فَكَانَ أَوَّلَ شَيْءٍ دَخَلَ جَوْفَهُ رِبُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ حَنَّكَهُ بِتَمْرَةٍ ثُمَّ دَعَا لَهُ، وَبَرَكَ عَلَيْهِ وَكَانَ أَوَّلَ مَوْلُودٍ وُلِدَ فِي الْإِسْلَامِ [رواه البخاری: ۳۹۰۹].

۱- و شاید سبب آنکه پیامبر خدا ﷺ بخشش آنها را قبول نکردند، این بوده باشد که تصرف یتیم در اموالش اگر به ضررش باشد، جواز ندارد، والله تعالی اعلم.

۱۵۹۴- از اسماء رضی الله عنها روایت است که گفت: هنگام حمل عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما درحالی که مدت حمل من کامل شده بود، از مکه به طرف مدینه مهاجرت نمودم، چون به مدینه رسیدم، در قبا منزل گزیدم، [و عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما] را در منطقه قبا زائیدم، بعد از آن او را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردم، و او را در آغوش‌شان گذاشتم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خرمایی را طلبیدند، و آن را جویدند، و بعد از آن آب دهان خود را در دهانش انداختند، به این طریق اولین چیزی که به شکم [عبدالله بن زبیر] داخل شد، آب دهان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، بعد از آن خرمای دیگری را به کام او مالیدند و برای او دعای برکت کردند، و او اولین مولودی از مهاجرین بود که [در مدینه منوره] در اسلام به دنیا آمد.

۱۵۹۵- عَنْ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْغَارِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا أَنَا بِأَقْدَامِ الْقَوْمِ، فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، لَوْ أَنَّ بَعْضَهُمْ طَأَّطَأَ بَصْرَهُ رَأْنَا، قَالَ: اسْكُتْ يَا أَبَا بَكْرٍ، ائْتَانِ اللَّهَ تَالِئُهُمَا [رواه البخاری: ۳۹۲۲].

۱۵۹۵- از ابوبکر رضی الله عنه روایت است که گفت: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در داخل غار بودم، سرم را بالا کردم و پاهای مشرکین را دیدیم.

گفتم: یا رسول الله! اگر کسی از این‌ها به پایین نگاه کند ما را می‌بیند. فرمودند: «ای ابوبکر! ساکت باش، ما دو نفری هستیم که سوم ما خدا است»، یعنی: حافظ و ناصر ما خدا است.

۴۵ - باب: مَقْدَمِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَأَصْحَابِهِ الْمَدِينَةِ

باب [۴۵]: قدوم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و صحابه‌های‌شان به مدینه

۱۵۹۶- عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَوَّلَ مَنْ قَدِمَ عَلَيْنَا مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ، وَابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ وَكَانَا يُقْرَبَانِ النَّاسَ، فَقَدِمَ بِلَالٌ وَسَعْدُ وَعَمَارُ بْنُ يَاسِرٍ، ثُمَّ قَدِمَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي عِشْرِينَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ «قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حَتَّى

جَعَلَ الْإِمَاءُ يَقُلْنَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَمَا قَدِمَ حَتَّى قَرَأْتُ: سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى فِي سُورَةٍ مِنَ الْمُفْصَلِ [رواه البخاری: ۳۹۲۵].

۱۵۹۶- از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: اولین کسانی که از مهاجرین به مدینه آمدند: مُضْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ و ابن أم مکتوم بودند، این دو نفر برای مردم قراءت یاد می دادند، بعد از این دو نفر: بلال و سعد و عمار بن یاسر، و بعد از آن ها عمر بن خطاب با بیست نفر دیگر از صحابه های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند^(۱).

و بعد از این ها پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تشریف آوردند، و هیچ وقت ندیدم که مردم مدینه به چیزی به اندازه آمدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خوشحال شده باشند، تا جایی که کنیزان هم از آمدن ایشان خوشحال گردیده و می گفتند: اینک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تشریف آوردند، و هنگامی به مدینه آمدند که سوره ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ را با چند سوره دیگر از سوره های مفصل، حفظ کرده بودم.

۴۶- باب: إِقَامَةُ الْمُهَاجِرِ بِمَكَّةَ بَعْدَ قِضَاءِ نُسُكِهِ

باب [۴۶]: اقامت مهاجر در مکه، بعد از ادای مناسک

۱۵۹۷- عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْحَضْرَمِيِّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ثَلَاثٌ لِلْمُهَاجِرِ بَعْدَ الصَّدْرِ [رواه البخاری: ۳۹۳۳].

۱۵۹۷- از علاء بن حضرمی رضی الله عنه^(۲) روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «برای مهاجر بعد از طواف و داع، اجازه است تا سه روز در مکه باقی بماند»^(۱).

۱- ابن اسحاق از جمله این بیست نفر از این ها نام برده است:

زید بن خطاب، عمرو بن عبدالله بن سراقه، خنیس بن حذافه سهمی، سعید بن زید بن عمرو بن نفیل، و اقد بن عبدالله سهمی، خولی بن ابی خولی، مالک بن ابی خولی، و چهار پسر بکیر که عبارت بودند از ایاس، و عاقل، و عامر، و خالد، و عیاش بن ابی ربیع، که این سیزده نفر به خانه رفاعه بن عبدالدار بن زهیر در قبیله بن عمرو بن عوف در قبا منزل گزیده بودند، در فتح الباری آمده است که شاید باقیمانده این بیست نفر از اتباع این ها بوده باشند، و ابن حامد در کتاب مغازی خود، از جمله این بیست نفر از زبیر نیز نامبرده است.

۲- وی علاء بن حضرمی بن عماد حضرمی است، برادرش عمرو بن حضرمی اولین کسی است که از مشرکین کشته شده است، و مال وی اولین مالی بود که به دست مسلمانان افتاد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

۴۷- باب: اِتْيَانِ الْيَهُودِ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ قَدِمَ الْمَدِينَةَ

باب [۴۷]: آمدن یهود نزد پیامبر خدا ﷺ هنگام آمدن شان به مدینه

۱۵۹۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: لَوْ آمَنَ بِي عَشْرَةٌ مِنَ الْيَهُودِ، لَأَمَّنَ بِي الْيَهُودُ [رواه البخاری: ۳۹۴۱].

۱۵۹۸- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «اگر ده نفر از رؤسای [یهود به من ایمان می آورند، همه یهود به من ایمان می آورند»^(۲).

(علاء) را امیر بحرین مقرر نمودند، و این امارت تا خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ادامه یافت، مستجات الدعوه بود، امام ابن حجر رحمته الله می گوید: مشهور است که وی کلماتی را گفت و به دریا داخل شد، در سال چهاردهم هجری وفات یافت، (الإصابة: ۴۹۷/۲-۴۹۸).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه: بعد از وجوب هجرت، سکنی گزینی در مک برای کسانی که هجرت کرده بودند، جایز نبود، ولی برای کسانی که از آن ها به حج و یا عمره می آمدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اجازه دادند که بعد از بر گشتن از منی، تا سه روز می توانند در مکه باقی بمانند، و بعضی از علماء بر این نظر اند که بعد از فتح مکه این تحریم برای همگان از بین رفت.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

شاید کسی بگوید که از یهود مردم بسیاری که بیش از ده ها نفر بودند، ایمان آوردند، ولی با این هم عده بسیاری دیگری بودند که ایمان نیاوردند، پس وجه ملازمت بین ایمان آوردن ده نفر، و ایمان آوردن همه یهود چیست؟

در جواب گفته اند که مراد از این ده نفر: رؤساء و بزرگان یهود است، و از این رؤساء جز عده بسیار اندکی که از آن جمله عبدالله بن سلام باشد، ایمان نیاوردند، و مشهورترین رؤساء و اشراف یهود در وقت قدوم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه منوره این ها بودند: از قبیله بنی نضیر: ابو یاسر بن اخطب، برادرش حیی بن اخطب، کعب بن أشرف، رافع بن ابی حقیق، و از قبیله بنی قینقاع: عبدالله بن حنیف، فنحاص، ورفاعه بن یزید، و از قبیله بنی قریظه: زبیر بن باطیا، کعب بن اسد، و شمویل بن یزد، و هیچکدام از این ها مسلمان نشدند، و اگر ده نفر از این ها مسلمان می شدند، دیگران به متابعت از آن ها مسلمانان می شدند.

۵۷- کتاب المغازی

کتاب [۵۷]: غزوات

۱- باب: غزوة العُشیره

باب [۱]: غزوة عُسیره

۱۵۹۹- عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قِيلَ لَهُ: كَمْ غَزَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ غَزْوَةٍ؟ قَالَ: تِسْعَ عَشْرَةَ قَيْلًا: كَمْ غَزَوْتَ أَنْتَ مَعَهُ قَالَ: سَبْعَ عَشْرَةَ، قُلْتُ: فَأَيُّهُمْ كَانَتْ أَوَّلَ قَالَ: الْعُسَيْرَةُ أَوِ الْعُشَيْرُ فَذَكَرْتُ لِقَتَادَةَ فَقَالَ: الْعُشَيْرُ [رواه البخاری: ۳۹۴۹].

۱۵۹۹- از زید بن ارقم رضی اللہ عنہ روایت است که کسی از وی پرسید: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در چند غزوه اشتراک نمودند؟

گفت: در نوزده غزوه.

پرسید: تو در چند غزوه با ایشان بودی؟

گفت: در هفده غزوه.

پرسید: اولین غزوه کدام غزوه بود؟

گفت: غزوه عُسیره، یا عُسیره^(۱).

۱- از احکام و مسائل به این حدیث آنکه:

(۱) غزوات جمع غزوه است، و غزوه عبارت از رفتن جهت جنگیدن با دشمن است، و تعداد غزوات پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بنابر قول راجح، نوزده غزوه است، که در هشت غزوه آن جنگ صورت گرفته است، و آن غزوه‌ها عبارت‌اند از: بدر، أحد، احزاب، مریسیع، قدید، خیبر، مکه، حنین، و جنگ‌های که خود پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم به آن‌ها اشتراک نداشتند، و دیگران را فرستادند، سی و هشت سریه است، که اول آن سریه حمزه بن عبدالمطلب رضی اللہ عنہ و آخر آن‌ها سریه اسامه بن زید بن حارثه است.

(۲) ابویعلی به سند صحیحی از جابر رضی اللہ عنہ روایت می‌کند که عدد غزوات پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بیست و یک غزوه است، که بر این اساس زید بن ارقم رضی اللہ عنہ دو غزوه را فراموش کرده است، و این دو غزوه شاید

۲- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ﴾... إِلَى قَوْلِهِ: ﴿شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ ﴿۱۳﴾

باب [۲]: این قول خداوند که: ﴿آن وقتی که از پروردگار خود استغاثه می کردید...﴾

۱۶۰۰- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: شَهِدْتُ مِنَ الْمُقَدَّادِ بْنِ الْأَسْوَدِ مَشْهَدًا، لِأَنَّ أَكُونَ صَاحِبَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا عُذِلَ بِهِ، أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يَدْعُو عَلَى الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ: لَا نَقُولُ كَمَا قَالَ قَوْمُ مُوسَى: اذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا، وَلَكِنَّا نُقَاتِلُ عَنْ يَمِينِكَ، وَعَنْ شِمَالِكَ، وَيَبْنَ يَدَيْكَ وَخَلْفَكَ فَرَأَيْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَشْرَقَ وَجْهُهُ وَسَرَّهُ [رواه البخاری: ۳۹۵۲].

۱۶۰۰- از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: موقعی را از مقداد بن اسود رضی الله عنه دیدم که اگر در این موقف با اومی بودم در نزد من هیچ چیزی در دنیا با آن برابری نمی کرد.

درحالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر مشرکین نفرین می کردند، نزدشان آمد و گفت: ما هیچگاه مثل قوم موسی برای شما نخواهیم گفت که ﴿تو و پروردگارت بروید و جنگ کنید﴾، بلکه در راست و چپ و در پیش رو و پشت سر شما خواهیم جنگید، در این وقت دیدم که چهره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شگفته شد و خوشحال شدند ^(۱).

غزوة (ابواء) و غزوة (بواط) باشد، غزوة (ابواء) در صفر سال دوم هجری، و غزوة (بواط) در جمادی الأولى همین سال واقع گردیده بود.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

موقف یهود طوری بود که موسی علیه السلام و خداوند متعال را در یک جهت، و خود را در جهت مقابل آن‌ها می دانستند، و این طور فکر می کردند که احکام خداوندی تکالیفی است که از طرف موسی و خداوند از روی دشمنی بر آن‌ها نازل می گردد، از این جهت وقتی که موسی علیه السلام از آن‌ها خواست تا به جهاد بروند، در جواب موسی علیه السلام گفتند: ما همین جا می نشینیم، تو و پروردگارت بروید و بجنگید.

۳- باب: عِدَّةُ أَصْحَابِ بَدْرٍ

باب [۳]: شمارهٔ اصحاب بدر

۱۶۰۱- عَنِ الْبِرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يَقُولُ: حَدَّثَنِي أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا: أَنَّهُمْ كَانُوا عِدَّةَ أَصْحَابِ طَالُوتَ، الَّذِينَ جَاوَزُوا مَعَهُ النَّهْرَ، بِضَعَةِ عَشْرٍ وَثَلَاثَ مِائَةٍ قَالَ الْبِرَاءُ: لَا وَاللَّهِ مَا جَاوَزَ مَعَهُ النَّهْرَ إِلَّا مُؤْمِنٌ [رواه البخاری: ۳۹۷۵].

۱۶۰۱- از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: کسانی که از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله به جنگ بدر اشتراک کرده بودند برایم گفتند: عدد کسانی که در جنگ بدر اشتراک نموده بودند به عدد کسانی بود که با طالوت از نهر عبور نموده بودند، یعنی: سه صد و ده نفر و اندی بودند.

براء رضی الله عنه گفت: سوگند به خداوند که چنین نیست، با طالوت به جز از مؤمن کس دیگری از نهر عبور نکرده بود ^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) تعداد کسانی که از مهاجرین در جنگ بدر اشتراک نموده بودند، شصت و چند نفر، و تعداد انصار دوصد و چهل و چند نفر بودند، و هشت نفر روی علتی به جنگ اشتراک نکرده بود، از آنجمله عثمان بن عفان بود که مشغول همسر مریضش رقبه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، و طلحه بن عبیدالله و سعید بن زید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن‌ها را برای تجسس از دشمن فرستاده بودند، و ابو لبابه که سر پرستی مدینه را بر عهده داشت، و عاصم بن عدی که سر پرستی اهل عالیه را بر عهده داشت، و حرث بن خاطب که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را بنزد بنی عمرو بن عوف فرستاده بودند، و حرث بن الصمه، و خوات بن جیبیر که در راه نسبت به افتادن، پاهای‌شان شکست و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن دو را واپس به مدینه فرستادند.

(۲) گویا کسی برای براء رضی الله عنه گفته باشد: در بین کسانی که با طالوت از نهر عبور کردند، غیر مؤمنین نیز وجود داشتند، براء در جواب‌شان گفت که سوگند به خداوند که:....

۴- باب: قَتْلِ أَبِي جَهْلٍ

باب [۴]: کشته شدن ابو جهل

۱۶۰۲- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ يَنْظُرُ مَا صَنَعَ أَبُو جَهْلٍ . فَأَنْطَلَقَ ابْنُ مَسْعُودٍ فَوَجَدَهُ قَدْ ضَرَبَهُ ابْنَا عَفْرَاءَ حَتَّى بَرَدَ، قَالَ: أَأَنْتَ، أَبُو جَهْلٍ؟ قَالَ: فَأَخَذَ بِلِحْيَتِهِ، قَالَ: وَهَلْ فَوْقَ رَجُلٍ قَتَلْتُمُوهُ، أَوْ رَجُلٍ قَتَلَهُ قَوْمُهُ [رواه البخاری: ۳۹۶۲].

۱۶۰۲- از انس رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «کسی هست که ببیند بر سر ابو جهل چه آمده است»؟
ابن مسعود رضی اللہ عنہ رفت و دید که پسران عفرآء او را از پا در آورده‌اند. [ابن مسعود] برایش گفت: ابو جهل تویی؟ و ریش ابو جهل را گرفت.
ابو جهل شخصی را کشته‌اید؟ و یا گفت: بیش از این است که شخصی را قومش کشته‌اند^(۱)؟

۱۶۰۳- عَنْ أَبِي طَلْحَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ يَوْمَ بَدْرٍ بِأَرْبَعَةِ وَعِشْرِينَ رَجُلًا مِنْ صَنَادِيدِ قُرَيْشٍ، فَقَذَفُوا فِي طَوِيِّ مِنْ أَطْوَاءِ بَدْرٍ حَبِيثِ مُحَمَّدٍ، وَكَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرَصَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ، فَلَمَّا كَانَ بَدْرُ الْيَوْمِ الثَّلَاثِ أَمَرَ بِرَاحِلَتِهِ فَشَدَّ عَلَيْهَا رَحْلَهَا، ثُمَّ مَشَى وَاتَّبَعَهُ أَصْحَابُهُ، وَقَالُوا: مَا نُرَى يَنْطَلِقُ إِلَّا لِبَعْضِ حَاجَتِهِ،

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اینکه ابن مسعود رضی اللہ عنہ ریش ابو جهل را گرفت، و به طور تمسخر آمیزی از وی پرسید که ابو جهل تویی؟ سببش این نبود که وی ابو جهل را نمی‌شناخت، بلکه سببش این بود که ابو جهل در مکه وی را بسیار اذیت می‌کرد، و به این طریق ابن مسعود رضی اللہ عنہ خواست تا از ابو جهل انتقام بگیرد.
(۲) در روایتی آمده است که ابن مسعود رضی اللہ عنہ گفت: سر ابو جهل را بریدم و نزد پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آوردم، و گفتم: یا رسول الله این سر ابو جهل جهل دشمن خدا است، گفتند: تو را بخدایی که جز او خدای دیگری نیست؟ - راست می‌گوئی - ؟ گفتم: بلی به همان خدایی که جز او خدایی نیست - راست می‌گویم - و سر ابو جهل را پیش روی پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر زمین انداختم، و پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفتند: الحمد لله.

حَتَّى قَامَ عَلَى شَفَةِ الرَّكْبِ، فَجَعَلَ يُنَادِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ: يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ، وَيَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ، أَيَسْرُكُمْ أَنْتُمْ أَطَعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَإِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبَّنَا حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا تُكَلِّمُ مِنْ أَجْسَادٍ لَا أَرْوَاحَ لَهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ» [رواه البخاری: ۳۹۷۶].

۱۶۰۳- از ابوظلمه رضی الله عنه روایت است که گفت: در روز جنگ بدر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امر کردند تا بیست و چهار نفر از بزرگان قریش در گودالی از گودال‌های بدر که متعفن بود انداخته شوند، و همان بود که - در آن گودال - انداخته شدند، و روش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن بود که چون بر مردمی غالب می‌شدند، سه روز در میدان جنگ باقی می‌ماندند. چون روز سوم شد، امر کردند که شتر ایشان آماده گردد، شتر آماده شد، بعد از آن به طرفی به راه افتادند، و صحابه هم به دنبالشان رفتند، و گفتند که ما فکر می‌کردیم که جز انجام دادن حاجت خود نمی‌روند، ولی رفتند تا آنکه به کنار گودالی [که اشراف قریش در آن انداخته شده بودند] ایستادند، هر کدام از آن‌ها را به نامش و نام پدرش صدا زده و می‌گفتند:

«ای فلان بن فلان، و ای فلان بن فلان! آیا خوش نمی‌شدید که اگر از خدا و رسولش پیروی می‌کردید؟ آنچه را که خداوند برای ما وعده داده بود برای ما رسید، و آیا آنچه را که برای شما وعده کرده بود برای شما رسید؟»

راوی گفت که عمر رضی الله عنه [برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] گفت: سخن زدن شما با اجساد بی روح چه فایده دارد؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «قسم به ذاتی که جان محمد در دست او است، [بلا کیف]، چیزی را که می‌گوییم شما از آن‌ها بهتر نمی‌شنوید»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) طوری که در روایات ابن اسحاق و احمد بن حنبل آمده است، از جمله کسانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن‌ها نام وار یاد کردند این‌ها بودند: عتبه بن ربیع، شیبه بن ربیع، امیه بن خلف، ابوجهل بن هشام، و گویند: امیه بن خلف بسیار چاق بود، و منتفخ شده بود، بنابراین سر چاه تنگی کرد و در چاه انداخته نشد، بلکه در کنار چاه در زیر سنگ و خاک او را مدفون ساخته بودند، و احتمال دارد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را در همان حالتش مخاطب قرار داده باشند.

۵- باب: شُهُودِ الْمَلَائِكَةِ بَدْرًا

باب [۵]: اشتراک ملائکه در جنگ بدر

۱۶۰۴- عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعِ الزُّرَقِيِّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا قَالَ: جَاءَ جَبْرِئِلُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: مَا تَعُدُّونَ أَهْلَ بَدْرِ فِيكُمْ، قَالَ: مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا، قَالَ: وَكَذَلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ [رواه البخاری: ۳۹۹۲].

۱۶۰۴- از رفاعه بن رافع زُرَقِي رضی الله عنه که خودش در جنگ بدر اشتراک نموده بود روایت است که گفت: جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: شما اهل بدر را در بین خود چگونه می بینید؟

۲) اینکه آن‌ها سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به گوش سر، و یا از طریق روح شنیده باشند، هر دو احتمال وجود دارد، ولی خداوند متعال به همه چیز قادر است، و می تواند سخن پیامبر خود را برای آن‌ها به هر طوری که خودش می داند، رسانیده باشد.

۳) عائشه با استناد بر این قول خداوند متعال که می فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمُوتَى﴾ می گوید که کشتگان مشرکین در گودال بدر، سخنان پیامبر خدا را نشنیدند، بلکه از آن سخنان آگهی یافتند، و یا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نگفتند که (آن‌ها می شنوند، بلکه از آن سخنان آگهی یافتند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نگفتند که (آن‌ها می شنوند)، بلکه فرمودند که (آن‌ها می دانند).

و علماء در جواب گفته اند: خداوندی که برای آن‌ها در حالت مرگ قدرت دانستن و آگاه شدن را داده است، چه منافات دارد که قدرت شنیدن را نیز داده باشد، و دیگر اینکه مراد از نفی شنوندن در آیه، نفی شنوندن سخن برای آن‌ها در حالت مرگ است، و خداوند قدرت دارد که مردگان گودال را از حالت مرگ خارج ساخته باشد، تا سخن پیامبر او را بشنوند، و علاوه بر آن آیه کریمه برای تمثیل است، و معنایش چنین است که ای پیامبر! همان طوری که سخن خود را برای مردگان - در حالت عادی - شنوند، نمی توانی و مردگان از دعوت تو منفعت نمی برند، کفار نیز سخن تو را به گوش هوش نمی شنوند، و از آن منفعت نمی برند، و در این صورت منافاتی بین حدیث و آیت باقی نمی ماند.

فرمودند: «از بهترین مسلمانان» - با عبارت دیگری مثل آن - جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: کسانی که از ملائکه در جنگ بدر اشتراک نموده‌اند در بین ملائکه نیز همین گونه هستند^(۱).

۱۶۰۵- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَوْمَ بَدْرٍ: هَذَا جِبْرِيْلُ، أَخِذْ بِرَأْسِ فَرَسِهِ، عَلَيْهِ أَدَاةُ الْحَرْبِ [رواه البخاری: ۳۹۹۵].

۱۶۰۶- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگ بدر فرمودند: «اینک جبرئیل مسلح، و لجام اسپش را به دست گرفته است»^(۲).

۶ - «باب»

باب [۶]

۱۶۰۶- عَنِ الرَّبِيعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَقِيتُ يَوْمَ بَدْرٍ عَبِيدَةَ بْنَ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ، وَهُوَ مُدَجَّحٌ، لَا يُرَى مِنْهُ إِلَّا عَيْنَاهُ، وَهُوَ يُكْنَى أَبُو ذَاتِ الْكَرْشِ، فَقَالَ: أَنَا أَبُو ذَاتِ الْكَرْشِ، فَحَمَلْتُ عَلَيْهِ بِالْعَزَّةِ فَطَعَنْتُهُ فِي عَيْنِهِ فَمَاتَ، قَالَ هِشَامٌ: - فَأُخْبِرْتُ: أَنَّ الرَّبِيعَ قَالَ: - لَقَدْ وَضَعْتُ رَجُلِي عَلَيْهِ، ثُمَّ تَمَطَّأْتُ، فَكَانَ الْجَهْدُ أَنْ نَزَعْتُهَا وَقَدِ انْتَنَى طَرَفَاهَا، قَالَ عُرْوَةُ: فَسَأَلَهُ إِيَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَعْطَاهُ، فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخَذَهَا ثُمَّ طَلَبَهَا أَبُو بَكْرٍ فَأَعْطَاهُ، فَلَمَّا قُبِضَ أَبُو بَكْرٍ سَأَلَهَا إِيَّاهُ عُمَرُ فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا، فَلَمَّا قُبِضَ عُمَرُ أَخَذَهَا، ثُمَّ طَلَبَهَا عُثْمَانُ مِنْهُ فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا، فَلَمَّا قُتِلَ عُثْمَانُ وَقَعَتْ عِنْدَ آلِ عَيٍّ، فَطَلَبَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الرَّبِيعِ، فَكَانَتْ عِنْدَهُ حَتَّى قُتِلَ [رواه البخاری: ۳۹۹۸].

۱- یعنی: ما نیز آن‌ها را در بین خود از بهترین ملائکه می‌دانیم، و از این حدیث دانسته می‌شود که ملائکه در جنگ بدر اشتراک نموده بودند، و کسانی که از آن‌ها در جنگ بدر اشتراک نموده بودند، به سبب این اشتراک خود، دارای فضیلت خاص گردیدند.

۲- در روایت ابن اسحاق آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اندکی خواب شدند، و چون از خواب بیدار شدند برای ابوبکر رضی الله عنه گفتند: ای ابوبکر تو را بشارت می‌دهم که خدا ما را نصرت می‌دهد، اینک جبرئیل لجام اسپش را گرفته و در سر غبار [لشکر] ایستاده است.

۱۶۰۶- از زبیر رضی الله عنه روایت است که گفت: روز جنگ بدر، با عبیده بن سعید بن عاص ملاقی شدم، و او آن چنان مسلح بود که به جز دو چشمش چیز دیگری از جسمش دیده نمی‌شد، و کنیت او (ابو ذات الکرش) بود^(۱)، او گفت: ابو ذات الکرش [که شنیده‌اید] من هستم.

بر او حمله کردم و نیزه‌ام را در چشمش فرو بردم، و او مُرد پایم را بر بالایش گذاشتم و به قوت نیزه‌ام را از چشمش بیرون آوردم، دیدم که دو گوشهٔ نیزه‌ام کج شده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از وی خواستند تا آن نیزه را [به طور عاریت] به ایشان بدهد، و او آن نیزه را برای ایشان داد، و چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وفات نمودند، دوباره آن را پس گرفت. بعد از آن ابوبکر رضی الله عنه آن را از وی طلبید، و او آن نیزه را برای [ابوبکر رضی الله عنه] داد، و چون ابوبکر رضی الله عنه وفات نمود، عمر رضی الله عنه آن نیزه را از وی طلبید، و او آن را برای وی داد، و چون عمر رضی الله عنه وفات نمود، آن را پس گرفت، و باز عثمان رضی الله عنه آن را از وی طلبید و آن را برای وی داد.

چون عثمان وفات نمود، آن نیزه در دست اولاد علی رضی الله عنه باقی ماند، عبدالله بن زبیر رضی الله عنه [در هنگام خلافت خود] آن را طلبید، و تا وقتی که کشته شد، در نزد او بود^(۲).

۱۶۰۷- عَنِ الرَّبِيعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَدَاةَ بَنِي عَلِيٍّ، فَجَلَسَ عَلَيَّ فِرَاشِي كَمَا جَلَسَ مِنِّي، وَجُورِيَّاتٍ يَضْرِبْنَ بِالْأُفِّ، يَنْدُبْنَ مَنْ قُتِلَ مِنْ آبَائِهِنَّ يَوْمَ بَدْرٍ، حَتَّى قَالَتْ جَارِيَةٌ: وَفِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي عَدِي. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا تَقُولِي هَكَذَا وَقُولِي مَا كُنْتِ تَقُولِينَ « [رواه البخاری: ۴۰۱].

۱۶۰۷- از رَبِيع دختر مُعَوِّذ رضی الله عنها روایت است که [برای خالد بن ذکوان] گفت: صبح روز عروسی‌ام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد آمدند، و دخترکانی دیره می‌زدند و او صاف

۱- کَرش به مهنی (شکمبه) است، و شاید به سبب کلانی شکم این شخص، و یا کلانی شکم یکی از اولادش، و یا یکی از اجدادش او را (ابو ذات الکرش) می‌گفتند.

۲- از این دانسته می‌شود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و صحابه رضی الله عنهم به آثاری که بیانگر مفاخر اسلام بود، اعتنای خاص داشتند.

پدرانم را که روز بدر کشته شده بودند یاد می‌کردند، تا اینکه یکی از آن‌ها گفت: و در بین ما پیامبری است که وقایع فردا را می‌داند.

پیامبر خدا ﷺ برایش گفتند: «چنین مگو! بلکه به همان چیزهای دیگری که می‌گفتی ادامه بده»^(۱).

۱۶۰۸- عَنْ أَبِي طَلْحَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَكَانَ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَنَّهُ قَالَ: لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا صُورَةٌ [رواه البخاری: ۴۰۰۲].

۱۶۰۸- از ابوطلحه رضی الله عنه که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بدر اشتراک نموده بود، روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ملائکه در خانه‌ی که سگ و تصویر باشد، داخل نمی‌شوند»^(۲).

۱۶۰۹- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ تَأَيَّمْتُ حَفْصَةَ بِنْتُ عُمَرَ مِنْ حُنَيْسِ بْنِ حُذَافَةَ السَّهْمِيِّ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا، تُوَفِّي بِالْمَدِينَةِ، قَالَ عُمَرُ: فَلَقِيْتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ، فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَفْصَةَ، فَقُلْتُ: إِنَّ شِئْتَ أَنْكَحُكَ حَفْصَةَ بِنْتَ عُمَرَ، قَالَ: سَأَنْظُرُ فِي أَمْرِي، فَلَبِثْتُ لَيْلًا، فَقَالَ: قَدْ بَدَأَ لِي أَنْ لَا أَتَزَوَّجَ يَوْمِي هَذَا، قَالَ عُمَرُ: فَلَقِيْتُ أَبَا بَكْرٍ، فَقُلْتُ: إِنَّ شِئْتَ أَنْكَحُكَ حَفْصَةَ بِنْتَ عُمَرَ، فَصَمَتَ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا، فَكُنْتُ عَلَيْهِ أَوْجَدَ مِنِّي عَلَى عُثْمَانَ، فَلَبِثْتُ لَيْلًا ثُمَّ حَظَبَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَنْكَحْتَهَا إِيَّاهُ فَلَقِيَنِي أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: لَعَلَّكَ وَجَدْتَ عَلَيَّ حِينَ عَرَضْتَ عَلَيَّ حَفْصَةَ فَلَمْ أَرْجِعْ إِلَيْكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَإِنَّهُ لَمْ يَمْنَعْنِي أَنْ أَرْجِعَ إِلَيْكَ فِيمَا عَرَضْتَ، إِلَّا أَنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) دیره زدن زن‌ها در عروسی، و شنیدن صدای دیره آن‌ها جواز دارد، و کسانی که این کار را ناجائز می‌دانند، می‌گویند: این کار اول اسلام مشروع بود و بعد از آن نسخ گردید، و گرچه دلیل محکمی بر این ادعای خود ندارند.

(۲) دانستن علم غیب را نباید برای هیچ مخلوقی نسبت داد.

۲- در صحیح البخاری در تفسیر این حدیث از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: مراد از تصویر، تمائیلی است که دارای روح باشد، و تفصیل این حدیث با احکام متعلق به آن قبلاً گذشت.

وَسَلَّمَ قَدْ ذَكَرَهَا، فَلَمْ أَكُنْ لِأَفْشِي سِرَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَوْ تَرَكَهَا لَقَبِلْتُهَا»
[رواه البخاری: ۴۰۰۵].

۱۶۰۹- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: خنیس بن حذافه سهمی رضی الله عنه که یکی از صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، و در جنگ بدر اشتراک نموده بود، در مدینه وفات یافت، همسرش حفصه که دختر عمر رضی الله عنه بود از وی بیوه ماند. عمر رضی الله عنه گفت که نزد عثمان رضی الله عنه رفتم و حفصه را برایش پیشنهاد کردم [که به نکاح بگیرد]، گفت: در موضوع فکر می‌کنم، بعد از چند شبی که انتظار کشیدم، گفت: ترجیح دادم که در این وقت‌ها ازدواج نکنم.

عمر رضی الله عنه گفت: با ابوبکر رضی الله عنه ملاقی شدم و گفتم: اگر خواسته باشی دخترم حفصه را برای تو به نکاح می‌دهم، او هم سکوت کرد و در جوابم چیزی نگفت، و بر او نسبت به عثمان رضی الله عنه بیشتر قهرم آمد ^(۱).

چند شبی گذشت که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را از من خواستگاری نمودند، و او را برای‌شان به نکاح دادم.

ابوبکر رضی الله عنه مرا دید و گفت: شاید هنگامی که حفصه رضی الله عنها را برای من پیشنهاد کردی و من برایت چیزی نگفتم، از من آزاده شده بودی؟
گفتم: بلی.

گفت: مانع جواب دادنم برای تو این بود که از تمایل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت به حفصه رضی الله عنها خبر داشتم، از این جهت نخواستم که راز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را افشاء سازم، و اگر ایشان او را ترک می‌کردند، من او را قبول می‌کردم ^(۲).

۱- زیرا عمر و ابوبکر رضی الله عنهما با هم دوستی و علاقه خاصی داشتند، و عمر رضی الله عنه با اساس این رابطه قوی یقین داشت که ابوبکر رضی الله عنه پیشنهادش را رد نخواهد کرد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) همان طوری که خواستگاری مرد از زن جواز دارد، خواستگاری زن و یا اولیای زن از مرد نیز جواز دارد، و در این کار عیبی برای زن و یا اولیای زن نیست.

(۲) انسان نباید راز دوست خود را برای هیچ کس - ولو آنکه نزدیکترین شخص برای او باشد - افشاء سازد.

۱۶۱۰- عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْبَدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْآيَتَانِ مِنَ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ، مَنْ قَرَأَهُمَا فِي لَيْلَةٍ كَفَّتَاهُ» [رواه البخاری: ۴۰۰۸].

۱۶۱۰- از ابو مسعود بدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر کسی دو آیت آخر سوره (بقره) را در شب تلاوت نماید، برایش کافی است»^(۱).

۱۶۱۱- عَنْ الْيُقْدَادِ بْنِ عَمْرِو الْكِنْدِيِّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حَلِيفِ بَنِي زُهْرَةَ، وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا قَالَ قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَرَأَيْتَ إِنْ لَقِيتُ رَجُلًا مِنَ الْكُفَّارِ فَأَقْتَتَلْنَا، فَضَرَبَ إِحْدَى يَدَيْيَ بِالسَّيْفِ فَقَطَعَهَا، ثُمَّ لَأَذَ مِنِّي بِشَجْرَةٍ، فَقَالَ: أَسَلَّمْتُ لِلَّهِ، أَقْتَلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعْدَ أَنْ قَالَهَا؟.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا تَقْتُلُهُ قُلْتَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ قَطَعَ إِحْدَى يَدَيْيَ، ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا قَطَعَهَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا تَقْتُلُهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلَهُ، وَإِنَّكَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ الَّتِي قَالَ» [رواه البخاری: ۴۰۱۹].

۱۶۱۱- از مقداد بن عمرو کندی رضی الله عنه^(۲) که هم پیمان بنی زهره، و از کسانی است که به جنگ بدر اشتراک نموده بود، روایت است که گفت: برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتم:

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) دو آیه آخر سوره بقره این دو آیت است که ﴿ءَاَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِءِ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ تا آخر سوره.

(۲) معنی کافی بودن این دو آیت این است که اگر کسی این دو آیت را در شب تلاوت می کند تلاوت این آیت سبب حفاظت برای وی از شر انس و جن می شود، و یا اگر در نماز شب خود این دو آیت را تلاوت نماید، در قیام اللیل برایش کافی است، پس بنابراین حد اقل مقداری که باید در قیام اللیل بعد از سوره فاتحه خوانده شود، مقدار همین دو آیت است.

۲- وی مقداد بن عمرو بن ثعلبه نهروانی کندی است، به حبشه و مدینه منوره هجرت نمود، و در غزوه بدر و در غزوات بعد از اشتراک ورزید، و از هفت نفری است که در اول مسلمان شده بودند، اولین کسی است که سوار بر اسب در جهاد فی سبیل الله اشتراک نموده است، شخص بلند قامتی بود، و موهای انبوهی داشت، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: خداوند مرا به

اگر با شخصی از کفار ملاقی شدم، و با هم به جنگ پرداختیم، و وی با شمشیر زد و یکی از دست‌هایم را قطع کرد، و بعد از آن از نزدم گریخت و به درختی پناه ببرد، [اگر بعد از مسلط شدنم بر وی] بگویند که به جهت خدا مسلمان شده‌ام، یا رسول الله! آیا روا است که بعد از این گفته‌اش او را به قتل برسانم؟

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «او را به قتل مرسان» گفتم: یا رسول الله! او یکی از دو دستم را قطع کرده است، و این کلمه را بعد از قطع کردن دستم گفته است.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «او را به قتل مرسان، اگر او را به قتل برسانی، او به مانند تو است پیش از آنکه او را به قتل برسانی، و تو بمانند او هستی پیش از آنکه او آن کلمه را گفته باشد»^(۱).

۱۶۱۲- عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: فِي أُسَارَى بَدْرٍ: لَوْ كَانَ الْمُطْعِمُ بْنُ عَدِيٍّ حَيًّا، ثُمَّ كَلَّمَنِي فِي هَوْلَاءِ النَّتْنَى، لَتَرَكْتُهُمْ لَهُ» [رواه البخاری: ۴۰۲۴].

۱۶۱۲- از جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که پیامبر خدا ﷺ در مورد اسیران بدر فرمودند: «اگر مُطْعِمُ بْنُ عَدِيٍّ زنده می‌بود و دربارهٔ این خبیث‌ها در نزد من شفاعت می‌کرد، شفاعت او را قبول می‌کردم و این‌ها را آزاد می‌ساختم»^(۱).

دوست داشتن چهار کس امر کرده است: علی، ومقداد، و ابو ذر، و سلمان رضی الله عنه، به عمر هفتاد سالگی در سال سی و سه هجری وفات یافت، (الإصابة: ۳/ ۴۵۴-۴۵۵).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) معنی این فرمودهٔ پیامبر خدا ﷺ این است که بعد از آنکه این شخص مسلمان شد مانند تو مسلمان معصوم الدمی است، و کشتنش روا نیست، و اگر او را به قتل برسانی، تو مثل او مباح الدمی می‌شوی، همچنانی که او پیش از مسلمان شدن مباح الدم بود، با این فرق که مباح الدم بودن او پیش از مسلمان شدن، به جهت کفرش بود، و مباح الدم بودن تو در صورت به قتل رساندن او، به جهت قصاص از تو است که مسلمانی را به غیر حق به قتل رسانیدی.

(۲) کسی که کلمهٔ شهادت را بر زبان آورد حکم به اسلامش می‌شود، ولو آنکه در ظاهر امر، این مسلمان شدنش روی مجبوریست باشد، زیرا قاعدهٔ اساسی در اسلام این است که احکام دنیوی به اساس امور ظاهری اجراء می‌گردد، و بواطن امور مربوط به خداوند متعال است که بندگان خود را طبق نیت‌شان جزا، می‌دهد، ولی بندگان چون نیت قلبی را نمی‌دانند، از این جهت باید به اساس ظاهر حکم نمایند.

۷- باب: حَدِيثُ بَنِي النَّضِيرِ وَغَدْرِهِمْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ

باب [۷]: قصه بنی النضیر و خیانت آن‌ها به پیامبر خدا ﷺ

۱۶۱۳- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: حَارَبَتِ النَّضِيرُ، وَفُرَيْطَةُ، فَأَجَلَى بَنِي النَّضِيرِ، وَأَقَرَّ فُرَيْطَةُ وَمَنْ عَلَيْهِمْ، حَتَّى حَارَبَتْ فُرَيْطَةُ، فَكَتَلَ رَجَالَهُمْ، وَقَسَمَ نِسَاءَهُمْ وَأَوْلَادَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، إِلَّا بَعْضَهُمْ لَحِقُوا بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَمَنَهُمْ وَأَسْلَمُوا، وَأَجَلَى يَهُودَ الْمَدِينَةِ كُلَّهُمْ: بَنِي قَيْنُقَاعَ، وَهُمْ رَهْطُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ، وَيَهُودَ بَنِي حَارِثَةَ، وَكُلَّ يَهُودِ الْمَدِينَةِ» [رواه البخاری: ۴۰۲۸].

۱۶۱۳- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: قبیله (بنی نضیر) و (بنی قریظه) [با مسلمانان] به جنگ بر خاستند، [پیامبر خدا ﷺ] بنی النضیر را از منطقه کوچ دادند، و بر بنی قریظه منت نهاده و آن‌ها را به حال خودشان وا گذاشتند. تا اینکه بنی قریظه هم به جنگ پرداختند، و همان بود که مردان آن‌ها را کشتند، و زن‌ها و اطفال و اموال آن‌ها را بین مسلمانان تقسیم نمودند^(۲)، مگر عده‌ای که نزد پیامبر خدا ﷺ آمدند و آن‌ها را امان دادند، و آن‌ها مسلمان شدند. و بقیه یهود مدینه را که عبارت از بنی قینقاع که از وابستگان عبدالله بن سلام بودند، و یهود بنی حارثه و دیگر یهودان را از مدینه خارج ساختند.

۱۶۱۴- «وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَرَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَحْلَ بَنِي النَّضِيرِ وَقَطَعَ، وَهِيَ الْبُؤَيْرَةُ فَتَزَلَّتْ: مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْتَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ» [رواه البخاری: ۴۰۳۱].

- ۱- و سبب قبول کردن شفاعت (مُطْعِمِ بْنِ عَدِي) آن بود که مُطْعِمِ برای پیامبر خدا ﷺ احسان کرده بود، زیرا وقتی که آن حضرت ﷺ از طائف برگشتند، کفار قریش بیش از پیش در پی آزارشان بر آمدند، در این وقت مُطْعِمِ بن عَدِي پیامبر خدا ﷺ را تحت حمایت خود گرفت، و فرزندان چهار گانه خود را امر کرد که با اسلحه خود نزد بیت الله حاضر شوند، و از ایشان پاسداری نمایند.
- ۲- و این کار بعد از آن صورت گرفت که آن‌ها عهد و پیمان خود را شکسته و با پیامبر خدا ﷺ به جنگ بر خاستند، و پیامبر خدا ﷺ آن‌ها را بیست و پنج روز محاصره کردند، و چون آن‌ها از محاصره به تنگ آمدند، به حکم پیامبر خدا ﷺ رضایت دادند.

۱۶۱۴- و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نخلستان‌های بنی نضیر را آتش زدند و قطع کردند، و این همان نخلستان‌های منطقه (بُویَرَه) بود، و در همین مورد این قول خداوند متعال نازل گردید: ﴿آنچه را که از درختان قطع کردید و یا به حال خود ثابت نگه داشتید، به اذن خدا بود﴾^(۱).

۱۶۱۵- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ أُرْسِلَ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عُمَانَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، يَسْأَلْنَهُ تُمْنَهُنَّ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَكُنْتُ أَنَا أَرُدُّهُنَّ، فَقُلْتُ لَهُنَّ: أَلَا تَتَّقِينَ اللَّهَ، أَلَمْ تَعْلَمَنَّ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ: لَا نُورَثُ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً - يُرِيدُ بِذَلِكَ نَفْسَهُ - إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي هَذَا الْمَالِ فَإِنَّتَهَى أَزْوَاجُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى مَا أَخْبَرْتُهُنَّ» [رواه البخاری: ۴۰۳۴].

۱۶۱۵- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عثمان رضی الله عنه را نزد ابوبکر رضی الله عنه فرستادند و هشتم حصه میراث خود را از آنچه که خداوند برای رسول خود از طریق (فِیء) داده بود، مطالبه نمودند. و من ایشان را از این طلب ممانعت کردم و گفتم: مگر از خدا نمی‌ترسید، مگر خبر ندارید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمودند: «ترکه ما [پیامبران] میراث برده نمی‌شود، آنچه را که از خود به جا می‌گذاریم صدمه است، - و مقصود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این سخن خودشان بودند- آل محمد صلی الله علیه و آله فقط از این مال خورده می‌توانند»، چون از این چیز به آن‌ها خبر دادم، همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مطالبه خویش خودداری نمودند^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

جمهور علماء با استناد بر این حدیث گفته‌اند که قطع کردن درختان کفار و تخریب خانه‌های آن‌ها درحالت جنگ جواز دارد، ولی بعضی از علماء و از آن جمله امام اوزاعی رضی الله عنه می‌گوید: قطع کردن درختان و تخریب ساختمان‌های کفار مکروه است، زیرا ابوبکر صدیق رضی الله عنه از این کار منع کرده بود، و امام احمد رضی الله عنه می‌گوید: اگر قطع درختان و تخریب خان‌ها روی ضرورت باشد، باکی ندارد، ولی اگر بدون ضرورت باشد، روا نیست، و البته همین قول موجه‌تر به نظر می‌رسد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

انبیاء الله میراث برده نمی‌شوند، و آنچه را که از خود به جا گذاشته‌اند صدقه است، و اینکه بعضی‌ها بر این نظر اند که پیامبر خدا ﷺ مانند هر فرد دیگری از افراد امت میراث برده می‌شوند، قبلاً گذشت، چنان‌چه دلایلی که این گروه داشتند نیز مناقشه و رد گردید، و از جمله ادله آن‌ها بلکه قوی‌ترین دلیل آن‌ها این قول خداوند متعال است که از قول زکریا عليه السلام می‌فرماید: ﴿يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾، و می‌گویند: در صورتی که زکریا عليه السلام از خداوند خواست تا برایش فرزندی بدهد که از وی و از آل یعقوب میراث ببرد، و خداوند دعایش را مستجاب نمود، پس چه مانعی دارد، که پیامبر خدا ﷺ نیز میراث برده شوند؟ و از این اعتراض قبلاً به تفصیل جواب دادیم.

و در اینجا امام عینی رحمته به نکته بسیار مهم دیگری غیر از آنچه که قبلاً در رد استدلال به این آیه کریمه گفتیم، اشاره می‌کند، و می‌گوید که مراد از این میراث، میراث بردن علم و نبوت است، نه میراث بردن مال، زیرا اگر مراد میراث بردن مال می‌بود، خود زکریا باید از آل یعقوب میراث می‌برد، نه فرزندش، زیرا او به آن‌ها از فرزندش نزدیکتر است، و طوری که در علم میراث معلوم است، تا وقتیکه قوم نزدیک وجود داشته باشد، قوم بعدی میراث نمی‌برد، مثلاً: تا وقتی که فرزند باشد، نواسه میراث نمی‌برد، و تا وقتی که برادر وجود داشته باشد، برادر زاده میراث نمی‌برد، و همچنین در بسیاری از حالات دیگر.

آیه دیگری که شاید در این زمینه به آن استدلال کنند، این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمٰنُ دَاوُدَ﴾، یعنی: سلیمان از داود علیهما السلام میراث برد، و سلیمان فرزند داود علمهما السلام بود، و در این صورت چرا اولاد نبی کریم محمد مصطفی عليه السلام از ایشان میراث نبرند.

امام ابن کثیر در تفسیر این آیه کریمه چنین می‌گوید که مراد از این میراث میراث بردن ملوک و نبوت است، نه میراث

بردن مال، زیرا اگر مراد میراث بردن مال می‌بود، سلیمان عليه السلام از بین دیگر اولاد داود عليه السلام به این امر اختصاص نمی‌یافت، و طوری که معلوم است، برای داود عليه السلام فرزندان زیادی بود، زیرا وی (صد) زن داشت، پس معلوم می‌شود که مراد از آن وراثت ملوک و مال است، زیرا انبیاء عليهم السلام میراث برده نمی‌شوند، و پیامبر خدا از این چیز خبر داده و فرموده بودند که ما گروه انبیاء میراث برده نمی‌شویم، آنچه را که ترک می‌کنیم، صدقه است.

و دلیل مهم دیگر بر اینکه مراد از میراث بردن میراث ملوک نبوت است نه میراث مال، این است که اگر مراد میراث بردن مال می‌بود، حاجتی و فائده به ذکر آن نبود، زیرا هر فرزندی از پدرش میراث می‌برد، پس چه لازم بود که در اینجا، و یا در مورد زکریا عليه السلام این امر به طور مشخص بیان گردد، و اگر سبب خاصی در مورد تاکید بر میراث بردن نسبت به انبیاء عليهم السلام وجود می‌داشت پس باید در مورد همه انبیاء عليهم السلام مسئله میراث ذکر می‌گردید و بر آن تاکید می‌شد، والله تعالی اعلم.

٨- باب: قتل كعب بن الأشرف

باب [٨]: [كشته شدن] كعب بن اشرف

١٦٦٦- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ لِكَعْبِ بْنِ الْأَشْرَفِ، فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتُحِبُّ أَنْ أَقْتُلَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَذَنْ لِي أَنْ أَقُولَ شَيْئًا، قَالَ: قُلْ، فَأَتَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ فَقَالَ: إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ سَأَلَنَا صَدَقَةً، وَإِنَّهُ قَدْ عَنَانَا وَإِنِّي قَدْ أَتَيْتُكَ أَسْتَسْلِفُكَ، قَالَ: وَأَيْضًا وَاللَّهِ لَتَمَلُّنَهُ، قَالَ: إِنَّا قَدْ اتَّبَعْنَاهُ، فَلَا نُحِبُّ أَنْ نَدْعَهُ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ يَصِيرُ شَأْنُهُ، وَقَدْ أَرَدْنَا أَنْ نُسْلِفْنَا وَسَقًا أَوْ وَسَقَيْنَ فَقَالَ: نَعَمْ، ارْهَنُونِي، قَالُوا: أَيُّ شَيْءٍ تُرِيدُ؟ قَالَ: ارْهَنُونِي نِسَاءَكُمْ، قَالُوا: كَيْفَ نَرْهَنُكَ نِسَاءَنَا وَأَنْتَ أَجْمَلُ الْعَرَبِ، قَالَ: فَارْهَنُونِي أَبْنَاءَكُمْ، قَالُوا: كَيْفَ نَرْهَنُكَ أَبْنَاءَنَا، فَيُسَبُّ أَحَدُهُمْ، فَيَقَالُ: رُهْنٌ يَوْسِقِي أَوْ وَسَقَيْنَ، هَذَا عَارٌ عَلَيْنَا، وَلَكِنَّا نَرْهَنُكَ اللَّأَمَةَ فَوَاعِدَهُ أَنْ يَأْتِيَهُ، فَجَاءَهُ لَيْلًا وَمَعَهُ أَبُو نَائِلَةَ، وَهُوَ أَخُو كَعْبٍ مِنَ الرِّضَاعَةِ، فَدَعَاهُمْ إِلَى الْحِصْنِ، فَنَزَلَ إِلَيْهِمْ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: أَيْنَ تَخْرُجُ هَذِهِ السَّاعَةَ؟ فَقَالَ: إِنَّمَا هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ، وَأَخِي أَبُو نَائِلَةَ، قَالَتْ: إِنِّي أَسْمَعُ صَوْتًا كَأَنَّهُ يَقْطُرُ مِنْهُ الدَّمُ، قَالَ: إِنَّمَا هُوَ أَخِي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ وَرَضِيعِي أَبُو نَائِلَةَ إِنَّ الْكَرِيمَ لَوْ دُعِيَ إِلَى طَعْنَةٍ بَلِيلٍ لِأَجَابَ، قَالَ: وَيُدْخِلُ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ مَعَهُ رَجُلَيْنِ - فِي رِوَايَةٍ: أَبُو عَبَّاسِ بْنِ جَبْرِ، وَالْحَارِثُ بْنُ أُوَيْسٍ، وَعَبَّادُ بْنُ بَشِيرٍ، فَقَالَ: إِذَا مَا جَاءَ فَإِنِّي قَائِلٌ بِشَعْرِهِ فَأَشْمُهُ، فَإِذَا رَأَيْتُمُونِي اسْتَمَكَنْتُ مِنْ رَأْسِهِ، فَدُونَكُمْ فَاضْرِبُوهُ، وَقَالَ مَرَّةً: ثُمَّ أَشْمُكُمْ، فَنَزَلَ إِلَيْهِمْ مُتَوَشِّحًا وَهُوَ يَنْفُحُ مِنْهُ رِيحَ الطَّيِّبِ، فَقَالَ: مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ رِيحًا، أَيُّ أَطْيَبِ، وَقَالَ عَيْرُ عَمْرٍو: قَالَ: عِنْدِي أَعْطَرُ نِسَاءِ الْعَرَبِ وَأَكْمَلُ الْعَرَبِ، فَقَالَ: أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَشْمَ رَأْسِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَشَمَّهُ ثُمَّ أَشْمَ أَصْحَابَهُ، ثُمَّ قَالَ: أَتَأْذُنُ لِي؟ قَالَ: نَعَمْ، فَلَمَّا اسْتَمَكَنَّ مِنْهُ، قَالَ: دُونَكُمْ، فَفَقَتَلُوهُ، ثُمَّ أَتَوْا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَخْبَرُوهُ [رواه البخاري:

۱۶۱۶- از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کیست که موضوع کعب بن اشرف را بر عهده بگیرد؟ زیرا او خدا و رسولش را اذیت کرده است»^(۱).

محمد بن مسلمة رضی الله عنه بر خاست و گفت: یا رسول الله! آیا می خواهید که او را به قتل برسانم؟

فرمودند: «بلی».

گفت: پس برایم اجازه بدهید [که حیلۀ به کار ببرم] و چیزی [برایش] بگویم. فرمودند: «بگو».

محمد بن مسلمة رضی الله عنه نزد کعب بن اشرف رفت و گفت: این شخص [یعنی: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] از ما صدقه می طلبد، و ما را به مشکلات مواجه ساخته است، آمده ام تا از تو قرض بگیرم.

کعب گفت: به خدا سوگند است که علاوه بر آن، از وی خسته و ملول هم خواهید شد.

محمد بن مسلمة رضی الله عنه گفت: حالا از وی متابعت کرده ایم، و نمی خواهیم به همین زودی او را ترک نمائیم، بلکه چیزی انتظار می کشیم تا ببینیم که کارش به کجا می کشد؟ و چیزی که می خواهیم این است که یک یا دو (وسق) خرما برای ما قرض بدهی^(۲).

گفت: خوب است ولی باید برایم گروی بدهید.

گفتند: چه گروی می خواهی؟

گفت: زن های خود را نزدم گرو بگذارید.

گفتند: در حالی که تو زیباترین جوانان عرب هستی، چگونه می توانیم زن های خود را نزدت گرو بگذاریم؟

گفت: پس بچه های خود را نزدم گرو بگذارید.

۱- کعب بن اشرف شخصی از یهود بنی قریظه بود، و شعر می سرود، و در شعر خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را هجو می کرد، و مشرکین را بر علیه مسلمانان تحریک می نمود.

۲- هر وسق مساوی (۶۰) صاع، و هر صاع به وزن فعلی مساوی (۳/۶۴۰) کیلو گرام است، بنابراین هر (وسق) مساوی (۲۱۸/۴) کیلو گرام می شود.

گفتند: اگر بچه‌های خود را نزدت گرو بگذاریم، فردا کسی به آن‌ها طعنه داده و می‌گوید: تو بودی که درمقابل یک یا دو (وسق) خرما به گرو داده شده بودی؟ و این برای ما ننگ و عار است، ولی اگر اسلحه‌های خود را برایت به گرو می‌دهیم، و با او وعده گذاشت که برود و اسلحه‌ها را بیاورد.

شب همراه ابو نائله رضی الله عنه که برادر رضاعی کعب بن اشرف بود آمد، کعب آن‌ها را به داخل قلعه‌اش طلبید و نزدشان آمد.

زن کعب برایش گفت: در این وقت شب کجا می‌روی؟

گفت: او محمد بن مسلمه و برادرم ابونائله است.

زنش گفت: من صدائی را می‌شنوم که گویا از آن خون می‌چکد.

گفت: [کسی نیست] برادرم محمد بن مسلمه و برادر رضاعی‌ام ابونائله است، آدم با مروت اگر به شب از وی خواسته شود که به دم تیغ برود، قبول می‌کند، و کعب بن اشرف گفت: محمد بن مسلمه دو نفر را با خود به قصر داخل کند.

و در روایت دیگری آمده است که [همراهان محمد بن مسلمه رضی الله عنه] سه نفر بودند که عبارت بودند از: (ابو عبس ابن جبر) و (حارث بن اوس)، و (عباد بن بشر).

محمد بن مسلمه برای آن‌ها گفت: وقتی که کعب بن اشرف بیاید، من موهایش را می‌گیرم و می‌بویم، و چون دیدید که سرش را محکم گرفتیم، به او حمله کنید و کارش را یکسره نمائید - و در روایت دیگری آمده است [که محمد بن مسلمه به همراهانش گفت]: بعد از اینکه من موهایش را بوئیدم نوبت بوئیدن را به شما می‌دهم -

کعب با لباس‌های فاخر درحالی که بوی عطر از وی به هوا پراکنده می‌شد، از قصرش پایین شد و نزد آن‌ها آمد، [محمد بن مسلمه رضی الله عنه] گفت: تا حالا چنین بوی خوشی را ندیده بودم.

کعب گفت: زنم کامل‌ترین و خوشبوی‌ترین زنان عرب است.

محمد بن مسلمه رضی الله عنه برایش گفت: اجازه می‌دهی سرت را ببویم؟

گفت: بلی، همان بود که محمد بن مسلمه رضی الله عنه سرش را بوئید، و نوبت بوئیدن را به رفقاییش داد، باز برایش گفت: آیا اجازه می‌دهی [که یکبار دیگر سرت را ببویم]؟
گفت: بلی.

چون سرش را محکم گرفت، به رفقاییش گفت: نزدیک شوید [که فرصت تان است]، و آن‌ها او را کشتند، بعد از آن نزد پیامبر خدا ﷺ آمدند، و برای‌شان [از واقعه کشته شدن کعب بن اشرف] خبر دادند^(۱).

۹- باب: قَتَلَ أَبِي رَافِعٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ أَبِي الْحَقِيقِ، وَيُقَالُ سَلَامُ بْنُ أَبِي الْحَقِيقِ

باب [۹]: کشته شدن ابو رافع عبدالله بن ابی الحقیق، و یا سلام بن ابی الحقیق

۱۶۱۷- عَنِ الْبَرَاءِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَبِي رَافِعِ الْيَهُودِيِّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ، فَأَمَرَ عَلَيْهِمْ عَبْدُ اللَّهِ ابْنَ عَتِيكٍ، وَكَانَ أَبُو رَافِعٍ يُؤْذِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيُعِينُ عَلَيْهِ، وَكَانَ فِي حِصْنٍ لَهُ بِأَرْضِ الْحِجَازِ، فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ، وَقَدْ غَرَبَتِ الشَّمْسُ، وَرَاحَ النَّاسُ بِسَرِحِهِمْ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ لِأَصْحَابِهِ: اجْلِسُوا مَكَانَكُمْ، فَإِنِّي مُنْطَلِقٌ، وَمُتَلَطِّفٌ لِلْبُؤَابِ، لَعَلِّي أَنْ أُدْخَلَ، فَأَقْبَلَ حَتَّى دَنَا مِنَ الْبَابِ، ثُمَّ تَقَنَّعَ بِتُوبِهِ كَأَنَّهُ يَفْضِي حَاجَةً، وَقَدْ دَخَلَ النَّاسُ، فَهَتَفَ بِهِ الْبُؤَابُ، يَا عَبْدَ اللَّهِ: إِنْ كُنْتُ تُرِيدُ أَنْ تَدْخَلَ فَادْخُلْ، فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُغْلِقَ الْبَابَ، فَدَخَلْتُ فَكَمَنْتُ، فَلَمَّا دَخَلَ النَّاسُ أَغْلَقَ الْبَابَ، ثُمَّ عَلَّقَ الْأَغْلَاقَ عَلَيَّ وَتَدَّى، قَالَ: فَقُمْتُ إِلَى الْأَقَالِيدِ فَأَخَذْتُهَا، فَفَتَحْتُ الْبَابَ، وَكَانَ أَبُو رَافِعٍ يُسَمِّرُ عِنْدَهُ، وَكَانَ فِي عِلَاقِي لَهُ، فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْهُ أَهْلُ سَمَرِهِ صَعِدْتُ إِلَيْهِ، فَجَعَلْتُ كُلَّمَا فَتَحْتُ بَابًا أَغْلَقْتُ عَلَيَّ مِنْ دَاخِلٍ، قُلْتُ: إِنْ الْقَوْمُ نَذَرُوا بِي لَمْ يَخْلُصُوا إِلَيَّ حَتَّى أَقْتُلَهُ، فَاِنَّتَهَيْتُ إِلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ فِي بَيْتٍ مُظْلِمٍ وَسَطَ عِيَالِهِ، لَا أَدْرِي أَيْنَ هُوَ مِنْ الْبَيْتِ، قُلْتُ: يَا أَبَا رَافِعٍ، قَالَ: مَنْ هَذَا؟ فَأَهْوَيْتُ نَحْوَ الصَّوْتِ فَأَضْرِبُهُ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ وَأَنَا دَهْشٌ، فَمَا أَغْنَيْتُ شَيْئًا، وَصَاحَ، فَخَرَجْتُ مِنَ الْبَيْتِ، فَأَمَكْتُ غَيْرَ بَعِيدٍ، ثُمَّ دَخَلْتُ إِلَيْهِ، قُلْتُ: مَا هَذَا الصَّوْتُ يَا أَبَا رَافِعٍ؟ فَقَالَ: لِأَمِّكَ الْوَيْلُ، إِنَّ رَجُلًا فِي الْبَيْتِ ضَرَبَنِي قَبْلُ بِالسَّيْفِ، قَالَ: فَأَضْرِبُهُ ضَرْبَةً أُخْتِنْتُهُ وَلَمْ أَقْتُلْهُ، ثُمَّ وَضَعْتُ طِبَّةَ السَّيْفِ فِي بَطْنِهِ حَتَّى أَخَذَ فِي ظَهْرِهِ، فَعَرَفْتُ أَنِّي قَتَلْتُهُ، فَجَعَلْتُ أَفْتَحُ الْأَبْوَابَ بَابًا بِبَابًا، حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى دَرَجَةِ لَهُ، فَوَضَعْتُ رَجُلِي، وَأَنَا أَرَى أَنِّي قَدْ انْتَهَيْتُ إِلَى الْأَرْضِ، فَوَقَعْتُ فِي لَيْلَةٍ مُفْهِرَةٍ، فَأَنْكَسَرَتْ سَائِي فَعَصَبْتُهَا بِعِمَامَةٍ، ثُمَّ انْطَلَقْتُ حَتَّى جَلَسْتُ عَلَى الْبَابِ، قُلْتُ: لَا أَخْرُجُ اللَّيْلَةَ حَتَّى

۱- و این واقعه در ربیع الأول سال سوم هجری صورت گرفت.

أَعْلَمَ: أَقْتَلْتُهُ؟ فَلَمَّا صَاحَ الدَّيْكَ قَامَ التَّاعِي عَلَى السُّورِ، فَقَالَ: أُنْعَى أَبَا رَافِعٍ تَاجِرَ أَهْلِ الْحِجَازِ، فَاذْطَلَقْتُ إِلَى أَصْحَابِي، فَقُلْتُ: التَّجَاءُ، فَقَدْ قَتَلَ اللَّهُ أَبَا رَافِعٍ، فَاذْهَبْتُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَحَدَّثْتُهُ، فَقَالَ: ابْسُطْ رِجْلَكَ فَبَسَطْتُ رِجْلِي فَمَسَحَهَا، فَكَأَنَّهَا لَمْ أَشْتَكِهَا قَطُّ» [رواه البخاری: ۴۰۳۹].

۱۶۱۷- از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کسانی را از انصار به طرف ابورافع یهودی فرستادند^(۱)، و (عبدالله بن عتیک) رضی الله عنه را بر آنها امیر مقرر نمودند، ابورافع پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را اذیت می کرد، و مردم را بر علیه ایشان تحریک و کمک می کرد^(۲)، وی در قلعه در سرزمین حجاز، زندگی می کرد.

گروهی که به این کار ماموریت یافته بودند، هنگام غروب آفتاب به نزدیک قلعه اش رسیدند، و مردم مواشی خود را از چراگاه ها می آوردند، عبدالله به همراهان خود گفت: شما هینجا بنشینید، و من می روم و با دربان به لطف و ملامت سخن می زنم، شاید بتوانم که داخل [قلعه] شوم.

و همان بود که آمد و نزدیک دروازه رسید، و جامه اش را به سرش پیچید و طوری وا نمود کرد که گویا قضای حاجت می کند، مردمان داخل شدند، و دربان به وی صدا زد که ای بنده خدا! اگر می خواهی داخل شوی زودتر داخل شو، زیرا می خواهم که دروازه را ببندم.

[عبدالله رضی الله عنه می گوید]: من داخل شدم و در جایی کمین نمودم، چون همه مردم داخل شدند دربان در را بست، و کلیدها را بر میخی آویزان کرد، من کلیدها را برداشتم و در را باز کردم.

ابو رافع [شب نشینی داشت] و برایش افسانه می گفتند، و اطاقش در بالا خانه او بود، هنگامی که هم نشینانش رفتند، به طرف اطاقش بالا شدم، و هر دری را که باز

۱- طوری که محمد بن اسحاق صاحب (المغازی) می گوید: نام ابو رافع، سلام بن ابی الحقیق بود، و سلام بر وزن علام، به تشدید لام است، و ابو رافع در خیبر به قریه (عنزه) سکونت داشت، و (عنزه) در طرف شمال شرق مدینه می باشد.

۲- و همین ابو رافع بود که احزاب را در غزوه خندق بر علیه مسلمانان تحریک نمود، و با مشرکینی که از مکه آمده بودند، همدست ساخت، و مال بسیاری را در اختیار بنی قطفان گذاشت تا بر علیه مسلمانان بجنگند.

می کردم چون داخل می شدم، آن را از داخل می بستم، زیرا با خود گفتم: اگر مردم از آمدنم خبر شوند تا وقتی که او را بکشم به من رسیده نتوانند.

آمدم تا نزدش رسیدم، او درخانه تاریکی بین اهل خانواده اش بود، چون جای او را درخانه مشخص کرده نمی توانستم، صدا زده و گفتم: ای ابا رافع! گفت: این کیست؟ به طرف صدا دویدم و ضربه شمشیرم را فرود آوردم، چون سراسیمه بودم کاری کرده نتوانستم، و او فریاد کشید، و من از خانه بیرون شدم، و درجای نه بسیار دوری منتظر ماندم.

دو باره به خانه داخل شدم [و طوری وانمود می کردم که گویا به کمکش آمده ام] از وی پرسیدم: ای ابا رافع! این چه آوازی بود؟

گفت: وای بر مادرت! پیشتر از تو شخصی در داخل خانه با شمشیر به من حمله نمود، در این وقت با شمشیر به وی حمله نمودم و او را از پا درآوردم، و چون به این حمله کارش یکسره نشد، دوباره سر شمشیر را در شکمش گذاشتم و آن چنان فرو بردم که از پشتش بیرون شد، و در این وقت متیقن شدم که او را کشته ام.

[از آنجا برگشتم] و شروع به گشودن درها یکی بعد از دیگری نمودم، تا به نردبان رسیدم، پایم را گذاشتم و من گمان می کردم که به زمین رسیده ام، و همان بود که در شب مهتابی به زمین افتادم و ساق پایم شکست، پایم را به دستاری بستم، بعد از آن رفتم و نزدیک دروازه نشستم و با خود گفتم: تا متیقن نشوم که او را کشته ام بیرون نخواهم شد.

هنگامی که خروس بانگ بر آورد، ناعی بر بالای دیوار بالا شد و گفت: خبر مرگ ابو رافع تاجر حجاز را به اطلاع شما می رسانم، در این وقت نزد رفقایم رفتم و گفتم: بشتابید، خداوند ابو رافع را به هلاکت رسانید.

نزد پیامبر خدا ﷺ آمدم و ما جری را برای شان قصه کردم، فرمودند: «پایت را درازکن!» پایم را دراز کردم و آن را مسح نمودند، بالفور آن چنان خوب شد که گویا اصلا تکلیفی نداشتم.

۱۰- باب: غَزْوَةُ أُحُدٍ

باب [۱۰]: غَزْوَةُ أُحُدٍ

۱۶۱۸- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ أُحُدٍ أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فَأَيْنَ أَنَا؟ قَالَ: فِي الْجَنَّةِ فَأَلْقَى تَمْرَاتٍ فِي يَدِهِ، ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ» [رواه البخاری: ۴۰۴۶].

۱۶۱۸- از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: شخصی در روز جنگ (أُحُد) برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: برایم بگوئید که اگر من کشته شوم در کجا خواهم بود؟

فرمودند: «در بهشت»، آن شخص خرماهایی را که در دست داشت انداخت و به جنگ پرداخت، و به جنگ ادامه داد تا کشته شد^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) غزوه (أُحُد) در شوال سال سوم هجری واقع گردید، تعداد مشرکین در این جنگ سه هزار نفر بود، دو صد اسپ و صد تیرانداز داشتند، در طرف راست لشکر آن‌ها خالد بن ولید، و در طرف چپ آن عکرمه بن ابی جهل قرار داشت، تعداد مسلمانان هفت صد نفر بود، و دو اسپ داشتند، یکی اسپ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و دیگری اسپ ابو برده بن نیاز، در این جنگ از مسلمانان هفتاد نفر به شهادت رسیدند، که از آن جمله سیدالشهدا، حمزه بن عبدالمطلب عم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، و در این جنگ بود که روی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زخمی شد، و دندان مبارک‌شان به شهادت رسید، و خون بر روی مبارک‌شان جاری گردید.

(۲) در روایت مسلم آمده است که این شخص گفت: تا وقتی که این خرماها را بخورم وزنده باشم، زندگانی بسیار درازی است، و همان بود که خرماها را انداخت، و به جنگ ادامه داد تا کشته شد.

۱۱- باب: ﴿إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا...﴾

باب [۱۱]: ﴿آن زمانی را بیاد آور که دو گروه از شما قصد داشتند که از جهاد دست بکشند...﴾

۱۶۱۹- عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ أُحُدٍ، وَمَعَهُ رَجُلَانِ يُقَاتِلَانِ عَنْهُ، عَلَيْهِمَا ثِيَابٌ بَيْضٌ، كَأَشَدِّ الْقِتَالِ مَا رَأَيْتُهُمَا قَبْلُ وَلَا بَعْدُ [رواه البخاری: ۴۰۵۴].

۱۶۱۹- از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که گفت: در روز جنگ (أحد) دو نفر را دیدم که با لباس‌های سفید همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند، و به شدت از ایشان دفاع می‌کردند، و این دو نفر را نه پیش از آن روز دیده بودم، و نه بعد از آن ^(۱).

۱۶۲۰- «وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: نَثَلْتُ لِي النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِنَانَتَهُ يَوْمَ أُحُدٍ، فَقَالَ ارْمِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي» [رواه البخاری: ۴۰۵۵].

۱۶۲۰- و از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگ أحد تیردان خود را برایم گشوده و فرمودند: «تیر بینداز! پدر و مادرم فدای تو» ^(۲).

۱- و در صحیح مسلم آمده است که این دو نفر جبرئیل و میکائیل علیهما السلام بودند، و از این دانسته می‌شود که اشتراک ملائکه در جنگ، خاص به غزوه بدر نبود، بلکه در غزوات دیگری نیز اشتراک نموده بودند.

۲- در زبان عرب، عبارت (پدر و مادرم فدای تو باد) بیانگر نهایت خوشی و رضایت از کسی است که کاری را موافق آرزوی شخص گوینده این کلام انجام می‌دهد، و چون سعد موافق آرزوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تیراندازی می‌کرد، گویا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای سعد گفته‌اند که از تیراندازی‌ات بسیار خوشحال و راضی هستم، به تیر اندازی‌ات ادامه بده.

۱۲- باب: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾

باب [۱۲]: ﴿کار به دست تو نیست، خداوند یا توبه آن‌ها را می‌پذیرد و یا...﴾

۱۶۲۱- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: شُجَّ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ، فَقَالَ: (كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ شَجُّوا نَبِيَّهُمْ؟). فَزَلْتُ: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [رواه البخاری: ۴۰۶۹].

۱۶۲۱- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگ احد زخمی گردیده و فرمودند:

«مردمی که پیامبر خود را مجروح نمایند چگونه رستگار خواهند شد؟» و این قول خداوند نازل گردید که ﴿کار به دست تو نیست﴾^(۱).

۱۶۲۲- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرَّكُوعِ مِنَ الرَّكْعَةِ الْآخِرَةِ مِنَ الْفَجْرِ يَقُولُ: اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلَانًا وَفُلَانًا وَفُلَانًا بَعْدَ مَا يَقُولُ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ... إِلَى قَوْلِهِ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ [رواه البخاری: ۴۰۶۹].

۱۶۲۲- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که وی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که چون سر خود را از رکوع دوم نماز فجر بالا کردند، بعد از (سمع الله لمن حمده) می‌گفتند: «خداایا! فلان و فلان و فلان را لعنت کن»^(۲) و خداوند متعال این آیه مبارکه

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) معنی آیه کریمه این است که مالک امر همگان خدا است، یا توبه‌شان را می‌پذیرد اگر مسلمان شوند، و یا عذاب‌شان می‌کند، در صورتی که به کفر خود ادامه دهند.

(۲) کسیکه دندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را شکست، و لب پایان‌شان را مجروح ساخت، عتبه بن ابی وقاص بود، و کسیکه پیشانی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را زخمی ساخت، عبدالله بن شهاب زهری بود، و کسیکه رخسار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را مجروح ساخت، عبدالله بن قمنه بود، و کسیکه خون را از رخسار ایشان چوشید، مالک بن سنان رضی الله عنه بود، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کسیکه خونم با خونس در آمیخته باشد، آتش بر او تاثیر نمی‌کند.

۲- و اشخاصی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نفرین می‌کردند، رؤسای مشرکین، و یا منافقینی بودند، که از جهاد در غزوه (احد) خودداری نموده بودند، و عبارت بودند از صفوان بن امیه بن خلف جمحی، سهیل بن عمرو، قرشی عامری، و حارث بن هشام بن مغیره.

را نازل نمود: ﴿کار به دست تو نیست، خداوند یا توبه آن‌ها را می‌پذیرد و یا عذابشان می‌کند، زیرا آن‌ها ستم کاران اند﴾.

۱۳ - باب: قتل حمزة بن عبد المطلب ﷺ

باب [۱۳]: شهادت حمزه بن عبدالمطلب ﷺ

۱۶۲۳- عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَدِيٍّ بْنِ الْحِيَارِ أَنَّهُ قَالَ لَوْحِشِي، أَلَا تُخْبِرُنَا بِقَتْلِ حَمْزَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ، إِنَّ حَمْزَةَ قَتَلَ طُعَيْمَةَ بِنْتُ عَدِيٍّ بْنِ الْحِيَارِ بَدْرٍ، فَقَالَ لِي مَوْلَايَ جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ: إِنَّ قَتَلْتَ حَمْزَةَ بِعَمِّي فَأَنْتَ حُرٌّ، قَالَ: فَلَمَّا أَنْ خَرَجَ النَّاسُ عَامَ عَيْنَيْنِ، وَعَيْنَيْنِ جَبَلٍ بِحِيَالِ أُحُدٍ، بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ وَاِدٍ، خَرَجْتُ مَعَ النَّاسِ إِلَى الْقِتَالِ، فَلَمَّا أَنْ اصْطَفُوا لِلْقِتَالِ، خَرَجَ سِبَاعٌ فَقَالَ: هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ؟ قَالَ: فَخَرَجَ إِلَيْهِ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَقَالَ: يَا سِبَاعُ، يَا ابْنَ أُمَّ أَنْمَارٍ مُقَطَّعَةِ الْبُطُورِ، أَتُحَادُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: ثُمَّ شَدَّ عَلَيْهِ، فَكَانَ كَأَمْسِ الدَّاهِبِ، قَالَ: وَكَمَنْتُ لِحَمْزَةَ تَحْتَ صَخْرَةٍ، فَلَمَّا دَنَا مِنِّي رَمَيْتُهُ بِحَرْبِي، فَأَصْعَعَهَا فِي ثُنْبِي حَتَّى خَرَجَتْ مِنْ بَيْنِ وَرِكْبِي، قَالَ: فَكَانَ ذَلِكَ الْعَهْدَ بِهِ، فَلَمَّا رَجَعَ النَّاسُ رَجَعْتُ مَعَهُمْ، فَأَقَمْتُ بِمَكَّةَ حَتَّى فَشَا فِيهَا الْإِسْلَامُ، ثُمَّ خَرَجْتُ إِلَى الطَّائِفِ، فَأُرْسِلُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَسُولًا، فَقِيلَ لِي: إِنَّهُ لَا يَهِيحُ الرَّسُلُ، قَالَ: فَخَرَجْتُ مَعَهُمْ حَتَّى قَدِمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمَّا رَأَيْتُ قَالَ: أَنْتَ وَحِشِي قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: أَنْتَ قَتَلْتَ حَمْزَةَ قُلْتُ: قَدْ كَانَ مِنَ الْأَمْرِ مَا بَلَغَكَ، قَالَ: فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تُعَيِّبَ وَجْهَكَ عَنِّي قَالَ: فَخَرَجْتُ فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَخَرَجَ مُسَيْلِمَةُ الْكَذَّابُ، قُلْتُ: لَأُخْرِجَنَّ إِلَى مُسَيْلِمَةَ، لَعَلِّي أَقْتُلُهُ فَأُكَافِيَ بِهِ حَمْزَةَ، قَالَ: فَخَرَجْتُ مَعَ النَّاسِ، فَكَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ، قَالَ: فَإِذَا رَجُلٌ قَائِمٌ فِي ثَلَمَةِ جِدَارٍ، كَأَنَّهُ جَمَلٌ أَوْرُقٌ نَائِرُ الرَّأْسِ، قَالَ: فَرَمَيْتُهُ بِحَرْبِي، فَأَصْعَعَهَا بَيْنَ ثَدْيَيْهِ حَتَّى خَرَجَتْ مِنْ بَيْنِ كَتِفَيْهِ، قَالَ: وَوَتَبَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَضْرَبَهُ بِالسَّيْفِ عَلَى هَامَتِهِ [رواه البخارى: ٤٠٧٢].

۱۶۲۳- از عبیدالله بن عدی بن خیار رضی الله عنه ^(۱) روایت است که وی برای وحشی گفت:

آیا برای ما از کیفیت کشتن حمزه خبر نمی‌دهی؟

گفت: بلی [خبر می‌دهم]، حمزه در جنگ بدر طُعیمه بن خیار را به قتل رسانیده بود، با دارم جُبیر بن مُطعم برایم گفت: اگر حمزه را به انتقام قتل عمویم به قتل برسانی آزاد هستی.

وحشی گفت: چون مردم به طرف منطقه (عینین) رفتند - و عینین: کوهی است در نزدیک احد، که بین آن و بین احد دشتی قرار دارد - من هم با مردم به سوی جنگ بیرون شدم.

و هنگامی که برای جنگ درمقابل یکدیگر صف آرائی نمودند، (سباع) از صف بر آمد و گفت: کسی هست که با من دست و پنجه نرم کند؟ حمزه بن عبدالمطلب در مقابلش قرار گرفت و گفت: یا سباع! یا ابن ام انمار! و ای کسی که مادرت (بظور) زن‌ها را قطع می‌کند! ^(۲) تو هم آمده ای و با خدا و رسولش دشمنی و مقابله می‌کنی؟ وحشی می‌گوید: بعد از این سخن، حمزه بر وی حمله نمود و او را چون روز گذشته ساخت. [یعنی: او را به قتل رسانید].

وحشی گفت که من زیر صخره برای حمزه کمین گرفته بودم، و هنگامی که به نزدیکم رسید، حربه‌ام را به طرف او انداختم، و حربه‌ام را چنان در زیر نافش فرو بردم که از بین ران‌هایش خارج گردید، و همان بود که کشته شد.

و چون مردم باز گشتند من هم با آن‌ها باز گشتم، و تا زمانی که اسلام منتشر گشت در مکه باقی ماندم، بعد از آن به طرف طائف رفتم، و هنگامی که [اهل طائف] وفدی را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرستادند، و کسی برایم گفته بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به قاصد و پیام رسان ضرری نمی‌رسانند، من با همان وفد نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدم.

چون چشم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر من افتاد، فرمودند: «وحشی تو هستی»؟

۱- وی عبیدالله بن عدی بن خیار قرشی نوفلی است، از فقها، و علمای قریش بود، زمان نبی کریم صلی الله علیه و آله دریافت، ولی از ایشان حدیثی نشنید، ابن سعد رضی الله عنه در طبقات خود او را در طبقه اول تابعین ذکر کرده است، وی در سال نود و پنج هجری وفات یافت، (الإصابة: ۳ / ۷۴-۷۵).

۲- (بظور) قطعه گوشت نازکی است مانند تاج خروس در فرج زن، و کسانی که عادت به ختنه کردن زن‌ها دارند، آن را می‌برند، و مادر سباع، و وظیفه‌اش ختنه کردن زن‌ها بود، و حمزه خواست تا از این عمل مادر سباع بر وی طعنه بزند، زیرا این کار را زن‌های پست و فرومایه انجام می‌دادند.

گفتم: بلی.

گفتند: «حمزه را تو کشتی»؟

گفتم: آنچه که تقدیر بود شد، و خبرش هم برای شما رسید.

فرمودند: «آیا می‌توانی روی خود را از من پنهان کنی»؟ [یعنی: از اینجا بروی که تو

را صبح و شام نبینم].

وحشی گفت: از آنجا خارج شدم، و بعد از اینکه پیامبر خدا ﷺ وفات نمودند و

مسیلمه [کذاب] ظهور نمودند، با خود گفتم: به جنگ مسیلمه می‌روم، شاید بتوانم او

را بکشم و جبران قتل حمزه را بنمایم.

گفت: و همان بود که با کسانی که به جنگ او می‌رفتند همراه شدم، و قصه او هر

چه که بود، در این وقت شخصی را دیدم که به مانند شتر خاکستری رنگی با موهای

پریشان در رخنه دیواری ایستاده است، [و این همان مسیلمه کذاب بود] بر او حمله

نمودم و با حربه‌ام آن چنان در بین سینه‌هایش فرو بردم که از پشت سرش خارج شد،

در این وقت شخصی از انصار آمد و شمشیر خود را بر فرق او فرود آورد.

۱۴ - باب: مَا أَصَابَ النَّبِيَّ مِنَ الْجِرَاحِ يَوْمَ أُحُدٍ

باب [۱۴]: مجروح شدن پیامبر خدا ﷺ در جنگ اُحد

۱۶۲۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اشْتَدَّ

غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ فَعَلُوا بِنَبِيِّهِ، يُشِيرُ إِلَى رَبَاعِيَّتِهِ، اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى رَجُلٍ يَقْتُلُهُ

رَسُولُ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ [رواه البخاری: ۴۰۷۳].

۱۶۲۴- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند بر

مردمی سخت غضب می‌کند که با پیامبر او چنین کردند، - و اشاره کردند به سوی

دندان خود- و خداوند بر شخصی سخت غضب می‌کند، که پیامبر خدا ﷺ او را در

جهان به قتل برساند»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سبب شدت غضب خدا بر کسی که پیامبر خدا ﷺ را مجروح می‌کند این است که این عمل از

بزرگترین گناهان است.

۱۵ - باب: الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ

باب [۱۵]: کسانی که دعوت خدا و رسولش را پذیرفتند

۱۶۲۵- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ لَمَّا أَصَابَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا أَصَابَ يَوْمَ أُحُدٍ، وَأَنْصَرَفَ عَنْهُ الْمُشْرِكُونَ، خَافَ أَنْ يَرْجِعُوا، قَالَ: «مَنْ يَذْهَبُ فِي إِثْرِهِمْ» فَأَنْتَدَبَ مِنْهُمْ سَبْعُونَ رَجُلًا، قَالَ: كَانَ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ، وَالزُّبَيْرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا [رواه البخاری: ۴۰۷۷].

۱۶۲۵- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [درغزوه احد] مجروح شدند و مشرکین از جنگ با ایشان برگشتند، از این ترسیدند که مبادا مشرکین دوباره برگردند، از این جهت فرمودند: «چه کسی به تعقیب آن‌ها می‌رود؟» هفتاد نفر، از آن جمله ابوبکر و زبیر رضی الله عنهما حاضر شدند که به تعقیب آن‌ها بروند^(۱).

(۲) سبب شدت غضب خدا بر کسی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را در جهاد به قتل می‌رسانند این است که آن شخص با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به جنگ و مقابله بر خاسته است و اراده داشت تا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از بین ببرد، و البته این گناه از بزرگترین گناهان است.

(۳) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این سخن را وقتی گفتند که ابی بن خلف جمحی سوگند یاد کرده بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به قتل برساند، ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را در غزوه احد به قتل رسانیدند.

(۴) قید (جهاد) در این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که خداوند بر کسی سخت غضب می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را در (جهاد) به قتل برساند، این است که اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کسی را در غیر (جهاد) مثلا: در حد، و یا قصاص به قتل برسانند، از این حکم مستثنی می‌باشد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) از کسان دیگری که به تعقب مشرکین رفتند: عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، عمار بن یاسر، طلحه، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، ابو حذیفه، و ابن مسعود رضی الله عنهم بودند.

(۲) این‌ها چون به تعقیب مشرکین به (حمراء الأسد) رسیدند، خداوند ترس را در دل مشرکین انداخت، و تصمیم به رفتن [به سوی مکه] گرفتند، و این آیه مبارکه نازل گردید: ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾.

۱۶- باب: غزوة الخندق وهي الأحزاب

باب [۱۶]: غزوة خندق که غزوة احزاب است^(۱)

۱۶۲۶- عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنَّا يَوْمَ الْخَنْدَقِ نَحْفِرُ، فَعَرَضَتْ كُدَيْةٌ شَدِيدَةٌ، فَجَاءُوا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوا: هَذِهِ كُدَيْةٌ عَرَضَتْ فِي الْخَنْدَقِ، فَقَالَ: أَنَا نَازِلٌ. ثُمَّ قَامَ وَبَطْنُهُ مَعْصُوبٌ بِحَجْرٍ، وَلَيْئِنَّا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ لَا نَذُوقُ ذَوَاقًا، فَأَخَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمِعْوَلَ فَضْرَبَ، فَعَادَ كَثِيبًا أَهْيَلًا [رواه البخارى: ۴۱۰].

۱۶۲۵- از جابر رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: هنگامی که مشغول حفر خندق بودیم، صخره بسیار سختی پدیدار شد، مردم نزد پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رفته و گفتند: صخره بسیار شدیدی در خندق پیدا شده است، فرمودند: «اینک خودم پایین می شوم».

و در حالی که [از گرسنگی] سنگی را بر شکم خود بسته بودند، و سه روز شده بود که چیزی را نچشیده بودیم، پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کلنگ را گرفتند و بر صخره زدند، صخره به ریگ روانی مبدل گردید.

۱۶۲۷- عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْأَحْزَابِ: عَزُّوهُمْ، وَلَا يَغْزُونَنَا [رواه البخارى: ۴۱۰۹].

۱- از احکام و مسائل متعلق به غزوة احزاب آنکه:

(۱) سبب حفر خندق آن بود که چون پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یهود بنی نضیر را از مدینه به خیبر اخراج نمودند، بزرگان آنها به مکه رفتند و مشرکین را بر علیه مسلمانان تحریک نمودند، و برای آنها وعده دادند که آنها هم در این جنگ به نفع آنها اشتراک خواهند نمود، و همین طور دیگر قبائل مشرکین عرب را به جنگ با مسلمانان تشویق نمودند، و همان بود که ده هزار مرد جنگی به سر کردگی ابوسفیان آماده این جنگ گردید.

(۲) چون خبر این امر برای پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رسید، در دور مدینه خندقی حفر نمودند تا از تهاجم مشرکین و یهود در امان بمانند، و کسی که مشورت کنند خندق را داد، سلمان فارسی بود.

(۳) برای این غزوة دو نام است، غزوه خندق، و غزوه احزاب، غزوه خندق از آن جهت می گویند که در اطراف مدینه خندقی حفر کرده بودند، و غزوه احزاب از آنجهت می گویند که چندین حزب و قبیله از مشرکین و یهود در این جنگ با هم بر علیه مسلمانان همدست شده بودند.

۱۶۲۷- از سلیمان بن صُرد^(۱) روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ در روز غزوه احزاب [بعد از گریختن مشرکین] فرمودند: «[بعد از این] ما با آن‌ها جنگ می‌کنیم و آن‌ها با ما جنگ نمی‌کنند».

۱۶۲۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، أَعَزَّ جُنْدُهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَعَلَبَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ، فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ. [رواه البخاری: ۴۱۱۴].

۱۶۲۸- از ابوهیره^(۲) روایت است که پیامبر خدا ﷺ [در روز غزوه احزاب] چنین می‌گفتند:

«جز خدای یگانه خدای دیگری نیست، لشکریانش را عزت داد، و بنده‌اش را نصرت عطا فرمود، و تنها خودش بر احزاب غلبه کرد، و بعد از خدا هیچ چیز دیگری نیست»^(۲).

۱- وی سلیمان بن صُرد بن ابی الجوان خزاعی است، نامش یسار بود، پیامبر خدا ﷺ آن را به سلیمان تغییر دادند، شخص با خیر، سخاوتمند و فاضلی بود، در جنگ صفین با علی^(ع) بود، بعد از اینکه حسین^(ع) با شهادت رسید، وی با چهار هزار نفر به خونخواهی‌اش بر آمد، ولی در راه در منطقه (عین الوردیه) با عبیدالله و لشکریانش رو بر رو شد، و با همه کسانی که با وی بودند، به قتل رسید، و کسی که او را کشت سلیمان بن یزید بود، و سر او را نزد مروان فرستاد، در این وقت نود و سه سال عمر داشت، و این واقعه در سال شصت و پنج هجری واقع گردید، (الإصابه: ۲/ ۷۵-۷۶)

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) مراد از لشکریانی که خداوند آن‌ها را عزت داد، مسلمانان هستند.
- (۲) مراد از بنده که خداوند او را نصرت داد، پیامبر خدا ﷺ می‌باشند.
- (۳) مراد از احزابی که خداوند بر آن‌ها غلبه نمود، احزاب مشرکین و یهود است.
- (۴) و معنی اینکه بعد از خدا هیچ چیز دیگری وجود ندارد این است که همه چیز نسبت به ذات خداوند به منزله عدم است، زیرا خداوند باقی، و عالم همه فانی است.

۱۷- باب: مَرَجِعِ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ الْأَحْزَابِ وَخَرَجِهِ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ

باب [۱۷]: بازگشتن پیامبر خدا ﷺ از احزاب و رفتن به سوی بنی قریظه

۱۶۲۹- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: نَزَلَ أَهْلُ قُرَيْظَةَ عَلَى حُكْمِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى سَعْدٍ فَأَتَى عَلَى حِمَارٍ، فَلَمَّا دَنَا مِنَ الْمَسْجِدِ قَالَ لِلْأَنْصَارِ: قُومُوا إِلَيَّ سَيِّدِكُمْ، أَوْ خَيْرِكُمْ. فَقَالَ: هَؤُلَاءِ نَزَلُوا عَلَيَّ حُكْمِكَ. فَقَالَ: تَقْتُلُ مُقَاتِلَتَهُمْ، وَتَسِي ذَرَارِيَهُمْ، قَالَ: قَضَيْتَ بِحُكْمِ اللَّهِ وَرَبِّمَا قَالَ: بِحُكْمِ الْمَلِكِ [رواه البخاری: ۴۱۲۱].

۱۶۲۹- از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که گفت: مردم بنی قریظه به حکم سعد بن معاذ ﷺ موافقت نمودند، پیامبر خدا ﷺ طلبیدند، و او در حالی که بر بالای خری سوار بود آمد، چون به مسجد نزدیک شد، پیامبر خدا ﷺ برای مردم انصار فرمودند: «بروید به سوی سر دار خود- و یا به سوی بهترین خود- و برای سعد بن معاذ ﷺ گفتند: «این‌ها به حکم تو موافقت کرده‌اند».

سعد گفت: مردان آن‌ها را بکشید، و زنان و فرزندان آن‌ها را به اسارت بگیرید، [پیامبر خدا ﷺ] فرمودند: «موافق حکم خدا قضاوت نمودی»- و یا شاید فرمودند: موافق حکم ملک که خداوند است، و یا حکم ملک که جبرئیل عليه السلام باشد، قضاوت نمودی^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) بعضی‌ها از این گفتهٔ پیامبر خدا ﷺ که فرمودند: «قوموا إلى سيدكم» این طور فهمیده‌اند که برخاستن جهت اظهار احترام برای بزرگان واجب و یا سنت است، زیرا پیامبر خدا ﷺ به این کار امر نمودند، و امر برای وجوب است، ولی این فهم مقرون به صواب نیست، زیرا: اول آنکه: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «قوموا إلى سيدكم» یعنی: بر خیزید و به طرف سردار خود بروید، و این سخن را از آن جهت گفتند که سعد ﷺ مریض بود و احتیاج به کمک داشت، و اگر مقصود پیامبر خدا ﷺ برخاستن جهت احترام کردن برای سعد ﷺ می‌بود می‌گفتند: «قوموا لسيدكم» یعنی: برای سر دار خود بیا خیزید، و البته بین این دو عبارت فرق فراوان است.

۱۸- باب: غَزْوَةُ ذَاتِ الرَّقَاعِ

باب [۱۸]: غزوه ذات الرقاع^(۱)

۱۶۳۰- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى بِأَصْحَابِهِ فِي الْخَوْفِ فِي غَزْوَةِ السَّابِعَةِ، غَزْوَةَ ذَاتِ الرَّقَاعِ [رواه البخاری: ۴۱۲۵].

۱۶۳۰- از جابر رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب خود در غزوه هفتم که غزوه (ذات الرقاع باشد) نماز را در خوف خواندند^(۲).

۱۶۳۱- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي غَزْوَةٍ وَخُنُّ سِتَّةِ نَفَرٍ، بَيْنَنَا بَعِيرٌ نَعْتَقِبُهُ، فَنَقَبْتُ أَقْدَامَنَا، وَنَقَبْتُ قَدَمَايَ، وَسَقَطَتْ أَظْفَارِي، وَكُنَّا نَلْفُ عَلَى أَرْجُلِنَا الْحِرْقَ، فَسُمِّيَتْ غَزْوَةُ ذَاتِ الرَّقَاعِ، لِمَا كُنَّا نَعْصِبُ مِنَ الْحِرْقِ عَلَى أَرْجُلِنَا [رواه البخاری: ۴۱۲۸].

دوم آنکه : در روایات صحیحی آمده است، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از برخاستن برای کسی منع می کردند، و از این کار بدشان می آمد، و چیزی که نبی کریم صلی الله علیه و آله از آن منع کرده باشند و بدشان بیاید، نه تنها آنکه انجام دادن آن واجب و یا سنت نیست، بلکه مکروه و ناروا نیز هست.

سوم آنکه: اگر برخاستن برای کسی جایز می بود، یقیناً صحابه رضی الله عنهم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را از خود و از همه عالم بیشتر دوست داشتند، و برای شان احترام خارج از وصفی داشتند، برای شان برمی خاستند، ولی ثابت نشده است که آن ها چنین کاری کرده باشند، پس برخاستن برای کسی جهت اظهار احترام برای وی مشروع نیست، و چیزی که مشروع است، برخاستن صاحب خانه برای استقبال از مهمان و یا وداع مهمان، و یا برخاستن برای کسی است که احترام کردن وی بر انسان واجب باشد، مانند: پدر، مادر، استاد و امثال این ها.

۱- غزوه ذات الرقاع بعد از غزوه خیبر واقع گردید، و (رقاع) جمع رقع است، و (رقعه) عبارت از آنکه تکه پارچه است، و این غزوه را از آن جهت ذات الرقاع می گویند که مسلمانان پاهای خود را که از پیاده روی و بی کفشی زخم شده بود، با تکه پارچه ها بسته بودند، و حدیث ابو موسی اشعری رضی الله عنه که بعد از این حدیث می آید، مؤید این معنی است.

۲- از مسائل متعلق به این حدیث آنکه: شش غزوه که پیش از غزوه (ذات الرقاع) واقع شده بود، عبارتند از غزوه بدر، غزوه احد، غزوه خندق، غزوه قریظه، غزوه مریس، و غزوه خیبر، و کیفیت ادای نماز خوف بعد از این در حدیث (۱۶۳۲) به تفصیل می آید.

۱۶۳۱- از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در غزوه اشتراک نمودیم، ما [از قبیله اشعریین] شش نفر بودیم و یک شتر داشتیم، شتر را به نوبت سوار می‌شدیم پاهای ما آبله شد، پاهای خودم آبله شد و ناخونهایم افتاد، و به پاهای خود خرجه پاره‌ها پیچ می‌دادیم، و از همین سبب، این غزوه را به نام غزوه (ذات الرقاع) نامیدند، زیرا به پاهای خود خرجه پاره بستیم.

۱۶۳۲- عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ ذَاتِ الرَّقَاعِ صَلَّى صَلَاةَ الْخَوْفِ: أَنَّ طَائِفَةً صَفَّتْ مَعَهُ، وَطَائِفَةٌ وَجَّاهَ الْعَدُوَّ، فَصَلَّى بِالنَّبِيِّ مَعَهُ رُكْعَةً، ثُمَّ ثَبَتَ قَائِمًا، وَأَتَمُّوا لِأَنْفُسِهِمْ ثُمَّ انْصَرَفُوا، فَصَفُّوا وَجَّاهَ الْعَدُوَّ، وَجَاءَتِ الطَّائِفَةُ الْأُخْرَى فَصَلَّى بِهِمُ الرُّكْعَةَ الَّتِي بَقِيَتْ مِنْ صَلَاتِهِ ثُمَّ ثَبَتَ جَالِسًا، وَأَتَمُّوا لِأَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ سَلَّمَ بِهِمْ. [رواه البخاری: ۴۱۲۹].

۱۶۳۲- از سهل بن ابی حثمه رضی الله عنه که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در غزوه ذات الرقاع اشتراک نموده بود، روایت است که [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] نماز خوف را [چنین] خواندند: یک گروه از مردم با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صف بستند، و گروه دیگر مقابل دشمن ایستادند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با کسانی که با ایشان بودند یک رکعت نماز ادا نمودند، و بعد از آن خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به جای خود همان طور ایستادند، کسانی که با آن‌ها [یک رکعت نماز خوانده بودند] بقیه نماز را با خود کامل کردند، بعد از آن رفتند و مقابل دشمن قرار گرفتند.

گروه دیگر آمدند و [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] یک رکعت باقی مانده را با آن‌ها اداء نمودند، سپس همان طور نشسته انتظار کشیدند تا آن‌ها رکعت دیگر را بخوانند، بعد از آن با آن‌ها سلام دادند.

۱۶۳۳- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّهُ غَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبْلَ تَجْدٍ، فَلَمَّا قَفَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَفَلَ مَعَهُ، فَأَذْرَكْتَهُمُ الْقَائِلَةَ فِي وَادٍ كَثِيرِ الْعِصَاهِ، فَتَزَلَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَفَرَّقَ النَّاسُ فِي الْعِصَاهِ، يَسْتَظِلُّونَ بِالشَّجَرِ، وَتَزَلَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَحْتَ سَمْرَةٍ فَعَلَّقَ بِهَا سَيْفَهُ. قَالَ

جَابِرٌ: فَمِنْمَا نَوْمَةٌ، ثُمَّ إِذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدْعُونَا فَجِئْنَا، فَإِذَا عِنْدَهُ أَعْرَابِيٌّ جَالِسٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ هَذَا اخْتَرَطَ سَيْفِي وَأَنَا نَائِمٌ، فَاسْتَيْقَظْتُ وَهُوَ فِي يَدِي صَلْتًا، فَقَالَ لِي: مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟ قُلْتُ: اللَّهُ، فَهَا هُوَ ذَا جَالِسٌ ثُمَّ لَمْ يَعَايِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [رواه البخاری: ۴۱۳۵].

۱۶۳۳- از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که وی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طرف نجد به جهاد رفت، و هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بازگشتند، اوهم با ایشان باز گشت، در وقت نیم روز به دشتی که درخت‌های خاردار زیادی داشت رسیدند. و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرود آمدند، مردم متفرق گردیدند و هر کسی زیر سایه درختی نشست، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز زیر سایه درخت (سَمْرَه) نشستند، [سَمْرَه درختی است که در دشت‌ها می‌روید، و شاخ و برگ فراوان دارد] و شمشیر خود را بر آن آویزان کردند.

جابر رضی الله عنه می‌گوید: یک کمی خواب شدیم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما را صدا زدند، نزدشان آمدیم، دیدیم که شخص بادیه نشینی نزدشان نشسته است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند: «این شخص در حالی که من خواب بودم شمشیرم را گرفت، چون بیدار شدم دیدم که با شمشیر برهنه بالای سرم ایستاده است، برایم گفت: در مقابل من از تو چه کسی دفاع خواهد کرد؟ گفتم: خدا [از من دفاع می‌کند]، و اینک پهلویم نشسته است»، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را مجازات نکردند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در نزد ابن اسحاق چنین آمده است: بعد از اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جواب آن بادیه نشین گفتند که خدا از من دفاع می‌کند، جبرئیل علیه السلام آمد و به سینه آن شخص بادیه نشین زد، و شمشیر از دستش افتاد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شمشیر را بر داشته و گفتند: اکنون از تو که دفاع می‌کند؟ گفت: هیچ کس.

(۲) سبب مجازات نکردن آن شخص از طرف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بنا بر عبادت همیشگی خود، از تجاوزی که بر شخص‌شان صورت می‌گرفت، انتقام نمی‌گرفتند، و دیگر آنکه این گذشت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سبب آن شد که این شخص بادیه نشین ایمان بیاورد و سبب هدایت دیگران شود، و اقدی رضی الله عنه روایت می‌کند که آن شخص بادیه نشین مسلمان شد، و چون نزد اقوام

۱۹- باب: غزوة بنی المصطلق من خزاعة وهي غزوة المریسيع

باب [۱۹]: غزوة بنی المصطلق از قوم خزاعه که غزوه مریسيع باشد^(۱)

۱۶۳۴- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي غَزْوَةِ بَنِي الْمُصْطَلِقِ، فَأَصَبْنَا سَيِّئًا مِنْ سَبِي الْعَرَبِ، فَأَشْتَهَيْنَا النِّسَاءَ، وَأَشْتَدَّتْ عَلَيْنَا الْعُزْبَةُ وَأَحْبَبْنَا الْعَزْلَ، فَأَرَدْنَا أَنْ نَعْزِلَ، وَقُلْنَا نَعْزِلُ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ أَظْهُرِنَا قَبْلَ أَنْ نُسْأَلَهُ فَسَأَلْتَاهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: مَا عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَفْعَلُوا، مَا مِنْ نَسَمَةٍ كَأَنَّتَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهِيَ كَأَنَّتُ» [رواه البخارى: ۴۱۳۸].

۱۶۳۴- از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به غزوه بنی المصطلق رفتیم، و عده از عربها را به اسارت گرفتیم، به زنها تمایل نمودیم، و از بی زنی سخت به تکلیف بودیم، و خواستیم که عزل نمائیم خدا وجود دارند، چگونه عزل نمائیم و از ایشان سؤال نکنیم، از ایشان در این مورد سؤال نمودیم. فرمودند: «بر شما چیزی نیست، هر مخلوقی گنج خلقتش تا روز قیامت مقدر باشد، به دنیا خواهد آمد»^(۲).

خود برگشت، و ماجری را برای آنها قصه نمود، مردمان بسیاری به متابعت از وی نیز مسلمان شدند.

۱- این غزوه در شعبان سال ششم هجری واقع گردید، تعداد مسلمانان زیاد بود، و به یکبارگی بر دشمن حمله نمودند، ده نفر از آنها را کشتند، و بقیه را اسیر نمودند، آیه تیمم در همین غزوه نازل گردید، و قضیه (افلک) نیز در همین غزوه واقع گردید.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) عزل عبارت از آن است که شخص هنگام انزال شدن خود را از زن دور سازد تا آتش در بیرون بریزد.

۲) سبب تمایل آنها به عزل آن بود که آن زنها بار دار نشوند، زیرا بار دار شدن کنیزها مانع فروختن آنها می شد.

۳) در مذهب احناف، عزل کردن از کنیز روا است، ولی از زن منکوحه بدون اجازه وی جواز ندارد، زیرا عزل سبب فوات حق وی می گردد.

۲۰- باب: غزوة انمار

باب [۲۰]: غزوة انمار

۱۶۳۵- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي غَزْوَةِ أَنْمَارٍ يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ مُتَوَجِّهًا قِبَلَ الْمَشْرِقِ مُتَطَوِّعًا» [رواه البخاری: ۴۱۴۰].

۱۶۳۵- از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که در غزوه انمار بر بالای شتر خود به طرف مشرق نماز نفل می خواندند، [شرح این حدیث به شماره (۲۶۱)، قبلاً گذشت].

۲۱- باب: غزوة الحديبية وقول الله تعالى: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾

باب [۲۱]: غزوة حديبيه و این قول خداوند متعال که: ﴿خداوند از مؤمنانی که زیر درخت با تو بیعت کردند راضی شد﴾^(۱)

۱۶۳۶- عَنِ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: تَعُدُّونَ أَنْتُمْ الْفَتْحَ فَتَحَ مَكَّةَ، وَقَدْ كَانَ فَتْحُ مَكَّةَ فَتْحًا، وَنَحْنُ نَعُدُّ الْفَتْحَ بَيْعَةَ الرِّضْوَانِ يَوْمَ الْحَدَيْبِيَّةِ، كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ مِائَةً، وَالْحَدَيْبِيَّةُ بَيْتٌ، فَزَحْنَاهَا فَلَمْ نُنْزِكْ فِيهَا قَطْرَةً، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَتَاهَا، فَجَلَسَ عَلَى شَفِيرِهَا ثُمَّ «دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ فَتَوَضَّأَ، ثُمَّ مَضَمَّ وَدَعَا ثُمَّ صَبَّهُ فِيهَا، فَتَرَكْنَاهَا غَيْرَ بَعِيدٍ، ثُمَّ إِنَّهَا أَصْدَرْتَنَا مَا شِئْنَا نَحْنُ وَرِكَابَنَا» [رواه البخاری: ۴۱۵۰].

۱- (حديبيه) نام منطقه‌ای است نزدیک مکه مکرمه که قسمتی از آن در حل، و قسمتی در حرم واقع است، این غزوه در روز دوشنبه اول ماه ذی القعدة سال ششم هجری واقع گردید، تعداد مسلمانان در این غزوه یک هزار و ششصد نفر، و یا بیشتر از آن بود، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هفتاد شتر را جهت قربانی کردن با خود آورده بودند، که یکی از آن شترها، شتر ابو جهل بود که در جنگ بدر از وی به غنیمت گرفته بودند، و بقیه معلومات متعلق به این غزوه ضمن احادیث آتی ذکر می گردد.

۱۶۳۶- از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: شما فتح را فتح مکه دانید، و گرچه فتح مکه فتح بود، ولی ما فتح را بیعة الرضوان می دانیم که در روز حدیبیه واقع گردید^(۱).
به همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چهار صد نفر بودیم^(۲)، و حدیبیه عبارت از چاهی است، ما آب آن چاه را کشیدیم و قطره باقی نگذاشتیم.

این خبر برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید، آمدند و برکنار آن چاه نشستند، بعد از آن مضمضه نمودند و دعا کردند، و آن آب را در آن چاه ریختند، یک کمی وقت چاه را [به حال خودش] گذاشتیم^(۳)، و بعد از آن، آب آن چاه، ما و شتران ما را سیراب کرد.

۱۶۳۷- عَنْ جَابِرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ: «أَنْتُمْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ» وَكُنَّا أَلْفًا وَأَرْبَعَ مِائَةٍ، وَلَوْ كُنْتُ أَبْصِرُ الْيَوْمَ لَأَرَيْتُكُمْ مَكَانَ الشَّجَرَةِ [رواه البخاری: ۴۱۵۴].

۱۶۳۷- از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: روز حدیبیه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای ما گفتند: «شما بهترین مردمان روزی زمین هستید».

و ما یک هزار و چهارصد نفر بودیم، و اگر [بینائی] ام را از دست نداده بودم [و چشم می داشتیم، همین امروز جای آن درخت را برای شما نشان می دادم]^(۴).

۱- زیرا بیعة الرضوان مقدمه و اساس فتح مکه بود، ابن اسحاق از زهری رضی الله عنه روایت می کند، که گفت: در اسلام تا فتح حدیبیه، فتح بزرگ تری از آن صورت نگرفته بود.

۲- یعنی: یک هزار و چهارصد نفر بودیم، و اینکه عوض یک هزار و چهارصد نفر (چهار ده صد) نفر گفته است، علتش این است که در این غزوه مسلمانان به گروه های صد نفری تقسیم شده بودند، که مجموع آن ها چهارده گروه بود.

۳- در روایت دیگری آمده است که این وقت حدود یک ساعت بود، و البته مراد از آن ساعت، ساعت نجومی که عبارت از (۶۰) دقیقه باشد، نیست، زیرا در آن وقت ساعتی وجود نداشت، بلکه مراد از آن، اندک وقتی است که شاید حدود همین یک ساعت و یا چیزی بیشتر و یا چیزی کمتر از آن باشد.

۴- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

اهل بیعت رضوان دارای فضیلت خاصی هستند، بعضی ها با استناد بر این حدیث می گویند: علی رضی الله عنه بر عثمان رضی الله عنه فضیلت دارد، زیرا عثمان رضی الله عنه در این بیعت موجود نبود، ولی طوری که واضح است، عثمان رضی الله عنه با اجازه خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مکه رفته بود، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به نیابت از وی بیعت نمودند، بنابراین عثمان رضی الله عنه از این بیعت غائب شمرده نمی شود، و علاوه بر آن، کسی که

۱۶۳۸- عَنْ سُوَيْدِ بْنِ الثُّعْمَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابُهُ أَتَوْا بِسَوِيْقٍ فَلَاكُوهُ» [رواه البخاری: ۴۱۷۵].

۱۶۳۸- از سوید بن ثُعمان رضی الله عنه که از اهل شجره بود، روایت است که گفت: برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و صحابه مقداری گندم کوبیده آوردند، ایشان آن‌ها را همین طور خشک جویدند، [احکام متعلق به این حدیث به شماره (۱۵۸) قبلاً گذشت].

۱۶۳۹- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ كَانَ يَسِيرُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْلًا، فَسَأَلَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَنْ شَيْءٍ فَلَمْ يُجِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ سَأَلَهُ فَلَمْ يُجِبْهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ فَلَمْ يُجِبْهُ، وَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: تَكَلِّتُكَ أُمُّكَ يَا عُمَرُ، نَزَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ كُلُّ ذَلِكَ لَا يُجِيبُكَ، قَالَ عُمَرُ: فَحَرَكْتُ بَعِيرِي ثُمَّ تَقَدَّمْتُ أَمَامَ الْمُسْلِمِينَ، وَخَشِيتُ أَنْ يَنْزِلَ فِيَّ قُرْآنٌ، فَمَا نَشِيتُ أَنْ سَمِعْتُ صَارِحًا يَصْرُحُ بِي، قَالَ: فَقُلْتُ: لَقَدْ خَشِيتُ أَنْ يَكُونَ نَزَلَ فِيَّ قُرْآنٌ، وَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «لَقَدْ أَنْزَلْتُ عَلَيْكَ اللَّيْلَةَ سُورَةً، لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ» ثُمَّ قَرَأَ: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾ [رواه البخاری: ۴۱۷۷].

۱۶۳۹- از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که وی در شب با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به جایی می‌رفت [ظاهراً این همراهی در سفر (حدیبیه) بوده باشد]، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چیزی پرسید، ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جواب او را نگفتند، باز دوباره پرسید، باز هم جواب او را نگفتند، برای بار سوم پرسید، باز هم جواب او را نگفتند^(۱).

عمر بن خطاب رضی الله عنه با خود گفت: ای عمر مادرت در مرگت گریه کند، سه بار از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به الحاح چیزی پرسیدی و جواب تو را نگفتند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به نیابت از وی کاری را انجام داده باشند، خود این عمل فضیلتی است که فوق همه فضائل است، و دیگر اینکه قصد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این سخن که: «شما بهترین مردمان روی زمین هستید» بیان فضیلت اهل بیعت رضوان بود، نه بیان تفاضل در بین خود که از قرائن دیگر دانسته شود، والله تعالی أعلم.

۱- سبب جواب ندادن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سوال‌های عمر بن خطاب رضی الله عنه آن بود که ایشان در ای وقت مشغول تلقی وحی بودند، ولی عمر بن خطاب رضی الله عنه متوجه این امر نشده بود.

عمر^{رضی} می‌گوید: از ترس آنکه مبدا درباره من قرآنی نازل گردد، شترم را تیز راندم و از دیگر مسلمانان جلو افتادم، دیری نگذشت که شنیدم کسی مرا صدا می‌زند، با خود گفتم: شاید در مورد من قرآنی نازل شده باشد، نزد پیامبر خدا^{صلی} آمدم و بر ایشان سلام دادم.

فرمودند: «امشب بر من سوره نازل گردید که در نزد من از تمام آنچه که خورشید بر آن طلوع کرده است بهتر است، و این آیت را قراءت نمودند: «ما فتح آشکاری را نصیب ساختیم»^(۱).

۱۶۴۰- عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَامَ الْحَدِيثِ فِي بَضْعِ عَشْرَةِ مِائَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا آتَى ذَا الْحَلِيفَةِ، قَلَّدَ الْهَدْيَ وَأَشْعَرَهُ وَأَحْرَمَ مِنْهَا بِعُمْرَةٍ، وَبَعَثَ عَيْنًا لَهُ مِنْ خُرَاعَةٍ، وَسَارَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى كَانَ بِغَدِيرِ الْأَشْطَاطِ أَتَاهُ عَيْنُهُ، قَالَ: إِنَّ قُرَيْشًا جَمَعُوا لَكَ جُمُوعًا، وَقَدْ جَمَعُوا لَكَ الْأَحَابِيشَ، وَهُمْ مُقَاتِلُوكَ، وَصَادُوكَ عَنِ الْبَيْتِ، وَمَانِعُوكَ، فَقَالَ: «أَشِيرُوا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيَّ، أَتَرُونَ أَنْ أَمِيلَ إِلَى عِيَالِهِمْ وَذُرَارِيِّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَصُدُّونَا عَنِ الْبَيْتِ، فَإِنْ يَأْتُونَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ قَطَعَ عَيْنًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، وَإِلَّا تَرَكْنَاهُمْ مُحْرُوبِينَ»، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، خَرَجْتَ عَامِدًا لِهَذَا الْبَيْتِ، لَا تُرِيدُ قَتْلَ أَحَدٍ، وَلَا حَرْبَ أَحَدٍ، فَتَوَجَّهَ لَهُ، فَمَنْ صَدَّنَا عَنْهُ قَاتَلْنَا. قَالَ: «أَمْضُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ» [رواه البخاری: ۴۱۷۸، ۴۱۷۹].

۱۶۴۰- از مسور بن مخرمه^{رضی} روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر خدا^{صلی} در سال حدیبیه با یک هزار و چند صد نفر از صحابه‌های خود بیرون شدند، چون به ذوالحلیفه رسیدند، هدی را قلاده نموده و نشانی کردند، و از همان جا برای ادای عمره احرام بستند، و جاسوسی را از مردم خزاعه [جهت اطلاع آوردن از قریش] فرستادند. و پیامبر خدا^{صلی} به راه افتادند، و هنگامی که به (غدیر اشطاط) رسیدند، جاسوسی را که فرستاده بودند آمد و گفت: قریش مردم را برای جنگ کردن با شما جمع آوری

۱- مراد از این فتح آشکار، فتح مکه است، و گرچه فتح مکه هنوز صورت نگرفته بود، و اینکه خبر از این فتح به صیغه ماضی داده شده است، سببش تاکید وقوع این فتح است، تا جایی که گویا هم اکنون این فتح واقع شده است.

کرده‌اند، و از آن جمله قبایلی را که با آن‌ها هم پیمان هستند، از این جهت به طور قطع با شما جنگ می‌کنند و مانع رفتن شما به خانه کعبه می‌شوند.

پیامبر خدا ﷺ گفتند: «ای مردم برایم نظر بدهید؟ آیا می‌خواهید که به طرف اهل و عیال این مردمی که می‌خواهند مانع رفتن ما به سوی خانه کعبه گردند حرکت نمائیم، اگر با ما به مقابله بخواستند، این طور می‌شود که گویا جاسوسی نفرستاده بودیم، و با آن‌ها به جنگ می‌پردازیم، و اگر به مقابل ما نیامدند، مال و عیال آن‌ها را به دست می‌آوریم.»

ابوبکر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! شما به قصد خانه کعبه بیرون شده‌اید، و اراده کشتن کسی و جنگ کردن با کسی را ندارید، به همین هدف به سفر خود ادامه دهید، اگر کسی مانع رفتن ما شد، با او جنگ خواهیم کرد، فرمودند: «به نام خدا به پیش بروید».

۱۶۴۱- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ أَبَاهُ أَرْسَلَهُ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ لِيَأْتِيَهُ بِفَرَسٍ كَانَ عِنْدَ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، يَأْتِي بِهِ لِيُقَاتِلَ عَلَيْهِ، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُبَايِعُ عِنْدَ الشَّجَرَةِ، وَعُمَرُ لَا يَدْرِي بِذَلِكَ، فَبَايَعَهُ عَبْدُ اللَّهِ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى الْفَرَسِ، فَجَاءَ بِهِ إِلَى عُمَرَ، وَعُمَرُ يَسْتَلِيمُ لِلْقِتَالِ، فَأَخْبَرَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يُبَايِعُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»، قَالَ: فَأَنْطَلَقَ، فَذَهَبَ مَعَهُ حَتَّىٰ بَايَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَهِيَ الَّتِي يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّ ابْنَ عُمَرَ أَسْلَمَ قَبْلَ أَبِيهِ. [رواه البخاری: ۴۱۸۶].

۱۶۴۱- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پدرش او را فرستاد تا اسپی را که در نزد شخصی از انصار بود، بیاورد، [عبدالله رضی الله عنه در مسیر راه خود] پیامبر خدا ﷺ را دید که در نزد درخت با مردم بیعت می‌کنند، و عمر رضی الله عنه از این کار خبر نبود، عبدالله بن عمر با پیامبر خدا ﷺ بیعت کرد و بعد از آن به طرف اسپ رفت و آن را برای عمر رضی الله عنه آورد. و عمر رضی الله عنه در این وقت لباس جنگ را می‌پوشید و خود را آماده جنگ می‌کرد، عبدالله رضی الله عنه برایش گفت: پیامبر خدا ﷺ در زیر درخت با مردم بیعت می‌کنند.

[راوی] می‌گوید: و همان بود که براه افتاد و ابن عمر هم با او رفت، تا اینکه با پیامبر خدا ﷺ بیعت نمود، و این همان چیزی است که مردم می‌گویند: ابن عمر رضی الله عنهما پیش از پدرش مسلمان شده است»^(۱).

۱۶۴۲- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حِينَ اعْتَمَرَ «فَطَفَّ فَطْفُنَا مَعَهُ، وَصَلَّى وَصَلَّيْنَا مَعَهُ، وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَكُنَّا نَسْتُرُهُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ لَا يُصِيبُهُ أَحَدٌ بِشَيْءٍ» [رواه البخاری: ۴۱۸۸].

۱۶۴۲- از عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنهما روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر خدا ﷺ عمره نمودند با ایشان بودیم، چون طواف نمودند، با ایشان طواف کردیم، و چون نماز خواندند با ایشان نماز خواندیم، ولی وقتی که بین صفا و مروه سعی می‌کردند، ما از ایشان حفاظت می‌کردیم تا مبادا اهل مکه به ایشان ضرر برسانند.

۲۲- باب: غزوة ذاتِ قردٍ

باب [۲۲]: غزوة ذاتِ قردٍ^(۲)

۱۶۴۳- عَنْ سَلَمَةَ بِنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: خَرَجْتُ قَبْلَ أَنْ يُؤَدَّزَنَ بِالْأُولَى، وَكَانَتْ لِقَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَرَعَى بِذِي قَرَدٍ، قَالَ: فَلَقَيْتَنِي غُلَامٌ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، فَقَالَ: أُجِدْتُ لِقَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطَوْلِهِ، وَقَدْ تَقَدَّمَ، وَقَالَ هُنَا فِي آخِرِهِ. قَالَ: ثُمَّ رَجَعْنَا وَيُرْدِفُنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى نَاقَتِهِ حَتَّى دَخَلْنَا الْمَدِينَةَ [رواه البخاری: ۴۱۹۴ وانظر حديث رقم: ۳۰۴۱].

۱- پس حقیقت امر این است که: عبدالله بن عمر پیش از پدرش با پیامبر خدا ﷺ در زیر درخت بیعت کرده بود، و عمر رضی الله عنهما پیش از فرزندش عبدالله رضی الله عنهما مسلمان شده بود، ولی کسانی که از حقیقت موضوع خبر نداشتند، بیعت کردن را مسلمان شدن پنداشته و گفتند که ابن عمر پیش از پدرش مسلمان شده است.

۲- (ذی قرد) نام آبی است در سرزمین قطفان، بین مدینه و خیبر، و از مدینه دو شب راه فاصله دارد، و این غزوه در ربیع الاول سال ششم هجری واقع گردید.

۱۶۴۳- از سلمه بن اکوع رضی الله عنه روایت است که گفت: پیش از اذان فجر بیرون شدم و شتران شیرآور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در منطقه (ذی قرد) می‌چریدند، غلام عبدالرحمن بن عوف با من ملاقی شد و گفت: شتران شیرآور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بردند،... [و تمام حدیث قبلاً ذکر گردید، و در آخر این روایت آمده است که].

گفت: بعد از آن برگشتیم، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا پشت سر خود بر بالای ناقه خویش سوار کردند، تا به مدینه داخل شدیم، [این حدیث به شمار (۱۳۰۰) در کتاب جهاد قبلاً گذشت].

۲۳- باب: غزوة خيبر

باب [۲۳]: غزوة خيبر^(۱)

۱۶۴۴- عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى خَيْبَرَ، فَمَسَرْنَا لَيْلًا، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ لِعَامِرٍ: يَا عَامِرُ أَلَا تَسْمِعُنَا مِنْ هُنَيْهَاتِكَ؟ وَكَانَ عَامِرٌ رَجُلًا شَاعِرًا، فَنَزَلَ يَحْدُو بِالْقَوْمِ يَقُولُ:

وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلِّينَا	اللَّهُمَّ لَوْلَا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا
وَتَبَّتِ الْأَفْدَامُ إِنْ لَأَقَيْنَا	فَاغْفِرْ فِدَاءً لَكَ مَا أَبْقَيْنَا
إِنَّا إِذَا صِيحَ بِنَا أَبِينَا	وَأَلْقَيْنَ سَكِينَةً عَلَيْنَا

وَبِالصِّيَاحِ عَوَّلُوا عَلَيْنَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ هَذَا السَّائِقُ؟»، قَالُوا: عَامِرُ بْنُ الْأَكْوَعِ، قَالَ: «يَرَحِمُهُ اللَّهُ» قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: وَجَبَتْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، لَوْلَا أَمْتَعْتَنَا بِهِ؟ فَأَتَيْنَا خَيْبَرَ فَحَاصَرْنَاهُمْ حَتَّى أَصَابَتْنَا مَخْمَصَةٌ شَدِيدَةٌ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَتَحَهَا عَلَيْهِمْ، فَلَمَّا أَمْسَى النَّاسُ مَسَاءَ الْيَوْمِ الَّذِي فُتِحَتْ عَلَيْهِمْ، أَوْقَدُوا نِيرَانًا كَثِيرَةً، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا هَذِهِ النَّيْرَانُ عَلَى شَيْءٍ تُوقِدُونَ؟» قَالُوا: عَلَى لَحْمٍ، قَالَ: «عَلَى أَيِّ لَحْمٍ؟» قَالُوا: لَحْمِ حُمُرِ الْإِنْسِيَّةِ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَهْرِيقُوهَا وَاكْسِرُوهَا»،

۱- (خيبر) شهر مشهوری است به طرف شمال مدینه منوره، و دارای قلعه‌های زیاد و مزارعی فراوان است.

فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْ نُهْرِيهَا وَنُغْسِلُهَا؟ قَالَ: «أَوْ ذَاكَ». فَلَمَّا تَصَافَّ الْقَوْمُ كَانَ سَيْفُ عَامِرٍ قَصِيرًا، فَتَنَاوَلَ بِهِ سَاقَ يَهُودِيٍّ لِيَضْرِبَهُ، وَيَرْجِعُ ذُبَابَ سَيْفِهِ، فَأَصَابَ عَيْنَ رُكْبَةِ عَامِرٍ فَمَاتَ مِنْهُ، قَالَ: فَلَمَّا قَفَلُوا قَالَ سَلَمَةُ: رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِي، قَالَ: «مَا لَكَ» قُلْتُ لَهُ: فَذَاكَ أَبِي وَأُمِّي، زَعَمُوا أَنَّ عَامِرًا حَبِطَ عَمَلُهُ؟ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «كَذَبَ مَنْ قَالَهُ، إِنَّ لَهُ لَأَجْرَيْنِ - وَجَمَعَ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ - إِنَّهُ لَجَاهِدٌ مُجَاهِدٌ، فَلَّ عَرِيٍّ مَشَى بِهَا مِثْلَهُ»، حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، حَدَّثَنَا حَاتِمٌ قَالَ: «نَشَأَ بِهَا» [رواه البخاری: ۴۱۹۶].

۱۶۴۴- از سلمه بن اکوع رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: با پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم به طرف خیبر برآمدیم، و در شب سفر می کردیم، کسی برای عامر رضی اللہ عنہ گفت: یا عامر! از همان چیزهایت برای ما نمی شنوانی^(۱)؟

و عامر شخص شاعر و خواننده بود، از شترش پائین شد و برای مردم این اشعار را می خواند: خدایا! اگر تو نبودی ما هدایت نمی شدیم، نه صدقه می دادیم و نه نماز می خواندیم، [خدایا!] ما را بیامرز، و تو را تا زنده باشیم به عظمت یاد می کنیم، و در وقت ملاقات با دشمن ما را ثابت قدم نگهدار، و بر ما آرامش ببخش، و وقتی که ما را به کار بد بخواهند ابا می ورزیم، و به آواز بلند دیگران را بر علیه ما به کمک خواستند.

پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «این قافله سالار کیست؟»

گفتند: عامر بن اکوع است.

فرمودند: «خداوند بر او رحمت کند».

کسی گفت: [گوینده عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ بود] یا نبی الله! جنت برایش واجب شد، ولی چرا مهلت ندادید تا از وی استفاده می بردیم^(۲)؟

۱- مقصود از آن چیزها، اشعاری بود که عامر رضی اللہ عنہ برای مردم می سرود، و ابن اسحاق می گوید که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در وقت رفتن بسوی خیبر برای عامر بن اکوع گفتند که: «از همان اشعارت برای ما بخوان».

۲- یعنی: این شخص به اثر دعای شما به درجه شهادت نائل خواهد آمد، و از بین ما خواهد رفت، و ای کاش می گذاشت تا از شجاعت وی استفاده می کردیم.

به خیبر آمدیم و اهل خیبر را محاصره کردیم، تا اینکه به گرسنگی سختی دچار شدیم، بعد از آن خداوند متعال خیبر را برای مسلمانان فتح ساخت، شام روزی که خیبر فتح شد، [مسلمانان] آتش زیادی بر افروختند.

پیامبر خدا ﷺ پرسیدند: «این آتش‌ها برای چیست؟ و برای چه این قدر آتش افروخته‌اید؟»

گفتند: بر گوشت.

پرسیدند: «بر چه گوشتی؟»

گفتند: گوشت خرهای اهلی.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «گوشت‌ها را بیرون بریزید و دیگرها را بشکنید».

کسی گفت: یا رسول الله! یا اینکه گوشت‌ها را بیرون بریزیم، و دیگرها را بشوئیم؟

فرمودند: «یا این طور کنید».

هنگامی که مردم صف آرای نمودند، شمشیر عامر کوتاه بود، رفت که به پای یهودی بزند شمشیرش دور خورد و نوک آن به عینک زانوی خودش اصابت نمود و از همین سبب مرد.

راوی گفت که سلمه رضی الله عنه می‌گوید: هنگام بازگشت پیامبر خدا ﷺ مرا دیدند و در حالی که دست مرا گرفته بودند، گفتند: «ترا چه شده است؟»

برای‌شان گفتم که: پدر و مادرم فدای شما! مردم می‌گویند که (عامر) اعمالش را هدر و باطل کرده است، [زیرا خودش خود را کشته است].

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کسی که چنین می‌گوید دروغ می‌گوید: بلکه برای او دو مزد است - و دو انگشت خود را با هم جمع نموده و [گفتند] - عامر هم مشقت دید و هم جهاد کرد، و در روی زمین بسیار کم عربی است که مثل او باشد» - و یا فرمودند: «کم عربی است که مانند او نشأت کرده باشد» - ^(۱).

۱- و معنی کلام پیامبر خدا ﷺ این است که در بین عرب‌ها کم کسی پیدا می‌شود که هم جهاد کرده باشد، و هم مشقت دیده باشد.

۱۶۴۵- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَى خَيْبَرَ لَيْلًا، وَتَقَدَّمَ فِي الصَّلَاةِ، وَزَادَ هُنَا: فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُقَاتِلَةَ وَسَبَى الذَّرِيَّةَ. [رواه البخاری: ۴۱۹۷ وانظر حديث رقم: ۳۷۱].

۱۶۴۵- از انس رضی اللہ عنہ روایت است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم شب هنگام به خیبر داخل گردیدند- و این حدیث قبلاً گذشت- [به حدیث شماره (۲۴۳) مراجعه کنید] و در این روایت آمده است که: جنگ جویان را کشتند، و اهل و اولاد را به اسارت گرفتند.

۱۶۴۶- عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَمَّا غَزَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْبَرَ، أَوْ قَالَ: لَمَّا تَوَجَّهَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَشْرَفَ النَّاسُ عَلَى وَاوِيهِ، فَرَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ بِالتَّكْبِيرِ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «ارْبِعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، إِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا، إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا وَهُوَ مَعَكُمْ»، وَأَنَا خَلَفَ دَابَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَسَمِعَنِي وَأَنَا أَقُولُ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، فَقَالَ لِي: «يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ». قُلْتُ: لَبَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى كَلِمَةٍ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ» قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَذَاكَ أَبِي وَأُمِّي، قَالَ: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» [رواه البخاری: ۴۲۰۵].

۱۶۴۶- از ابو موسی اشعری رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم به جنگ خیبر رفتند^(۱)، مردم به دشتی رسیدند و با صدای بلند گفتند: (الله اکبر، الله اکبر، لا إله إلا الله).

پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «بر خود مدارا کنید [یعنی: این سخن را] آهسته تر بگوئید، شما نه با شخص نا شنوایی سخن می گوید، و نه با شخص غائبی، بلکه کسی را که می خوانید شنوا است و نزدیک، و با شما است».

۱- ظاهر این سخن دلالت بر این دارد که آنچه را که ابوموسی در این حدیث روایت می کند، هنگام رفتن به طرف خیبر واقع گردیده است، ولی واقعیت این طور نیست، بلکه این واقعه هنگام برگشتن از خیبر به وقوع پیوسته است، زیرا ابوموسی رضی اللہ عنہ بعد از اینکه خیبر فتح شد، با جعفر رضی اللہ عنہ نزد پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آمد، پس تقدیر سخن چنین می شود که: هنگامی که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم به جنگ خیبر رفتند و از جنگ برگشتند... الخ

ابوموسی رضی الله عنه می گوید: من به عقب دابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و (ولا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ) می گفتم، این را شنیده و فرمودند: «ای عبدالله بن قیس!»
گفتم: لیبیک یا رسول الله!
فرمودند: «آیا تو را به کلمه که گنجی از گنج های جنت است راهنمایی نکنم؟»
گفتم: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما رهنمائی کنید.
فرمودند: [آن کلمه این است]: «لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

۱۶۴۷- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ: التَّقَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْمُشْرِكُونَ فِي بَعْضِ مَغَازِيهِ، فَافْتَتَلُوا، فَمَالَ كُلُّ قَوْمٍ إِلَى عَسْكَرِهِمْ، وَفِي الْمُسْلِمِينَ رَجُلٌ لَا يَدْعُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَادَّةً وَلَا فَاذَةً إِلَّا اتَّبَعَهَا فَضْرَبَهَا بِسَيْفِهِ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَجْزَأَ أَحَدًا مَا أَجْزَأَ فُلَانٌ، فَقَالَ: «إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ»، فَقَالُوا: أَيْنَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، إِنْ كَانَ هَذَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ؟ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: لَأَتَّبِعَنَّه، فَإِذَا أَسْرَعَ وَأَبْطَأَ كُنْتُ مَعَهُ، حَتَّى جُرِحَ، فَاسْتَعَجَلَ الْمَوْتَ، فَوَضَعَ نِصَابَ سَيْفِهِ بِالْأَرْضِ، وَذُبَابُهُ بَيْنَ تَدْيِيهِ، ثُمَّ تَحَامَلَ عَلَيْهِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَجَاءَ الرَّجُلُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالَ: «وَمَا ذَاكَ». فَأُخْبِرُهُ، فَقَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ، وَإِنَّهُ لَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ» [رواه البخاری: ۴۲۰۷].

۱۶۴۷- از سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه روایت است که گفت: در یکی از غزوات که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و مشرکین مقابل هم قرار گرفتند، به جنگ پرداختند [در بعضی از روایات آمده است که این جنگ در خیبر واقع گردیده بود].

[بعد از جنگ] بعد از اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طرف عسکر خود و مشرکین به طرف عسکر خود رفتند، در میان صحابه های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شخصی بود [به نام قزمان ظفری انصاری]، که به جانب مقابل فرصت نمی داد، و اگر کسی از لشکر جدا می شد، و یا تنها بود، به دنبالش میرفت، و به شمشیرش می زد.

کسی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: امروز هیچ کدام از ما به اندازه فلانی کوشش و جان فدائی نکرد.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «آن شخص از اهل دوزخ است»^(۱).

کسی گفت: من ای شخص را تعقیب خواهم کرد. [تا بینم که سبب دوزخی بودنش چیست]؟

روای گفت: این شخص با وی برآمد، دهرجا که می‌ایستاد با وی می‌ایستاد، و اگر تیز می‌رفت با وی تیز می‌رفت.

راوی گفت: آن شخص رزمجو زخم کلانی برداشت و تصمیم به خودکشی گرفت، و دسته شمشیرش را بر زمین گذاشت و سر شمشیر را بین دو سینه‌اش قرارداد، خودش را بر روی شمشیر فشار داد و کشت.

شخصی که او را تعقیب می‌کرد، نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و گفت: شهادت می‌دهم که شما پیامبر خدا ﷺ هستید.

فرمودند: «چه خبر است»؟

گفت: چون شما در مورد آن شخص فرمودید که از اهل دوزخ است، این سخن بر مردم گران تمام شد، برای آن‌ها گفتم: من خبر این شخص را برای شما خواهم آورد، و به تعقیبش بیرون شدم، بعد از مدت کوتاهی زخم بزرگی برداشت و به قصد خودکشی برآمد، دسته شمشیرش را بر زمین گذاشت و نوکش را بین دو سینه‌اش قرارداد، بعد از آن خود را بر آن فشار داد و خود را کشت.

۱- و این دوزخی بودنش به سبب منافقت وی بود، طبرانی از اکنم خزاعی روایت می‌کند که گفتم: یا رسول الله! اگر فلانی با این اجتهاد و عبادت و حلم خود در آتش باشد، پس مایان در کجا خواهیم بود؟ فرمودند: «سبب در آتش رفتنش منافقتش می‌باشد»، شاید کسی بگوید: در صورتی که این شخص منافق بود، پس چه لازم داشت که این قدر جنگ و شهادت بخرج دهد، و خود را به خطر بی‌اندازد، جوابش آن است که: کسانی که به جهاد می‌رفتند، اغراض مختلفی داشتند، بعضی از آن‌ها غرضش به دست آوردن مال بود، وعده غرضش آن بود که گفته شود: فلانی با شهادت و با غیرت است، و گروهی به اساس قومیت می‌جنگیدند، و کسان بسیاری هم مقصدشان جهاد فی سبیل الله بود، و تنها همین گروه اخیر جهادشان جهاد گفته می‌شد، و سزاوار بهشت بودند، و دیگران - همان طوری که پیامبر خدا ﷺ در حدیث دیگری فرموده‌اند - جای‌شان دوزخ است، و این شخص هم دور نیست که با جود نفاق خود، روی غرضی از این اغراض دنیوی در صف مسلمانان به جنگ آمده باشد.

پیامبر خدا ﷺ بعد از شنیدن این سخن فرمودند: «شخصی - از نظر مردم - عمل اهل بهشت را انجام می‌دهد و در حالی که او از اهل دوزخ است، و شخص دیگری - از نظر مردم - عمل اهل دوزخ را انجام می‌دهد، در حالی که او از اهل بهشت است».

۱۶۴۸- وَ فِي رِوَايَةٍ قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «فَمَ يَا فُلَانٌ، فَأَذَّنَ أَنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مُؤْمِنٌ، إِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُ الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ» [رواه البخاری: ۴۲۰۳].

۱۶۴۸- و در روایت دیگری [سهل ساعدی رضی الله عنه] گفت که: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «فلانی! برخیز و اعلان کن که به جز مؤمن کس دیگری به جنت نمی‌رود، و خداوند متعال این دین را بذریعه شخص بدکار مؤید می‌سازد»^(۱).

۱۶۴۹- عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ضُرِبْتُ ضَرْبَةً فِي سَاقِي يَوْمَ خَيْبَرَ فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «فَنَفَقَتْ فِيهِ ثَلَاثَ نَفَثَاتٍ، فَمَا اسْتَكْبَيْتُهَا حَتَّى السَّاعَةِ» [رواه البخاری: ۴۲۰۶].

۱۶۴۹- از سلمه بن اکوع رضی الله عنه روایت است که گفت: در غزوه خیبر ضربه به پایم اصابت نمود، نزد پیامبر خدا ﷺ آمدم، ایشان بر آن زخم سه بار دمیدند، تا هفتمین ساعت دیگر از آن پایم احساس شکایتی نکردم^(۲).

۱۶۵۰- عَنْ أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «أَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ خَيْبَرَ، وَالْمَدِينَةَ ثَلَاثَ أَيَالٍ يُبْنَى عَلَيْهِ بِصَفِيَّةَ»، فَدَعَوْتُ الْمُسْلِمِينَ إِلَى وَلِيمَتِهِ، وَمَا كَانَ فِيهَا مِنْ خُبْزٍ وَلَا لَحْمٍ، وَمَا كَانَ فِيهَا إِلَّا أَنْ أَمَرَ بِلَالًا بِالْأَنْطَاعِ فَبُسِطَتْ، فَأَلْقَى عَلَيْهَا التَّمْرَ وَالْأَقِطَ وَالسَّمْنَ، فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ: إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، أَوْ مَا مَلَكَتْ يَمِينُهُ؟ قَالُوا: إِنَّ حَجَبَهَا

۱- و از این دانسته می‌شود که آن شخصی که خودکشی کرد، مؤمن نبود، و با آن هم سبب تأیید این دین شد، زیرا به جهاد خود سبب پیروزی مسلمانان گردید، بنابراین اگر کسی فاسق و فاجر باشد، خدمتش به دین و یا جهادش در راه دین، سبب محو فسق و فجور، و یا کفر و نفاقش نمی‌گردد، ولو آنکه در ظاهر، و در چشم مردم، مجاهد و از اهل تقوی و صلاح باشد.

۲- و این پیش آمد، علامت دیگری از علائم نبوت پیامبر خدا ﷺ است، و البته چنین پیش آمدهایی بسیار و بسیار است، و نمونه‌های زیادی از این معجزات تا هم اکنون گذشت، و نمونه‌های دیگری بعد از این خواهد آمد.

فَهِيَ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِنْ لَمْ يَحْجُبْهَا فَهِيَ مِمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ، فَلَمَّا ارْتَحَلَ وَطَأَ لَهَا خَلْفَهُ، وَمَدَّ الْحِجَابَ [رواه البخاری: ۴۲۱۳].

۱۶۵۰- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بین خیبر و مدینه، جهت عروسی با صفیه، سه شب منزل گزیدند، من مسلمانان را به عروسی‌شان دعوت کردم، و در این عروسی نه گوشتی بود و نه نانی، و چیزی که بود آن بود که بلال را امر کردند تا سفره‌ها را بگسترانند، و برای ما خرما و قروت و روغن آوردند.

مسلمانان بین خود گفتند: صفیه از امهات مؤمنین است، و یا ملک یمین [یعنی:

کنیز] پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود؟

گفتند: اگر او را حجاب کردند، از امهات مؤمنین است، و اگر حجاب نکردند، از ملک یمین‌شان خواهد بود، هنگام رفتن، پشت سر خود برایش جایی آماده کردند، و او را حجاب نمودند.

۱۶۵۱- عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «نَهَى عَنْ مُتَعَةِ النِّسَاءِ يَوْمَ خَيْبَرَ، وَعَنْ أَكْلِ حُلُومِ الْحُمُرِ الْإِنْسِيَّةِ» [رواه البخاری: ۴۲۱۶].

۱۶۵۱- از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر، از متعه زن‌ها و از خوردن گوشت خرهای اهلی، نهی فرمودند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نکاح متعه عبارت از تمتع گرفتن از زن در مدت معینی است، مثلاً شخصی برای زنی می‌گوید در مقابل دو صد درهم یک هفته با تو تمتع می‌کنم.

(۲) نکاح متعه در صدر اسلام مباح بود، ولی در غزوه خیبر این اباحت نسخ گردید، و بعضی نسخ آن را در فتح مکه و بعضی در غزوه اوطاس، و بعضی در غزوه تبوک می‌دانند.

(۳) از ابن عباس رضی الله عنهما و اتباعش مانند: عطاء بن ابی رباح، و سعید بن جبیر، و طاوس روایت شده است که گفته‌اند: نکاح متعه مباح است، چنانچه از ابن عباس در روایت دیگری آمده است که از فتوی دادن به اباحت نکاح متعه خود داری می‌کرد.

(۴) چنین نکاحی موجب میراث نیست، یعنی: اگر یکی از طرفین که با هم نکاح متعه کرده‌اند، در اثناء مدتی که بر آن به نکاح متعه اتفاق کرده‌اند، وفات کرد، دیگری از وی میراث نمی‌برد، و در آن طلاق نیست، یعنی: به مجرد آنکه آن مدت مورد اتفاق به پایان رسید، طرفین از هم جدا می‌شوند، مگر آنکه دوباره به عقد دیگری با هم تمتع نمایند.

۱۶۵۲- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «اقْسَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ خَيْبَرَ لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ، وَلِلرَّاحِلِ سَهْمًا» [رواه البخاری: ۴۲۲۸].

۱۶۵۲- از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در روز خیبر برای اسب دو سهم، و برای پیاده یک سهم، مقرر نمودند^(۱).

۱۶۵۳- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: بَلَعْنَا مَخْرُجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَحْنُ بِالْيَمَنِ، فَخَرَجْنَا مُهَاجِرِينَ إِلَيْهِ أَنَا وَأَخْوَانِي لِأَنَا أَصْعَرُهُمْ، أَحَدُهُمَا أَبُو بُرْدَةَ، وَالْآخَرُ أَبُو رُهَيْمٍ، إِمَّا قَالَ: بِضْعٌ، وَإِمَّا قَالَ: فِي ثَلَاثَةِ وَخَمْسِينَ، أَوْ اثْنَيْنِ وَخَمْسِينَ رَجُلًا مِنْ قَوْمِي، فَرَكِبْنَا سَفِينَةً، فَأَلْقَيْنَا سَفِينَتَنَا إِلَى النَّجَاشِيِّ بِالْحَبَشَةِ، فَوَافَقْنَا جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَأَقَمْنَا مَعَهُ حَتَّى قَدِمْنَا جَمِيعًا، فَوَافَقْنَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ افْتَتَحَ خَيْبَرَ، وَكَانَ أَنَا مِنْ النَّاسِ مِنَ النَّاسِ يَقُولُونَ لَنَا، يَعْنِي لِأَهْلِ السَّفِينَةِ: سَبَقْنَاكُمْ بِالْهَجْرَةِ، وَدَخَلَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ، وَهِيَ مِمَّنْ قَدِمَ مَعَنَا، عَلَى حَفْصَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زَائِرَةً، وَقَدْ كَانَتْ هَاجَرَتْ إِلَى النَّجَاشِيِّ فِيمَنْ هَاجَرَ، فَدَخَلَ عُمَرُ عَلَى حَفْصَةَ، وَأَسْمَاءُ عِنْدَهَا، فَقَالَ عُمَرُ حِينَ رَأَى أَسْمَاءَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَتْ: أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ، قَالَ عُمَرُ: الْحَبَشِيَّةُ هَذِهِ الْبَحْرِيَّةُ هَذِهِ؟ قَالَتْ أَسْمَاءُ: نَعَمْ، قَالَ: سَبَقْنَاكُمْ بِالْهَجْرَةِ، فَنَحْنُ أَحَقُّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْكُمْ، فَغَضِبَتْ وَقَالَتْ: كَلَّا وَاللَّهِ، كُنْتُمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُطْعَمُ جَائِعُكُمْ، وَيَعْطَى جَاهِلُكُمْ، وَكُنَّا فِي دَارٍ - أَوْ فِي أَرْضٍ - الْبُعْدَاءِ الْبُعْضَاءِ بِالْحَبَشَةِ، وَذَلِكَ فِي اللَّهِ وَفِي رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَإِيمَ اللَّهِ لَا أَطْعَمُ طَعَامًا وَلَا أَشْرَبُ شَرَابًا، حَتَّى أَذْكَرَ مَا قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَنَحْنُ كُنَّا نُؤَدِّي

(۵) اگر کسی بعد از نسخ نکاح متعه، زنی را در نکاح متعه و طی کرد، آیا حد بر وی جاری می‌گردد یا نه؟ اکثر علماء می‌گویند: چون تحریم نکاح متعه قطعی نیست، بنابراین موجب حد نمی‌باشد، ولی باید به شدت تعزیر شود.

(۶) گوشت خرهاى اهلى به اجماع علماء حرام است، و اختلافی در آن نیست.

(۷) طوری که مشهور است شیعه نکاح متعه را جائز می‌دانند، و البته برای خود دلیل و یا حتی دلیل‌های دارند، برای تفصیل بیشتر این مسئله و اقوال و ادالته طرفین می‌توان به کتب فقه و شروح حدیث مراجعه نمود.

۱- احکام و مسائل متعلق به این حدیث، در حدیث (۱۲۴۱) قبلاً گذشت، به آنجا مراجعه شود.

وَتُخَافُ، وَسَأَذْكُرُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَسْأَلُهُ، وَاللَّهُ لَا أَكْذِبُ وَلَا أَزِيغُ، وَلَا أَزِيدُ عَلَيْهِ، فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ عُمَرَ قَالَ: كَذَا وَكَذَا؟ قَالَ: «فَمَا قُلْتِ لَهُ؟» قَالَتْ: قُلْتُ لَهُ: كَذَا وَكَذَا، قَالَ: «لَيْسَ بِأَحَقَّ بِي مِنْكُمْ، وَلَهُ وَلَا أَصْحَابِهِ هِجْرَةٌ وَاحِدَةٌ، وَلَكُمْ أَنْتُمْ - أَهْلَ السَّفِينَةِ - هِجْرَتَانِ» [رواه البخاری: ۴۲۳۰، ۴۲۳۱].

۱۶۵۳- از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که در یمن بودیم، خبر بعثت و یا هجرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای ما رسید، من و دو برادر دیگرم ابوبرده و ابوژهم که من خوردرترین آن‌ها بودم، در پنجاه و سه نفر از قوم خود به طرف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حرکت کردیم، به کشتی سوار شدیم، و این کشتی ما را به سوی نجاشی به حبشه برد، در آنجا با جعفر رضی الله عنه ملاقات نمودیم، و همان‌جا با وی ماندیم تا همه با هم [نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] آمدیم، و هنگامی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسیدیم که خیبر فتح شده بود. بعضی از مردم برای ما - یعنی: برای ما کسانی که به کشتی آمده بودیم - می‌گفتند که ما از شما در هجرت سبقت کرده‌ایم، اسماء بنت عمیس [همسر جعفر بن ابی طالب] که با ما آمده بود، به دیدن حفصه همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفت، و اسماء از کسانی بود که با دیگران به سوی نجاشی هجرت کرده بود.

و در وقتی که اسماء در نزد حفصه بود، عمر رضی الله عنه داخل شد، چون اسماء را دید، پرسید: این زن کیست؟

[حفصه] گفت: اسماء دختر عمیس است.

عمر رضی الله عنه گفت: همان حبشی؟ و همان کسی که از راه بحر آمده است؟

اسماء گفت: بلی.

عمر رضی الله عنه گفت: ما از شما پیشتر هجرت کردیم، از این جهت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت به شما مستحق‌تر هستیم.

اسماء در قهر شد و گفت: به خداوند سوگند که چنین نیست، شما با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودید، ایشان گرسنه شما را طعام می‌دادند، و جاهل شما را وعظ و نصیحت می‌کردند، ولی ما در دیار - و یا در سرزمین بی‌گانگان و کسانی که بر ما قهر و غضب می‌کردند - خاص برای خدا و رسولش به سر می‌بردیم، و به خداوند سوگند تا آنچه را که گفتمی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نگویم نه طعامی می‌خورم و نه آشامیدنی می‌آشامم، و ما مورد اذیت قرار

می گرفتیم، و در ترس و وحشت به سر می بردیم، و این چیزها را بدون آنکه دروغ بگویم، و بدون کم و کاست برای پیامبر خدا ﷺ خواهیم گفت:

چون پیامبر خدا ﷺ آمدند، اسماء رضی الله عنها گفت: یا رسول الله! عمر چنین و چنان گفت.

فرمودند: «تو در جوابش چه گفتی؟»

گفت: من هم برایش چنین و چنان گفتم.

فرمودند: «او از شما به من مستحق تر نیست، برای او و همراهانش [ثواب و فضیلت] یک هجرت است، و برای شما مردمی که به کشتی آمده‌اید [ثواب و فضیلت] دو هجرت است»^(۱).

۱۶۵۴- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي لَأَعْرِفُ أَصْوَاتَ رُفَقَةِ الْأَشْعَرِيِّينَ بِالْقُرْآنِ حِينَ يَدْخُلُونَ بِاللَّيْلِ، وَأَعْرِفُ مَنَازِلَهُمْ مِنْ أَصْوَاتِهِمْ بِالْقُرْآنِ بِاللَّيْلِ، وَإِنْ كُنْتُ لَمْ أَرَ مَنَازِلَهُمْ حِينَ نَزَلُوا بِالنَّهَارِ، وَمِنْهُمْ حَكِيمٌ، إِذَا لَقِيَ الْحَيْلَ، أَوْ قَالَ: الْعَدُوَّ، قَالَ لَهُمْ: إِنَّ أَصْحَابِي يَأْمُرُونَكُمْ أَنْ تَنْظُرُوهُمْ» [رواه البخاری: ۴۳۲].

۱۶۵۴- و از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «من آواز مردم اشعری را هنگامی که در خانه‌های خود قرآن می‌خوانند، از قرآن خواندن آن‌ها می‌شناسم، و از همین سبب است که در شب خانه‌های ایشان را از صدای قرآن خواندن‌شان تشخیص داده می‌توانم، ولو آنکه در روز وقتی که به خانه می‌روند، خانه‌های آن‌ها را ندیده باشم».

«و از آن جمله (حکیم) است که اگر خیل را - و یا دشمن را ببیند - برای آن‌ها می‌گوید: دوستانم از شما می‌خواهند که تا آمدن آن‌ها انتظار بکشید»^(۲).

۱- یک هجرت به سوی نجاشی به حبشه، و یک هجرت به سوی پیامبر خدا ﷺ در خیبر، اسماء رضی الله عنها می‌گوید: ابوموسی و کسانی که در کشتی با من بودند، فوج فوج نزد من می‌آمدند، و از این حدیث پیامبر خدا ﷺ از من پرسان می‌کردند، و در دنیا هیچ چیزی مانند این سخن پیامبر خدا ﷺ آن‌ها را خوش نمی‌ساخت

۲- یعنی: از شجاعت زیادی که دارد هیچگاه از دشمن نمی‌هراسد، و اگر گروهی را ببیند که به جهاد می‌روند، از آن‌ها می‌خواهد تا آمدن اقوامش انتظار بکشند، تا آن‌ها آمده و با این گروه در جهاد اشتراک نمایند، و بعضی حدیث را توجیه دیگری کرده‌اند.

۱۶۵۵- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ أَنْ افْتَتَحَ خَيْبَرَ فَفَقَسَمَ لَنَا، وَلَمْ يَقْسِمْ لِأَحَدٍ لَمْ يَشْهَدْ الْفَتْحَ غَيْرَنَا» [رواه البخاری: ۴۲۳۳].

۱۶۵۵- و از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: بعد از فتح خیبر نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتیم، سهم ما را هم دادند، و به غیر از ما برای هیچ کس دیگری که به فتح خیبر حاضر نشده بودند، سهمی ندادند^(۱).

۲۴- باب: عُمْرَةُ الْقَضَاءِ

باب [۲۴]: عمره قضائی

۱۶۵۶- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «تَزَوَّجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَيْمُونَةَ وَهُوَ مُحْرِمٌ، وَبَنَى بِهَا وَهُوَ حَلَالٌ، وَمَاتَتْ بِسَرِفٍ» [رواه البخاری: ۴۲۵۸].

۱۶۵۶- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که احرام داشتند با میمونه رضی الله عنها ازدواج نمودند، ولی هنگام عروسی از احرام برآمده بودند، و میمونه رضی الله عنها در منطقه (سرف) وفات یافت^(۲).

۲۵- باب: غَزْوَةُ مُؤْتَةَ مِنْ أَرْضِ الشَّامِ

باب [۲۵]: غزوه مؤته از سرزمین شام

۱۶۵۷- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي غَزْوَةِ مُؤْتَةَ زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنْ قُتِلَ زَيْدٌ فَجَعْفَرٌ، وَإِنْ قُتِلَ جَعْفَرٌ فَعَبْدُ اللَّهِ بْنِ رَوَاحَةَ» قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: كُنْتُ فِيهِمْ فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ،

۱- با استناد بر این حدیث علمای احناف می‌گویند: اگر کسی پیش از احراز غنیمت به دار اسلام، به جهاد ملحق شد، در غنیمت شریک است، ولی امام شافعی رضی الله عنه می‌گوید: غنیمت خاص برای کسانی است که جهاد کرده‌اند، و دلیل‌اش حدیثی است که می‌گوید: «غنیمت برای کسی است که جهاد کرده است».

۲- ازدواج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با میمونه رضی الله عنها در سال هفتم هجری در منطقه (سرف) واقع گردید، و باز در همین منطقه (سرف) بود که میمونه رضی الله عنها در سال شصت و یک، و یا شصت و سه هجری وفات نمود، و احکام متعلق به این حدیث، در حدیث (۸۹۳) قبلاً گذشت.

فَالْتَمَسْنَا جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَوَجَدْنَاهُ فِي الْقَتْلِ، وَوَجَدْنَا مَا فِي جَسَدِهِ بَضْعًا وَتَسْعِينَ، مِنْ طَعْنَةٍ وَرَمِيَّةٍ» [رواه البخاری: ۴۶۶۱].

۱۶۵۷- از عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در غزوه مؤته زید بن حارثه را امیر تعیین نموده و فرمودند: «اگر زید کشته شد، جعفر، و اگر جعفر کشته شد، عبدالله بن رواحه [امیر شما باشد]».

ابن عمر رضی اللہ عنہما می‌گوید: در آن غزوه من با ایشان بودم، جعفر بن ابوطالب را جستجو نمودیم و او را در بین کشتگان یافتیم، و در جسدش نود و چند زخم شمشیر و نیزه بود^(۱).

۲۶- باب: بَعَثُ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ إِلَى الْحُرَقَاتِ

باب [۲۶]: فرستادن پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اسامه بن زید را به سوی حُرَقَاتِ

۱۶۵۸- عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، يَقُولُ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْحُرَقَةِ، فَصَبَحْنَا الْقَوْمَ فَهَزَمْنَاهُمْ، وَلِحِقْتُ أَنَا وَرَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ رَجُلًا مِنْهُمْ، فَلَمَّا غَشِيَنَاهُ، قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَكَفَّ الْأَنْصَارِيُّ فَطَعْنْتُهُ بِرُمْحِي حَتَّى قَتَلْتُهُ، فَلَمَّا قَدِمْنَا بَلَغَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «يَا أُسَامَةُ، أَقَتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» قُلْتُ: كَانَ مُتَعَوِّذًا، فَمَا زَالَ يُكْرِّرُهَا، حَتَّى تَمَنَيْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَسْلَمْتُ قَبْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ [رواه البخاری: ۴۶۶۹].

۱۶۵۸- از اسامه بن زید رضی اللہ عنہما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما را به طرف (حُرَقَه) فرستادند، هنگام صبح بر آن‌ها حمله نمودیم و آن‌ها را شکست دادیم، من و شخص دیگری از انصار، یکی از افراد دشمن را [که نامش مرداس بن عمرو بود] تعقیب نمودیم، و هنگام که او را مغلوب ساختیم گفت: (لا إله إلا الله)، انصاری از وی دست برداشت، و من با نیزه‌ام او را کشتم.

۱- و این واقعه دلالت بر شجاعت کامل و فوق العاده جعفر رضی اللہ عنہ دارد، زیرا با وجود داشتن این همه زخم، از میدان معرکه بیرون نشده بود، و تا آخرین لحظه با دشمن مقابله کرده بود.

هنگامی که به مدینه آمدیم، خبر برای پیامبر خدا ﷺ رسید، فرمودند: «ای اسامه! آیا بعد از اینکه آن شخص (لا إله إلا الله) گفت، او را کشتی؟»
گفتم: او برای نجاتش این چیز را گفت.
ایشان این سخن را چند بار تکرار کردند تا جایی که آرزو نمودم ای کاش پیش از امروز مسلمان نشده بودم^(۱).

۱۶۵۹- عَنْ سَلْمَةَ بِنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «عَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَبْعَ عَزَوَاتٍ، وَخَرَجْتُ فِيمَا يَبْعَثُ مِنَ الْبُعُوثِ تِسْعَ عَزَوَاتٍ مَرَّةً عَلَيْنَا أَبُو بَكْرٍ، وَمَرَّةً عَلَيْنَا أُسَامَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا» [رواه البخاری: ۴۲۷۰].

۱۶۵۹- از سلمه بن اکوع^{رضی الله عنه} روایت است که گفت: با پیامبر خدا ﷺ در هفت غزوه اشتراک نمودم، و در گروه‌های که می‌فرستادند در نه گروه سهم گرفتم، امیر ما گاهی ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} و گاهی اسامه^{رضی الله عنه} می‌بود^(۲).

۱- این آرزو به معنی حقیقی‌اش نیست، بلکه مراد از آن مبالغه در متاثر گشتن از موقف پیامبر خدا ﷺ نسبت به کشته شدن آن شخص است، گویا اسامه^{رضی الله عنه} می‌گوید: ای کاش در حالت اسلام مرتکب چنین گناه زشتی نمی‌گردیدم.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این هفت غزوه که سلمه بن اکوع در آن اشتراک کرده بود، عبارت‌اند از: غزوه حدیبیه، غزوه خیبر، غزوه حنین، غزوه قرد، غزوه فتح، غزوه طائف، و غزوه تبوک که آخرین غزوات پیامبر خدا ﷺ می‌باشد.

(۲) گروه‌های را که پیامبر خدا ﷺ به جهاد می‌فرستادند به نام (سریه) یاد می‌شود، و جمع آن (سرایا) است، و سرایائی را که سلمه بن الاکوع در آن‌ها اشتراک نموده بود، عبارت‌اند از: سریه ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} بسوی بنی فزاره، سریه ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} بسوی بنی کلاب، رفتن ابوبکر صدیق به حج، سریه اسامه بسوی حرقات، سریه اسامه بسوی اُبنی، که مجموعاً پنج سریه می‌شود، و از سرایای دیگری که سلمه بن الاکوع در آن‌ها اشتراک نموده است، کتب سیر و تاریخ چیزی ذکر نکرده‌اند.

۲۷- باب: غزوة الفتح في رمضان

باب [۲۷]: غزوة فتح [مکه] در ماه رمضان [سال هشتم هجری]

۱۶۶۰- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «خَرَجَ فِي رَمَضَانَ مِنَ الْمَدِينَةِ وَمَعَهُ عَشْرَةُ آلَافٍ، وَذَلِكَ عَلَى رَأْسِ ثَمَانِ سِنِينَ وَنُصِفَ مِنْ مَقْدَمِهِ الْمَدِينَةَ، فَسَارَ هُوَ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَى مَكَّةَ، يَصُومُ وَيَصُومُونَ، حَتَّى بَلَغَ الْكَدِيدَ، وَهُوَ مَاءٌ بَيْنَ عُسْفَانَ، وَقُدَيْدٍ أَفْطَرُوا وَأَفْطَرُوا» [رواه البخاری: ۴۲۷۶].

۱۶۶۰- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از اینکه هشت و نیم سال از هجرت شان به مدینه گذشت، در ماه رمضان با ده هزار نفر از مسلمانان به سوی مکه برآمدند، خودشان روزه داشتند، و دیگران هم روزه می گرفتند، تا اینکه به منطقه (کدید) رسیدند، و (کدید) آبی است ما بین عسفان و قدید، [در اینجا] روزه را خوردند، و دیگران هم خوردند ^(۱).

۱۶۶۱- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي رَمَضَانَ إِلَى حُنَيْنٍ، وَالنَّاسُ مُحْتَلِفُونَ، فَصَائِمٌ وَمُفْطِرٌ، فَلَمَّا اسْتَوَى عَلَى رَاحِلَتِهِ، دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ لَبَنٍ أَوْ مَاءٍ، فَوَضَعَهُ عَلَى رَاحِلَتِهِ، أَوْ عَلَى رَاحِلَتِهِ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى النَّاسِ فَقَالَ الْمُفْطِرُونَ لِلصُّوَامِ: أَفْطَرُوا» [رواه البخاری: ۴۲۷۷].

۱۶۶۱- و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ماه رمضان به طرف (حنین) برآمدند، و مردمان مختلف بودند، بعضی روزه داشتند و بعضی روزه می خوردند.

چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برشته خود سوار شدند، قح شیری را - و یا قح آبی را - طلبیدند، و بر کف دست خود - و یا بر بالای شتر خود - گذاشتند و به طرف مردم نگاه

۱- و در روایات دیگری آمده است که این خوردن روزه بعد از نماز عصر بود، و از این حدیث دانسته می شود که گرفتن و خوردن روزه برای مسافر جواز دارد، ولو آنکه در ابتدای روز، نیت روزه گرفتن را کرده باشد.

کردند، در این وقت روزه خواران به روزه داران گفتند: اینک شما هم روزه خود را بخورید^(۱).

۲۸- باب: آئِنَ رَكَزِ النَّبِيِّ ﷺ الرَّأْيَةَ يَوْمَ الْفَتْحِ

باب [۲۸]: پیامبر خدا ﷺ در روز فتح بیرق را کجا نصب کردند؟

۱۶۶۲- عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا سَارَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَامَ الْفَتْحِ، فَبَلَغَ ذَلِكَ قُرَيْشًا، خَرَجَ أَبُو سُفْيَانَ بْنُ حَرْبٍ، وَحَكِيمُ بْنُ حِزَامٍ، وَبُدَيْلُ بْنُ وَرْقَاءَ، يَلْتَمِسُونَ الْخَبَرَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَقْبَلُوا يَسِيرُونَ حَتَّى أَتَوْا مَرَّ الظُّهْرَانِ، فَإِذَا هُمْ بِبَيْرَانَ كَأَنَّهَا نَيْرَانُ عَرَفَةَ، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: مَا هَذِهِ، لَكَأَنَّهَا نَيْرَانُ عَرَفَةَ؟ فَقَالَ بُدَيْلُ بْنُ وَرْقَاءَ: نَيْرَانُ بَنِي عَمْرٍو، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: عَمْرٍو أَقَلُّ مِنْ ذَلِكَ، فَرَأَاهُمْ نَاسٌ مِنْ حَرِيسِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَدْرَكُوهُمْ فَأَخَذُوهُمْ، فَأَتَوْا بِهِمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَسْلَمَ أَبُو سُفْيَانَ، فَلَمَّا سَارَ قَالَ لِلْعَبَّاسِ: «أَحْبِسْ أَبَا

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) رفتن پیامبر خدا ﷺ به طرف حنین به طور یقین در ماه شوال بود نه در ماه رمضان، زیرا بعد از اینکه مکه در هفدهم ماه رمضان فتح گردید، پیامبر خدا ﷺ نوزده روز دیگر در مکه باقی ماندند، و نماز را دو رکعتی می خواندند، پس مراد از قول ابن عباس که پیامبر خدا ﷺ در ماه رمضان به طرف حنین رفتند این است که: در ماه رمضان قصد رفتن به حنین را نمودند، گرچه رفتن حقیقی بعد از ماه رمضان واقع گردید.

(۲) مراد از این گفته ابن عباس رضی الله عنه که: (مردمان مختلف بودند): احتمال دارد که این اختلاف در خود روزه داشتن بوده باشد، زیرا بعضی روزه داشتند، و بعضی روزه نداشتند، چنانچه احتمال دارد که در حکم روزه داشتن در سفر بوده باشد، که آیا در سفر روزه خوردن بهتر است، و یا روزه داشتن، و یا اختلاف شان در این بوده باشد که پیامبر خدا ﷺ روزه دارند و یا روزه ندارند، و در هر موردی که باشد، چنین اختلافاتی جائز است، و باکی ندارد، و البته سیاق حدیث دلالت بر این دارد که مختلف بودن آن ها در روزه داشتن و در روزه نداشتن بود.

(۳) در این روایت همان طور که مشاهده می کنید بعد از آنکه پیامبر خدا ﷺ روزه خود را خوردند، روزه خواران به روزه داران گفتند: (اینک شما هم روزه خود را بخورید)، ولی در تہذیب طبری آمده است که در این وقت روزه خواران برای روزه داران گفتند: ای گنهکاران! اکنون روزه خود را بخورید.

سُفْيَانَ عِنْدَ حَظْمِ الْحَيْلِ، حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ». فَحَبَسَهُ الْعَبَّاسُ، فَجَعَلَتِ الْقَبَائِلُ تَمُرُّ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، تَمُرُّ كَتَيْبَةً كَتَيْبَةً عَلَى أَبِي سُفْيَانَ، فَمَرَّتْ كَتَيْبَةً، قَالَ: يَا عَبَّاسُ مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: هَذِهِ غَفَارُ، قَالَ: مَا لِي وَلِغَفَارٍ، ثُمَّ مَرَّتْ جُهَيْنَةُ، قَالَ مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ مَرَّتْ سَعْدُ بْنُ هُدَيْمٍ فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ، وَمَرَّتْ سُلَيْمٌ، فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ، حَتَّى أَقْبَلَتْ كَتَيْبَةً لَمْ يَرَ مِثْلَهَا، قَالَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: هُوَ لَاءِ الْأَنْصَارِ، عَلَيْهِمْ سَعْدُ بْنُ عَبَادَةَ مَعَهُ الرَّايَةُ، فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عَبَادَةَ: يَا أَبَا سُفْيَانَ، الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَلْحَمَةِ، الْيَوْمَ نُسْتَحِلُّ الْكَعْبَةَ، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: يَا عَبَّاسُ حَبَدًا يَوْمَ الدَّمَارِ، ثُمَّ جَاءَتْ كَتَيْبَةٌ، وَهِيَ أَقْلُ الْكَتَائِبِ، فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابُهُ، وَرَايَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعَ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ، فَلَمَّا مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَبِي سُفْيَانَ قَالَ: أَلَمْ تَعْلَمْ مَا قَالَ سَعْدُ بْنُ عَبَادَةَ؟ قَالَ: «مَا قَالَ؟» قَالَ: كَذَا وَكَذَا، فَقَالَ: «كَذَبَ سَعْدٌ، وَلَكِنْ هَذَا يَوْمٌ يُعَظَّمُ اللَّهُ فِيهِ الْكَعْبَةَ، وَيَوْمٌ تُكْسَى فِيهِ الْكَعْبَةُ» قَالَ: وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ تُرَكِّزَ رَايَتُهُ بِالْحُجُونِ قَالَ غُرُورَةٌ، وَأَخْبَرَنِي نَافِعُ بْنُ جُبَيْرٍ بْنُ مُطْعِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ الْعَبَّاسَ، يَقُولُ لِلزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ هَا هُنَا أَمْرُكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ تُرَكِّزَ الرَّايَةَ، قَالَ: «وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَئِذٍ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ أَنْ يَدْخُلَ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ مِنْ كِدَاءٍ، وَدَخَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ كِدَاءٍ، فَقَتِلَ مِنْ خَيْلِ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ رَجُلَانِ: حُبَيْشُ بْنُ الْأَشْعَرِ، وَكُرْزُ بْنُ جَابِرٍ الْفَهْرِيُّ [رواه البخارى: ٤٢٨٠].

۱۶۶۲- از عروه بن زبیر رضی اللہ عنہما روایت است که گفت: در سال فتح مکه، هنگامی که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حرکت نمودند، و این خبر برای قریش رسید، ابوسفیان بن حرب، و حکیم بن حزام، و بدیل بن ورقاء برآمده و اخبار پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را جستجو می کردند، آن‌ها آمدند تا به منطقه (مر الظهران) رسیدند، در اینجا آتش‌هایی را دیدند مانند آتش‌های روز عرفه ^(۱).

ابوسفیان گفت: این چه آتشی است؟ گویا آتشی روزه عرفه است؟
بدیل بن ورقاء گفت: شاید آتش‌های [قبیله] (بنی عمرو) باشد.

۱- یعنی: آتش‌های بسیار زیاد را دیدند، و در روایت ابن سعد آمده است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم امر کرده بودند تا ده هزار آتش به تعداد افراد لشکر مسلمانان بر افروخته شود.

ابوسفیان گفت: افراد قبیله عمرو کمتر از این هستند، عده از پاسبانان پیامبر خدا ﷺ آن‌ها را دیدند، خود را به آن‌ها رساندند، و آن‌ها را گرفتند و نزد پیامبر خدا ﷺ آوردند، ابوسفیان مسلمان شد.

هنگام حرکت کردن، پیامبر خدا ﷺ به عباس رضی الله عنه گفتند که: «ابوسفیان را در تنگی گردنه کوه نگهدار تا خیل مسلمانان را مشاهده نماید»، عباس رضی الله عنه او را همان‌جا نگهداشت.

قبائل با پیامبر خدا ﷺ از پیش روی ابوسفیان فوج فوج می‌گذشتند، هنگام مرور یکی از آن گروه‌ها، ابوسفیان برای عباس رضی الله عنه گفت: این کدام گروه است؟ گفت: این قبیله (غفار) است، گفت: مرا با غفار کاری نیست.

بعد از آن قبیله جهینه گذشت، [ابوسفیان] همان سوال خود را تکرار نمود، سپس قبیله سعد بن هزیم آمد [باز ابوسفیان] همان سوالش را تکرار نمود، بعد از آن قبیله سلیم رسید، و او همان سوال خود را تکرار نمود، تا آنکه گروهی آمد که مثل آن را ندیده بود.

پرسید: این‌ها کیانند؟

گفت: این‌ها مردم انصاراند، و امیر [این گروه] سعد بن عباد رضی الله عنه بود، که بیرق هم در دست وی بود.

سعد بن عباد رضی الله عنه گفت: ای ابوسفیان! امروز روز خونریزی است، امروز روزی است که کعبه مباح می‌گردد.

ابوسفیان برای عباس رضی الله عنه گفت: ای کاش روز ذمار می‌بود^(۱).

بعد از آن گروه دیگری آمد که خوردترین گروه‌ها بود، و پیامبر خدا ﷺ با صحابه‌های خود در آن گروه بودند، و بیرق پیامبر خدا ﷺ در دست زبیر بن عوام رضی الله عنه بود.

۱- یعنی: ای کاش روزی می‌بود که می‌توانستم از قوم خود دفاع نمایم، و یا: روزی است که باید از من دفاع نمائی، در مغازی اموری آمده است که چون پیامبر خدا ﷺ نزد ابوسفیان رسیدند، ابوسفیان برای‌شان گفت: مگر امر بکشتن قوم خود داده‌اید؟ پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «نه»، ابوسفیان گفت: سعد بن عباد رضی الله عنه چنین و چنان می‌گوید، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «ای ابوسفیان! امروز روز رحمت است، روزی است که برای قریش عزت داده می‌شود» و سعد را خواستند، و بیرق را از دستش گرفته و بدست فرزندش قیس بن سعد دادند.

چون پیامبر خدا ﷺ بر ابوسفیان گذشتند، ابوسفیان برای [پیامبر خدا ﷺ] گفت: مگر خبر نداری که سعد بن عباده چه گفت؟

پرسیدند: «چه گفت»؟ گفت: چنین و چنان گفت.

فرمودند: «سعد دروغ گفته است، امروز روزی است که خداوند کعبه را معظم می‌سازد، و روزی است که کعبه پوشانده می‌شود».

راوی گفت که: پیامبر خدا ﷺ امر کردند که بیرق‌شان در حجون نصب گردد، [حُجُون جایی است در داخل شهر مکه نزدیک مقبره معلی].

عباس رضی الله عنه برای زبیر رضی الله عنه گفت: ای ابا عبدالله! پیامبر خدا ﷺ برای تو امر کردند که بیرق را در اینجا نصب نمائی.

راوی گفت که: در این روز پیامبر خدا ﷺ خالد بن ولید رضی الله عنه را امر کردند که از طرف بالائی مکه از راه گداه داخل شود، و خود پیامبر خدا ﷺ از پائینی مکه از راه گدا داخل شدند، از لشکریان خالد بن ولید رضی الله عنه در این روز دو نفر به شهادت رسیدند، یکی حُبیش بن أشعر و دیگری کُز بن جابر فهری رضی الله عنه ^(۱).

۱۶۶۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُعَقَّلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ عَلَى نَاقَتِهِ، وَهُوَ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفَتْحِ يُرْجَعُ» [رواه البخاری: ۴۲۸۱].

۱۶۶۳- از عبدالله بن معقل رضی الله عنه ^(۲) روایت است که گفت: در روز فتح مکه پیامبر خدا ﷺ را دیدم که برشتر خود سوار بودند و سوره فتح را با ترجیع [یعنی: با انداختن صدا در گلو] تلاوت می‌کردند.

و گفت: اگر ترس این نمی‌بود که مردم در اطراف جمع گردند [سوره فتح] را به مانندی که پیامبر خدا ﷺ با ترجیع تلاوت می‌کردند، با ترجیع تلاوت می‌کردم.

۱- سبب کشته شدن این دو نفر آن بود که آن‌ها از لشکر جدا افتاده بودند، و مشرکین از فرصت استفاده نموده و آن‌ها را به شهادت رساندند.

۲- وی عبدالله بن معقل بن عبد غنم مزنی است، در بیعت شجره اشتراک نموده بود، و یکی از کسانی است که در غزوه تبوک گریه می‌کردند، و یکی از ده نفری است که عمر رضی الله عنه آن‌ها را به بصره فرستاد تا برای آن‌ها علم دین را بیاموزند، و در سال پنجاه و نه در بصره وفات نمود، و وصیت کرد که ابوبرزه اسلمی بر وی نماز بخواند، (الاصابه: ۳۷۲/۲).

۱۶۶۴- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكَّةَ يَوْمَ الْفَتْحِ، وَحَوْلَ الْبَيْتِ سِتُونَ وَثَلَاثَ مِائَةٍ نُصَبَ فَجَعَلَ يَطْعُنُهَا بِعُودٍ فِي يَدِهِ، وَيَقُولُ: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَطْلُ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِيُ الْبَطْلُ وَمَا يُعِيدُ﴾ [رواه البخاری: ۴۲۸۷].

۱۶۶۴- از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: روز فتح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مکه داخل شدند، و در اطراف خانه، سه صد و شصت بت بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با چوبی که در دست داشتند، به پهلوی آن بت‌ها می‌زدند و می‌گفتند: «حق آمد و باطل از میان رفت» «حق آمد و باطل نه چیزی را از نو می‌آفریند، و نه دوباره زنده می‌کند»^(۱).

۲۹- «باب»

باب [۲۹]

۱۶۶۵- عَنْ عَمْرِو بْنِ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا بِمَاءِ مَمَرِ النَّاسِ، وَكَانَ يَمُرُّ بِنَا الرُّكْبَانَ فَنَسَّأَلُهُمْ: مَا لِلنَّاسِ؟ مَا هَذَا الرَّجُلُ؟ فَيَقُولُونَ: يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ أَرْسَلَهُ، أَوْحَى إِلَيْهِ، أَوْ: أَوْحَى اللَّهُ بِكَذَا، فَكُنْتُ أَحْفَظُ ذَلِكَ الْكَلَامَ، وَكَأَنَّمَا يَقْرَأُ فِي صَدْرِي، وَكَانَتْ الْعَرَبُ تَلَوُّهُ بِإِسْلَامِهِمُ الْفَتْحِ، فَيَقُولُونَ: ائْتَرُكُوهُ وَقَوْمَهُ، فَإِنَّهُ إِنْ ظَهَرَ عَلَيْهِمْ فَهُوَ نَبِيٌّ صَادِقٌ، فَلَمَّا كَانَتْ وَقَعَةُ أَهْلِ الْفَتْحِ، بَادَرَ كُلُّ قَوْمٍ بِإِسْلَامِهِمْ، وَبَدَرَ أَبِي قَوْمِي بِإِسْلَامِهِمْ، فَلَمَّا قَدِمَ قَالَ: جِئْتُكُمْ وَاللَّهِ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَقًّا، فَقَالَ: «صَلُّوا صَلَاةَ كَذَا فِي حِينِ كَذَا، وَصَلُّوا صَلَاةَ كَذَا فِي حِينِ كَذَا، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَلْيُؤَدِّئُوا أَحَدَكُمْ، وَلْيُؤَمِّمَكُمْ أَكْثَرَكُمْ قُرْآنًا». فَتَنظَرُوا فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَكْثَرَ قُرْآنًا مِنِّي، لِمَا كُنْتُ أَتَلَّقِي مِنَ الرُّكْبَانِ، فَقَدَّمُونِي بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، وَأَنَا ابْنُ سِتِّ أَوْ سَبْعِ سِنِينَ، وَكَانَتْ عَائِي بُرْدَةً، كُنْتُ إِذَا سَجَدْتُ تَقَلَّصْتُ عَنِّي، فَقَالَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الْحَيِّ: أَلَا تُعْطُوا عَنَّا اسْتِ قَارِئِكُمْ؟ فَاشْتَرَوْا فَقَطَعُوا لِي قَمِيصًا، فَمَا فَرِحْتُ بِشَيْءٍ فَرِحِي بِذَلِكَ الْقَمِيصِ [رواه البخاری: ۴۳۰۲].

۱- زیرا از نو آفریدن چیزی و دوباره زنده کردن آن خاص برای خداوند متعال است، و این بت‌های ساخته شده که قدرت دفاع از خود را ندارند، به طور یقین از آفریدن و زنده کردن دوباره مردمان عاجز می‌باشند.

۱۶۶۵- از عمرو بن سلمه رضی الله عنه^(۱) روایت است که گفت: [سکونت و بود و باش ما] برسر آبی بود که رفت و آمد مردم از آنجا صورت می‌گرفت، از قافله‌های که از نزدما می‌گذشتند می‌پرسیدیم: مردم را چه شده است؟ مردم را چه شده است؟ این شخص [یعنی: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] چگونه است؟

می‌گفتند: شخصی است که گمان می‌کند او را خدا فرستاده است، و بر او وحی کرده است، - و یا خداوند این چیز را برایش وحی فرستاده است - و من این سخنان را طوری حفظ می‌کردم که گویا به سینه‌ام نقش می‌بنند، و مردم عرب در مسلمان شدن خود منتظر فتح مکه بودند و می‌گفتند: او را با قومش وا می‌گذاریم، اگر بر آن‌ها غالب شد، معلوم است که براستی او پیامبر خدا است.

و هنگامی که مکه فتح گردید، هر قومی در مسلمان شدن از دیگری سبقت می‌جست، و پدر من در مسلمان شدن از دیگر افراد قوم خود مبادرت جست.

بعد از اینکه بازگشت گفت: به خداوند سوگند است که از نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده‌ام، و به ما امر کردند که: فلان نماز را در فلان وقت، و فلان نماز را در فلان وقت اداء نمایند، و هنگامی که وقت نماز داخل شد، یکی از شما اذان بدهید، و هر کدام شما که از قرآن بیشتر حفظ دارد، برای شما امامت بدهد.

چون جستجو نمودند، کسی را نیافتند که از من قرآن را بیشتر حفظ داشته باشد، زیرا من از قافله‌هایی که [از قبیلہ ما] می‌گذشت، قرآن را می‌آموختم، و همان بود که مرا امام خود انتخاب نمودند، و من در این وقت شش و یا هفت ساله بودم، و پیراهن خط داری داشتم که [به سبب کوتاهی] هنگام سجده کردن بالا می‌رفت [و عورتم معلوم می‌شد].

۱- وی عمرو بن سلمه [به کسر لام] بن نفع جرمی است، طوری که خودش در این حدیث می‌گوید، نسبت به آنکه از دیگر مردم قوم خود قرآن را بیشتر یاد داشت، برای آن‌ها امامت می‌داد، از وی روایت می‌کند که گفت: یکی از کسانی که نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتند من بودم، وقتی که می‌خواستیم از نزد ایشان برگردیم، مردم گفتند: یا رسول الله! چه کسی برای ما امامت بدهد؟ فرمودند: کسی که از شما قرآن را بیشتر آموخته است، و در بین آن‌ها کسی که از من قرآن را بیشتر آموخته باشد، وجود نداشت، و من در آن وقت طفل بودم، (اسد الغابه: ۴/۱۱۰).

زنی از زن‌های آن قریه [برای مردمی که پشت سرم نماز می‌خواندند] گفت: چرا (ک..) امام خود را از ما [زن‌ها] نمی‌پوشید؟ آن‌ها رفتند جامه خریدند و برایم پیراهنی ساختند، و [در عمر خود] به هیچ چیزی به اندازه آن پیراهن، خوشحال نشده بودم^(۱).

۳۰- باب: قول الله: ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ...﴾ إِلَى قَوْلِهِ:

﴿غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

باب [۳۰]: قول خداوند که: ﴿و روز حنین، هنگامی که بسیار بودن شما، شما را به غرور واداشت...﴾

۱۶۶۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى أَنَّهُ كَانَ بِيَدِهِ صَرْبَةٌ، قَالَ: «صُرِبْتُهَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ حُنَيْنٍ» [رواه البخاری: ۴۳۱۴].

۱۶۶۶- از عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه روایت است که در دست وی اثر ضربه بود، و می‌گفت: این ضربه در روز حنین هنگامی که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودم، بر من اصابت نمود^(۲).

۳۱- باب: غَزْوَةُ أُوطَاسٍ

باب [۳۱]: غزوه اوطاس

۱۶۶۷- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَمَّا فَرَغَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ حُنَيْنٍ بَعَثَ أَبَا عَامِرٍ عَلَى جَيْشٍ إِلَى أُوطَاسٍ، فَلَقِيَ دُرَيْدَ بْنَ الصَّمَّةِ، فَقَتِلَ دُرَيْدٌ وَهَزَمَ اللَّهُ أَصْحَابَهُ، قَالَ أَبُو مُوسَى: وَبَعَثَنِي مَعَ أَبِي عَامِرٍ، فَرُمِي أَبُو عَامِرٍ فِي رُكْبَتَيْهِ، رَمَاهُ جُسَمِي بِسَهْمٍ فَأَنْبَتَهُ فِي رُكْبَتَيْهِ، فَاَنْتَهَيْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ: يَا عَمَّ مَنْ رَمَاكَ؟ فَأَشَارَ إِلَى أَبِي مُوسَى فَقَالَ: ذَلِكَ

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) امامت دادن طفل هوشیار و با فهم، جواز دارد.

(۲) ستر عورت در نماز فرض است، و اینکه عورت آن طفل هنگام نماز خواندن نمایان می‌شد، سبب عدم علم آن‌ها به فرضیت پوشاندن عورت در نماز در آن وقت بود.

۲- از این دانسته می‌شود که ابو اوفی رضی الله عنه در غزوه حنین اشتراک داشت، و اولین غزوه که در آن اشتراک نموده بود، غزوه حدیبیه است.

قَاتِلِي الَّذِي رَمَانِي، فَقَصَدْتُ لَهُ فَلَحِقْتُهُ، فَلَمَّا رَأَى وَلِي، فَاتَّبَعْتُهُ وَجَعَلْتُ أَقُولُ لَهُ أَلَا تَسْتَحْيِي، أَلَا تَتَّبِئْتُ، فَكَفَّفَ، فَاحْتَلَفْنَا صَرْبَتَيْنِ بِالسَّيْفِ فَقَتَلْتُهُ، ثُمَّ قُلْتُ لِأَبِي عَامِرٍ: قَتَلَ اللَّهُ صَاحِبَكَ، قَالَ: فَاَنْزِعْ هَذَا السَّهْمَ فَزَرَعْتُهُ فَزَرَا مِنْهُ الْمَاءُ، قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي أَفَرِي النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ السَّلَامَ، وَقُلْ لَهُ: اسْتَغْفِرْ لِي. وَاسْتَخْلَفَنِي أَبُو عَامِرٍ عَلَى النَّاسِ، فَمَكَّتْ يَسِيرًا ثُمَّ مَاتَ، فَرَجَعْتُ فَدَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِهِ عَلَى سَرِيرٍ مُرْمَلٍ وَعَلَيْهِ فِرَاشٌ، فَذُكِرَ رِمَالُ السَّرِيرِ بَظَهْرِهِ وَجَنْبَيْهِ، فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبْرِنَا وَخَبَرَ أَبِي عَامِرٍ، وَقَالَ: قُلْ لَهُ اسْتَغْفِرْ لِي، فَدَعَا بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبِيدِ أَبِي عَامِرٍ». وَرَأَيْتُ بِيَاضَ إِبْطِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَوْقَ كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِكَ مِنَ النَّاسِ». فَقُلْتُ: وَلي فَاسْتَغْفِرْ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسِ دَنْبُهُ، وَأَدْخِلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُدْخَلًا كَرِيمًا» [رواه البخارى: ٤٣٢٣].

۱۶۶۷- از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: بعد از آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از غزوه حنین فارغ شدند، ابو عامر را به سرکردگی لشکری به اوطاس فرستادند، این لشکر با دُرید بن صمّه روبرو گردید [و به جنگ پرداختند]، در نتیجه دُرید کشته شد، و اطرافیان را خداوند به هزیمت مواجه ساخت.

ابو موسی رضی الله عنه گفت که: و مرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با ابو عامر فرستاده بودند، زانوی ابو عامر رضی الله عنه مجروح شد، و کسی که او را مجروح ساخت، شخصی از بنی چشم بود، که تیری حواله‌اش کرد و به زانویش اصابت نمود.

نزدش رفتم و گفتم: ای عمویم! چه کسی شما را مجروح ساخت؟
 به طرف ابو موسی اشاره کرد و گفت: قاتلم آن شخص است که مرا به تیر زده است.
 به طرف آن شخص دویدم و به او نزدیک شدم، چون مرا دید گریخت، به دنبالش دویده و می‌گفتم: آیا شرم نمی‌کنی؟ آیا مقاومت کرده نمی‌توانی؟ همان بود که ایستاد و درگیر شدیم، بعد از رد و بدل کردن شمشیر، او را کشتم.

بعد از آن برای ابو عامر گفتم: آن شخص را خداوند به قتل رسانید.
 گفت: بیا و این تیر را از پایم بیرون کن، تیر را از پایش کشیدم، از جایش آب برآمد.
 ابو عامر گفت: برادر زاده‌ام! سلام مرا برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برسان و بگو که برایم طلب آموزش نمایند، و مرا عوض خود امیر لشکر ساخت و چیزی نگذشت که وفات نمود.

به مدینه برگشتم و نزد پیامبر خدا ﷺ به خانه‌شان رفتم، بالای تختی که از ریسمان بافته شده بود و فرشی بر روی آن انداخته شده بود، نشسته بودند، و ریسمان‌ها به پشت و پهلویشان اثر گذاشته بود، سرگذشت خود و ابوعامر را برای‌شان گفتم و افزودم که گفت: برای پیامبر خدا ﷺ بگو که برایم طلب آمرزش نمایند.

[پیامبر خدا ﷺ] آبی طلبیدند و وضوء ساختند، بعد از آن دست‌های خود را بالا نموده و دعا کردند که: «الهی! برای بندهات ابوعامر پیامرز» و دست‌های خود را آن‌چنان بلند کردند که سفیدی زیر بغل‌شان را دیدم، بعد از آن گفتند: «الهی! مرتبه او را در روز قیامت از مرتبه بسیاری از خلق خود بلندتر بگردان».

گفتم: برای من هم طلب آمرزش نمائید.

دعا کردند که: «الهی! گناهان عبدالله بن قیس را برایش پیامرز، و در روز قیامت جای خوبی را نصیبش بگردان».

۳۲- باب: غَزْوَةُ الطَّائِفِ فِي شَوَّالِ سَنَةِ ثَمَانٍ

باب [۳۲]: غزوه طائف در شوال سال هشتم

۱۶۶۸- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَ: دَخَلَ عَلِيٌّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَعِنْدِي مُحْتَثٌ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ إِنْ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ الطَّائِفَ غَدًا، فَعَلَيْكَ بِابْنَةِ غَيْلَانَ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ بِأَرْبَعٍ، وَتُدِيرُ بِثَمَانٍ، وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَدْخُلَنَّ هَؤُلَاءِ عَلَيْكُنَّ» [رواه البخاری: ۴۳۲۴].

۱۶۶۸- از ام سلمه رضی الله عنها روایت است که گفت: در حالی که شخص مخنثی نزد من بود، پیامبر خدا ﷺ وارد شدند، و شنیدند که این مخنث برای عبدالله بن اُمیه [که برادر ام سلمه باشد]، می‌گوید: ای عبدالله! اگر خداوند فردا فتح طائف را نصیب شما کرد، دختر غیلان را انتخاب کن، زیرا او از فرط زیبایی چهارگانه می‌آید و هشت‌گانه می‌رود.

پیامبر خدا ﷺ [خطاب به ام سلمه رضی الله عنها] فرمودند: «چنین اشخاصی نباید نزد شما داخل شوند»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱۶۶۹- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: لَمَّا حَاصَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الطَّائِفَ، فَلَمْ يَنْلُ مِنْهُمْ شَيْئًا، قَالَ: «إِنَّا قَافِلُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». فَتَقَلَّ عَلَيْهِمْ، وَقَالُوا: نَذْهَبُ وَلَا نَفْتَحُهُ، وَقَالَ مَرَّةً: «تَقْفُلُ». فَقَالَ: «اعْدُوا عَلَى الْقِتَالِ». فَعَدَوْا فَأَصَابَهُمْ جِرَاحٌ، فَقَالَ: «إِنَّا قَافِلُونَ عَدَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ». فَأَعْجَبَهُمْ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. [رواه البخاری: ۴۳۲۵].

۱۶۶۹- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله طائف را محاصره نمودند و به آن‌ها کاری کرده نتوانستند، فرمودند: «إِنْ شَاءَ اللَّهُ برمی‌گردیم».

این سخن بر مسلمانان گران آمد و گفتند: فتح ناکرده چگونه برگردیم، [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] فرمودند: «فردا صبح جنگ را شروع کنید».

چون فردا جنگ را شروع نمودند، عده زخمی شدند، [در این وقت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] فرمودند: «إِنْ شَاءَ اللَّهُ فردا برمی‌گردیم» این بار از شنیدن این سخن خوشحال شدند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خندیدند.

(۱) (مخنت): کسی است که علائم مرد و زن در وی وجود دارد، ولی میلی به زن‌ها ندارد، از این جهت در ردیف (غیر اولی الاربه) داخل گردیده و آمدن آن در نزد زن‌ها، باکی ندارد، ولی اگر مخنتی بود که در وی میل به زن‌ها مشاهده می‌شد، باید از رفتنش در نزد زن‌ها ممانعت به عمل آید، چنانچه نص حدیث دلالت بر این حکم دارد.

(۲) نام این دختری که آن مخنت از وی یاد کرد، (بادیه) بود، و بعد از فتح طائف با پدرش مسلمان شد، و عبدالرحمن بن عوف با وی ازدواج نمود، و مقصد آن مخنت از این گفته‌اش که این دختر چهارگانه می‌آید و هشت‌گانه می‌رود، این بود که: آن دختر از چاقی زیاد، بر روی شکمش چهار پرده افتاده که در هنگام آمدنش آن چهار پرده نمایان می‌گردد، و چون برمی‌گردد، دنباله آن پرده‌های چاق از هر دو طرف پهلوهایش ظاهر می‌شود، که مجموعاً هشت پرده به چشم می‌خورد.

(۳) نام این مخنت (هیت) بود، و در روایتی آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از شنیدن این سخن از وی، او را از مدینه کوچ دادند، (بیرون کردند و به جای دیگری فرستادند)، و چون خلافت به عمر بن خطاب رضی الله عنه رسید، کسی برایش گفت که (هیت) پیر و ضعیف شده است، و همان بود که برایش اجازه داد که در روز جمعه به مدینه بیاید و از مردم برایش چیزی بطلبد و واپس به جایش برگردد.

۱۶۷۰- عَنْ سَعْدٍ وَأَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا: سَمِعْنَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ، وَهُوَ يَعْلَمُ فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ» [رواه البخاری: ۴۳۲۶].

۱۶۷۰- از سعد و ابوبکره رضی الله عنهما روایت است که گفتند: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که فرمودند: «کسی که دانسته خود را به غیر پدر خود نسبت بدهد، بهشت بر وی حرام است.»

۱۶۷۱- وفي رواية: أَمَا أَحَدُهُمَا فَأَوَّلُ مَنْ رَمَى بِسَهْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَكَانَ تَسَوَّرَ حِصْنَ الطَّائِفِ فِي أَنَابِ فَجَاءَ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَفِي رِوَايَةٍ: فَنَزَلَ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله ثَلَاثَ ثَلَاثَةٍ وَعِشْرِينَ مِنَ الطَّائِفِ. [رواه البخاری: ۴۳۲۷].

۱۶۷۱- و در روایت دیگری آمده است که یکی از آن‌ها [که سعد باشد] نخستین کسی است که در راه خدا تیر انداخت، و دیگری [که ابوبکره باشد] کسی است که با عده بر دیوار قلعه طائف بالا شد و نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد، و در روایت دیگری آمده است که گفت: و یکی از بیست و سه کسی است که بر دیوار قلعه طائف بالا شده بودند [و به غرض مسلمان شدن] نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده بودند^(۱).

۱۶۷۲- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ نَازِلٌ بِالْحُجْرَاتِ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ، وَمَعَهُ بِلَالٌ فَأَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: أَلَا تُنَجِّرُنِي مَا وَعَدْتَنِي؟ فَقَالَ لَهُ: «أُبَشِّرُ» فَقَالَ: قَدْ أَكْثَرْتَ عَلَيَّ مِنْ أُبْشِرٍ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ أَبِي مُوسَى وَبِلَالٌ كَهَيْئَةِ الْعَضْبَانِ، فَقَالَ: «رَدَّ الْبُشْرَى، فَأَقْبَلَا أَنْتُمَا» قَالَا: قَبِلْنَا، ثُمَّ دَعَا بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ فِيهِ وَمَجَّ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «اشْرَبَا مِنْهُ، وَأَفْرِعَا عَلَيَّ وَجُوهَكُمَا وَنُحُورَكُمَا وَأُبَشِّرَا». فَأَخَذَا الْقَدَحَ فَفَعَلَا، فَتَادَتْ أُمُّ سَلَمَةَ مِنْ وَرَاءِ السُّرِّ: أَنْ أَفْضِلَا لِأُمَّكُمَا، فَأَفْضَلَا لَهَا مِنْهُ طَائِفَةً [رواه البخاری: ۴۳۲۸].

۱- در وقتی که مسلمانان طائف را در محاصره داشتند، ابوبکره رضی الله عنهما در داخل طائف با عده دیگری مسلمان شد، و چون راهی برای رسیدن به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای‌شان نبود، از این جهت بر دیوار قلعه طائف بالا شده و نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند.

۱۶۷۲- از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با بلال رضی الله عنه در (جعرانه) بین مکه و مدینه منزل گزیده بودند، من با ایشان بودم، شخص بادیه نشینی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: آیا به وعده که به من داده‌اید وفا نمی‌کنید؟^(۱)

برایش گفتند: «برایت بشارت باشد».

گفت: «برایت بشارت باشد» را برایم بسیار گفتند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روی خود را به طرف ابوموسی و بلال کردند و در حالت غضب فرمودند: «بشارتی را که برایم دادم رد کرد، شما آن را قبول کنید». آن دو نفر گفتند: قبول داریم.

بعد از آن قرح آبی را طلبیدند، و دست و روی خود را در آن قرح شستند، و آب دهان خود را در آن قرح انداختند و گفتند: «از این قرح بیا شامید و بر روی‌ها و سینه‌های خود بمالید، و برای شما بشارت باشد».

[ابو موسی و بلال] قرح را گرفتند و همچنان کردند، ام سلمه رضی الله عنها از پشت پرده برای آن دو نفر گفت که: برای مادر خود هم چیزی نگهدارید^(۲)، و آن‌ها مقداری از آب آن قرح را برای ام سلمه رضی الله عنها نگهداشتند.

۱۶۷۳- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: جَمَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَاسًا مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ: «إِنَّ قُرَيْشًا حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ وَمُصِيبَةٍ، وَإِنِّي أَرَدْتُ أَنْ أَجْبُرَهُمْ وَأَتَأَلَّفَهُمْ، أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ بِالدُّنْيَا، وَتَرْجِعُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى بُيُوتِكُمْ» قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا، وَسَلَكَتِ الْأَنْصَارُ شِعْبًا، لَسَلَكَتُ وَادِي الْأَنْصَارِ، أَوْ شِعْبَ الْأَنْصَارِ» [رواه البخاری: ۴۳۳۴].

۱۶۷۳- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عده از انصار را جمع کردند و فرمودند: «قریش به عادات جاهلیت و به مصیبتی [که از کشته شدن پدران و فرزندان‌شان برای آن‌ها رسیده است] نو ارتباط هستند، و من خواستم تا خاطر

۱- وعده را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش داده بودند این بود که از غنائم حنین چیزی برایش بدهند.

۲- مقصد ام سلمه رضی الله عنها خودش بود، زیرا وی از ازواج مطهرات است، و وی از این سبب خود را مادر آن‌ها نامید، که ازواج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به نص قرآن کریم، امهات مؤمنین می‌باشند.

آن‌ها را خوش سازم و دل‌شان را به دست آورم، مگر شما رضایت نمی‌دهید که دیگران با مال و ثروت دنیوی، و شما با پیامبر خدا ﷺ به خانه‌های تان برگردید؟
گفتند: چرا رضایت نمی‌دهیم؟
فرمودند: اگر مردم به دره‌ای بروند، و انصار به راه باریکی، من به دره‌ای انصار و یا به راه باریکی که انصار رفته‌اند می‌روم».

۳۳- باب: بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَىٰ بَنِي جَدِيمَةَ

باب [۳۳]: فرستادن پیامبر خدا ﷺ خالد بن ولید را به سوی بنی جذیمه

۱۶۷۴- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَىٰ بَنِي جَدِيمَةَ، فَدَعَاهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، فَلَمْ يُحْسِنُوا أَنْ يَقُولُوا: أَسْلَمْنَا، فَجَعَلُوا يَقُولُونَ: صَبَأْنَا صَبَأَنَا، فَجَعَلَ خَالِدٌ يَقْتُلُ مِنْهُمْ وَيَأْسِرُ، وَدَفَعَ إِلَى كُلِّ رَجُلٍ مِّنَّا أَسِيرَهُ، حَتَّىٰ إِذَا كَانَ يَوْمَ أَمْرٍ خَالِدٌ أَنْ يَقْتُلَ كُلَّ رَجُلٍ مِّنَّا أَسِيرَهُ، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَا أَقْتُلُ أَسِيرِي، وَلَا يَقْتُلُ رَجُلٌ مِّنْ أَصْحَابِي أَسِيرَهُ، حَتَّىٰ قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَكَرْنَا، وَفَرَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدَهُ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدٌ مَرَّتَيْنِ» [رواه البخاری: ۴۳۳۹].

۱۶۷۴- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ خالد بن ولید را به طرف بنی جذیمه فرستادند، و ایشان را دعوت به اسلام نمود، ولی آن‌ها به طور شایسته نگفتند که مسلمان شدیم، بلکه در عوض گفتند که از دینی به دین دیگری داخل گردیدیم، خالد عدۀ از آن‌ها را کشت و عدۀ را اسیر نمود، و اسیر هر کس را برایش سپرد.

در یکی از روزها خالد امر کرد که هر کس باید اسیرش را به قتل برساند، من گفتم: به خداوند سوگند نه خودم اسیرم را می‌کشم و نه هم کسی از همراهانم اسیرش را خواهد کشت، تا اینکه نزد پیامبر خدا ﷺ آمدم و از واقعه برای‌شان خبر دادیم.

پیامبر خدا ﷺ دست‌های خود را بالا کرده و فرمودند: «الهی! از کار خالد به تو بیزار می‌جویم» و این سخن را دوبار تکرار نمودند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۳۴- باب: سَرِيَّةُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حُدَافَةَ السَّهْمِيِّ. وَعَلَقَمَةَ بْنِ مُجَرِّزِ الْمُدَلِّجِيِّ وَيُقَالُ
إِنَّهَا سَرِيَّةُ الْأَنْصَارِيِّ

باب [۳۴]: گروه عبدالله بن حذافه سهمی و علقمه ابن مجرز مدلیجی که برایش گروه
انصاری نیز می گویند

۱۶۷۵- عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَرِيَّةً فَاسْتَعْمَلَ
رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يُطِيعُوهُ، فَعَضِبَ، فَقَالَ: أَلَيْسَ أَمْرُكُمْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ أَنْ تُطِيعُونِي؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَاجْمَعُوا لِي حَطَبًا، فَجَمَعُوا، فَقَالَ: أَوْقِدُوا نَارًا،
فَأَوْقِدُوهَا، فَقَالَ: ادْخُلُوهَا، فَهَمُّوا وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يُمَسِّكُ بَعْضًا، وَيَقُولُونَ: فَرَرْنَا إِلَى النَّبِيِّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ النَّارِ، فَمَا زَالُوا حَتَّى خَمَدَتِ النَّارُ، فَسَكَنَ غَضَبُهُ، فَبَلَغَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «لَوْ دَخَلُوهَا مَا خَرَجُوا مِنْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، الطَّاعَةُ فِي
الْمَعْرُوفِ» [رواه البخاری: ۴۳۴۰].

۱۶۷۵- از علی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله لشکری را فرستادند و
شخصی را از انصار بر آن لشکر امیر تعیین نمودند، [این شخص عبدالله بن حذافه
سهمی بود]، و به لشکریان امر کردند که از آن شخص اطاعت نمایند.
[روزی آن شخص بر لشکریان] غضب کرد و گفت: آیا مگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای شما
نگفتند که از من اطاعت کنید؟

ابن اسحاق بعد از ذکر این قضیه می گوید: بعد از خبر شدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این واقعه، علی بن
ابی طالب رضی الله عنه را طلبیدند و برایش گفتند: ای علی! به نزد این مردم برو، و به قوانین جاهلیت پشت
پا بزن، علی رضی الله عنه با مال فراوانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همراهش فرستاده بودند، نزد آن مردم رفت، هر
کسی که کشته شده بود، خونبهایش را داد، و هر مالی که تلف شده بود، به صاحبش عوض داد،
حتی از ظرف تلف شده که سگ در آن طعام می خورد، نیز تاوان داد، و بعد از خونبها دادن برای
کشتگان و تاوان دادن برای اموال، باز هم اموال زیادی نزدش باقی مانده بود، علی رضی الله عنه از آن مردم
پرسید: آیا خونی بدون خونبها، و یا مالی بدون تاوان باقی مانده است؟ گفتند: نه خیر باقی نمانده
است، علی رضی الله عنه گفت: این اموال باقی مانده هم روی احتیاط از شما باشد، زیرا شاید کسی بدون
خونبها و یا مالی بدون تاوان باقی مانده باشد، سپس نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برگشت، و از جریان ایشان
را مطلع ساخت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مطابق حق کار کردی، و کار خوبی کردی.

گفتند: بلی چنین گفتند.

گفت: برایم هیزم جمع کنید، آن‌ها هیزم جمع کردند و آوردند.

گفت: هیزم‌ها را آتش بزنید، [قرار امرش هیزم‌ها را] آتش زدند.

گفت: خود را در آتش بی‌اندازید، چون قصد داخل شدن در آتش را نمودند، یکدیگر

را گرفتند و گفتند: ما از رفتن به آتش به دین پیامبر خدا ﷺ رو آوردیم، و به همین

کشمکش بودند که آتش خاموش گردید، و غضب آن شخص نیز فرو نشست.

چون این خبر برای پیامبر خدا ﷺ رسید فرمودند: «اگر در آن آتش داخل می‌شدند

تا روز قیامت از آن بیرون نمی‌شدند، طاعت از امیر در کارهایی است که موافق شریعت

باشد»^(۱).

۳۵- باب: بَعَثَ أَبِي مُوسَى وَمُعَاذٍ إِلَى الْيَمَنِ قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ

باب [۳۵]: فرستادن ابو موسی و معاذ به سوی یمن پیش از حجة الوداع

۱۶۷۶- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ اللَّهَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعَثَهُ وَمُعَاذَ بْنِ جَبَلٍ إِلَى الْيَمَنِ، قَالَ: وَبَعَثَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى مِخْلَافٍ، قَالَ: وَالْيَمَنُ مِخْلَافَانِ، ثُمَّ قَالَ: «يَسْرًا وَلَا تُعَسِّرَا، وَبَشْرًا وَلَا تُنْفِرَا»، فَانْطَلَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِلَى عَمَلِيهِ، وَكَانَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِذَا سَارَ فِي أَرْضِهِ كَانَ قَرِيبًا مِنْ صَاحِبِهِ أَحَدَتْ بِهِ عَهْدًا، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَسَارَ مُعَاذٌ فِي أَرْضِهِ قَرِيبًا مِنْ صَاحِبِهِ أَبِي مُوسَى، فَجَاءَ يَسِيرٌ عَلَى بَعْغَتِهِ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِ، وَإِذَا هُوَ جَالِسٌ، وَقَدْ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ النَّاسُ وَإِذَا رَجُلٌ عِنْدَهُ قَدْ جُمِعَتْ يَدَاؤُهُ إِلَى عُنُقِهِ، فَقَالَ لَهُ مُعَاذٌ: يَا

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اطاعت از امیر در اموری است که مخالف شریعت نباشد، و در امور مخالف شریعت اطاعت از وی واجب نیست، و البته این به آن معنی نیست که اگر امیری به چیزی مخالف شریعت امر کرد، از امارت خلع گردیده، و در هیچ کاری نباید از وی پیروی نمود، بلکه به این معنی است که: از امیر در همان کاری که به خلاف شریعت امر کرده است، نباید پیروی و اطاعت نمود، ولی در اموری دیگری که موافق شریعت است، اطاعت کردن از وی واجب و لازم است.

(۲) سبب غضب امیر سریه آن بود که هنگام بازگشتن از جنگ، عده خواستند تا به عجله نزد خانواده‌های خود برگردند، و این کار سبب غضب امیرشان عبدالله بن حذافه سهمی شد، و از این سبب برای‌شان امر کرد که هیزمی را جمع کرده و خود را در آتش بی‌اندازند...

عَبَدَ اللَّهُ بَنَ قَيْسٍ أَيْمَ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا رَجُلٌ كَفَرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ، قَالَ: لَا أَنْزِلُ حَتَّى يُقْتَلَ، قَالَ: إِنَّمَا جِيءَ بِهِ لِذَلِكَ فَأَنْزِلْ، قَالَ: مَا أَنْزِلُ حَتَّى يُقْتَلَ، فَأَمَرَ بِهِ فُقِتِلَ، ثُمَّ نَزَلَ فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، كَيْفَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟ قَالَ: أَتَقَوُّهُ تَقَوُّقًا، قَالَ: فَكَيْفَ تَقْرَأُ أَنْتَ يَا مُعَاذُ؟ قَالَ: أَنَا أَوَّلَ اللَّيْلِ، فَأَقُومُ وَقَدْ قَضَيْتُ جُزْئِي مِنَ النَّوْمِ، فَأَقْرَأُ مَا كَتَبَ اللَّهُ لِي، فَأَحْتَسِبُ نَوْمِي كَمَا أَحْتَسِبُ قَوْمِي. [رواه البخاری: ۴۳۴۱، ۴۳۴۲].

۱۶۷۶- از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او و معاذ رضی الله عنهما را به یمن فرستادند، و گفت: هر کدام از این دو نفر را به یک اقلیم فرستادند، و یمن دارای دو اقلیم بود.

و بعد از آن برای ما گفتند: «[با مردم] آسان‌گیری کنید و سخت‌گیری نکنید، [و مردم را به دین] خوش بین بسازید و بد بین مسازید».

هر کدام از این دو نفر به سر وظیفه‌اش رفت و وقتی که در قلمرو خود به گشت و گذار می‌رفت و به قلمرو دیگری نزدیک می‌شد، نزدش می‌آمد و بر او سلام می‌داد. باری معاذ رضی الله عنه از قلمرو خود به قلمرو ابوموسی نزدیک شد و بر قاطرش به راه ادامه داد، تا به نزدش رسید، دید که ابو موسی نشسته است، و مردم به اطرافش جمع شده‌اند، و در نزدش شخصی است که دست‌هایش را برگردنش بسته‌اند.

معاذ رضی الله عنه گفت: ای عبدالله بن قیس! این شخص چه کاره است؟

ابوموسی رضی الله عنه گفت: شخصی است که بعد از مسلمان شدن دوباره کافر شده است.

گفت: تا او کشته نشود از قاطرم پیاده نمی‌شوم.

گفت: تو پیاده شو! این شخص برای همین کار [یعنی: برای کشته شدن] اینجا آورده شده است.

گفت: تا کشته نشود پیاده نمی‌شوم، ابوموسی رضی الله عنه امر کرد و او را کشتند.

بعد از آن معاذ رضی الله عنه پیاده شد و گفت: یا عبدالله! قرآن را چگونه می‌خوانی؟

گفت: شب و روز به طورگاه و بیگاه می‌خوانم.

گفت: ای معاذ! تو چگونه می‌خوانی؟

گفت: اول شب می‌خوابم و بعد از آنکه جزئی از شب گذشت برمی‌خیزم و هر آنچه که خداوند نصیبم کرده بود می‌خوانم، و از خواب شدن خود همان اندازه امید ثواب دارم که از شب خیزی خود^(۱).

۱۶۷۷- عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعَثَهُ إِلَى الْيَمَنِ، فَسَأَلَهُ عَنْ أَشْرَبِيَّةٍ تُصْنَعُ بِهَا، فَقَالَ: «وَمَا هِيَ؟» قَالَ: الْبَيْتَعُ وَالْمِزْرُ، فَقُلْتُ لِأَيِّ بُرْدَةٍ: مَا الْبَيْتَعُ؟ قَالَ: نَبِيذُ الْعَسَلِ، وَالْمِزْرُ نَبِيذُ الشَّعِيرِ، فَقَالَ: «كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ» [رواه البخاری: ۴۳۴۳].

۱۶۷۷- از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را به طرف یمن فرستادند، و وی از حکم بعضی از نوشیدنی‌هایی که در آنجا ساخته می‌شود از ایشان پرسید.

از وی پرسیدند: «آن نوشیدنی‌ها چیست؟»

گفت: نبیذ عسل، و نبیذ جو.

فرمودند: «هر مستی‌آوری حرام است»^(۲).

۱- زیرا کسی که قصدش از خوابیدن و راحت کردن، آمادگی برای عبادت و خدمت به خلق الله باشد، همان خواب و راحتش نیز در حسناتش حساب می‌گردد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شرابی که از انگور ساخته شده باشد، کم و زیاد آن حرام است، یعنی: همان طوری که یک کاس و یک پیاله آن حرام است، یک قطره آن نیز حرام است، خواه سبب مستی بشود، و خواه نشود، و حد خمر نیز بر شارب همان یک قطره جاری می‌گردد، و این مسئله مورد اتفاق همگان است.

(۲) ولی شرابی که از چیزهای دیگر مانند: جو، جواری، خرما، عناب، و حبوبات و یا میوه‌جات و گیاهان دیگر ساخته می‌شود، اگر کسی از آن‌ها به اندازه بخورد که به سر حد مستی برسد، به اتفاق علماء حد بر وی نیز جاری می‌گردد، ولی اگر مقداری را خورد که به سر حد مستی نرسید، جمهور علماء می‌گویند: همان طوری که در شراب انگور فرقی بین کم و زیاد آن نیست، در هر شراب دیگری نیز فرقی بین کم و زیاد آن نیست، و در نتیجه همان طوری که از خوردن شراب اندکی که از انگور ساخته شده باشد، حد لازم می‌گردد، از خوردن شراب اندکی که از هر چیز دیگری ساخته شده باشد، نیز حد لازم می‌گردد، و عده دیگری از آن جمله امام ابو حنیفه رحمته الله بر این نظراند، که در غیر شراب انگور تا وقتی که به سر حد مستی نرسد، حد لازم نمی‌گردد، و نظر سومی نیز وجود دارد، و آن این است که اگر کسی این نوع شراب را با دانستن اینکه حرام است

نوشید، حد بر وی جاری می‌گردد، و اگر از اهل تاویل باشد، و روی تاویل بنوشد، حد بر وی جاری نمی‌گردد، ولی از نگاه نص، قول اول راجح‌تر به نظر می‌رسد، زیرا پیامبر خدا ﷺ فرموده‌اند که: هر مستی آوری شراب است، بنابراین فرقی بین این شراب و آن شراب نیست، چنان‌چه عمرؓ حد شراب را بر قدامه بن مظعون و یارانش جاری ساخت، در حالی که آن‌ها شرابی را که نوشیده بودند، حلال می‌دانستند، المغنی (۲۹۰/۱۲) - (۴۹۷/۱۲).

۳) شرابی که از انگور ساخته شود، کم و زیاد آن حرام است، و طوری که هم اکنون گفتیم حتی یک قطره آن نیز حرام بوده و موجب حد است، ولی شرابی که از غیر انگور باشد، در آن دو نظر وجود دارد، نظر اول آن است که: فرقی بین این شراب و آن شراب نیست، بلکه هر چیزی که شراب گفته شود، و از صفت آن این باشد که مستی می‌آورد، مانند شراب انگور نوشیدن کم و زیاد آن حرام است، زیرا پیامبر خدا ﷺ فرموده‌اند که: «ما أسكر كثيره، فقليله حرام»، یعنی: چیزی که مقدار زیاد آن مستی بیاورد، مقدار اندک آن نیز حرام است، و بعضی از علماء از آن جمله امام ابوحنیفهؒ می‌گویند: که عصیر انگور در صورتی که پخته شود، و دو ثلثش برود، و نقیع خرما، و کشمش در صورتی که پخته شود، ولو آنکه دو ثلثش هم نرود، و نبیذ گندم، و جو، و جواری، و امثال این‌ها خواه خام باشد، و خواه پخته وقتی حرام است که به سر حد مستی برسد، و اگر به سر حد مستی نرسید، حرام نیست، و دلیل‌شان حدیثی است که ابن عباسؓ از پیامبر خدا ﷺ روایت می‌کند که فرمودند: «حرمت الخمر لعینها، والسكر من كل شراب»، یعنی: حرام بودن شراب به سبب عین شراب است، و هر نوشیدنی دیگری وقتی که به حد مستی برسد.» و گرچه هر طرف دلیل طرف دیگر را مناقشه کرده و رد نموده‌اند، ولی آنچه که می‌توان در این موضوع ابراز نظر نمود این است که:

اول: آنکه حرام شمردن این نوع نوشیدنی‌ها به احتیاط نزدیک‌تر است، زیرا همان طوری که می‌بینیم مسئله اختلافی است، و هر قوم احتمال دارد که خطا و یا صواب باشد، زیرا اگر نظر کسانی که می‌گویند: این نوع شراب حرام است، صواب باشد، ما هم همان چیز را گفته‌ایم که صواب است، و اگر نظر کسانی که این نوع نوشیدنی را حرام نمی‌دانند صواب باشد، و آن را حرام بدانیم و کسی آن را در تمام عمر خود هرگز ننوشد، برایش نه ضرری در دنیا می‌رسد، و نه در آخرت.

دوم آنکه: اگر بگوئیم که نوشیدن این چنین نوشیدنی‌هایی تا وقتی که به سرحد مستی نرسد، حرام نیست، می‌شود کسی از آن‌ها امروز یک مقداری بنوشد که به سرحد مستی نرسد، و فردا یک اندازه بیشتر و پس فردا اندازه بیشتر، تا بالاخره هر اندازه که خواسته باشد، بنوشد، و به سرحد مستی هم نرسد، و به این طریق شراب را بنوشد، و بگوید که حلال است، و طوری که معلوم است، در علم اصول فقه یکی از ادله شرعیه سد ذریعه فساد است.

۳۶- باب: بَعَثَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَخَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ إِلَى الْيَمَنِ

باب [۳۶]: فرستادن علی بن ابی طالب و خالد بن ولید رضی الله عنهما به یمن

۱۶۷۸- عَنْ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: بَعَثْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ إِلَى الْيَمَنِ، قَالَ: ثُمَّ بَعَثَ عَلِيًّا بَعْدَ ذَلِكَ مَكَانَهُ فَقَالَ: «مُرْ أَصْحَابَ خَالِدٍ، مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ أَنْ يُعَقِّبَ مَعَكَ فَلْيُعَقِّبْ، وَمَنْ شَاءَ فَلْيُقْبِلْ» فَكُنْتُ فِي يَمَنِ عَقَّبَ مَعَهُ، قَالَ: فَغَنِمْتُ أَوَاقٍ ذَوَاتِ عَدَدٍ [رواه البخاری: ۴۳۴۹].

۱۶۷۸- از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما را با خالد بن ولید رضی الله عنه به یمن فرستادند، ولی بعد از آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی رضی الله عنه را به جای خالد تعیین نموده و فرمودند: «برای همراهان خالد بگو! کسی که می خواهد با تو به یمن برود، با تو برود، و کسی که می خواهد پیش تر برود، پیش تر برود» و من از کسانی بودم که با علی رضی الله عنه به یمن رفتم، و چندین اوقیه غنیمت به دست آوردیم.

۱۶۷۹- عَنْ بُرَيْدَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا إِلَى خَالِدِ لَيْقِيصَ الْخُمُسِ، وَكُنْتُ أُبْغِضُ عَلِيًّا وَقَدْ اُعْتُسَلْتُ، فَقُلْتُ لِحَالِدٍ: أَلَا تَرَى إِلَى هَذَا، فَلَمَّا قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «يَا بُرَيْدَةُ أَتُبْغِضُ عَلِيًّا؟» فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «لَا تُبْغِضُهُ فَإِنَّ لَهُ فِي الْخُمُسِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ» [رواه البخاری: ۳۴۵۰].

۱۶۷۹- از بریده رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی رضی الله عنه را نزد خالد رضی الله عنه فرستادند تا خمس را از وی تحویل بگیرد، و من از علی رضی الله عنه بدم آمد، چون دیدم که او غسل کرده است، برای خالد رضی الله عنه گفتم: آیا این را می بینی [که چه کرده است]؟

چون نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدیم قصه را برای شان گفتم، فرمودند: «ای بریده! آیا از علی بدت می آید؟»
گفتم: بلی.

سوم آنکه: نظر امام محمد بن حسن شیبانی رحمته الله در مذهب حنفی هم همین است که هر نوشیدنی که سبب مستی شود، فرقی بین کم و زیاد آن نیست، و اکثر احناف هم همین نظر را مختار می دانند، و می گویند: در این عصر و زمانی که فساد همه گیر شده است، باید به موافق به همین نظر فتوی داد، رد المختار علی الدر المختار (۳۷/۴-۳۸).

فرمودند: «نباید از وی بدت بیاید، زیرا نصیبش از خمس، بیشتر از این می‌شود»^(۱).

۱۶۸۰- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَعَثَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْيَمَنِ بِدُهَيْبَةَ فِي أَدِيمٍ مَقْرُوظٍ، لَمْ تُحْصَلْ مِنْ ثَرَابِهَا، قَالَ: فَفَسَمَهَا بَيْنَ أَرْبَعَةِ نَفَرٍ، بَيْنَ عُمَيْيَةَ بْنِ بَدْرٍ، وَأَفْرَعِ بْنِ حَابِسٍ، وَزَيْدِ الْحَيْلِ، وَالرَّابِعِ: إِمَّا عَلْقَمَةَ وَإِمَّا عَامِرُ بْنُ الطُّفَيْلِ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: كُنَّا نَحْنُ أَحَقُّ بِهَذَا مِنْ هَؤُلَاءِ، قَالَ: فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «أَلَا تَأْمَنُونِي وَأَنَا أَمِينٌ مَنْ فِي السَّمَاءِ، يَأْتِينِي خَبْرُ السَّمَاءِ صَبَاحًا وَمَسَاءً»، قَالَ: فَقَامَ رَجُلٌ غَائِرُ الْعَيْنَيْنِ، مُشْرِفُ الْوَجُنَّتَيْنِ، نَاشِئُ الْجُبَّةِ، كَثُ اللَّحْيَةِ، مَحْلُوقُ الرَّأْسِ، مُشَمَّرُ الْإِرَارِ، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اتَّقِ اللَّهَ، قَالَ: «وَيْلَكَ، أَوْلَسْتُ أَحَقَّ أَهْلِ الْأَرْضِ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ» قَالَ: ثُمَّ وَلَّى الرَّجُلُ، قَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَا أَضْرِبُ عُنُقَهُ؟ قَالَ: «لَا، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ يُصَلِّي» فَقَالَ خَالِدٌ: وَكَمْ مِنْ مُصَلٍّ يَقُولُ بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي لَمْ أُمَرَ أَنْ أَنْقُبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ وَلَا أَشَقُّ بُطُونَهُمْ» قَالَ: ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ وَهُوَ مُقَفٌّ، فَقَالَ: «إِنَّهُ يَخْرُجُ مِنْ ضَنْضِعِي هَذَا قَوْمٌ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ رَطْبًا، لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ»، وَأَظْنُهُ قَالَ: «لَئِنْ أَدْرَكْتُهُمْ لَأَقْتُلْتَهُمْ قَتْلَ ثَمُودَ» [رواه البخاری: ۴۳۵۱].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سبب غسل کردن علی علیه السلام آن بود که وی از اموال خمس، کنیزی را برای خود بر گزیده و با وی جماع کرده بود، و بریده به خیال آنکه این عمل علی علیه السلام خیانت در اموال بیت المال است، از وی بدش آمد.

(۲) خطابی علیه السلام می‌گوید: این کار علی علیه السلام دارای دو اشکال است، اول آنکه: وی مال غنائم را برای خود تقسیم کرده بود، دوم آنکه: آن کنیز را پیش از استبراء وطی نموده، ولی علماء چنین جواب داده‌اند که: برای امام و همچنین نماینده وی روا است که غنیمت را هر وقت که خواسته باشد بین مستحقین آن - که خودش یکی از آنها می‌باشد - تقسیم نماید، و علی علیه السلام چنین کاری کرده بود، و اینکه علی علیه السلام آن کنیز را پیش از استبراء وطی کرده بود، شاید سببش آن باشد که آن کنیز هنوز بالغ نشده بود، بنابراین احتیاجی به استبراء نداشت، و یا اینکه آن کنیز بکر بود، و این چیز برای علی علیه السلام ثابت شده بود، و بنابر اجتهادش کنیزی که بکر باشد، احتیاجی به استبراء ندارد.

۱۶۸۰- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: علی بن ابی طالب رضی الله عنه از یمن مقدار طلائی را که هنوز از خاکش تصفیه نشده بود، در داخل پوست آش داده برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرستاد^(۱)، ایشان آن طلاها را بین چهار نفر تقسیم نمودند: عیینه بن بدر، أقرع بن حابس، زید الخلیل، و چهارم آن‌ها علقمه، و یا عامر بن طفیل. یکی از صحابه گفت: به این مال، ما از این‌ها مستحق‌تر بودیم.

گفت: این سخن به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید، فرمودند: «مگر به امانت داری من اطمینان ندارید، و من امین آن ذاتی هستم که در آسمان است، صبح و شام خبر آسمان برایم می‌رسد».

گفت: شخصی که دارای چشمان فرو رفته، روی استخوانی، پیشانی برآمده، ریش پرپشت، سر تراشیده و ازار برزده بود، برخاست و گفت [این شخص نامش نافع، و مشهور به ذی الخویصره بود]: یا رسول الله! از خدا بترس! فرمودند: «ای وای بر تو! مگر من سزاوارترین افراد روی زمین در ترسیدن از خدا نیستم؟» آن شخص برخاست و رفت.

خالد بن ولید رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! آیا گردنش را زنم؟ فرمودند: «نه شاید نماز بخواند».

خالد رضی الله عنه گفت: چه بسا کسانی که نماز می‌خوانند و به زبان خود چیزی می‌گویند که در دل‌شان نیست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من مامور نشده‌ام که دل مردم را بشکافم، و یا شکم آن‌ها را بدرم».

راوی گفت: در حالی که آن شخص می‌رفت [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] به سوی او نظر کرده و گفتند: «از نسل این شخص مردمی به وجود می‌آیند که کتاب خدا را بسیار شریف و خوب تلاوت می‌کنند، ولی این قرآن خواندن آن‌ها از حنجره‌های آن‌ها تجاوز نمی‌کند، و از دین، آن‌چنان به سرعت خارج می‌شوند، که تیر از هدف خارج می‌شود».

۱- این مال از خمس غنیمت بود، و این همان نصیبی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌توانند هر طور که خواسته باشند، در آن تصرف نمایند.

و گمان می‌کنم که گفتند: «اگر ایشان را دریابم به مانند قوم ثمود خواهم کشت»^(۱).

۳۷- باب: غزوة ذی الخَلْصَة

باب [۳۷]: غزوة ذی الخَلْصَة

۱۶۸۱- تَقَدَّمَ حَدِيثَ جَرِيرٍ فِي ذَلِكَ، وَقَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (أَلَا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلْصَةِ؟) وَذَكَرَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ، قَالَ جَرِيرٌ: وَكَانَ ذُو الْخَلْصَةِ بَيْتًا بِالْيَمَنِ لِخُثْعَمَ، وَبَجِيلَةَ، فِيهِ نُصْبٌ تُعَبَّدُ، قَالَ: وَلَمَّا قَدِمَ جَرِيرُ الْيَمَنَ، كَانَ بِهَا رَجُلٌ يَسْتَقْسِمُ بِالْأَزْلَامِ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ رَسُولَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَا هُنَا، فَإِنْ قَدَرَ عَلَيْكَ صَرَبَ عُنُقِكَ، قَالَ: فَبَيْنَمَا هُوَ يَضْرِبُ بِهَا إِذْ وَقَفَ عَلَيْهِ جَرِيرٌ، فَقَالَ: لَتَكْسِرَنَّهَا وَلَتَشْهَدَنَّ: أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَوْ لِأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ؟ قَالَ: فَكَسَرَهَا وَشَهِدَ [رواه البخاری: ۴۳۵۷].

۱۶۸۱- حدیث جریر رضی اللہ عنہ در مورد ذو الخَلْصَة، و این گفته پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم که فرمودند: «مرا از ذو الخَلْصَة راحت نمی‌سازد» قبلاً گذشت، و در این روایت، جریر رضی اللہ عنہ می‌گوید: ذوالخَلْصَة خانه بود در یمن که مردم خُثْعَم و بَجِيلَة بتھائی را در آن قرار داده بودند و عبادت می‌کردند.

راوی می‌گوید: هنگامی که جریر رضی اللہ عنہ به یمن رسید، شخصی در آنجا وجود داشت که با (ازلام) فال می‌دید، کسی برای او گفت که فرستاده پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در همین جا است، اگر به دستش بیفتی گردنت را می‌زند.

گفت: و در حالی که او با آن (ازلام) فال می‌دید، جریر رضی اللہ عنہ بر بالای سرش ایستاد و گفت: یا این‌ها را می‌شکنی و شهادت می‌دهی که: (لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) و یا آنکه گردنت را می‌زنم، او آن (ازلام) را شکست و مسلمان شد^(۲).

۱- یعنی: همه آن‌ها را بدون استثناء خواهم کشت.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) فال بینی حرام است، و امام مسلمین باید مانع این کار شود، و کسانی که به این کار اشتغال می‌ورزند، (ولی امر) طوری که لازم می‌داند، باید آن‌ها را تعزیر و تادیب نماید.

۳۸- باب: ذَهَابُ جَرِيرٍ إِلَى الْيَمَنِ

باب [۳۸]: رفتن جریر به طرف یمن

۱۶۸۲- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ بِالْيَمَنِ، فَلَقَيْتُ رَجُلَيْنِ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ، ذَا كَلَّاعٍ، وَذَا عَمْرٍو، فَجَعَلْتُ أَحَدَهُمَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ لَهُ: ذُو عَمْرٍو: لَيْنٌ كَانَ الَّذِي تَذَكَّرُ مِنْ أَمْرِ صَاحِبِكَ، لَقَدْ مَرَّ عَلَيَّ مِنْذُ ثَلَاثٍ، وَأَقْبَلًا مَعِيَ حَتَّى إِذَا كُنَّا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، رُفِعَ لَنَا رُكْبٌ مِنْ قِبَلِ الْمَدِينَةِ فَسَأَلْتَاهُمْ، فَقَالُوا: «قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَاسْتُخْلِفَ أَبُو بَكْرٍ، وَالتَّاسُ صَالِحُونَ، فَقَالَا: أَخْبِرْ صَاحِبَكَ أَنَّا قَدْ جِئْنَا وَلَعَلَّنَا سَنَعُودُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَرَجَعَا إِلَى الْيَمَنِ [رواه البخارى: ۴۳۵۹].

۱۶۸۲- و از جریر رضی الله عنه روایت است که گفت: در یمن بودم و با دو نفر از اهل یمن یکی ذو کلاع، و دیگری ذو عمرو ملاقی شدم^(۱)، با آن‌ها درباره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شروع به صحبت نمودم.

ذو عمرو برایم گفت: اگر آنچه را که از این شخص می‌گوئی حقیقت داشته باشد، امروز سه روز است که از وفاتش می‌گذرد^(۱)، آن دو نفر با من به راه افتادند، در بین راه

۲) اینکه فالبین‌ها ادعای غیبگویی را می‌کنند، دروغ می‌گویند، زیرا این شخص اگر غیب را می‌دانست، باید خبر می‌شد که فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله در یمن است، و خود را از وی پنهان می‌کرد، و حد اقل همان روز از خانه‌اش بیرون نمی‌شد، و یا اقلاً لحظه پیشتر از آنکه بر بالای سرش برسد، از وجودش در حول و حوش خود اطلاع حاصل می‌کرد، و چون هیچ یک از این چیزها را درک نکرد، و برای خود کاری کرده نتوانست، پس از اینکه برای دیگران کاری کرده بتواند، کاملاً مستحیل به نظر می‌رسد.

۱- (ذو کلاع): رئیس قوم خود بود، و در بین آن‌ها نفوذ فراوان داشت، در جاهلیت ادعای خدائی کرد، و بعد از اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جریر را نزدش فرستادند، مسلمان شد، ولی شرف حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در نیافت، و در سال سی و هفت هجری وفات یافت، گویند بسیار جواد و کلان دست بود، در یک روز دوازده هزار غلام را آزاد ساخت، و (ذو عمرو) یکی ملوک و یا بزرگان یمن بود، بعد از مسلمان شدن می‌خواست با (ذو کلاع) نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیاید، ولی هنگامی که از وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اطلاع یافت، با ذی کلاع به یمن برگشت، و در زمان خلافت عمر رضی الله عنه هر دو نفر آن‌ها به مدینه هجرت نمودند.

بودیم، قافله که از طرف مدینه می‌آمد، برای ما نمایان شد، از ایشان [راجع به احوال پیامبر خدا ﷺ] پرسیدیم، گفتند: پیامبر خدا ﷺ وفات کرده‌اند، و ابوبکر ﷺ جانشین‌شان شده است و مردم آرام‌اند.

آن دو نفر برایم گفتند: به رفیقت [یعنی: ابوبکر ﷺ] بگو! که ما آمده بودیم، و شاید این‌شاء الله بار دیگر برگردیم، این را گفتند و به طرف یمن برگشتند.

۳۹- باب: غزوة سيف البحر

باب [۳۹]: غزوة سيف البحر

۱۶۸۳- عَنْ جَابِرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ قَالَ: «بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْنًا قِبَلَ السَّاحِلِ، وَأَمَرَ عَلَيْهِمْ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ وَهُمْ ثَلَاثُ مِائَةٍ، فَخَرَجْنَا وَكُنَّا بِنَعْضِ الطَّرِيقِ فِي بَنِي الزَّادِ، فَأَمَرَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِأَزْوَادِ الْحَيْشِ، فَجُمِعَ فَكَانَ مِرْوَدِي تَمْرٍ، فَكَانَ يَقُوْتُنَا كُلَّ يَوْمٍ قَلِيلٌ قَلِيلٌ حَتَّى فِيَّ فَلَمْ يَكُنْ يُصَيِّنُنَا إِلَّا تَمْرَةً تَمْرَةً، فَقُلْتُ: مَا تُغْنِي عَنْكُمْ تَمْرَةٌ؟ فَقَالَ: لَقَدْ وَجَدْنَا فَقْدَهَا حِينَ فَنَيْتُ، ثُمَّ انْتَهَيْنَا إِلَى الْبَحْرِ فَإِذَا حُوتٌ مِثْلُ الطَّرِبِ، فَأَكَلْنَا مِنْهَا الْقَوْمُ ثَمَانِي عَشْرَةَ لَيْلَةً، ثُمَّ أَمَرَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِضَلْعَيْنِ مِنْ أَضْلَاعِهِ فَنَصَبَا، ثُمَّ أَمَرَ بِرَاحِلَةٍ فَرَجَلَتْ ثُمَّ مَرَّتْ تَحْتَهُمَا فَلَمْ تُصِبْهُمَا [رواه البخاری: ۴۳۶۰].»

۱۶۸۳- از جابر ﷺ روایت است که گفت: چون پیامبر خدا ﷺ گروهی را به تعداد سه صد نفر به طرف ساحل فرستادند، و ابو عبیده بن جراح ﷺ را بر آنها امیر تعیین نمودند، بر آمدیم، در بین راه بودیم که غذا تمام شد.

ابو عبیده ﷺ امر کرد تا قوت باقی مانده لشکر جمع آوری گردد، و جمع آوری شد، دو کیسه خرما شد، روزانه کم کم برای ما می‌داد، تا آنکه آن خرماها کم شد، و روزانه برای ما فقط یک یک خرما می‌رسید.

۱- امام شرقاوی در شرح مختصر زبیدی می‌گوید: این شخص یا از طریق کهانت تاز وفات نبی کریم ﷺ اطلاع حاصل کرده بود، و یا از محدثین بود که چنین اموری در قلب‌شان خطور می‌کند، و یا اینکه تایخ وفات نبی کریم ﷺ را در کتب قدیمه دیده بود، و یا بعضی از کسانی که از مدینه منوره به یمن آمده بودند، این خبر را به طور پنهانی برایش رسانده بودند، به طوری که جریر ﷺ از این واقعه خبر نشده بود.

گفتم: آن یک خرما برای شما چه می‌توانست بکند؟
گفت: تاثیر نبودن آن را وقتی درک کردیم که خرماها تمام شد و چیزی باقی نماند، بعد از آن به کنار دریا رسیدیم، دیدیم ماهی به مانند تپه آنجا افتاده است، لشکریان هژده شب از آن ماهی خوردند، بعد از آن ابو عبیده امر کرد تا دو استخوان از استخوان‌های پهلوی او را ایستاده کنند، و امر کرد تا شتری را پالان کنند، شتر پالان شد، بعد از آن از زیر آن دو استخوان گذشت، و به آن تماس نکرد.

۱۶۸۴- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فِي رَوَايَةٍ، أَنَّهُ قَالَ: فَأَلْقَى لَنَا الْبَحْرُ دَابَّةً يُقَالُ لَهَا الْعَنْبُرُ، فَأَكَلْنَا مِنْهُ نِصْفَ شَهْرٍ، وَادَّهَنَّا مِنْ وَدَكِهِ حَتَّى ثَابَتْ إِلَيْنَا أَجْسَامُنَا. وَعَنْهُ فِي رَوَايَةٍ أُخْرَى: قَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ: كَلُّوا، فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ ذَكَرْنَا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: (كَلُّوا، رِزْقًا أَخْرَجَهُ اللَّهُ، أَطْعَمُونَا إِنْ كَانَ مَعَكُمْ). فَأَتَاهُ بَعْضُهُمْ بِعُضْوٍ فَأَكَلَهُ. [رواه البخاری: ۴۳۶۱].

۱۶۸۴- و از جابر رضی الله عنه در روایت دیگری آمده است که گفت: دریا برای ما حیوانی را بیرون انداخت که برایش (عنبر) می‌گویند، نیم ماه از آن حیوان خوردیم و از روغنش آنقدر به جان خود مالیدیم که اجسام ما به حال اولی خود برگشت.

و در روایت دیگری از جریر رضی الله عنه آمده است که ابو عبیده رضی الله عنه [برای لشکریان] گفت که: بخورید، و چون به مدینه آمدیم این واقعه را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قصه نمودیم، فرمودند: «رزقی را که خداوند برای شما آماده کرده است بخورید، و اگر از آن چیزی به همراه شما باشد، برای ما هم بدهید»، کسی از آن لشکریان چیزی از آن ماهی را آورد، و ایشان خوردند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) خوردن ماهی که در آب مرده باشد، تا وقتی که متعفن نشده باشد، جواز دارد.
- (۲) در وقت قحطی و گرسنگی روا است که طعام موجود، بین همگان توزیع گردد.
- (۳) در طعمی که به طور دسته جمعی خورده می‌شود، برکت است.

۴۰ - باب: غزوة عینة بن حصن

باب [۴۰]: غزوة عینة بن حصن

۱۶۸۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «أَنَّهُ قَدِمَ رَكْبٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَمْرُ الْقَعْقَاعِ بْنِ مَعْبَدِ بْنِ زُرَّارَةَ، قَالَ عُمَرُ: بَلْ أَمْرُ الْأَقْرَعِ بْنِ حَابِسٍ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: مَا أَرَدْتُ إِلَّا خِلَافِي، قَالَ عُمَرُ: مَا أَرَدْتُ خِلَافَكَ، فَتَمَارِيَا حَتَّى ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا، فَنَزَلَ فِي ذَلِكَ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْدُمُوا﴾ [الحجرات: ۱] حَتَّى انْقَضَتْ [رواه البخاری: ۴۳۶۷].

۱۶۸۵- از عبدالله بن زبیر رضی اللہ عنہما روایت است که گروهی از مردم بنی تمیم نزد پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آمدند، ابوبکر رضی اللہ عنہ پیشنهاد کرد و گفت: قعقاع بن معبد بن زرارہ را بر آن‌ها امیر مقرر نمائید، و عمر رضی اللہ عنہ اقرع بن حابس را پیشنهاد کرد^(۱).

ابوبکر رضی اللہ عنہ گفت: مقصدی جز مخالفت با من نداشتی، عمر رضی اللہ عنہ گفت: قصد مخالفت با تو را نداشتیم، مجادله آن‌ها به جایی رسید که صدای شان بلند شد، و این قول خداوند متعال نازل گردید: «ای مؤمنان! بر خدا و رسولش پیشی مگیرید...» تا آخر این آیت^(۲).

۴۱ - باب: وفد بنی حنیفہ و حدیث ثمامہ بن أثال

باب [۴۱]: وفد بنی حنیفہ و حدیث ثمامہ بن أثال

۱۶۸۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْلًا قِبَلَ نَجْدٍ، فَجَاءَتْ بِرَجُلٍ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ يُقَالُ لَهُ ثُمَامَةُ بْنُ أَثَالٍ، فَرَبَطُوهُ بِسَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ؟» فَقَالَ:

۱- ابوبکر رضی اللہ عنہ از آن جهت قعقاع را پیشنهاد کرد که وی نسبت به اقرع کلان سال تر بود، و عمر رضی اللہ عنہ از آن جهت اقرع را پیشنهاد کرد که وی نسبت به قعقاع فهمیده تر بود، و البته هر کدام اراده خود را داشتند، و غرض شخصی در میان نبود.

۲- یعنی: تا این قول خداوند متعال که: ﴿وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾، و معنی آیه کریمه این است که: پیش از تصمیم گیری پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم شما تصمیم نگیرید، بلکه باید موقف شما متابعت از خدا و رسول او و پیروی از وحی باشد.

عِنْدِي خَيْرٌ يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ تَقْتُلَنِي تَقْتُلْ ذَا دَمٍ، وَإِنْ تُنْعِمَ تُنْعِمَ عَلَيَّ شَاكِرٍ، وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْمَالَ فَسَلْ مِنْهُ مَا شِئْتَ، فَتَرَكْتُ حَتَّى كَانَ الْعَدُوُّ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: «مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ؟» قَالَ: مَا قُلْتُ لَكَ: إِنَّ تُنْعِمَ تُنْعِمَ عَلَيَّ شَاكِرٍ، فَتَرَكَهُ حَتَّى كَانَ بَعْدَ الْعَدُوِّ، فَقَالَ: «مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ؟» فَقَالَ: عِنْدِي مَا قُلْتُ لَكَ، فَقَالَ: «أُظْلِفُوا ثُمَامَةَ» فَانْطَلَقَ إِلَى نَجْلِ قَرِيبٍ مِنَ الْمَسْجِدِ، فَاعْتَسَلَ ثُمَّ دَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، يَا مُحَمَّدُ، وَاللَّهِ مَا كَانَ عَلَى الْأَرْضِ وَجْهُ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ وَجْهِكَ، فَقَدْ أَصْبَحَ وَجْهَكَ أَحَبَّ الْوُجُوهِ إِلَيَّ، وَاللَّهِ مَا كَانَ مِنْ دِينٍ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ دِينِكَ، فَأَصْبَحَ دِينُكَ أَحَبَّ الدِّينِ إِلَيَّ، وَاللَّهِ مَا كَانَ مِنْ بَلَدٍ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ بَلَدِكَ، فَأَصْبَحَ بَلَدُكَ أَحَبَّ الْبِلَادِ إِلَيَّ، وَإِنَّ حَيْلَكَ أَخَذْتَنِي وَأَنَا أُرِيدُ الْعُمْرَةَ، فَمَادَا تَرَى؟ فَبَشَّرَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَمَرَهُ أَنْ يَعْتَمِرَ، فَلَمَّا قَدِمَ مَكَّةَ قَالَ لَهُ قَائِلٌ: صَبَوْتُ، قَالَ: لَا، وَلَكِنْ أَسْلَمْتُ مَعَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَا وَاللَّهِ، لَا يَأْتِيكُمْ مِنَ الْيَمَامَةِ حَبَّةٌ حِنْطَةٍ، حَتَّى يَأْذَنَ فِيهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [رواه البخاری: ٤٣٧٢].

۱۶۸۶- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سوارانی را به طرف نجد فرستادند، [آن‌ها رفتند] و شخصی را از قبیله بنی حنیفه به نام ثمامه بن اثال اسیر آوردند و به یکی از ستون‌های مسجد بستند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزدش آمدند و گفتند: «ای ثمامه فکر می‌کنی که من با تو چه خواهم کرد؟»

گفت: یا محمد نظرم به خیر است، اگر مرا بکشی، کسی را کشته‌ای که قابل کشتن است، و اگر منت بگذاری برشکر گذاری منت گذاشته‌ای، و اگر مال می‌خواهی هر اندازه که می‌خواهی طلب کن.

آن شخص همان طور تا فردا به حال خودش گذاشته شد، بار دیگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش گفتند: «ای ثمامه فکر می‌کنی که با تو چه خواهم کرد؟»

گفت: همان چیزی را که گفتم: اگر منت بگذاری برشکر گذاری منت گذاشته‌ای، باز او را تا پس فردا به حال خودش گذاشتند، و از وی پرسیدند: «ای ثمامه فکر می‌کنی که با تو چه خواهم کرد؟»

گفت: چیزی را فکر می‌کنم برای شما گفتم، فرمودند: «ثمامه را از بند آزاد کنید».

ثُمَّامه بعد از اینکه آزاد شد رفت و از آبی که نزدیک مسجد بود غسل کرد، بعد از آن به مسجد آمده و گفت: (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ).

[و گفت]: یا محمد! به خداوند سوگند در روی زمین روی کسی بدتر از روی تو در نظرم نبود، ولی اکنون در روی زمین روی محبوب‌تر از روی تو در نزد من نیست، و به خداوند سوگند، هیچ دینی از دین تو در نزد من بدتر نبود، ولی اکنون دین تو محبوب‌ترین ادیان در نزد من می‌باشد، و به خداوند سوگند هیچ شهری از شهر تو در نزد من بدتر نبود، ولی اکنون شهر تو در نزد من از محبوب‌ترین شهرها می‌باشد.

[و گفت]: و سواران تو مرا وقتی دست‌گیر کردند که قصد عمره را داشتیم، و اکنون چه باید بکنیم؟

پیامبر خدا ﷺ او را بشارت دادند و امر نمودند که عمره خود را انجام دهد. چون به مکه آمد کسی برایش گفت: از دینی به دین دیگری رفتی، گفت: به خداوند سوگند که چنین نیست، بلکه با محمد رسول الله ﷺ مسلمان شدم، و به خداوند سوگند از منطقه یمامه بدون اجازه پیامبر خدا ﷺ برای شما یک دانه گندم نخواهد آمد^(۱).

۱۶۸۷- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَدِمَ مُسَيْلِمَةُ الْكَذَّابُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَجَعَلَ يَقُولُ: إِنَّ جَعَلَ لِي مُحَمَّدٌ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ تَبِعْتُهُ، وَقَدِمَهَا فِي بَشَرٍ كَثِيرٍ مِنْ قَوْمِهِ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَعَهُ ثَابِتُ بْنُ قَيْسِ بْنِ شَمَّاسٍ، وَفِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قِطْعَةٌ جَرِيدٍ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى مُسَيْلِمَةَ فِي أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: «لَوْ سَأَلْتَنِي هَذِهِ الْقِطْعَةَ مَا أَعْطَيْتُكَهَا، وَلَنْ تَعُدَّوْا أَمْرَ اللَّهِ فِيكَ، وَلَكِنْ أَدْبَرْتَ لِيَعْقِرَنَّكَ اللَّهُ، وَإِنِّي لَأَرَاكَ الَّذِي أُرِيتُ فِيهِ، مَا رَأَيْتُ، فَأَخْبَرَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، رَأَيْتُ فِي يَدَيَّ سَوَارِينَ مِنْ ذَهَبٍ، فَأَهْمَنِي

۱- مردم مکه گندم خوراک خود را از یمامه می‌آوردند، و چون آن‌ها مشرک بودند، ثمامه سوگند یاد کرد که اجازه نخواهد داد که از این به بعد، یک دانه گندم از یمامه برای آن‌ها برسد، مردم قریش برای پیامبر خدا ﷺ نوشتند که تو دعوت به صلح رحم می‌کنی، و ثمامه گندم را از ما منع کرده است، پیامبر خدا ﷺ برای ثمامه نوشتند که مانع رسیدن گندم برای آن‌ها نشود.

شَأْنُهُمَا، فَأَوْحِيَ إِلَيَّ فِي الْمَنَامِ: أَنْ ائْتِخُحُمَا، فَتَفْخُحْتُهُمَا فَطَارَا، فَأَوَّلَتْهُمَا كَذَّابَيْنِ يَخْرُجَانِ بَعْدِي» أَحَدُهُمَا الْعَنْبِيُّ، وَالْآخَرُ مُسَيْلِمَةُ [رواه البخاری: ۴۳۷۳، ۴۳۷۴].

۱۶۸۷- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: مُسَيْلِمَةُ کذاب^(۱)، در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با عده زیادی از پیروان خود آمد و گفت: اگر محمد خلافت را بعد از خود برای من بدهد، از وی متابعت خواهم کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که پاره از شاخه درخت خرما در دست‌شان بود، و ثابت بن قیس بن شماس با آن‌ها همراهی می‌کرد، نزد مسیلمه و پیروانش رفته و فرمودند: «اگر از من بخواهی که همین پاره از شاخه درخت را برای تو بدهم، نخواهم داد، و تو از حکم خدا که درباره تو است، تجاوز کرده نمی‌توانی، و اگر از حکم خدا برگردی خداوند تو را هلاک خواهد ساخت، و فکر می‌کنم تو همان کسی هستی که درباره‌اش چیزهایی را به خواب دیده‌ام، و اینک ثابت بن قیس از طرف من جواب تو را می‌گوید»، این را گفتند و برگشتند^(۲).

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: از معنی این گفته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: «فکر می‌کنم تو همان کسی هستی که درباره‌اش چیزهای را به خواب دیده‌ام» پرسیدم. ابوه‌ریره رضی الله عنه برایم خبر داد که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به خواب دیدم که در دو دستم دو حلقه طلا است، و این حلقه‌های طلا مرا غم و تفکر واداشت، و در حالت خواب بر من وحی شد که بر آن‌ها بدمم، بر آن‌ها دمیدم، و آن حلقه‌ها به هوا رفتند، و

۱- وی مسیلمه بن ثمامه بن بکیر است، در سال دهم هجری ادعای نبوت نمود، و با قوم خود بسوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد، خودش از روی تکبر و خودخواهی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیامد، ولی اقوامش آمدند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جهت استئلاف وی نزدش رفتند، و آنچه را که در متن حدیث آمده است، برایش گفتند.

۲- و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن جهت ثابت بن قیس را جهت جواب دادن به مسیلمه کذاب انتخاب نمودند، که وی شخص بلیغ و سخنران مقتدری بود، و اینکه ثابت بن قیس برای مسیلمه کذاب چه گفت: هر قدر جستجو کردم، اطلاعی از آن بدست آورده نتوانستم، و احتمال دارد که مسیلمه بعد از شنیدن سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از همه چیز مایوس گردیده و با ثابت بن قیس گفت و شنود نکرده باشد، والله تعالی أعلم.

تاویل این خواب را چنین کردم که بعد از من دو کذاب ظهور خواهند کرد» که یکی از آن‌ها عَنَسِی و دیگری مُسَلِمَه است^(۱).

۱۶۸۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «بَيْنَنَا أَنَا نَائِمٌ أَتَيْتُ بِحَزَائِنِ الْأَرْضِ، فَوُضِعَ فِي كَفِّي سِوَارَانِ مِنْ ذَهَبٍ، فَكَبَّرَا عَلَيَّ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ أَنِ انْفُخْهُمَا، فَانْفَخْتُهُمَا فَذَهَبَا، فَأَوْلَتْهُمَا الْكَذَّابِينَ الَّذِينَ أَنَا بَيْنَهُمَا، صَاحِبَ صَنْعَاءَ، وَصَاحِبَ الْيَمَامَةِ» [رواه البخاری: ۴۳۷۵].

۱۶۸۸- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در خواب دیدم که گنج‌های تمام روی زمین نزد من آورده شده است، و دو حلقه طلائی را در کفم نهادند، این دو حلقه طلا در چشمم بزرگ جلوه نمود و بر من وحی شد که بر آن‌ها بدمم، بر آن‌ها دمیدم و آن‌ها محو شدند، و تاویل آن را دو کذابی نمودم که در بین آن‌ها هستم، یکی از آن‌ها از صنعا است [که عَنَسِی باشد]، و دیگری از یمامه»، [که مسیلمه باشد].

۱- درباره مسیلمه کذاب هم اکنون توضیحات دادیم، و اما عَنَسِی: (عَنَسِی) مشهور به اسود عَنَسِی است، و لقبش عبهله است، اولین گمراهی‌اش این بود که از نزد خری عبور می‌کرد، چون به پهلوی خر رسید، خر سرش را بر زمین نهاد، آن ملعون گفت: این خر برایم سجده کرده است، و تا وقتی که برای آن خر (شأ) نگفت: آن خر سرش را بالا نکرد، خروج وی بعد از حجة الوداع بود، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که خبر کشته شدن اسود عَنَسِی یک شب پیش از وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای‌شان رسید، و از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که خبر کشته شدن اسود عَنَسِی از آسمان برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید، و برای ما از کشته شدنش بشارت دادند، و گفتند شب گذشته اسود عَنَسِی را شخص مبارکی که از خانواده مبارکی است، به قتل رسانده است، کسی پرسید: قاتل وی کیست؟ فرمودند: فیروز، و در ادامه گفتند: فیروز نزد اسود عَنَسِی رفت و برایش گفت: نظر تو چیست؟ نظر محمد این است که جز خدای یگانه خدای دیگری وجود ندارد، اسود عَنَسِی گفت: چنین نیست، بلکه خدایان بسیاری وجود دارند، فیروز برایش گفت: پس دستت را دراز کن تا برایت بیعت کنم، اسود دست خود را دراز کرد، فیروز دستش را محکم گرفت، و با دست دیگر خود گردنش را گرفت و او را کشت، عبید بن صخر می‌گوید: بین ظهور اسود عَنَسِی و کشته شدنش سه ماه وقت بود.

۴۲ - باب: قِصَّةِ أَهْلِ نَجْرَانَ

باب [۴۲]: قِصَّةِ أَهْلِ نَجْرَانَ^(۱)

۱۶۸۹- عَنْ حَدِيقَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: جَاءَ الْعَاقِبُ وَالسَّيِّدُ، صَاحِبَا نَجْرَانَ، إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُرِيدَانِ أَنْ يُلَاعِنَاهُ، قَالَ: فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: لَا تَفْعَلْ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ كَانَ نَبِيًّا فَلَا عَنَّا لَا نُفْلِحُ نَحْنُ، وَلَا عَقِبْنَا مِنْ بَعْدِنَا، قَالَا: إِنَّا نُعْطِيكَ مَا سَأَلْتَنَا، وَابْعَثْ مَعَنَا رَجُلًا أَمِينًا، وَلَا تَبْعَثْ مَعَنَا إِلَّا أَمِينًا. فَقَالَ «لَأَبْعَثَنَّ مَعَكُمْ رَجُلًا أَمِينًا حَقَّ أَمِينٍ»، فَاسْتَشْرَفَ لَهُ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «قُمْ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ بَنَ الْجَرَّاحِ» فَلَمَّا قَامَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَذَا أَمِينٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ» [رواه البخاری: ۴۳۸۰].

۱۶۸۹- از حدیقه رضی الله عنه روایت است که گفت: (عاقب) و (سید) نجرانی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند و خواستند تا با ایشان ملاعنه کنند^(۲).

گفت: یکی از آن‌ها به دیگری گفت: ملاعنه مکن، زیرا اگر او واقعاً پیامبر باشد و با ما ملاعنه کند، نه تنها ما، بلکه اولاد ما نیز بعد از ما روی رستگاری را نخواهند دید، و همان بود که برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند: چیزی را که از ما خواستی [یعنی: جزیه را] برایت خواهیم داد، و شخص امینی را با ما بفرست، و نباید جز امین شخص دیگری باشد.

۱- نجران شهر کلانی است، به طرف یمن، بین آن و مکه هفت مرحله راه است، مردم آن شهر در آن وقت مسیحی بودند.

۲- ملاعنه: عبارت از آن است که هر طرف ادعای راستی خود و تکذیب جانب مقابل را بنماید، و سپس با هم بایستند و از خدا بخواهند که شخص درغگو را هلاک و نابود سازد، و سبب ملاعنه آن‌ها این بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن‌ها خواسته بودند تا مسلمان شوند، و آن‌ها با گروهی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند، که از جمله آن گروه (عاقب) امیر آن‌ها و (سید) مستشار آن‌ها، و (ابو الحارث) اسقف آن‌ها بود، چون به مسجد داخل شدند خواستند تا به اساس دین خود به طرف مشرق نماز بخوانند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن‌ها اجازه دادند، بعد از آن به گفت و شنود پرداختند، چون به هیچ دلیلی قناعت نکردند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن‌ها خواستند که ملاعنه نمایند، و بعد از مشوره با یکدیگر از ملاعنه سرباز زده و به جزیه دادن قناعت کردند.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «با شما امینی را خواهیم فرستاد که واقعاً امین است»، صحابه ﷺ منتظر مانند که این چه کسی خواهد بود؟

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «ای ابا عبیده بن جراح برخیز!» چون برخاست، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «امین این امت، همین شخص است».

۱۶۹۰- وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينٌ، وَأَمِينُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَبُو عَبِيدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ» [رواه البخاری: ۴۳۸۲].
۱۶۹۰- و در روایت دیگری از انس ﷺ از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «برای هر امتی امینی است، و امین این امت: ابو عبیده بن جراح است».

۴۳- باب: قُدُومِ الْأَشْعَرِيِّينَ وَأَهْلِ الْيَمَنِ

باب [۴۳]: آمدن اشعری‌ها و اهل یمن

۱۶۹۱- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَيْتَنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَفَرًا مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ فَاسْتَحْمَلْنَا، فَأَبَى أَنْ يَحْمِلَنَا، فَاسْتَحْمَلْنَا، فَحَلَفَ أَنْ لَا يَحْمِلَنَا، ثُمَّ لَمْ يَلْبَثِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ أَتَى بِنَهْبِ إِبِلٍ، فَأَمَرَ لَنَا بِخَمْسِ ذَوْدٍ، فَلَمَّا قَبَضْنَاهَا قُلْنَا: تَغْفَلْنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمِينَهُ، لَا نُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا، فَأَتَيْتُهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّكَ حَلَفْتَ أَنْ لَا تَحْمِلَنَا وَقَدْ حَمَلْتَنَا؟ قَالَ: «أَجَلٌ، وَلَكِنْ لَا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ، فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، إِلَّا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ مِنْهَا وَتَحَلَّلْتُهَا» [رواه البخاريك ۴۳۸۵].

۱۶۹۱- از ابوموسی ﷺ روایت است که گفت: ما عده از مردم قبیله اشعری‌ها نزد پیامبر خدا ﷺ آمدیم و از ایشان خواستیم تا برای ما بارکشی بدهند، ولی ایشان ابا ورزیده و ندادند، برای بار دیگر باز بارکشی خواستیم و ایشان سوگند خوردند که برای ما بارکشی نخواهند داد.

دیری نگذشت که برای پیامبر خدا ﷺ شترانی از مال غنیمت آورده شد، امر کردند تا پنج شتر از آن‌ها را برای ما بدهند.

چون شتران را تحویل گرفتیم، با خود گفتیم: ما بودیم که سبب غفلت پیامبر خدا ﷺ از سوگند ایشان شدیم^(۱)، از این جهت هرگز روی رستگاری را نخواهیم دید، و همان بود که نزدشان آمده و گفتیم: یا رسول الله! شما سوگند یاد کرده بودید که برای ما بارکشی ندهید، ولی اکنون برای ما بارکش داده‌اید. فرمودند: «بلی چنین است، ولی اگر بر چیزی سوگند بخورم و باز ببینم که خلاف آن بهتر است، همان کار نیک را انجام می‌دهم، و از سوگند خود کفاره می‌دهم»^(۲).

۱۶۹۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَتَاكُمْ أَهْلُ الْيَمَنِ، هُمْ أَرْقُ أَفْئِدَةً وَأَلْيُنْ قُلُوبًا، الْإِيمَانُ يَمَانٌ وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَّةٌ، وَالْفَخْرُ وَالْحَيْلَاءُ فِي أَصْحَابِ الْإِبِلِ، وَالسَّكِينَةُ وَالْوَقَارُ فِي أَهْلِ الْعَنَمِ» [رواه البخاری: ۴۳۸۸].

۱۶۹۲- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «اهل یمن نزد شما آمدند، و خاطر این‌ها از همه نازکتر و دل‌شان نرم‌تر است، ایمان از مکه و مدینه^(۳)، و حکمت از یمن، و خود بینی و تکبر در مردم شتردار، و آرامی و وقار در مردم گوسفنددار است».

۱- یعنی: بعد از اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سوگند یاد کرده بودند که برای ما بارکشی نخواهند داد، ما بودیم که دوباره از ایشان طلب بارکش نمودیم، و ایشان با فراموشی از سوگند قبلی خود برای ما شتر دادند، و در نتیجه سبب حانث شدن ایشان گشتیم.

۲- و این درسی برای هر مسلمان است که اگر به کردن و یا نکردن کاری سوگند می‌خورد و باز می‌بیند که خلاف آن کار بهتر است، باید همان کار بهتر را انجام دهد و از سوگند خود کفاره بدهد، و بر سخن اول خود لجاجت نکند.

۳- لفظ حدیث چنین است که «الایمان یمان» یعنی ایمان از طرف راست است، و هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این سخن را گفتند در تبوک بودند، و مکه و مدینه نسبت به تبوک به طرف راست واقع می‌شوند، و سبب آنکه ایمان از مکه و مدینه است این است که منبع و منشا ایمان مکه، و محل انتشار آن مدینه است، و شاید معنی حدیث، توصیف اهل یمن به کمال ایمان باشد، و البته وصف کدام شهر و یا مردمی به صفت معینی، دلالت بر کمال آن وصف برای آن‌ها دارد، نه نفی آن وصف از دیگران.

۴۴ - باب: حَجَّةُ الْوَدَاعِ

باب [۴۴]: حجة الوداع^(۱)

۱۶۹۳- حَدِيثُ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنْ صَلَاةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْكَعْبَةِ قَدْ تَقَدَّمَ، وَذَكَرَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَالَ: وَعِنْدَ الْمَكَانِ الَّذِي صَلَّى فِيهِ مَرْمَرَةٌ حُمْرَاءُ» [رواه البخاری: ۴۴۰۰ وانظر حديث رقم: ۴۶۸].

۱۶۹۳- حدیث ابن عمر رضی اللہ عنہما درباره نماز خواندن پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در خانه کعبه قبلاً گذشت^(۲)، و در این روایت آمده است که گفت: در جایی که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نماز خواندند، سنگ مرمر سرخ رنگی بود.

۱۶۹۴- عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «غَزَا تِسْعَ عَشْرَةَ غَزْوَةً، وَأَنَّه حَجَّ بَعْدَ مَا هَاجَرَ حَجَّةً وَاحِدَةً، لَمْ يُحِجَّ بَعْدَهَا حَجَّةَ الْوَدَاعِ» [رواه البخاری: ۴۴۰۴].

۱۶۹۴- از زید بن ارقم رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در نُه غزوه جهاد کردند^(۳)، و بعد از هجرت فقط یکبار حج کردند، که همان حجة الوداع باشد، و بعد از حجة الوداع، حج دیگری را انجام ندادند.

۱- حجة الوداع حجی است که خود پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم با مسلمانان حج نمودند، و این حج را از آن سبب حجة الوداع می‌گویند که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در این حج با مردم وداع کردند، و بعد از آن حج دیگری انجام ندادند، و در اینکه حج در چه سالی فرض گردید، اختلاف نظر وجود دارد، و شاید راجح آن باشد که فرضیت حج در سال نهم بود، و چون در این وقت هنوز مشرکین به حج می‌آمدند، و بعضی از آنها به طور عریان به خانه کعبه طواف می‌کردند، پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از رفتن به حج در این سال خود داری نمودند، و عوض خود ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ را امیر حج مقرر نمودند، و علی رضی اللہ عنہ را موظف ساختند تا براءت از مشرکین را برای مردم اعلان نماید، و خودشان در سال آینده حج نمودند، و این اولین و آخرین حج پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در اسلام و بعد از فرضیت حج بود.

۲- به حدیث شماره (۲۹۶) مراجعه شود.

۳- در این موضوع به حدیث شماره (۱۵۹۹) مراجعه کنید.

۱۶۹۵- عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «الزَّمَانُ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ: ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ، وَذُو الْحِجَّةِ، وَالْمُحَرَّمُ، وَرَجَبُ مُضَرَ، الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ، أَيُّ شَهْرٍ هَذَا»، قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيَسْمِيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ ذُو الْحِجَّةِ»، قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَأَيُّ بَلَدٍ هَذَا». قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيَسْمِيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ الْبَلَدَةُ». قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَأَيُّ يَوْمٍ هَذَا». قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيَسْمِيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ يَوْمَ التَّحْرِ». قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ، - قَالَ مُحَمَّدٌ: وَأَحْسِبُهُ قَالَ - وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، وَتَسْتَلْقُونَ رَبَّكُمْ، فَسَيْسَأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ، أَلَا فَلَا تَرْجِعُوا بَعْدِي ضَلَالًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، أَلَا لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدَ الْغَائِبِ، فَلَعَلَّ بَعْضٌ مَن يُبَلِّغُهُ أَنْ يَكُونَ أَوْعَى لَهُ مِنْ بَعْضٍ مَن سَمِعَهُ». فَكَانَ مُحَمَّدٌ إِذَا ذَكَرَهُ يَقُولُ: صَدَقَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ قَالَ: «أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ» مَرَّتَيْنِ [رواه البخارى: ۴۶۰۶].

۱۶۹۵- از ابوبکره رضی اللہ عنہ از پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم روایت است که [در خطبه حجة الوداع]

فرمودند:

«سال به دور خود گردیده است، و به همان شکلی درآمده است که خداوند آن را اول خلق کرده بود، سال دوازده ماه است، چهار ماه آن ماه‌های حرام است، که از آن جمله سه ماه پیاپی: ذوالقعدة، ذوالحجه و محرم، و یک ماه تنها: یعنی رجب مضر است که بین ماه جمادی و شعبان واقع شده است، و ماه فعلی کدام ماه است؟»
گفتیم که: خدا و رسولش داناتراند، سکوت کردند تا جایی که گفتیم شاید می‌خواهند این ماه را به نام دیگری یاد کنند، تا اینکه فرمودند: «مگر ماه ذوالحجه نیست؟»

گفتیم: بلی ماه ذوالحجه است. بعد از آن گفتند: «این شهر کدام شهر است؟»
گفتیم: خدا و رسولش داناتراند، سکوت کردند تا جایی که گمان کردیم شاید می‌خواهند این شهر را به نام دیگری نام گذاری نمایند.

فرمودند: «مگر همین شهر [مکه] نیست؟»

گفتیم: بلی شهر [مکه] است.

گفتند: «امروز کدام روز است»؟

گفتیم: خدا و رسولش داناتراند، و سکوت کردند تا جایی که گمان کردیم می‌خواهند امروز را به نام دیگری غیر از نام اصلی‌اش یاد کنند.

گفتند: «مگر روز عید قربان نیست»؟

گفتیم: بلی روز عید قربان است.

فرمودند: « بدانید که: خون‌های شما، و اموال شما - راوی می‌گوید: فکر می‌کنم که گفتند: و آبروی شما - بر هریک از شما، مانند حرمت امروز شما، در همین شهر شما، در همین ماه شما، حرام است، و یقین داشته باشید که بزودی با پروردگار خود روبرو می‌شوید، و به یقین شما را درباره اعمال شما محاسبه می‌کند، خیلی متوجه باشید که بعد از من گمراه نشوید به طوری که یکی گردن دیگری را بزند، متوجه باشید که باید شخص حاضر [آنچه را که از من شنیده است] برای شخص غائب برساند، زیرا چه بسا کسی است که چون خبر برایش می‌رسد از کسی که خبر را از من شنیده است آن را بهتر حفظ نموده و بهتر بفهمد، و آیا تبلیغ کردم، و آیا تبلیغ کردم»^(۱).

۱۶۹۶- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَلَقَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، وَأُنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَقَصَرَ بَعْضُهُمْ» [رواه البخاری: ۴۱۱].

۱۶۹۶- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و مردمی از صحابه‌هایشان در حجة الوداع سر خود را تراشیدند، وعده دیگری موهای خود را کوتاه کردند^(۲).

۱- برای توضیح بیشتر، به حدیث (۶۱) مراجعه کنید.

۲- برای علم آوری بیشتر از احکام متعلق به این حدیث، به حدیث (۸۵۰) و حدیث (۸۵۱) مراجعه کنید.

۴۵ - باب: غزوة تبوك وهي غزوة العسرة

باب [۴۵]: غزوه تبوك که همان غزوه پر مشقت است^(۱)

۱۶۹۷- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أُرْسِلَنِي أَصْحَابِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَسْأَلُهُ الْخَمْلَانَ لَهُمْ، إِذْ هُمْ مَعَهُ فِي جَيْشِ الْعُسْرَةِ، وَهِيَ غَزْوَةُ تَبُوكَ فَقُلْتُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّ أَصْحَابِي أُرْسَلُونِي إِلَيْكَ لِتَحْمِلَهُمْ، فَقَالَ «وَاللَّهِ لَا أَحْمِلُكُمْ عَلَى شَيْءٍ وَوَأَفْقُتُهُ، وَهُوَ عَضْبَانٌ وَلَا أَشْعُرُ» وَرَجَعْتُ حَزِينًا مِنْ مَنَعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَمِنْ مَخَافَةِ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ عَلَيَّ، فَرَجَعْتُ إِلَى أَصْحَابِي فَأَخْبَرْتُهُمْ الَّذِي قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمْ أَلْبَثْ إِلَّا سُوَيْعَةً، إِذْ سَمِعْتُ بِلَالًا يُنَادِي: أَيُّ عَبْدَ اللَّهِ بَنِ قَيْسٍ، فَأَجَبْتُهُ، فَقَالَ: أَحِبَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدْعُوكَ، فَلَمَّا أَتَيْتُهُ قَالَ: «خُذْ هَذَيْنِ الْقَرِينَيْنِ، وَهَذَيْنِ الْقَرِينَيْنِ - لِسِتَّةِ أَبْعَرَةٍ ابْتِاعَهُنَّ حِينَئِذٍ مِنْ سَعْدٍ -، فَاذْطَلِقْ بِهِنَّ إِلَى أَصْحَابِكَ، فَقُلْ: إِنَّ اللَّهَ، أَوْ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَحْمِلُكُمْ عَلَى هَؤُلَاءِ فَارْكَبُوهُنَّ». فَاذْطَلَقْتُ إِلَيْهِمْ بِهِنَّ، فَقُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَحْمِلُكُمْ عَلَى هَؤُلَاءِ، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ لَا أَدْعُكُمْ حَتَّى يَنْطَلِقَ مَعِيَ بَعْضُكُمْ إِلَى مَنْ سَمِعَ مَقَالََةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، لَا تَظُنُّوا أَيَّ حَدَّثْتُكُمْ شَيْئًا لَمْ يَقُلْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالُوا لِي: وَاللَّهِ إِنَّكَ عِنْدَنَا لَمُصَدِّقٌ، وَلَتَفْعَلَنَّ مَا أَحْبَبْتَ، فَاذْطَلَقَ أَبُو مُوسَى يَنْفَرٍ مِنْهُمْ، حَتَّى أَتَوْا الَّذِينَ سَمِعُوا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنَعَهُ إِيَّاهُمْ، ثُمَّ إِعْطَاهُمْ بَعْدَ فَحَدَّثُوهُمْ بِمِثْلِ مَا حَدَّثْتُهُمْ بِهِ أَبُو مُوسَى [رواه البخاري: ۴۴۱۵].

۱۶۹۷- از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت: دوستانم مرا نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرستادند تا جهت رفتن به جهاد، برای آن‌ها چار پایانی را که سوار شوند طلب نمایم،

۱- تبوک شهری است به طرف شام، از مدینه تا آنجا چهارده شب (حدود هفت صد کیلومتر) راه است، خروج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طرف تبوک در ماه رجب سال نهم هجری در روز پنجشنبه بود، غزوه تبوک آخرین غزوه‌ای است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن اشتراک نمودند، تعداد مسلمانان در این غزوه بین سی الی چهل هزار نفر بود.

زیرا آن‌ها نیز با پیامبر خدا ﷺ در آن غزوه پرمشقت که غزوه تبوک باشد، اشتراک می‌کردند.

گفتم: یا رسول الله! دوستانم مرا نزد شما فرستاده‌اند، تا برای آن‌ها بارکش بدهید که [در راه رفتن به جهاد] بر آن سوار شوند.

فرمودند: «به خداوند سوگند که برای شما بارکش نمی‌دهم».

و من ندانسته وقتی نزدشان آمده بودم که در حال غضب بودند، از نزدشان برگشتم ولی از اینکه پیامبر خدا ﷺ برای ما چیزی ندادند و از اینکه شاید از من آزرده شده باشند، در ترس و هراس بودم، نزد رفقایم آمدم، و از آنچه که پیامبر خدا ﷺ گفته بودند، برای آن‌ها خبر دادم.

وقت زیادی نگذشت که صدای بلال ؓ را شنیدم که می‌گوید: یا عبدالله بن قیس!

گفتم: بلی، گفت: پیامبر خدا ﷺ تو را طلبیده‌اند نزدشان برو!

چون نزدشان آمدم فرمودند: «این دو شتر، و این دو شتر، و این دو شتر را - که در این وقت از سعد خریده بودند - نزد رفقایت ببر و بگو که: خدا - و یا گفتند: پیامبر خدا ﷺ - این‌ها را برای شما فرستاده است تا بر آن‌ها سوار شوید.

آن شترها را نزد رفقایم بردم و گفتم: این شترها را پیامبر خدا ﷺ برای شما فرستاده‌اند تا سوار شوید، ولی به خداوند سوگند شما را نخواهم گذاشت مگر آنکه بعضی از شما با من نزد کسانی که گفته پیامبر خدا ﷺ را شنیده‌اند بروند، تا گمان نکنید که من چیزی را برای شما گفته‌ام که پیامبر خدا ﷺ نگفته‌اند.

گفتند: به خداوند سوگند که تو در نزد ما تصدیق شده‌ای، [یعنی: سخن تو را باور کردیم]، و با آن هم اگر خواسته باشی با تو خواهیم رفت.

و همان بود که ابوموسی با عده از آن‌ها نزد کسانی که ممانعت پیامبر خدا ﷺ را از دادن شترها در مرتبه اول، و دادن شترها را در مرتبه دوم دیده بودند رفتند، و آن‌ها برای همراهان وی همان چیزی را گفتند که ابوموسی گفته بود.

۱۶۹۸- عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ إِلَى تَبُوكَ، وَاسْتَخْلَفَ عَلِيًّا، فَقَالَ: أَتُخَلِّفُنِي فِي الصَّبِيَّانِ وَالنِّسَاءِ؟ قَالَ: «أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ، مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي» [رواه البخاری: ۴۴۱۶].

۱۶۹۸- از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سوی تبوک رفتند و علی رضی الله عنه را به جای خود خلیفه تعیین نمودند، علی رضی الله عنه گفت: مرا خلیفه زنان و طفلان می‌سازید؟

فرمودند: «آیا نمی‌خواهی که نسبت به من به مانند هارون نسبت به موسی باشی، ولی بعد از من پیامبری نیست»^(۱).

۴۶- باب: حَدِيثُ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه وَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا﴾

باب [۴۶]: حدیث کعب بن مالک رضی الله عنه، و این قول خداوند متعال که: ﴿... و بر آن سه نفری که تخلف نمودند﴾

۱۶۹۹- عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمْ أَتَخَلَّفْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي غَزْوَةٍ غَزَاهَا إِلَّا فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، غَيْرَ أَنِّي كُنْتُ تَخَلَّفْتُ فِي غَزْوَةِ بَدْرٍ، وَلَمْ يُعَاتِبْ أَحَدًا تَخَلَّفَ عَنْهَا، إِنَّمَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُرِيدُ عَيْرَ قُرَيْشٍ، حَتَّى جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّهِمْ عَلَى عَيْرِ مِيعَادٍ، وَلَقَدْ شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ، حِينَ تَوَاقَفْنَا عَلَى الْإِسْلَامِ، وَمَا أُحِبُّ أَنْ لِي بِهَا مَشْهَدَ بَدْرٍ، وَإِنْ كَانَتْ بَدْرٌ، أَذْكَرَ فِي النَّاسِ مِنْهَا، كَانَ مِنْ خَبْرِي: أَنِّي لَمْ أَكُنْ قَطُّ أَقْوَى وَلَا أَيْسَرَ حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْهُ، فِي تِلْكَ الْغَزَاةِ، وَاللَّهِ مَا اجْتَمَعَتْ عِنْدِي قَبْلَهُ رَاحِلَتَانِ قَطُّ، حَتَّى جَمَعْتُهُمَا فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ، وَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُرِيدُ غَزْوَةً إِلَّا وَرَى بِغَيْرِهَا، حَتَّى كَانَتْ تِلْكَ الْغَزْوَةُ، غَزَاهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَرِّ شَدِيدٍ، وَاسْتَقْبَلَ سَفَرًا بَعِيدًا، وَمَقَارًا وَعَدُوًّا كَثِيرًا، فَجَلَّى لِلْمُسْلِمِينَ أَمْرَهُمْ لِيَتَأَهَّبُوا أَهْبَةَ غَزْوِهِمْ، فَأَخْبَرَهُمْ بِوَجْهِهِ الَّذِي يُرِيدُ، وَالْمُسْلِمُونَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَثِيرٌ، وَلَا يَجْمَعُهُمْ

۱- یعنی: خلافت تو از من به طور کامل مانند خلافت هارون از موسی نیست، زیرا هارون پیامبری بود که خلافت پیامبری را بر عهده داشت، ولی بعد از من پیامبر دیگری فرستاده نمی‌شود، و قابل تذکر است که خلافت هارون از موسی در زمان حیات موسی بود نه بعد از وفات وی، زیرا هارون رضی الله عنه، چهل سال پیش از فوت موسی رضی الله عنه وفات یافته بود.

كِتَابٌ حَافِظٌ، يُرِيدُ الدِّيَوَانَ، قَالَ كَعْبٌ: فَمَا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَتَغَيَّبَ إِلَّا ظَنَّ أَنْ سَيُخْفَى لَهُ، مَا لَمْ يَنْزِلْ فِيهِ وَحْيُ اللَّهِ، وَعَزَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تِلْكَ الْعَزْوَةَ حِينَ طَابَتِ الشَّمَارُ وَالظَّلَالُ، وَتَجَهَّزَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ، فَطَفِئْتُ أَعْدُو لِي كَيْ أَتَجَهَّزَ مَعَهُمْ، فَأَرْجِعُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: أَنَا قَادِرٌ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَزَلْ يَتِمَادَى بِي حَتَّى اشْتَدَّ بِالنَّاسِ الْحَدُّ، فَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ، وَلَمْ أَقْضِ مِنْ جَهَازِي شَيْئًا، فَقُلْتُ أَتَجَهَّزُ بَعْدَهُ بِيَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ، ثُمَّ أَحْتَقِمُهُمْ، فَعَدَوْتُ بَعْدَ أَنْ فَصَلُوا لِأَتَجَهَّزَ، فَرَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، ثُمَّ عَدَوْتُ، ثُمَّ رَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، فَلَمْ يَزَلْ بِي حَتَّى أَسْرَعُوا وَتَفَارَطَ الْعَزْوُ، وَهَمَمْتُ أَنْ أَرْجُلَ فَأُدْرِكُهُمْ، وَلَيْتَنِي فَعَلْتُ، فَلَمْ يُفَقِّرْ لِي ذَلِكَ، فَكُنْتُ إِذَا خَرَجْتُ فِي النَّاسِ بَعْدَ خُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَطُفْتُ فِيهِمْ، أَحْزَنِي أَنِّي لَا أَرَى إِلَّا رَجُلًا مَغْمُوصًا عَلَيْهِ التَّفَاقُ، أَوْ رَجُلًا مِمَّنْ عَدَرَ اللَّهُ مِنْ الضُّعَفَاءِ، وَلَمْ يَذْكُرْ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى بَلَغَ تَبُوكَ، فَقَالَ: وَهُوَ جَالِسٌ فِي الْقَوْمِ بِتَبُوكَ: «مَا فَعَلَ كَعْبٌ» فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَلَمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، حَبَسَهُ بُرْدَاهُ، وَنَظَرُهُ فِي عِظْفِهِ، فَقَالَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ: بِئْسَ مَا قُلْتَ، وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا، فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ: فَلَمَّا بَلَغَنِي أَنَّهُ تَوَجَّهَ قَافِلًا حَضَرَنِي هَمِّي، وَطَفِئْتُ أَتَذَكَّرُ الكَذِبَ، وَأَقُولُ: بِمَاذَا أَخْرَجُ مِنْ سَخَطِهِ عَدَا، وَاسْتَعْنْتُ عَلَى ذَلِكَ بِكُلِّ ذِي رَأْيٍ مِنْ أَهْلِي، فَلَمَّا قِيلَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ أَظَلَّ قَادِمًا زَاخَ عَنِّي الْبَاطِلُ، وَعَرَفْتُ أَنِّي لَنْ أَخْرَجَ مِنْهُ أَبَدًا بِشَيْءٍ فِيهِ كَذِبٌ، فَأَجْمَعْتُ صِدْقَهُ، وَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَادِمًا، وَكَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ، بَدَأَ بِالمَسْجِدِ، فَيَرْكَعُ فِيهِ رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ جَلَسَ لِلنَّاسِ، فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ جَاءَهُ الْمُخَلَّفُونَ، فَطَفِئُوا يَعْتَذِرُونَ إِلَيْهِ وَيُخْلِفُونَ لَهُ، وَكَانُوا بِضِعَّةٍ وَثَمَانِينَ رَجُلًا، فَقَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِلَانِيَتَهُمْ، وَبَايَعَهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ، وَوَكَّلَ سَرَائِرَهُمْ إِلَى اللَّهِ، فَجِئْتُهُ فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ تَبَسَّمَ تَبَسُّمَ الْمُغْضَبِ، ثُمَّ قَالَ: «تَعَالَى» فَجِئْتُ أُمَشِي حَتَّى جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لِي: «مَا خَلَّفَكَ، أَلَمْ تَكُنْ قَدْ انْتَعْتَ ظَهْرَكَ». فَقُلْتُ: بَلَى، إِنِّي وَاللَّهِ لَوْ جَلَسْتُ عِنْدَ غَيْرِكَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا، لَرَأَيْتُ أَنْ سَأَخْرُجَ مِنْ سَخَطِهِ بِعُدْرِي، وَلَقَدْ أُعْطِيتُ جَدَلًا، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ، لَقَدْ عَلِمْتُ لَنْ حَدِّثْتُكَ الْيَوْمَ حَدِيثَ كَذِبٍ تَرْضَى بِهِ عَنِّي، لِيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يُسَخِطَكَ

عَلَيَّْ، وَلَئِنْ حَدَّثْتُكَ حَدِيثَ صَدَقٍ، تَجِدُ عَلَيَّ فِيهِ، إِنِّي لَأَرْجُو فِيهِ عَفْوَ اللَّهِ، لَا وَاللَّهِ، مَا كَانَ لِي مِنْ عُدْرٍ، وَاللَّهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَفْوَى، وَلَا أَيْسَرُ مِنِّي حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَمَّا هَذَا فَقَدْ صَدَقَ، فَمُمْ حَتَّى يَفْضِيَ اللَّهُ فِيكَ». فَمُتُّ، وَتَارَ رَجَالٌ مِنْ بَنِي سَلَمَةَ فَاتَّبَعُونِي، فَقَالُوا لِي: وَاللَّهِ مَا عَلِمْنَاكَ كُنْتَ أَذْنَبْتَ ذَنْبًا قَبْلَ هَذَا، وَلَقَدْ عَجَزْتَ أَنْ لَا تَكُونَ اعْتَدَرْتَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَا اعْتَدَرَ إِلَيْهِ الْمُتَخَلِّفُونَ، قَدْ كَانَ كَافِيكَ ذَنْبَكَ اسْتِغْفَارُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَكَ، فَوَاللَّهِ مَا زَالُوا يُؤْتِبُونِي حَتَّى أَرَدْتُ أَنْ أَرْجِعَ فَأُكْذِبَ نَفْسِي، ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ: هَلْ لَقِيْتُمْ هَذَا مَعِيَ أَحَدًا؟ قَالُوا: نَعَمْ، رَجُلَانِ، قَالَ مِثْلُ مَا قُلْتُ، فَقِيلَ لَهُمَا مِثْلُ مَا قِيلَ لَكَ، فَقُلْتُ: مَنْ هُمَا؟ قَالُوا: مُرَارَةُ بْنُ الرَّبِيعِ الْعَمْرِيُّ، وَهَلَالُ بْنُ أُمَيَّةَ الْوَاقِفِيُّ، فَذَكَرُوا لِي رَجُلَيْنِ صَالِحَيْنِ، قَدْ شَهِدَا بَدْرًا، فِيهِمَا أَسْوَةٌ، فَمَضَيْتُ حِينَ ذَكَرُوهُمَا لِي، وَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمُسْلِمِينَ عَنْ كَلَامِنَا أَيْهَا الثَّلَاثَةُ مِنْ بَيْنِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ، فَاجْتَنَبْنَا النَّاسَ، وَتَغَيَّرُوا لَنَا حَتَّى تَنَكَّرْتُ فِي نَفْسِي الْأَرْضُ فَمَا هِيَ الَّتِي أَعْرِفُ، فَلَبِئْنَا عَلَى ذَلِكَ خَمْسِينَ لَيْلَةً، فَأَمَّا صَاحِبَايَ فَاسْتَكَانَا وَقَعَدَا فِي بُيُوتِهِمَا بَيْنَكِيَانِ، وَأَمَّا أَنَا، فَكُنْتُ أَشَبَّ الْقَوْمِ وَأَجَلَّهُمْ فَكُنْتُ أَخْرُجُ فَأَشْهَدُ الصَّلَاةَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ، وَأَطُوفُ فِي الْأَسْوَاقِ وَلَا يُكَلِّمُنِي أَحَدٌ، وَآتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَسَلَّمُ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي مَجْلِسِهِ بَعْدَ الصَّلَاةِ، فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: هَلْ حَرَكْتُ شَفْتَيْهِ بِرَدِّ السَّلَامِ عَلَيَّ أَمْ لَا؟ ثُمَّ أَصَلِّي قَرِيبًا مِنْهُ، فَأَسَارِقُهُ النَّظْرَ، فَإِذَا أَقْبَلْتُ عَلَى صَلَاتِي أَقْبَلَ إِلَيَّ، وَإِذَا التَّفْتُ نَحْوَهُ أَعْرَضَ عَنِّي، حَتَّى إِذَا طَالَ عَلَيَّ ذَلِكَ مِنْ جَفْوَةِ النَّاسِ، مَشَيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ جِدَارَ حَائِطِ أَبِي قَتَادَةَ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّي وَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَوَاللَّهِ مَا رَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا قَتَادَةَ، أَنْشُدْكَ بِاللَّهِ هَلْ تَعَلَّمَنِي أَحَبُّ اللَّهِ وَرَسُولُهُ؟ فَسَكَتَ، فَعُدْتُ لَهُ فَتَشَدُّهُ فَسَكَتَ، فَعُدْتُ لَهُ فَتَشَدُّهُ، فَقَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَفَاصَتْ عَيْنَايَ، وَتَوَلَّيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ الْجِدَارَ، قَالَ: فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي بِسُوقِ الْمَدِينَةِ، إِذَا نَبْطِيٌّ مِنْ أُنْبَاطِ أَهْلِ الشَّامِ، مِمَّنْ قَدِمَ بِالطَّعَامِ يَبِيعُهُ بِالْمَدِينَةِ، يَقُولُ: مَنْ يَدُلُّ عَلَى كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ، فَطَفِقَ النَّاسُ يُشِيرُونَ لَهُ، حَتَّى إِذَا جَاءَنِي دَفَعَ إِلَيَّ كِتَابًا مِنْ مَلِكِ عَسَانَ، فَإِذَا فِيهِ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ صَاحِبَكَ قَدْ جَفَاكَ وَلَمْ يَجْعَلْكَ اللَّهُ بِدَارِ هَوَانٍ، وَلَا مَضِيعَةٍ، فَالْحَقُّ بِنَا نُؤاسِكَ، فَقُلْتُ لَمَّا قَرَأْتُهَا: وَهَذَا أَيْضًا مِنَ الْبَلَاءِ، فَتَيَمَّمْتُ بِهَا التَّنُورَ

فَسَجَرْتُهُ بِهَا، حَتَّى إِذَا مَضَتْ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً مِنَ الْخَمْسِينَ، إِذَا رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَأْتِينِي، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْتَزَلَ امْرَأَتَكَ، فَقُلْتُ: أَطَلَّقُهَا؟ أَمْ مَاذَا أَفْعَلُ؟ قَالَ: لَا، بَلِ اعْتَزَلْهَا وَلَا تَفْرُبْهَا، وَأَرْسَلَ إِلَى صَاحِبِي مِثْلَ ذَلِكَ، فَقُلْتُ لِامْرَأَتِي: الْحَقِّي بِأَهْلِكَ، فَتَكُونِي عِنْدَهُمْ، حَتَّى يَفْضِيَ اللَّهُ فِي هَذَا الْأَمْرِ، قَالَ كَعْبٌ: فَجَاءَتْ امْرَأَةُ هِلَالِ بْنِ أُمَيَّةَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: إِنَّ هِلَالَ بْنِ أُمَيَّةَ شَيْخٌ ضَائِعٌ، لَيْسَ لَهُ خَادِمٌ، فَهَلْ تَكْرَهُ أَنْ أَخْدُمَهُ؟ قَالَ: «لَا، وَلَكِنْ لَا يَقْرُبُكَ». قَالَتْ: إِنَّهُ وَاللَّهِ مَا بِهِ حَرَكَةٌ إِلَى شَيْءٍ، وَاللَّهِ مَا زَالَ يَبْكِي مُنْذُ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ، مَا كَانَ إِلَى يَوْمِهِ هَذَا، فَقَالَ لِي بَعْضُ أَهْلِي: لَوْ اسْتَأْذَنْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي امْرَأَتِكَ كَمَا أَدْنَى لَامْرَأَةِ هِلَالِ بْنِ أُمَيَّةَ أَنْ تَخْدُمَهُ؟ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَا اسْتَأْذِنُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَمَا يُدْرِينِي مَا يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا اسْتَأْذَنْتُهُ فِيهَا، وَأَنَا رَجُلٌ شَابٌّ؟ فَلَبِثْتُ بَعْدَ ذَلِكَ عَشْرَ لَيَالٍ، حَتَّى كَمَلْتُ لَنَا خَمْسُونَ لَيْلَةً مِنْ حِينِ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ كَلَامِنَا، فَلَمَّا صَلَّيْتُ صَلَاةَ الْفَجْرِ صُبْحَ خَمْسِينَ لَيْلَةً، وَأَنَا عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِنَا، فَبَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ، قَدْ صَافَتْ عَلَيَّ نَفْسِي، وَصَافَتْ عَلَيَّ الْأَرْضُ بِمَا رَحِبَتْ، سَمِعْتُ صَوْتَ صَارِخٍ، أَوْفَى عَلَى جَبَلٍ سَلَعُ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ أَبْشِرْ، قَالَ: فَخَرَرْتُ سَاجِدًا، وَعَرَفْتُ أَنَّ قَدْ جَاءَ فَرَجٌ، وَأَدْنَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِتَوْبَةِ اللَّهِ عَلَيْنَا حِينَ صَلَّى صَلَاةَ الْفَجْرِ، فَذَهَبَ النَّاسُ يُبَشِّرُونَنَا، وَذَهَبَ قَبْلَ صَاحِبِي مُبَشِّرُونَ، وَرَكَضَ إِلَيَّ رَجُلٌ فَرَسًا، وَسَعَى سَاعٍ مِنْ أَسْلَمَ، فَأَوْفَى عَلَى الْجَبَلِ، وَكَانَ الصَّوْتُ أَسْرَعَ مِنَ الْفَرَسِ، فَلَمَّا جَاءَنِي الَّذِي سَمِعْتُ صَوْتَهُ يُبَشِّرُنِي، نَزَعْتُ لَهُ تَوْبِي، فَكَسَوْتُهُ إِيَّاهُمَا، بِبُشْرَاهُ وَاللَّهِ مَا أَمْلِكُ غَيْرَهُمَا يَوْمَئِذٍ، وَاسْتَعْرْتُ تَوْبَيْنِ فَلَبِسْتُهُمَا، وَأَنْطَلَقْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَيَتَلَقَانِي النَّاسُ فَوْجًا فَوْجًا، يُهْتَوِي بِالتَّوْبَةِ، يَقُولُونَ: لِتَهْنِكَ تَوْبَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ، قَالَ كَعْبٌ: حَتَّى دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَالِسٌ حَوْلَهُ النَّاسُ، فَقَامَ إِلَيَّ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ يُهْرُؤُ حَتَّى صَافَحَنِي وَهَنَانِي، وَاللَّهِ مَا قَامَ إِلَيَّ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ غَيْرُهُ، وَلَا أَنْسَاهَا لِطَلْحَةَ، قَالَ كَعْبٌ: فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَهُوَ يَبْرُقُ وَجْهُهُ مِنَ السُّرُورِ: «أَبْشِرْ بِخَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْكَ مُنْذُ وَلَدْتِكَ أُمَّكَ»،

قَالَ: قُلْتُ: أَمِنْ عِنْدِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا، بَلْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ». وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا سَرَّ اسْتَنَارَ وَجْهُهُ، حَتَّى كَانَتْهُ قِطْعَةٌ قَمَرٍ، وَكُنَّا نَعْرِفُ ذَلِكَ مِنْهُ، فَلَمَّا جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ أَتَخَلَّعَ مِنْ مَالِي صَدَقَةً إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِ اللَّهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أُمْسِكْ عَلَيْكَ بَعْضَ مَالِكَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ». قُلْتُ: فَإِنِّي أُمْسِكُ سَهْمِي الَّذِي بِحَيْبَرٍ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ إِنَّمَا تَجَانِي بِالصَّدَقِ، وَإِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ لَا أُحَدِّثَ إِلَّا صِدْقًا، مَا بَقِيَتْ. فَوَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَبْلَاهُ اللَّهُ فِي صِدْقِ الْحَدِيثِ مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَحْسَنَ مِمَّا أْبَلَانِي، مَا تَعَمَّدْتُ مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى يَوْمِي هَذَا كَذِبًا، وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يُحْفَظَنِي اللَّهُ فِيمَا بَقِيَتْ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ فَوَاللَّهِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَةٍ قَطُّ بَعْدَ أَنْ هَدَانِي لِلْإِسْلَامِ، أَعْظَمَ فِي نَفْسِي مِنْ صِدْقِي لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَنْ لَا أَكُونَ كَذَبْتُهُ، فَأَهْلِكَ كَمَا هَلَكَ الَّذِينَ كَذَبُوا، فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ لِلَّذِينَ كَذَبُوا - حِينَ أَنْزَلَ الْوَحْيَ - شَرًّا مَا قَالَ لِأَحَدٍ، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا أَنْقَلَبْتُمْ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾، قَالَ كَعْبٌ: وَكُنَّا تَخَلَّفْنَا أَبْيَهَا الثَّلَاثَةُ عَنْ أَمْرِ أَوْلِيكَ الَّذِينَ قَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ حَلَفُوا لَهُ، فَبَايَعَهُمْ وَاسْتَعْفَرَ لَهُمْ، وَأَرْجَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمْرَنَا حَتَّى قَضَى اللَّهُ فِيهِ، فَبَدَّلَكَ قَالَ اللَّهُ: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا﴾. وَلَيْسَ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ مِمَّا خَلَّفْنَا عَنِ الْعَزْوِ، إِنَّمَا هُوَ تَخْلِيفُهُ إِيَّانَا، وَإِرْجَاؤُهُ أَمْرَنَا، عَمَّنْ حَلَفَ لَهُ وَاعْتَدَرَ إِلَيْهِ فَقَبِلَ مِنْهُ [رواه البخارى: ٤٤١٨].

۱۶۹۹- از کعب بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: از هیچ غزوه از غزواتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به جهاد رفتند، تخلف نکردم به جز از غزوه تبوک و غزوه بدر، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کسانی را که از غزوه بدر تخلف کرده بودند، مورد عتاب قرار ندادند، و سببش آن بود که مقصد اصلی در بدر، قافله قریش بود، ولی بدون از آمادگی قبلی، جنگ بین طرفین درگرفت.

شب عقبه هنگام تعهد بر اسلام با پیامبر خدا ﷺ حاضر بودم، حضور در این شب را با غزوه بدر برابر نمی‌کنم، گرچه مردم غزوه بدر را با اهمیت‌تر تلقی می‌کنند. و قصه [تخلفم از غزوه تبوک] به این طریق بود که من هیچ‌گاهی در عمر خود قوی‌تر و دارا تر از هنگام رفتن به این غزوه نبودم، و به خداوند سوگند که پیش از این هیچ وقت در نزد من دو شتر جمع نشده بود، تا اینکه دو شتر را در [وقت رفتن به] این غزوه جمع کردم.

و پیامبر خدا ﷺ هیچ وقت نیت جهاد به کدام جبهه را نداشتند مگر آنکه آن را به غیر آن پوشیده نگه می‌داشتند^(۱)، تا اینکه این غزوه صورت گرفت، که خود پیامبر خدا ﷺ در هوای نهایت گرم و سوزان و راه دور، و دشمن بسیار، در جهاد اشتراک نمودند، و موضوع را به طور آشکارا با مسلمانان در میان گذاشتند، تا آمادگی جهاد خود را بگیرند، و به طور آشکارا بیان کردند که اراده کدام طرف را دارند، و مسلمانانی که با پیامبر خدا ﷺ آماده رفتن شدند، تعداد بسیار زیادی بودند که شماره‌شان به یک کتاب نمی‌گنجد.

کعب رضی الله عنه گفت: هرکسی که خود را پنهان می‌کرد یقین داشت که اگر وحی خدا درباره‌اش نازل نشود، هیچ کسی از نرفتن او خبر نخواهد شد، و پیامبر خدا ﷺ در وقتی آمادگی برای رفتن به این غزوه را گرفتند که میوه‌ها رسیده بود، و سایه‌ها سخت گوارا شده بود.

پیامبر خدا ﷺ و مسلمانان آمادگی رفتن به جهاد را گرفتند، و من هم از خانه برآمدم تا با آنها آمادگی جهاد را بگیرم، ولی بدون آمادگی گرفتن و انجام دادن کاری

۱- یعنی: اگر مقصدشان رفتن غرض جهاد با کدام قبیله به طرف شرق بود، به طور توریه و کنایه طور وانمود می‌کردند، که گویا می‌خواهند به طرف فلان قبیله که به طرف غرب است، بروند، زیرا از مهمترین تاکتیک‌های جنگی آن است که دشمن غافلگیر شود، و از نقشه جنگی انسان خبر نباشد، و اگر پیامبر خدا ﷺ از مقصد خود برای همگان به طور واضح می‌گفتند، شاید کدام منافق، و یا یهودی از ساکنان مدینه از این تصمیم مسلمانان برای جانب مقابل خبر می‌داد، و در نتیجه سبب ایجاد مشکلات برای مسلمانان می‌شد، ولی در غزوه تبوک چنین نکردند، زیرا هوا گرم، و راه دور، و دشمن قوی بود، و این امر ایجاب می‌کرد که هر کس این مشکلات را در نظر گرفته و به اندازه لازم آمادگی بگیرد، و این چیزها در متن به طور مشروح در سطور آینده مذکور است.

واپس به خانه برگشتم، و با خود می‌گفتم که قدرت رفتن را دارم، و همواره امروز و فردا می‌شد، تا آنکه مردم به طور جدی آماده شدند.

صبح روزی که پیامبر خدا ﷺ و مسلمانان آماده رفتن شدند، دیدم که من هیچ آمادگی ندارم، با خود گفتم تا یکی دو روز دیگر آماده می‌شوم و خود را به آن‌ها میرسانم.

فردای که آن‌ها رفته بودند برآمدم که آمادگی بگیرم، ولی بدون آنکه کاری کرده باشم دوباره به خانه برگشتم، و همین طور امروز و فردا می‌کردم تا آنکه آن‌ها کاملاً دور شدند و جهاد از دستم رفت، با آن هم تصمیم گرفتم که بروم و خود را به آن‌ها برسانم، و ای کاش که چنین می‌کردم، ولی افسوس که تقدیرم چنین نبود.

بعد از رفتن پیامبر خدا ﷺ هنگامی که در بین مردم بیرون می‌شدم و این طرف و آن طرف می‌گشتم، این چیز سبب غم و اندوهم می‌شد، که جز اشخاص متهم به نفاق و یا اشخاص معذور و پا افتاده کسی دیگری را نمی‌دیدم.

و پیامبر خدا ﷺ تا وقت رسیدن به تبوک، مرا یاد نکرده بودند، و چون به تبوک رسیدند در حالی که در بین مردم نشسته بودند پرسیدند: «کعب چه کار کرد»؟ شخصی از بنی سلمه گفت: یا رسول الله! لباس‌های نرم و زیبایش و نظر وی به دو طرفش مانع آمدنش شده است.

معاذ بن جبل رضی الله عنه گفت: سخن بدی گفتمی، و یا رسول الله! به خداوند سوگند که مایان در وی جز خوبی و نیکوئی چیز دیگری را سراغ نداریم، و پیامبر خدا ﷺ سکوت نمودند.

کعب بن مالک رضی الله عنه گفت: چون خبر بازگشت پیامبر خدا ﷺ برایم رسید، غم مرا فرا گرفت، و فکر می‌کردم چه دروغی بگویم که فردا از قهر و غضب پیامبر خدا ﷺ خود را نجات دهم؟ و در این مورد با تمام صاحب نظران فامیل و خانواده خود مشورت نمودم. چون خبر قدوم پیامبر خدا ﷺ را شنیدم افکار منفی و باطل از سرم بیرون شد، و یقینم شد که از راه دروغ نخواهم توانست از بازخواست پیامبر خدا ﷺ خلاص شوم، از این جهت تصمیم گرفتم که برای‌شان جز راست چیز دیگری نگویم.

چون صبح شد پیامبر خدا ﷺ رسیدند، و عادت‌شان این بود که هنگام آمدن از سفر اول به مسجد می‌آمدند، و دو رکعت نماز می‌خواندند، بعد از آن برای [دیدن] مردم

می‌نشستند، چون چنین کردند، کسانی که از جهاد تخلف کرده بودند آمدند و شروع به معذرت‌خواهی و سوگند خوردن نمودند، و این‌ها حدود هشتاد و چند نفر بودند، پیامبر خدا ﷺ سخنان ظاهر آن‌ها را قبول کردند، و از سر نو با آن‌ها بیعت کردند، و برای‌شان طلب مغفرت نمودند، و امور باطنی آن‌ها را به خدا موکول ساختند.

و من هم نزد [پیامبر خدا ﷺ] آمدم، چون سلام کردم، تبسم خشک و آلوده به غضبی نموده و فرمودند: «نزدیک بیا».

آمدم تا پیش روی‌شان نشستم.

فرمودند: «چرا از رفتن به جهاد خود داری نمودی؟ مگر شتری را که بر آن سوار شوی [و به جهاد بروی] خریداری نکرده بودی؟»

گفتم: یا رسول الله! خریده بودم، و به خداوند سوگند اگر غیر از شما در نزد هرکس دیگری از جهانیان می‌نشستم، با فصاحت و استدلالی که داشتم با عذر و حیل، خود را از غضبش خلاص می‌کردم، ولی به خداوند سوگند است یقین دارم که اگر فعلاً با دروغ شما را از خود راضی سازم، دور نیست که خداوند متعال باز شما را بر من در قهر و غضب سازد، ولی اگر با شما از در راستی درآمده و حقیقت را بگویم، امیدوارم که صدق و راستی‌ام سبب عفو خداوند متعال گردد.

بلی! به خداوند سوگند است که هیچ عذری نداشتم و باز به خداوند سوگند است که در هیچ وقتی قوی‌تر و توان‌تر از روزی که از رفتن با شما خود داری نمودم نبودم.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «آنچه را که این شخص گفت راست و حقیقت است، فعلاً برخیز و برو تا خداوند در مورد تو آنچه را که بخواهد حکم نماید».

از نزد پیامبر خدا ﷺ برخاستم و عده‌ای از مردم بنی سلمه از آن مجلس برخاستند و در پی من آمده و گفتند: به خداوند سوگند پیش از این نمی‌دانستیم که تو گناهی را مرتکب شده باشی، ولی چرا از عذرخواهی در نزد پیامبر خدا ﷺ عاجز مانده و مانند دیگر کسانی که از رفتن خود داری کرده بودند، معذرت‌خواهی نکردی؟ و هرگناهی که می‌داشتی طلب مغفرت پیامبر خدا ﷺ برایت کفایت می‌کرد.

به خداوند سوگند آنقدر سرزنش و توبیخ نمودند که نزدیک بود دوباره برگردم و گفته‌های سابقم را تکذیب نمایم.

سپس از ایشان پرسیدم: آیا کس دیگری نیز مانند من چنین موفق شده است؟

گفتند: بلی، دو شخص دیگر آمدند و مانند تو معذرت خود را گفتند، و برای آن‌ها همان چیزی گفته شد که برای تو گفته شد.

گفتم: این دو شخص کی‌ها هستند؟

گفتند: یکی: مُرَّاه بن رَبِيعِ عَمْرِي و دیگری: هلال بن أُمِيَّة واقفی، این دو نفری را که نام بردند، اشخاص صالحی بودند که در غزوه بدر اشتراک نموده بودند، و قابل متابعت و پیشوایی بودند، و چون این دو نفر را برایم ذکر کردند، به همین منوال گذشتم.

و پیامبر خدا ﷺ مردم را از سخن زدن با ما سه نفر از بین همه کسانی که از رفتن به جهاد خود داری کرده بودند، نهی نمودند، و مردم آن‌چنان از ما دوری جسته و موقف دیگری گرفته بودند، که زمین را بیگانه احساس می‌کردم، و زمین همان زمینی که می‌شناختم نبود، و به همین طریق پنجاه شب بر سر ما گذشت.

دو نفر رفیق دیگر من از پا ماندند، و به خانه‌های خود نشستند و گریه می‌کردند، ولی من جوان‌ترین و چالاک‌ترین آن‌ها بودم، از خانه‌ام می‌برآمدم، و با مسلمانان به نماز حاضر می‌شدم، و در کوچه و بازار گشت و گذار می‌کردم، ولی کسی با من سخن نمی‌گفت.

و نزد پیامبر خدا ﷺ می‌آمدم، و در حالی که بعد از ادای نماز در مجلس خود نشسته بودند، بر ایشان سلام می‌دادم و با خود می‌گفتم: آیا لب‌های‌شان به دادن جواب سلامم حرکت خواهد کرد خواندم و زیر چشمی به ایشان نگاه می‌کردم، وقتی که به نماز مشغول می‌بودم به طرفم نگاه می‌کردند، و وقتی که به طرف‌شان می‌دیدم، روی خود را از من به طرف دیگری می‌کردند.

چون موقف مردم و جفای آن‌ها در مقابل من به درازا کشید، رفتم تا به دیوار باغ ابوقتاده بالا شدم، و او پسر عمویم و محبوب‌ترین مردمان در نزد من بود، بر او سلام کردم، ولی به خداوند سوگند که او نیز جواب سلام مرا نداد، برایش گفتم: ای ابوقتاده! تو را به خدا سوگند می‌دهم مگر خبر نداری که من خدا و رسولش را دوست دارم؟ او در جواب من سکوت نمود و چیزی نگفت، دوباره او را سوگند دادم، و همین چیز را پرسیدم، و او سکوت نمود، موضوع را برای بار سوم تکرار نمودم، گفت: خدا و رسولش داناتر است، اشک از چشمانم جاری شد، و برگشتم و از دیوارش بالا شدم [و رفتم].

کعب بن مالک رضی الله عنه گفت: در حالی که در بازار مدینه می‌گشتم شخص نصرانی از نصارای اهل شام که طعامی را آورده بود و در مدینه می‌فروخت، از مردم سراغ مرا گرفته و می‌گفت: کیست که کعب بن مالک را برایم نشان بدهد، مردم مرا برای او نشان دادند، او نزد آمد و نامه‌اش را از پادشاه غسان [جبله بن الایهم] به دستم داد، و در آن نامه آمده بود که:

اما بعد! شنیده‌ام که دوستت به تو جفا کرده، و خداوند تو را خار نمی‌گذارد و ضایع نمی‌کند، نزد ما بیا از تو قدردانی خواهیم نمود، چون نامه را خواندم با خود گفتم: این یک مصیبت دیگر، نامه را در تنور انداختم و سوزانیدم.

تا اینکه چهل شب از پنجاه شب گذشت، فرستاده‌اش از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تو را امر کرده‌اند که از همسرت هم باید کناره‌گیری نمایی.

گفتم: یعنی او را طلاق بدهم؟ یا چیز دیگری؟

گفت: نه خیر! او را طلاق مده، بلکه از وی گوشه‌گیری کن، و به وی نزدیک مشو، و برای آن دو نفر دیگر نیز چنین پیغامی فرستاده بودند، برای همسر خود گفتم: نزد خانواده‌ات برو و همان‌جا باش تا خداوند درباره‌اش ما چه حکم خواهد کرد.

کعب رضی الله عنه گفت: همسر هلال بن أمیه نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! هلال بن أمیه شخص پیر و ناتوانی است و خادمی ندارد، آیا اگر خدمتش را بکنم آزرده خاطر خواهید شد؟

فرمودند: «نه، ولی نباید با تو مقاربت نماید».

آن زن گفت: به خداوند سوگند که به جان او حرکتی نیست و به چیزی تمایل ندارد، و به خداوند سوگند است از روزی که این واقعه پیش آمد، تا امروز یکسر گریه می‌کند.

کعب رضی الله عنه گفت: بعضی از افراد خانواده‌ام برایم گفتند: اگر تو هم بروی و در مورد همسرت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اجازه بخواهی، شاید مثلی که برای همسر هلال بن أمیه اجازه دادند، برای همسر تو هم اجازه بدهند که آمده و خدمت تو را بکند.

گفتم: به خداوند سوگند است که در این باره از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اجازه نخواهم خواست، زیرا نمی‌دانم که در صورت اجازه خواستن، برایم چه خواهند گفت، زیرا من [به خلاف هلال بن أمیه] شخص جوانی هستم.

بعد از این واقعه ده شب دیگر هم به همین طریق گذشت، تا آنکه پنجاه شب از وقتی که پیامبر خدا ﷺ مردم را از سخن زدن با ما منع کرده بودند گذشت، چون روز پنجاهم نماز صبح را اداء نمودم در پشت بام خانه‌ام در حالتی قرار داشتم که خداوند وصف آن را بیان کرده است، یعنی: از خود بی زار گردیده بودم، و روی زمین بر من تنگ شده بود، صدای کسی را شنیدم که بر کوه (سلج) بالا شده و به صدای بلند فریاد می‌زند: ای کعب بن مالک! تو را بشارت باد!

کعب گفت: به سجده افتادم و فهمیدم که در کارم گشایشی پیدا شده است، و پیامبر خدا ﷺ از قبول توبه ما بعد از نماز صبح خبر داده بودند، مردم می‌آمدند و برای ما بشارت و خوش خبری می‌دادند، کسانی برای رساندن این خبر، نزد آن دو نفر دیگر رفتند، و شخصی هم اسپش را سوار و به طرف من آمده بود، ولی شخصی از قبيله اسلم بالای کوه بالا شد و این خبر را با صدای بلند، اعلان نمود، و البته صدای او از اسپ زوتر برای من رسید.

چون شخصی که این خبر را به گوشم رسانیده بود، نزد من آمد، دو جامه را که بر تن داشتم کشیدم و به سبب خبر خوشی که برایم داده بود به او دادم، و به خداوند سوگند که در آن روز جامه دیگری غیر از آن دو جامه را نداشتم، و خودم دو جامه دیگر به عاریت گرفتم و پوشیدم، و دویده نزد پیامبر خدا ﷺ رفتم، مردم گروه گروه نزد من آمده و از اینکه توبه‌ام قبول شده بود، برایم تبریک و تهنئت داده و می‌گفتند: اینکه توبه‌ات از طرف خداوند قبول شده است برایت مبارک باشد.

کعب ﷺ گفت: به مسجد رفتم و دیدم که مردم به اطراف پیامبر خدا ﷺ نشسته‌اند، طلحه بن عبید الله ﷺ به طرف من آمد، با من مصافحه نمود و تبریک گفت، و به خداوند سوگند است که از مردم مهاجر غیر از وی دیگری از جایش برنخاست، و البته این موقف طلحه ﷺ را فراموش نخواهم کرد.

کعب ﷺ گفت: چون بر پیامبر خدا ﷺ سلام دادم در حالی که از خوشحالی روی‌شان می‌درخشید فرمودند: «این خبر خوشی که ماندش را در تمام عمر ندیده‌ای برایت مبارک باشد».

کعب ﷺ می‌گوید: گفتم: یا رسول الله! این خبر خوش از طرف شما است و یا از طرف خدا؟

فرمودند: «نه خیر [از طرف من نیست] بلکه از طرف خدا است»، و پیامبر خدا ﷺ هنگامی که خوشحال می‌بودند، روی‌شان مانند ماهتاب می‌درخشید، و ما این چیز را از ایشان می‌دانستیم.

و چون پیش روی پیامبر خدا ﷺ نشستم گفتم: یا رسول الله! از جمله توبه‌ام این است که دارائی‌ام را برای خدا و برای رسول خدا صدقه بدهم. پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «قسمتی از مالت را برای خودت نگهدار، این برایت بهتر است»

گفتم: سهم غنیمتم از اموال خیبر را برای خود نگه خواهم داشت، و گفتم: یا رسول الله! اینکه خداوند مرا نجات داد، فقط به سبب راستی‌ام بود، و از توبه‌ام یکی این است که تا زنده باشم، در مقابل هیچ کس بدون از صدق و راستی چیز دیگری نگویم، و به خداوند سوگند است هیچ کسی را از مسلمانان سراغ ندارم که خداوند متعال در راست گویی برای او این قدر نعمت داده باشد که برای من داده است، از روزی که این سخن را برای پیامبر خدا ﷺ گفتم تا حال از روی قصد به هیچ کس دروغ نگفتم، و امیدم از خداوند آن است که در بقیه عمرم نیز مرا از دروغ گفتن حفظ نماید.

و خداوند متعال این آیه کریمه را بر پیامبر خود ﷺ نازل فرمودند: ﴿به حقیقت که خداوند توبه پیامبر و مهاجرین و انصار را قبول نموده است... و با راست گویان باشید﴾.

و به خداوند سوگند که خداوند متعال بعد از اسلام، نعمتی بالاتر به من از توفیق دادنم به راست گفتن برای پیامبر خدا ﷺ ارزانی نداشته است، و [مظهر این نعمت آن است] که به پیامبر خدا ﷺ دروغ نگفتم، زیرا [اگر دروغ می‌گفتم] من هم مانند کسانی که به ایشان دروغ گفته بودند، هلاک گردیده و از بین می‌رفتم، زیرا خداوند - هنگامی که وحی فرستاد - در مورد آن‌ها بدترین چیزی را که برای کسی گفته بود، گفت: ﴿وقتی که نزد آن‌ها بروید حتماً برای شما دروغ خواهند گفت... پس خداوند از مردم فاسق راضی نخواهد شد﴾.

کعب ؓ گفت: ما سه نفر از کسانی که برای پیامبر خدا ﷺ سوگند خورده بودند و ایشان بعد از سوگند خوردن معذرت آن‌ها را قبول نموده و با آن‌ها بیعت کردند، و طلب

مغفرت نمودند، تخلف نموده بودیم، و پیامبر خدا ﷺ موضوع ما را تا قضای حکم خداوندی درباره ما، به تعویق انداختند، و در این مورد خداوند متعال فرمود: ﴿... و بر آن سه کسی که تخلف نمودند...﴾

و مراد از این تخلف، تخلف ما از جهاد نیست، بلکه مراد آن است که پیامبر خدا ﷺ قضیه ما را نسبت به کسانی که برای شان سوگند خورده و عذر خواهی نموده بودند، و این چیز را از آن‌ها قبول نموده بودند، به تعویق انداختند^(۱).

۴۷- باب: كِتَابُ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى كِسْرَى وَقَيْصَرَ

باب [۴۷]: نامه پیامبر خدا ﷺ برای کسری و قیصر^(۲)

۱۷۰۰- عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَقَدْ نَفَعَنِي اللَّهُ بِكَلِمَةٍ سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيَّامَ الْحَمَلِ، بَعْدَ مَا كِدْتُ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِ الْحَمَلِ فَأُقَاتِلَ

۱- خلاصه اینکه: کعب بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: اینکه ما سه نفر متخلفین نامیده شده‌ایم، سبب این است که پیامبر خدا ﷺ موضوع دیگر کسانی را که به جهاد نرفته بودند، فیصله نمودند، ولی تصمیم‌گیری در مورد ما سه نفر را به تعویق انداختند، و به سبب همین به تعویق افتادن موضوع ما، به نام متخلفین یاد شدیم، نه به جهت آنکه از جهاد رفتن تخلف نموده بودیم.

۲- متن نامه پیامبر خدا ﷺ برای کسری چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

از طرف محمد پیامبر خدا، برای کسری بزرگ فارس! سلام بر کسی که از هدایت پیروی نماید، و به خدا و رسولش ایمان بیاورد، و شهادت دهد که خدای جز خدای یگانه وجود ندارد، و محمد بنده و رسول او است، من تو را بسوی خدا دعوت می‌کنم، زیرا من فرستاده خدا برای تمام مردمان هستم، تا زندگان را بیم دهد، و سخن حق بر کافران ثابت شود، مسلمان شو، سلامتی نصیب می‌شود، و اگر از مسلمان شدن ابا ورزی، گناه مردم مجوس بر گردن تو خواهد بود.

چون کسری نامه پیامبر خدا ﷺ را خواند، آن را پاره کرد و گفت: غلامی برایم چنین نامه می‌نویسد؟ و برای پیامبر خدا ﷺ از آسمان خبر رسید که شیرویه بر علیه پدرش قیام نموده و در فلان ماه و فلان روز او را به قتل رسانیده است»، و واقدای می‌گوید کشته شدن کسری بدست فرزندش در شب سه شنبه دهم ماه جمادی الاولی سال نهم هجری واقع گردید.

مَعَهُمْ، قَالَ: لَمَّا بَلَغَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ أَهْلَ فَارِسٍ، قَدْ مَلَكَوْا عَلَيْهِمْ بِنْتَ كِسْرَى، قَالَ: «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ» [رواه البخاری: ۴۴۲۵].

۱۷۰۰- از ابوبکره رضی الله عنه روایت است که گفت: در واقعه (جمل) خداوند به سبب همان یک کلمه که از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیده بودم، برایم منفعت رسانید، و این در حالی بود که می‌خواستم به صف اهل جمل بپیوندم و در صف آن‌ها به جنگم^(۱)، [و آن کلمه این بود] که چون برای پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم خبر رسید که اهل فارس دختر کسری را برای خود به حیث پادشاه اختیار کرده‌اند، فرمودند: «مردمی که سرنوشت خود را به دست زنی سپرده‌اند، هرگز رستگار نخواهند شد»^(۲).

۴۸- باب: مَرَضُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و سلم وَوَفَاتُهُ

باب [۴۸]: مرض و وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم

۱۷۰۱- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: دَعَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي شَكْوَاهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ، فَسَارَهَا بِشَيْءٍ فَبَكَتْ، ثُمَّ دَعَاَهَا فَسَارَهَا بِشَيْءٍ فَصَحِحَتْ، فَسَأَلْنَا عَنْ ذَلِكَ فَقَالَتْ: «سَارَنِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ يُقْبِضُ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوفِّيَ فِيهِ فَبَكَيْتُ، ثُمَّ سَارَنِي فَأَخْبَرَنِي أَنِّي أَوَّلُ أَهْلِهِ يَتَّبِعُهُ فَصَحِحْتُ» [رواه البخاری: ۴۴۳۳، ۴۴۳۴].

۱۷۰۱- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم در مرضی که از آن وفات نمودند، فاطمه رضی الله عنها را طلب نمودند و چیزی به گوشش گفتند: و او به گریه افتاد، و باز دوباره او را طلب نمودند و چیزی به گوشش گفتند و او خندید.

۱- (جمل) به معنی شتر است، و جنگ (جمل) در سال سی و شش هجری در منطقه بصره، بین علی بن ابی طالب رضی الله عنه و بین عائشه رضی الله عنها واقع گردید، و این جنگ را از آن سبب (جنگ جمل) می‌گویند که: عائشه رضی الله عنها در صف جنگ، در هودجش بر بالای شتر سوار بود.

۲- و از این حدیث دانسته می‌شود که زن نباید به خلافت انتخاب گردد، و این امر مورد اتفاق است، اما در غیر خلافت، مانند: قضاوت، و وزارت اختلاف نظر وجود دارد، و تفصیل آن در کتب سیاست شرعی به تفصیل مذکور است.

از وی سبب را پرسیدیم گفت: پیامبر خدا ﷺ در مرتبه اول به گوشم گفتند که ایشان از همین مرض خود وفات خواهند یافت، و به همین سبب به گریه افتادم، بعد از آن بگوشم و برایم خبر دادند که: من اولین کسی که از اهل بیت‌شان هستم که به ایشان خواهم پیوست، از این سبب خندیدم^(۱).

۱۷۰۲- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، كُنْتُ أَسْمَعُ: «أَنَّهُ لَا يَمُوتُ نَبِيٌّ حَتَّى يُخَيَّرَ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، فَسَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، وَأَخَذَتْهُ جُحَّةٌ، يَقُولُ: ﴿مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ الْآيَةَ فَظَنَنْتُ أَنَّهُ خَيْرٌ» [رواه البخاری: ۴۴۳۵].

۱۷۰۲- و از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: من شنیدم که هیچ پیامبری وفات نمی‌کند، مگر آنکه [پیش از مرگ خود] بین دنیا و آخرت مخیر می‌گردد، و از پیامبر خدا ﷺ در مرضی که از آن وفات یافتند، در حالی که صدای‌شان گرفته بود، شنیدم که می‌گفتند: ﴿می‌خواهم] با کسانی [باشم] که خداوند برای آن‌ها نعمت ارزانی داشته است﴾ پس گمان کردم که ایشان مخیر شده‌اند^(۲).

۱۷۰۳- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَهُوَ صَاحِحٌ يَقُولُ: «إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ، ثُمَّ يُحْيَا أَوْ يُخَيَّرُ، فَلَمَّا اشْتَكَيْ وَحَصْرَةَ الْقَبْضِ وَرَأْسَهُ عَلَى فَخِذِ عَائِشَةَ عُدِّيَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا أَفَاقَ شَخَصَ بَصَرُهُ نَحْوَ سَفْفِ الْبَيْتِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى» [رواه البخاری: ۴۴۳۷].

۱۷۰۳- و از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ در حال صحت خود می‌گفتند: «روح هیچ پیامبری قبض نمی‌گردد، مگر آنکه جای خودش را در بهشت می‌بیند، و بعد از آن برایش خوش آمدید گفته می‌شود، و یا اختیار داده می‌شود».

۱- زیرا برایش گفته بودند که تو سردار زن‌های بهشت هستی، و اولین کسی هستی که از اهل بیت من به من خواهی پیوست، و همان طور هم شد، زیرا به اتفاق اهل تاریخ و سیر، فاطمه رضی الله عنها اولین کسی بود که از اهل بیت نبوی به پیامبر خدا ﷺ پیوست، فرضی الله تعالی عنها و أَرْضَاهَا.

۲- و رفیق اعلی را اختیار کرده‌اند، در مسند احمد رضی الله عنه از حدیث ابی مویهبه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ برای من گفتند: «من بین خزائن زمین و زندگی جاویدان و جنت، و بین لقای پروردگار و جنت مخیر گردیدم، و من لقای پروردگار و جنت را اختیار نمودم».

و هنگامی که [پیامبر خدا ﷺ] مریض شدند، و در حالت قبض روح بودند، و سرشان بر بالای زانویم بود، بی‌هوش گردیدند، چون به هوش آمدند چشم خود را به سقف خانه دوخته و گفتند: «الهی! در رفیقِ اعلی».

و از اینجا فهمیدم که بودن با ما را انتخاب نکرده‌اند، و دانستم که این همان سخنی بود که در حال صحت خود برای ما می‌گفتند^(۱).

۱۷۰۴- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا اشْتَكَى نَفَثَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمُعَوَّذَاتِ، وَمَسَحَ عَنْهُ بِيَدِهِ، فَلَمَّا اشْتَكَى وَجَعَهُ الَّذِي تُؤْتَى فِيهِ، طَفِئَتْ أَنْفِثُ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمُعَوَّذَاتِ الَّتِي كَانَ يَنْفِثُ، وَأَمْسَحَ بِيَدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهُ» [رواه البخاری: ۴۴۳۹].

۱۷۰۴- و از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ هنگامی که مریض می‌شدند، معوذات را بر خود می‌دمیدند، و دست خود را بر جسم خود می‌کشیدند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) و در روایت دیگری آمده است که عوض (در رفیقِ اعلی) این طور گفتند که: «از خداوند متعال رفاقت را با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل مسئلت می‌نمایم»، و اینکه مراد از رفیقِ اعلی چیست؟ چندین احتمالات وجود دارد، امام شرفاوی در شرح این حدیث می‌گوید: ظاهر حدیث دلالت بر این دارد که رفیقِ عبارت از جایی است که در آن مرافقت با این ملائکه مذکور حاصل می‌شود، و بعضی می‌گویند که (رفیق) عبارت از گروه انبیائی هستند که در اعلی‌علیین می‌باشند، و بعضی می‌گویند که معنی: (در رفیقِ اعلی) این است که: مرا نزد رفیقِ اعلی که خداوند عز و جل باشد برسان، و اطلاق لفظ (رفیق) بر خداوند جل جلاله آمده است، در صحیح مسلم از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند عز و جل رفیق است، یعنی: با مدارا و مهربان است، و مدارا را دوست دارد»، چنانچه احتمال دارد که مراد از (رفیقِ اعلی) ساحه قدسیت باشد.

(۲) و چون دلیلی بر تعیین یکی از این احتمالات وجود ندارد، پس به طور جزم و یقین نمی‌توان گفت که مراد کدام یک از این احتمالات است، و آنچه که می‌توان گفت این است که: طوری که از خود همین حدیث می‌توان فهمید: پیامبر خدا ﷺ در هنگام نزع، جا و مقام خود را در بهشت دیدند، و بین بودن در دنیا، و بودن در آن مقام مخیر گردیدند، و ایشان آن مقام را اختیار نمودند، و اینکه در آن مقام، و در آن مکان مرافقت‌شان با کیست؟ همین احتمالات گذشته وجود دارد، والله تعالی أعلم.

و در آخرین مریضی که از آن وفات نمودند، من همان معوذات را بر ایشان خواندم، و دست خود پیامبر خدا ﷺ را بر جسم‌شان می‌کشیدم.

۱۷۰۵- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: قَلْتُ أَصْغَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْغَتْ إِلَيْهِ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ، وَهُوَ مُسْنِدٌ إِلَيَّ ظَهْرُهُ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي، وَالْحَقْنِي بِالرَّفِيقِ الْأَعْلَى» [رواه البخاری: ۴۴۴۰].

۱۷۰۵- و از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیش از وفات هنگامی که پیامبر خدا ﷺ به پشت تکیه داده بودند، به ایشان گوش دادم، و شنیدم که می‌گفتند: خدایا مرا بیامرز، و به من رحم کن، و مرا به رفیقِ اعلیٰ ملحق بگردان.

۱۷۰۶- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - فِي رِوَايَةٍ قَالَتْ: «مَاتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِنَّهُ لَبَيْنٌ حَاقِبَتِي وَذَاقَتِي، فَلَا أَكْرَهُ شِدَّةَ الْمَوْتِ لِأَحَدٍ أَبَدًا، بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [رواه البخاری: ۴۴۴۶].

۱۷۰۶- و از عائشه رضی الله عنها در روایت دیگری آمده است که گفت: پیامبر خدا ﷺ بین ترقوه و بین چانه‌ام [یعنی: بر روی سینه‌ام] وفات نمودند، و بعد از پیامبر خدا ﷺ از شدت مرگ هیچ کس بدم نمی‌آید^(۱).

۱۷۰۷- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، خَرَجَ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَبَا حَسَنِ، «كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟» فَقَالَ: أَصْبَحَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِتًا، فَأَخَذَ بِيَدِهِ عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ وَاللَّهِ بَعْدَ ثَلَاثِ عِبْدِ الْعَصَا، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَرَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَوْفَ يُتَوَفَّى مِنْ وَجَعِهِ هَذَا، إِنِّي لَأَعْرِفُ وَجُوهَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عِنْدَ الْمَوْتِ، أَذْهَبُ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَنْسَأَلُهُ فِيمَنْ

۱- و طوری که عائشه رضی الله عنها در حدیث دیگری می‌گوید، شدت جانکندن پیامبر خدا ﷺ به حدی بود که دست خود را در جام آبی که پهلوی‌شان گذاشته شده بود داخل می‌کردند و بر روی خود می‌کشیدند و می‌گفتند: «لا إله إلا الله، برای مرگ سکرانی است»، و در روایت دیگری آمده است که می‌گفتند: الهی! سكرات مرگ را بر من آسان بگردان.»

هَذَا الْأَمْرُ، إِنْ كَانَ فِينَا عَلِمْنَا ذَلِكَ، وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا عَلِمْنَا، فَأَوْصَى بِنَا، فَقَالَ عَلِيٌّ: إِنَّا وَاللَّهِ لَيُنْ سَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَنْعَهَا لَأُعْطِينَاهَا النَّاسُ بَعْدَهُ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَسْأَلُهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [رواه البخاری: ۴۴۷].

۱۷۰۷- از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مریضی که از آن وفات یافتند گرفتار بودند، علی بن ابی طالب رضی الله عنه از نزدشان برآمد، و مردم از وی پرسیدند: ای ابا الحسن! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چه حال دارند؟ گفت: الحمد لله حال شان خوب است.

در این وقت عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه دست او را گرفت و گفت: تو بعد از سه روز تابع شخص دیگری خواهی بود، و به خداوند قسم من می دانم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این درد خود وفات خواهند یافت، و من علائم مرگ را در اولاد عبدالمطلب می شناسم، بیا تا نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برویم و از وی بپرسیم که بعد از ایشان خلافت از کیست؟ اگر از ما باشد، هم بدانیم، و اگر از دیگران باشد هم بدانیم، که برای ما وصیت نمایند. علی رضی الله عنه گفت: اگر این موضوع را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بپرسیم و ما را از آن منع نمایند، بعد از ایشان مردمان خلافت را هرگز برای ما نخواهند داد، و به خداوند سوگند است که این موضوع را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نخواهم پرسید^(۱).

۱۷۰۸- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا كَانَتْ تَقُولُ: إِنَّ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيَّ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تُوِّفِّي فِي بَيْتِي، وَفِي يَوْمِي، وَبَيْنَ سَحْرِي وَخَحْرِي، وَأَنَّ اللَّهَ جَمَعَ بَيْنَ رِيقِي وَرِيقِهِ عِنْدَ مَوْتِهِ: دَخَلَ عَلَيَّ عَبْدُ الرَّحْمَنِ، وَبِيَدِهِ السَّوَاكُ، وَأَنَا مُسْنِدَةٌ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ

۱- این حدیث دلالت بر این دارد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر خلافت علی رضی الله عنه تنصیب نکرده بودند، ورنه لزومی نبود که عباس رضی الله عنه پیشنهاد استفسار از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بدهد، چنانچه اگر تنصیبی می بود علی رضی الله عنه آن را بیان می داشت، و نمی گفت که: «اگر این موضوع را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بپرسیم و ما را از آن منع نمایند، بعد از ایشان مردمان خلافت را هرگز برای ما نخواهند داد» بلکه می گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قبل از این خلافت را برای ما داده اند، و حاجت به استفسار دوباره نیست، و در آخر این حدیث ابن سعد از (مرسل شعبی) این زیادت را نیز آورده است که: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وفات یافتند، عباس رضی الله عنه برای علی رضی الله عنه گفت: دستت را دراز کن تا برایت بیعت کنم، ولی علی رضی الله عنه از این کار خود داری نمود.

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَرَأَيْتَهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِ، وَعَرَفْتُ أَنَّهُ يُحِبُّ السَّوَاكَ، فَقُلْتُ: أَخَذُهُ لَكَ؟ فَأَشَارَ بِرَأْسِهِ: «أَنْ نَعَمْ» فَتَنَاوَلْتُهُ، فَاشْتَدَّ عَلَيْهِ، وَقُلْتُ: أَلَيْتَهُ لَكَ؟ فَأَشَارَ بِرَأْسِهِ: «أَنْ نَعَمْ» فَلَيْتُهُ، فَأَمَرَهُ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ رَكْوَةٌ أَوْ عُلبَةٌ - يَشْلُكُ عُمُرَ - فِيهَا مَاءٌ، فَجَعَلَ يُدْخِلُ يَدَيْهِ فِي الْمَاءِ فَيَمْسَحُ بِهِمَا وَجْهَهُ، يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، إِنَّ لِلْمَوْتِ سَكْرَاتٍ» ثُمَّ نَصَبَ يَدَهُ، فَجَعَلَ يَقُولُ: «فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى» حَتَّى قُبِضَ وَمَالَتْ يَدُهُ [رواه البخارى: ۴۴۴۹].

۱۷۰۸- از عائشه رضی الله عنها روایت است که می گفت: از نعمت های خدا بر من آن است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام، و در روز نوبتم، و روی سینه ام وفات نمودند، و خداوند در وقت وفات شان آب دهنم را با آب دهان ایشان جمع کرد.

زیرا در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به سینه ام تکیه داده بودم، عبدالرحمن ابن ابی ابرک رضی الله عنه داخل شد، و مسواکی به دستش بود، دیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طرف آن مسواک نگاه می کنند، فهمیدم که میل شان به آن مسواک شده است، پرسیدم مسواک را برای شما بگیرم؟ با سر خود اشاره کردند که: «بلی»، مسواک را گرفتم، و این مسواک برای شان سختی کرد، پرسیدم او را برای شما نرم و آماده سازم؟ با سر خود اشاره کردند که: «بلی»، مسواک را نرم و آماده ساختم، [مسواک را از من گرفتند] و دندان های خود را با آن مسواک زدند.

و پیش روی شان ظرف آبی - و یا قطی آبی - بود، دست های خود را در آن آب داخل کرده و بر روی خود می کشیدند و می گفتند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، برای مرگ سکرانی است»، بعد از آن دست خود را ایستاد (بالا) کرده و فرمودند: «به سوی رفیق اعلی»، تا آنکه روح شان قبض گردید، و دست شان پائین آمد^(۱).

۱۷۰۹- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَدَدْنَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَرَضِهِ فَجَعَلَ يُشِيرُ إِلَيْنَا: «أَنْ لَا تَلْدُونِي» فَقُلْنَا كَرَاهِيَةَ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: «أَلَمْ أَنْهَكُمُ أَنْ تَلْدُونِي»، فُلْنَا كَرَاهِيَةَ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ، فَقَالَ: «لَا يَبْقَى أَحَدٌ فِي الْبَيْتِ إِلَّا لُدَّ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَّا الْعَبَّاسَ فَإِنَّهُ لَمْ يَشْهَدْكُمْ» [رواه البخارى: ۴۴۵۸].

۱- امام احمد رضی الله عنه از عائشه رضی الله عنها روایت می کند که گفت: بعد از اینکه روح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قبض گردید، چنان بوی خوشی پیدا شد که در تمام عمر خود چنان بوی خوشی را ندیده بودم.

۱۷۰۹- و از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: در مرض پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [بدون اجازه] به دهان‌شان دوا کردیم، و ایشان اشاره می‌کردند که: برایم دوا ندهید، ما می‌گفتیم شاید این سخن ایشان روی بد آمدن مریض از دوا باشد.
چون بهوش آمدند، فرمودند: «مگر برای شما نگفتم که دوا بدهانم نریزد؟»
گفتیم: ما فکر کرده بودیم که شاید این سخن شما به اساس بد آمدن مریض از دوا باشد.

فرمودند: «در حالی که من نظر می‌کنم، نباید کسی در این خانه باقی بماند مگر آنکه در دهانش دوا ریخته شود، مگر عباس که با شما حاضر نبود»^(۱).

۱۷۱۰- عَنْ أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَعَلَ يَتَعَشَّاهُ، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ: وَآ كَرَبَ أَبَاهُ، فَقَالَ لَهَا: «أَلَيْسَ عَلَى أَبِيكَ كَرَبٌ بَعْدَ الْيَوْمِ» [رواه البخاری: ۴۴۶۲].

۱۷۱۰- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سنگین شدند [یعنی: مریض گردیدند]، بی‌هوش می‌شدند، فاطمه رضی الله عنها گفت: ای وای از درد و رنج پدرم. برایش گفتند: «بعد از امروز بر پدرت درد و رنجی نیست»^(۲).

۱- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به جهت قصاص امر کردند که باید در دهان همه کسانی که در آن خانه حضور دارند، دوا ریخته شود، زیرا آن‌ها بدون رضایت و بدون اجازه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دهان‌شان دوا ریخته بودند، و به اساس معامله بالمثل امر کردند که به دهان همه آن‌ها - به استثنای عباس رضی الله عنه که در وقت دوا دادن حاضر نبود - دوا ریخته شود، و آن‌هایی که در این کار به طور مستقیم دست داشتند، این کار جزای عمل‌شان بود، و کسانی که به طور مستقیم دست نداشتند، گناه‌شان این بود که دیگران را از این کار منع نکرده بودند، و در روایتی آمده است که ام المومنین میمونه رضی الله عنها نیز در آن خانه حضور داشت، و روزه دار بود، و با آن هم موافق امر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دهان او نیز دوا ریختند.

۲- در آخر این حدیث آمده است که چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دفن کردند، فاطمه رضی الله عنها برای انس رضی الله عنه گفت: آیا دل شما راضی شد که بر روی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خاک بریزید؟ و انس رضی الله عنه با مراعات ادب در جواب فاطمه رضی الله عنها چیزی نگفت، و اگر چیزی می‌گفت جوابش این بود که: دل ما چنین کاری را نمی‌خواست، ولی به حکم شریعت چنین کاری را انجام دادیم، چون چاره دیگری نداشتیم.

۴۹ - باب: وَفَاةِ النَّبِيِّ ﷺ

باب [۴۹]: وفات پیامبر خدا ﷺ

۱۷۱۱- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تُوفِّيَ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ» [رواه البخاری: ۴۴۶۶].

۱۷۱۱- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ در هنگام وفات خود، شصت و سه ساله بودند^(۱).

۱- زیرا به چهل سالگی به پیامبری مبعوث شدند، و سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه بر ایشان وحی نازل می‌گردید، که مجموع این مدت شصت و سه سال می‌شود، و وفات پیامبر خدا ﷺ در بیش از ظهر روز دوشنبه، دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم هجری واقع گردید، و عمر مبارکشان در این وقت شصت و سه سال و چهار روز بود، إنا لله وإنا إليه راجعون.

۵۸ - کتاب التفسیر

کتاب [۵۸]: تفسیر^(۱)

سُورَةُ الْفَاتِحَةِ

سورة فاتحه^(۲)

۱ - باب: مَا جَاءَ فِي فَاتِحَةِ الْكِتَابِ

باب [۱]: آنچه که در مورد فاتحه کتاب آمده است

۱۷۱۲- عَنْ أَبِي سَعِيدِ بْنِ الْمُعَلَّى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنْتُ أَصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ، فَدَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ أُجِبْهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي كُنْتُ أَصَلِّي، فَقَالَ: «أَلَمْ يَقُلِ اللَّهُ: ﴿أَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾. ثُمَّ قَالَ لِي: «لَأَعْلَمَنَّكَ سُورَةً هِيَ أَعْظَمُ السُّورِ فِي الْقُرْآنِ، قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ». ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ، قُلْتُ لَهُ: «أَلَمْ تَقُلْ لَأَعْلَمَنَّكَ سُورَةً هِيَ أَعْظَمُ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ»، قَالَ:

۱- تفسیر قرآن کریم علم مستقلی است، و آن عبارت از بیان الفاظ و معانی قرآن کریم است، و در معرفت این علم، دانستن لغت عربی، علم نحو، علم صرف، علم بیان، علم قراءت، علم اصول فقه، معرفت ناسخ و منسوخ، اسباب نزول، احادیث متعلق به تفسیر، اقوال صحابه، لغات و لهجات مختلف عرب، و اشعار آن‌ها و دیگر مسائل متعلق به این علم شرط است، و کسانی که بدون مسلح بودن به این علوم به میدان درک معانی کتاب الله داخل می‌شوند، اشخاص مغروری هستند که در نتیجه سبب گمراهی خود و دیگران در دنیا و آخرت می‌شوند.

۲- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

مراد از سوره ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ است، که اولین سوره قرآن کریم می‌باشد، و برای این سوره چهارده نام است، که عبارت است از: الفاتحة، الكتاب، أم القرآن، العظيم، الكنز، الأساس، الوافية، الكافية، الشافية، الصلاة، السبع المثاني، الحمد، السؤال، الشكر، الدعاء.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ «هِيَ السَّبْعُ الْمَثَانِي، وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيَتْهُ» [رواه البخاری: ۴۴۷۴].

۱۷۱۲- از ابو سعید بن مُعَلَّى رضی الله عنه ^(۱) روایت است که گفت: در مسجد نماز می خواندم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا صدا زدند، جواب ندادم، [بعد از آن رفتم] و گفتم: یا رسول الله! وقتی که مرا صدا زدید] در نماز بودم.

فرمودند: «مگر خداوند نگفته است که: ﴿دَعْوَتُ خُودَا وَرَسُولِهَا قَبُولُ كُنَيْدٍ، هِنْكَامِي كَه شَمَا رَا جَهْتُ زَنْدَه سَاخْتَن دَل هَاي شَمَا مِي خَوَانْد﴾ ^(۲)؟ بعد از آن برایم گفتند: «پیش از آنکه از مسجد خارج شوی برایت سوره می آموزم که با عظمت ترین سوره های قرآن است».

بعد از آن دست مرا گرفتند، و چون می خواستند از مسجد بیرون شوند، گفتم: مگر نگفتید که برایت سوره خواهیم آموخت که با عظمت ترین سوره های قرآن است؟ فرمودند: [این سوره]: «﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ است، و این سوره (سبع مثانی) و (قرآن عظیمی) است که برایم داده شده است» ^(۳).

۱- وی حارث بن نفیع بن معلی انصاری زرقی است، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تنها دو حدیث روایت کرده است، یکی از آن دو حدیث همین حدیث باب است، و از اینکه چه وقت وفات نموده است، چیزی را نیافتم، (اسد الغابه: ۲۱۱/۵-۲۱۲).

۲- از این دانسته می شود که اجابت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله واجب بوده و ترک آن موجب گناه است، و حتی بعضی از علماء گفته اند: اگر کسی در حال نماز خواندن، ندای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را اجابت می کند، نمازش باطل نمی شود.

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) این سوره مبارکه دارای (۷) هفت آیت، و (۲۵) بیست و پنج کلمه، و (۱۲۳) یک صد و بیست و سه حرف، و (۵۲) پنجاه و دو نقطه است.

۲) (سبع مثانی): مرکب از دو کلمه است، یکی (سبع) و دیگری (مثانی): معنی (سبع) هفت است، یعنی: این سوره مبارکه (هفت) آیت است، و در بین سوره های یک صد و چهارده گانه قرآن مجید تنها دو سوره دارای هفت آیت است، یکی همین سوره فاتحه، و دیگری سوره (الماعون)، و معنی: (مثانی): دوگانه است، و این سوره مبارکه را از آن جهت دوگانه می گویند: که دوبار نازل گردیده است، یکبار در مکه مکرمه، و یکبار در مدینه منوره، و دیگر آنکه (مثانی) مأخوذ از (تثنیه) به معنی (تکرار) است، و این سوره را از آن جهت (مثانی) می نامند که در هر رکعت نماز به طور مکرر خوانده می شود.

سُورَةُ الْبَقَرَةِ

سورة بقره^(۱)

۳) از اینکه این سوره، عظیم‌ترین سوره قرآن نامیده شده است، چنین دانسته می‌شود که بعضی از سوره‌های قرآن، بر بعضی از سوره‌های دیگر آن فضیلت دارد، و در این مورد بعضی از علماء می‌گویند که مراد از (عظیم‌ترین) در اینجا به معنی: با عظمت بودن این سوره است، نه آنکه از دیگر سوره‌ها عظمت بیشتری داشته باشد، زیرا تمام سوره‌های قرآن با عظمت است، ولی این توجه با ظاهر حدیث نبوی چندان موافق به نظر نمی‌رسد، و نظر دیگر آن است که: وصف این سوره به (عظیم‌ترین) از نگاه ثواب است نه از نگاه صفت، یعنی: ثواب خواندن این سوره بیشتر از خواندن سوره‌های دیگر است، نه آنکه از سوره‌های دیگر فضیلت بیشتری داشته باشد. والله تعالی أعلم.

۱- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

۱) سوره بقره مدنی، و طویل‌ترین سوره‌های قرآن است، و این سوره را از این جهت سوره بقره می‌گویند که بیانگر قصه بقره بنی اسرائیل است، و این سوره بنام (قسطاط قرآن) نیز یاد می‌شود، و اولین سوره‌ای است که در مدینه نازل گردیده است.

۲) این سوره دارای (۲۵۵۰۰) بیست و پنج هزار و پنجاه حرف، (۶۱۲۱) شش هزار و یک صد و بیست و یک کلمه، (۲۸۶)، دوصد و هشتاد و شش آیت و (۱۱۷۵۹) یازده هزار و هفت صد و پنجاه نه حرف است، این سوره دارای احکام زیادی در مسائل مختلف شرعی است، و دارای (۵۰۰) پنج صد حکمت، (۳۶۰) سه صد و شصت رحمت، و (۱۵) پانزده مثل است.

جانبی از جوانب اعجاز قرآن کریم:

طوری که می‌دانید اولین آیه و اولین کلمه این سوره، (الم) است، و این کلمه مکنون از سه حرف (الف) و (لام) و (میم) می‌باشد، وعده از قرآن شناسان با کشفیاتی که اخیراً توسط کمپیوتر انجام داده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که تناسب عجیبی بین این سه حرف و حروف دیگر این سوره وجود دارد، به طوری که هر یک از این سه حرف، از هر حرف دیگری از حروف این سوره بیشتر می‌باشد، مثلاً: اگر حرف (باء) یا (جیم) یا (عین) و یا هر حرف دیگری از حروف دیگر این سوره را غیر از (الف) و (لام) و (میم) در نظر بگیریم و ببینیم که مثلاً: یک هزار بار در این سوره ذکر گردیده است، مشاهده می‌کنیم که هریک از حروف (الف) و (لام) و (میم) بیشتر از یک هزار بار در این سوره ذکر گردیده است، و از آن عجیب‌تر آنکه مقدار تکرار این سه حرف (الف) و (لام) و (میم) در بین خود، به همان تناسبی است که در کلمه (الم) وجود دارد، یعنی: تعداد (الف‌های) موجوده در این سوره بیشتر از تعداد (لام‌ها)، و تعداد (لام‌ها) بیشتر از تعداد (میم‌های) موجوده

۲- باب: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

باب [۲]: قول خداوند عز وجل: ﴿در حالی که می دانید، برای خدا همتیانی قرار می دهید﴾

۱۷۱۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَيُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلْقَكَ». قُلْتُ: إِنَّ ذَلِكَ لَعَظِيمٌ، قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «وَأَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ تَخَافُ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ». قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «أَنْ تُزَانِيَ حَلِيلَةَ جَارِكَ» [رواه البخاری: ۴۴۷۷].

۱۷۱۳- از عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم پرسیدم که در نزد خدا کدام گناه از همه گناهان بزرگتر است؟ فرمودند: «اینکه برای خدا همتیانی قرار بدهی در حالی که او تو را خلق کرده است».

گفتم: برآستی این گناه بزرگی است، و گفتم: بعد از آن کدام گناه بزرگتر است؟ فرمودند: «اینکه فرزندی را از ترس اینکه مبادا با تو نان بخورد، بکشی».

گفتم: بعد از آن کدام گناه بزرگتر است؟ فرمودند: «اینکه با زن همسایهات زنا کنی»^(۱).

در این سوره می باشد، که البته تعداد (میم‌های) موجوده در این سوره، بیش از هر حرف دیگری در این سوره می باشد.

و البته بشر هر اندازه دقیق با فهم، و هوشیار باشد، نمی تواند مقاله در پنجاه صفحه بنویسد، و این مقاله را طوری ترتیب دهد که با وجود مراعات بلاغت و تنسیق عبارت، سه حرف آن در مقاله از بقیه حروف موجود در آن بیشتر تکرار گردد، و باز همان سه حرف از نگاه مرات وجود خود در آن مقاله، در بین خود با ترتیب معینی باشند، که یقیناً این محالی در محال است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بزرگترین گناهان، شرک آوردن به خدا است، خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾، یعنی: به تحقیق که شرک ظلم بزرگی است.

(۲) بعد از شرک به خدا، بزرگترین گناه (قتل نفس) است، یعنی: کشتن کسی به غیر حق است، و خداوند متعال چندین مجازات را برای قاتل نفس مقرر داشته است، خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا

۳- باب: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَوَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوَىٰ﴾

باب [۳]: قول خداوند عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ابر را بر شما سایه قرار دادیم و مَنِّ و سَلْوَى را بر شما نازل ساختیم﴾

۱۷۱۴- عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْكَمَاةُ مِنَ الْمَنَّ، وَمَاؤُهَا شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ» [رواه البخاری: ۴۴۷۸].

۱۷۱۴- از سعید بن زید^(۱) روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «سماروغ از اثر (مَنِّ) است، [ویا نوعی از من است] و آب آن برای چشم شفا است»^(۲).

عَظِيمًا﴾، یعنی: کسی که مسلمانی را به ناحق می‌کشد، جزایش دوزخ است، که به طور جاویدان در آن می‌ماند، و خداوند بر وی غضب می‌کند، و او را از رحمت خود می‌راند، و برایش عذاب عظیمی را آماده کرده است.

۳) بعد از این دو گناه بزرگ، گناه سوم زنا است، که این عمل شنیع، به علاوه از فساد اخلاقی سبب اختلاط انساب نیز می‌گردد، و بالاخص آنکه این عمل شنیع با زن همسایه صورت بگیرد، زیرا حق همسایه بر همسایه‌اش آن است که از مال و جان و ناموسش حمایت کند، نه آنکه خودش به وی خیانت نموده، و باعث پامال کردن شرافت و حیثیتش گردد.

۱- وی سعید بن زید بن عمرو عدوی است، یکی از عشره مبشره به جنت، و از کسانی است که در اول مسلمان شده بودند، در غزوه بدر به مدینه منوره نبود، لذا به این غزوه اشتراک نکرد، در غزوه (احد) و در تمام غزوات بعد از آن اشتراک نموده است، از فضلالی صحابه است، و گویند: که مقام او در نزد نبی کریم ﷺ مانند مقام ابوبکر و عمر، و عثمان، و علی، و سعد، و طلحه، و زبیر، و عبدالرحمن بن عوف^(۳) بود، مستجاب الدعوه بود، و در سال پنجاه هجری در عقیق وفات یافت، و به مدینه منوره انتقال داده شد، و در آنجا دفن گردید، (الاصابه: ۴۶/۲).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (مَنِّ) به فتح (میم)، و تشدید (نون)، غذای شیرینی بود که خداوند متعال در دشت (تیه) برای بنی اسرائیل فرستاد، و آن را (ترنجبین) نیز می‌گویند.

(۲) ظاهر حدیث دلالت بر این دارد که اصل سماروغ از (مَنِّ) است، و امام نووی^(۴) می‌گوید که مراد از آن این است که: همان طوری که (من) نعمتی از خدا برای بنی اسرائیل بود، سمارغ نیز نعمتی از خدا برای بندگان او است، و عده می‌گویند که مراد از آن این است که: خداوند به رویاندن سماروغ بر بندگان منت گذاشته است. و سماروغ هرچه که باشد، و از هرچه که باشد،

۴- باب: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ﴾

باب [۴]: قول خداوند عز وجل: ﴿وَهنگامی که گفتیم: به این قریه داخل شوید﴾

۱۷۱۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «قِيلَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: ﴿وَأَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ﴾. فَدَخَلُوا يَزْحَفُونَ عَلَى أَسْتَاهِهِمْ، فَبَدَّلُوا، وَقَالُوا: حِطَّةٌ، حَبَّةٌ فِي شَعْرَةٍ» [رواه البخاری: ۴۴۷۹].

۱۷۱۵- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«چون برای بنی اسرائیل گفته شد که: ﴿سجده کنان به در داخل شوید، و بگوئید که گناه ما را عفو کن﴾ آن‌ها خزیده بر سر ران‌های خود داخل گردیدند، و آنچه را که برای آن‌ها امر شده بود تبدیل کردند، و به عوض کلمه (حِطَّةٌ) که به معنی: طلب عفو گناه است (حَبَّةٌ) گفتند: یعنی: دانه‌ای است در جو»^(۱).

طوری که نبی کریم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند، آب آن برای چشم مفید است، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: آب چند عدد سماروغ را گرفتم و در شیشه کردم، و به دخترکی که از درد چشم شکایت داشت چکاندم، چشمش صحت یافت، و اطباء می‌گویند که خوردن سماروغ سبب قوت نور چشم می‌گردد، و بعضی از علماء می‌گویند که آب سماروغ شفا برای نظر شدن از چشم است، یعنی: کسی که نظر شده است، اگر از آب سماروغ استفاده نماید، اثر نظر از وی بر طرف می‌گردد.

۱- خلاصه آنکه خداوند متعال برای بنی اسرائیل امر کرد که در مقابل نعمت‌های خداوند که فتح و نصرت را نصیب آن‌ها ساخت، و سر زمین آن‌ها را برای آن‌ها برگردانید، و آن‌ها را از سر گردانی در (تیه) نجات داد، هنگام داخل شدن به بیت المقدس، با خضوع و خشوع داخل شوند، و از خداوند طلب آموزش نمایند، ولی این قوم نادان با خداوند به شوخی برخاستند و الفاظ خداوندی را به باد استهزاء گرفتند، و همان بود که خداوند آن‌ها را به عذاب خویش گرفتار نمود، ﴿فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ و از جمله عذاب‌های خداوندی آنکه در یک قسمتی از روز، بیست و چهار هزار نفر آن‌ها از مرض (وبا) مردند.

۵- باب: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾

باب [۵]: قول خداوند متعال: ﴿ما هیچ آیه را نسخ و یا از یاد نمی‌بریم، مگر آنکه چیز بهتری از آن را آوریم﴾

۱۷۱۶- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَقْرُونَا أُبَيٍّ، وَأَقْضَانَا عَلِيٍّ، وَإِنَّا لَتَدَعُ مِنْ قَوْلِ أُبَيٍّ، وَذَاكَ أَنَّ أُبَيًّا يَقُولُ: لَا أَدْعُ شَيْئًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ». وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا﴾ [رواه البخاری: ۴۴۸۱].

۱۷۱۶- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: عمر رضی الله عنه گفت که: عالم‌تر به قراءت قرآن أبی و داناتر به حکم و قضاء علی است، ما چیزهای را از قول أبی ترک می‌کنیم، حال آنکه او می‌گوید: من هیچ چیزی را که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام ترک نمی‌کنم، و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ما هیچ آیه را نسخ نکرده و یا از یاد نمی‌بریم...﴾^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (نسخ): در لغت عبارت از ازاله و از بین بردن چیزی است، و نسخ در شریعت عبارت از آن است که حکمی از احکام شرعی که پیشتر مشروع شده است، به حکم دیگری که بعد از آن مشروع شده است، از بین برده شده، و به آن عمل نشود، مثلاً: حکم شریعت در اول هجرت آن بود که در وقت نماز خواندن، باید به طرف بیت المقدس نماز بخوانید، و این حکم مدت شانزده و یا هفده ماه ادامه داشت، بعد از آن نسخ گردید، یعنی: از بین رفت، و مسلمانان ماموریت یافتند که به طرف کعبه مشرفه نماز بخوانند.

(۲) در مورد نسخ، مذهب أبی این بود که نسخی در قرآن وجود ندارد، ولی عمر بن خطاب رضی الله عنه قائل به نسخ بود، و برای اثبات نظر خود استشهاد به این قول خداوند نمود که: «ما هیچ آیه را نسخ و یا از یاد نمی‌بریم، مگر آنکه چیز دیگری را که از آن بهتر و مناسب‌تر و یا مثل آن است می‌آوریم».

۶- باب: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ﴾

باب [۶]: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ﴾ گفتند: خداوند برای خود فرزند انتخاب نموده است...^(۱)

۱۷۱۷- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: قَالَ اللَّهُ: «كَذَّبَنِي ابْنُ آدَمَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، وَشَتَمَنِي، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، فَأَمَّا تَكْذِيبُهُ إِيَّايَ فَرَعَمَ أَنِّي لَا أَقْدِرُ أَنْ أُعِيدَهُ كَمَا كَانَ، وَأَمَّا شَتْمُهُ إِيَّايَ، فَقَوْلُهُ لِي وَلَدًا، فَسُبْحَانِي أَنْ اتَّخَذَ صَاحِبَةً أَوْ وَلَدًا» [رواه البخاری: ۴۴۸۲].

۱۷۱۷- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که فرمودند:

«خداوند گفت که: بنی آدم مرا تکذیب کرد، و این برایش مناسب نبود، و مرا دشنام داد، و این برایش مناسب نبود.

تکذیب او نسبت به من این است که: گمان می‌کند او را دوباره به طوری که بود زنده کرده نمی‌توانم، و دشنامش به من این بود که گفت: برایم فرزند است، و من از اینکه فرزند و یا همسری داشته باشم سخت بی‌نیازم^(۲).

۱- این آیه کریمه رد بر آن چیزی است که مشرکین و یهود و نصاری عقیده داشتند، عقیده مشرکین آن بود که ملائکه دختران خدا هستند، و عقیده یهود آن است که (عزیر) فرزند خدا است، و نصاری که مسیحیان باشند می‌گویند که (مسیح) فرزند خدا است، غافل از آنکه ذات باری تعالی از این چیزهای که از خواص حوادث است، بری و منزّه می‌باشد.

۲- زیرا باری تعالی واجب الوجود، و در ذات خود قدیم است، همیشه وجود داشته، و همیشه وجود خواهد داشت، و چون هر موجود دیگری نو پیدا است، و شبیه و قرین خداوند نیست، بنابراین همسر خدا شده نمی‌تواند، و چون همسری برای او نیست، پس فرزندی برای او نیست، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً﴾ یعنی: چگونه ممکن است برایش فرزندی باشد، در حالی که همسری برایش نبود.

۷- باب: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ﴾

باب [۷]: قول خداوند عز و جل: ﴿مقام ابراهیم را جایگاه نماز قرار دهید﴾

۱۷۱۸- عَنْ أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «وَأَفَقْتُ اللَّهَ فِي ثَلَاثٍ، أَوْ وَأَفَقَنِي رَبِّي فِي ثَلَاثٍ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ اتَّخَذْتَ مَقَامَ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّياً، وَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَدْخُلُ عَلَيْكَ الْبُرُّ وَالْفَاجِرُ، فَلَوْ أَمَرْتَ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ بِالْحِجَابِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الْحِجَابِ، قَالَ: وَبَلَّغَنِي مُعَاتَبَةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْضَ نِسَائِهِ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِنَّ، قُلْتُ: إِنْ انْتَهَيْتُنَّ أَوْ لِيُبَدِّلَنَّ اللَّهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْرًا مِنْكُنَّ، حَتَّى أَتَيْتُ إِحْدَى نِسَائِهِ، قَالَتْ: يَا عُمَرُ، أَمَا فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا يَعِظُ نِسَاءَهُ، حَتَّى تَعْظُنَّ أَنْتَ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ﴾ [رواه البخارى: ۴۴۸۳].

۱۷۱۸- از انس رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: عمر رضی اللہ عنہ گفت: در سه چیز با پروردگارم موافقت نمودم، و یا در سه چیز پروردگارم با من موافقت نمود. گفتم: یا رسول الله! اگر مقام را جایگاه نماز قرار دهید. و گفتم: یا رسول الله! مردم نیک و بدی نزد شما می آیند، اگر امهات مؤمنین را امر به حجاب نماید، و خداوند متعال آیه حجاب را نازل فرمود. و گفت: چون خبر سرزنش پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به بعضی از همسران شان برابم رسید، نزد همسران پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم رفتم و گفتم: یا به این کارهای خود خاتمه دهید و یا اینکه خداوند عوض شما برای رسولش زن های بهتری خواهد داد. تا اینکه نزدیکی از همسران شان [که ام سلمه رضی اللہ عنہا باشد] آمدم، برابم گفت: ای عمر! مگر خود پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم همسرانش را نصیحت کرده نمی توانند که تو آمدی و آن ها را نصیحت می کنی؟

و خداوند این آیه کریمه را نازل فرمودند: ﴿چه بسا که اگر شما را طلاق دهد، پروردگارش زن‌های بهتری از شما را برایش ارزانی خواهد داشت، که مسلمان، مؤمن، خدا جو، توبه‌گار، عابد و روزه‌دار باشند...﴾^(۱).

۸- باب: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا﴾

باب [۸]: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿بِگُوئید که به خدا و به آنچه که بر ما نازل شده است ایمان آوردیم﴾

۱۷۱۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَقْرَأُونَ التَّوْرَةَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ، وَيُفَسِّرُونَهَا بِالْعَرَبِيَّةِ لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ وَلَا تُكْذِّبُوهُمْ، وَقُولُوا: ﴿ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا﴾ الْآيَةَ [رواه البخاری: ۴۴۸۵].

۱۷۱۹- از ابوهیره رضی الله عنه روایت است که گفت: اهل کتاب تورات را به زبان عبرانی می‌خواندند، و آن را به زبان عربی برای مسلمانان تفسیر می‌کردند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب، بلکه بگوئید: «به خدا و به آنچه که برای ما فرستاده است ایمان داریم»^(۲).

۱- باید گفت که موافقت وحی با رای عمر رضی الله عنه، خاص به همین سه چیز نیست، بلکه در چیزهای دیگری نیز، وحی موافق نظر وی نازل گردیده است، مانند تحریم شراب، نماز نخواندن بر منافقان، و قضیه اسیران بدر، و اینکه تخصیص به سه چیز شده است، شاید سببش بیان اهم آن چیزها باشد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب، بلکه بگوئید: به خدا و به آنچه که برای ما نازل شده است ایمان داریم» سببش این است که: اگر آن‌ها را به طور مطلق تصدیق نمائیم، شاید چیزهای دروغی را هم بگویند، و اگر به طور مطلق تکذیب نمائیم، شاید چیزهای راستی را هم بگویند، و به این گونه در حرج واقع می‌شویم.

(۲) امام خطابی رحمته الله می‌گوید: این حدیث قاعده و قانونی است بر اینکه اگر امری از امور بر ما مشکل شد، در آن امر توقف نمائیم و حکم بر حلال و یا حرام بودن آن نکنیم، و از اینجا است که وقتی عثمان رضی الله عنه از حکم جمع کردن بین دو خواهر به ملک یمین پسران شد، گفت: یک آیه آن را

۹- باب: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى

النَّاسِ﴾

باب [۹]: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿و این گونه شما را امت میانه قرار دادیم تا بر مردمان شاهد باشید﴾

۱۷۲۰- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يُدْعَى نُوحٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: هَلْ بَلَغْتَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيُقَالُ لِأُمَّتِهِ: هَلْ بَلَغْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: مَا أَتَانَا مِنْ نَذِيرٍ، فَيَقُولُ: مَنْ يَشْهَدُ لَكَ؟ فَيَقُولُ: مُحَمَّدٌ وَأُمَّتُهُ، فَتَشْهَدُونَ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَ: ﴿وَيَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ فَذَلِكَ قَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [رواه البخاری: ۴۴۸۷].

۱۷۲۰- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در روز قیامت، نوح علیه السلام طلب می شود، و او می گوید: پروردگارا! لبیک و سعدیک، برایش می گوید: آیا رسالت خود را تبلیغ نمودی؟ می گوید: بلی، از امت او پرسیده می شود که آیا [نوح] برای شما تبلیغ کرده بود؟ می گویند: نه خیر برای ما بیم دهنده نیامده بود»
[خداوند متعال خطاب به نوح علیه السلام] می گوید: چه کسی برایت شهادت می دهد؟ می گوید: محمد صلی الله علیه و آله و امت او، و آن ها شهادت می دهند که [نوح علیه السلام] رسالتش را تبلیغ کرده بود، ﴿و پیامبر برای شما شهادت می دهد﴾، و این معنی این قول خداوند است که می فرماید: ﴿و به این گونه شما را امت میانه روی قرار دادیم^(۱)، تا بر مردم گواه باشید، و پیامبر بر شما گواه باشد﴾.

حلال و آیه دیگری آن را حرام نموده است، و چون از عمر رضی الله عنه پرسان شد که اگر کسی نذر کرد که روزهای دوشنبه را روزه بگیرد، و روز عید در روز دوشنبه واقع شد، چه باید بکند؟ در جوابش گفت: «خداوند امر کرده است که به نذر خود وفا کنید، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از روزه گرفتن روز عید نهی کرده اند»، و جواب قاطعی برای آن شخص نداد.

۱- میانه روی این امت از این جهت است که: نه مثل نصاری در دین خود غلو کردند، و نه مثل یهود تقصیر نمودند.

۱۰- باب: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾

باب [۱۰]: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿سِيسِ از آنجا بیایید که مردم آمدند﴾

۱۷۲۱- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: «كَانَتْ قُرَيْشٌ وَمَنْ دَانَ دِينَهَا يَقْفُونَ بِالْمَزْدَلِفَةِ، وَكَانُوا يُسَمُّونَ الْحُمْسَ، وَكَانَ سَائِرُ الْعَرَبِ يَقْفُونَ بَعْرَفَاتٍ، فَلَمَّا جَاءَ الْإِسْلَامُ أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَأْتِيَ عَرَفَاتٍ، ثُمَّ يَقِفَ بِهَا، ثُمَّ يَفِيضُ مِنْهَا» فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ [رواه البخاری: ۴۵۲۰].

۱۷۲۱- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: قریش و مردمان دیگری که بر دین آن‌ها بودند، به مزدلفه وقوف می‌کردند، و این‌ها به نام (حُمس) [یعنی: متشددین در دین] یاد می‌شدند، و دیگر عرب‌ها به عرفات وقوف می‌کردند. و هنگامی که اسلام آمد، خداوند پیامبر خود را امر کرد که به عرفات بیاید و در آنجا وقوف نماید، و باز از همان جا برگردد^(۱).

۱۱- باب: قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً﴾

باب [۱۱]: قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿بعضی از مردم می‌گویند: پروردگارا! برای ما در دنیا نیکی عطا فرما...﴾

۱۷۲۲- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» [رواه البخاری: ۴۵۲۲].

۱۷۲۲- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌گفتند: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^(۲).

۱- و سبب وقوف آن‌ها در وقت حج به مزدلفه آن بود که مزدلفه (از حرم است، و عرفات) خارج از حرم، و آن‌ها می‌گفتند: ما (اهل الله) هستیم، و نباید از حرم خدا خارج شویم.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) معنی این آیه کریمه این است که: خدایا پروردگارا! برای ما در دنیا نیکی عطا فرما، و در آخرت برای ما نیکی عطا فرما، و ما را از عذاب آتش محفوظ بدار.

۱۲- قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْفَافًا﴾

باب [۱۲]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿از مردم به اصرار چیزی نمی خواهند﴾

۱۷۲۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَيْسَ الْمِسْكِينُ الَّذِي تَرُدُّهُ التَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ، وَلَا اللَّفْمَةُ وَلَا اللَّفْمَتَانِ، إِنَّمَا الْمِسْكِينُ الَّذِي يَتَعَفَّفُ، وَأَقْرَعُوا إِنْ شِئْتُمْ» يَعْنِي قَوْلَهُ: ﴿لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْفَافًا﴾ [رواه البخاری: ۴۵۳۹].

۱۷۲۳- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مسکین کسی نیست که یک خرما و دو خرما، و یا یک لقمه و دو لقمه او را از سوال کردن باز می دارد^(۱)، بلکه مسکین کسی است که از سوال کردن مردم خود داری می کند، و اگر می خواهید [این آیه را بخوانید]: ﴿از مردم به اصرار چیزی نمی خواهند﴾^(۲).

سُورَةُ آلِ عِمْرَانَ

سورة آل عمران^(۳)

۲) امام ابن کثیر رحمته الله می گوید: این آیه کریمه جامع و دربر گیرنده خیر دنیا و آخرت است، زیرا (حسنه) در دنیا شامل همه خوبی ها دنیوی مانند: صحت مندی، رزق واسع، علم نافع، عمل صالح و هر خیر دیگری را می شود، و (حسنه) در آخرت، شامل نجات از فزع اکبر، آسان گیری در حساب، و داخل شدن به جنت می باشد، و نجات از دوزخ، عبارت از توفیق به آماده شدن اسباب آن در دنیا است که عبارت از اجتناب محرمات، ترک شبهات، و دوری از گناهان است.

۱- زیرا چنین کسی می تواند با سوال کردن از مردم حاجت خود را برآورده سازد، و حتی چیزهای را بیش از حاجت خود بدست آورد، از این جهت صفت مسکین بودن از وی زائل می گردد.

۲- از این حدیث این طور فهمیده می شود که زکات نباید برای گدایان کوچکه گرد داده شود، زیرا آن ها مسکین گفته نمی شوند، مگر آنکه ثابت شود که با وجود گدائی، هنوز در فقر و مسکنت می باشند.

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱۳- باب: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾

باب [۱۳]: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿بُخْشِي از قرآن آیاتی است روشن که اساس کتابند، و بخشی از آن مبهم است﴾

۱۷۲۴- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: تَلَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «فَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ سَمَى اللَّهُ فَأَحْذَرُوهُمْ» [رواه البخاری: ۴۵۴۷].

۱۷۲۴- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این آیت را تلاوت نمودند: «او است که این کتاب را بر تو نازل کرد، که بخشی از آن، آیاتی است روشن که اساس کتابند، و بخشی از آن مبهم است، کسانی که از حق منحرف شده‌اند، جهت فتنه انگیزی و تاویلات، به جستجوی مبهمات هستند، و حال آنکه جز خدا کسی تاویل آن‌ها را نمی‌داند، و راسخان در علم می‌گویند: ما به قرآن ایمان آوردیم، همه آن از جانب پروردگار ما است، و جز مردم فهمیده، دیگران این چیز را درک کرده نمی‌توانند».

(۱) سوره آل عمران به اتفاق علماء مدنی است، و امام قرطبی از نقاش روایت می‌کند که نام این سوره در تورات (طیبه) است.

(۲) این سوره دارای (۲۰) بیست رکوع، و (۲۰۰) دو صد آیت، و (۳۵۴۲) سه هزار و پانچ صد و چهل و دو کلمه، و (۱۵۳۲۶) پانزده هزار و سه صد و بیست و شش حرف، و (۶۸۸۲) شش هزار و هشت صد و هشتاد و دو نقطه است.

عائشه رضی الله عنها گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر کسانی را دیدی که به جستجوی متشابهات هستند، بدان که آن‌ها همان کسانی‌اند که خداوند از آن‌ها یاد کرده است، [یعنی: آن‌ها را منحرف نامیده است] و از آن‌ها بپرهیزید»^(۱).

۱۴ - باب: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾

باب [۱۴]: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿بِهَ تَحْقِيقِ كَسَانِي كِه پِيْمَانِ الْهِي وَ سَوْكَندِهَي خُود رَا بِه بَهَايِ اَنْدَكِي مِي فَرْوَشَنْد...﴾

۱۷۲۵- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ اخْتَصَمَ إِلَيْهِ امْرَأَتَيْنِ، كَانَتَا تَحْرِزَانِ فِي بَيْتِ أَوْ فِي الْحُجْرَةِ، فَخَرَجَتْ إِحْدَاهُمَا وَقَدْ أَنْفَدَ يَأْشُقِي فِي كَفِّهَا، فَادَّعَتْ عَلَى الْأُخْرَى، فَرَفَعَ إِلَيَّ

۱- آیات مبهم که به نام (متشابهات) یاد می‌شود عبارت از آیاتی است که معنایش ظاهر نیست، و قرینه برای معرفت معنای آن وجود ندارد، مانند: حروفی که در اوائل بعضی از سوره‌ها است، همچون: (ق)، (ص)، (حم)، (الم) و غیره، و مانند: آیاتی که در آن‌ها اطلاق دست، و یا چشم، و یا رو و امثال این چیزها برای خداوند متعال گردیده است، در مورد (متشابهات) دو مذهب مشهور وجود دارد: اول: متوقفین: که می‌گویند: معنی حقیقی این آیات را جز خود خداوند متعال کس دیگری نمی‌داند، و دلیل‌شان این قول خداوند متعال است که در مورد متشابهات می‌فرماید: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّا بِهِءَ كُلُّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾، یعنی: تاویل متشابه را جز خدا کس دیگری نمی‌داند، و علمای راسخ در علم می‌گویند: ما به متشابه ایمان داریم، همه - چه متشابه و چه غیر متشابه - از نزد پروردگار ما است.

دوم: مؤولین که می‌گویند: گرچه معنی حقیقی چنین آیاتی را نمی‌دانیم، ولی مانعی نیست که آن را به اساس کلام عرب، و اصطلاحات این قوم در کنایه، و مجاز، و استعاره، توجیه و تاویل نمائیم، مثلاً: بگوئیم که مراد از (دست): قوت و قدرت، و مراد از (چشم): احاطت و رعایت، و مراد از (رو): نفوذ و ذات است، و دلیل‌شان همان قول خداوند متعال است که در مورد متشابهات می‌فرماید: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّا بِهِءَ كُلُّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾، منتهی این گروه بر لفظ جلاله یعنی: لفظ (الله) توقف نمی‌کنند، بلکه بر ﴿فِي الْعِلْمِ﴾ توقف می‌نمایند، و در این صورت معنی آیت چنین می‌شود که: معنی متشابهات را جز خدا و راسخین در علم کس دیگری نمی‌داند، یعنی: راسخین در علم هم معانی این آیات را می‌دانند. و شکی نیست که این توجیه اخیر تکلف آور، و دور از سیاق آیت است، و علاوه بر آن اگر معنی چنان باشد که این گروه دوم می‌گویند: فرق چندانی بین آیات محکمت و بین متشابهات باقی نمی‌ماند، والله تعالی أعلم.

ابن عَبَّاسٍ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَوْ يُعْطَى النَّاسُ بِدَعْوَاهُمْ لَذَهَبَ دِمَاءُ قَوْمٍ وَأَمْوَالُهُمْ»، ذَكَرُوهَا بِاللَّهِ وَاقْرَءُوا عَلَيْهَا: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ فَذَكَرُوهَا فَأَعْتَرَفْتُ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْيَمِينُ عَلَى الْمُدْعَى عَلَيْهِ» [رواه البخارى: ٤٥٥٢].

۱۷۲۵- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که دو زن در نزدش اقامه دعوی کردند، این دو زن در یک خانه - یا در یک غرفه - پینه دوزی می کردند، روزی یکی از آنها در حالی که درفش دستش را سوراخ کرده بود، از خانه برآمد، و ادعا کرد که آن زن دیگر دستش را مجروح ساخته است، موضوع شان به ابن عباس رضی الله عنهما رسید.

ابن عباس رضی الله عنهما گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر برای مردم به دعوی شان داده شود، خون های مردم و اموال مردم از بین می رود»، سوگند خوردن به خدا را به یاد [زن مدعی علیها] دهید، و این آیت را برایش بخوانید: «کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود را به بهای اندکی بفروشند...»،

آنها [عذاب] خدا را بیادش دادند، و او اعتراف کرد، و ابن عباس رضی الله عنهما گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «قسم بر کسی است که دعوی بر علیه او اقامه گردیده است»^(۱).

۱۵- باب: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ﴾ الْآيَةَ

باب [۱۵]: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿بِهَ تَحْقِيقِ مُرَدِّمَانِ بِرُضْدِ شِمَا جَمْعِ شَدَهَانِد...﴾

۱۷۲۶- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، «قَالَهَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَقَالَهَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ قَالُوا: ﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ

۱- و این در صورتی است که (مدعی علیه) دلیلی برای دفع دعوی از خود نداشته باشد، و گاهی می شود که سوگند در حالات خاصی متوجه خود مدعی می گردد، مانند موضوع قسامت، چنانچه که گاهی سوگند متوجه (مدعی) و (مدعی علیه) هر دو گردد، و این در صورتی است که هر کدام از جانبین من وجه (مدعی) و من وجه (مدعی علیه) باشد، و تفصیل آن را می توان در کتب فقه مطالعه نمود.

جَمَعُوا لَكُمْ فَأَخْشَوْهُمْ فَرَّادَهُمْ إِيْمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿﴾ [رواه البخاری: ۴۵۶۳].

۱۷۲۶- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ این [آیه] را ابراهیم رضی الله عنه هنگامی که در آتش انداخته شد، تلاوت کرد، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این آیت را وقتی تلاوت کردند که [منافقین] برای شان گفتند که: «مردم برای نبرد با شما گرد آمده‌اند، از آن‌ها بترسید، و این چیز ایمان آن‌ها را زیادتر ساخت، و گفتند: خداوند برای ما بسنده، و بهترین حامی است»^(۱).

۱- کسی که آمادگی نبرد با مسلمانان را گرفته بود ابوسفیان بود، زیرا وی وقتی که از جنگ (احد) برگشت گفت: یا محمد! اگر می‌خواهی موعده ما در سال آینده منطقه (بدر) باشد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إن شاء الله»، چون سال آینده شد با اهل مکه بیرون شد تا به (مر الظهران) رسید، در آنجا خداوند ترس را در دلش انداخت، و تصمیم گرفت که برگردد، و برای نُعَیم بن مسعود که به عمره آمده بود گفت: اگر توانستی که مسلمانان را از جنگ کردن با ما برحذر داری، برایت ده شتر بخشش می‌دهم، چون نُعَیم از مکه بیرون شد، دید که مسلمانان آمادگی جنگ را گرفته‌اند، آن‌ها را از رفتن به جنگ ترسانید و گفت که ابوسفیان تمام قبائل عرب را بر علیه شما گسیل داشته است، ولی این سخنش نه تنها آنکه مسلمانان را در هراس نینداخت، بلکه سبب هرچه بیشتر قوت ایمانی و تصمیم آن‌ها بر جهاد گردید.

۱۶- باب: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذَىٰ كَثِيرًا﴾

باب [۱۶]: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَأَزْزَابَانَ أَهْلَ كِتَابٍ وَمُشْرِكِينَ أَزْزَابَانَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ﴾^(۱) شنید

۱۷۲۷- عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَكِبَ عَلَى حِمَارٍ عَلَى قَطِيفَةٍ فَدَكِيَّةٍ، وَأَرَدَفَ أُسَامَةَ بْنُ زَيْدٍ وَرَأَاهُ يَعُودُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ فِي بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ قَبْلَ وَقْعَةِ بَدْرٍ، قَالَ: حَتَّى مَرَّ بِمَجْلِسٍ فِيهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بِنْدَةَ ابْنِ سَلُولٍ وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بِنْدَةَ فِي الْمَجْلِسِ أَخْلَاطٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ عَبَدَةِ الْأَوْثَانِ وَالْيَهُودِ وَالْمُسْلِمِينَ، وَفِي الْمَجْلِسِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ فَلَمَّا غَشِيَتِ الْمَجْلِسَ عَجَاجَةُ الدَّابَّةِ، حَمَرَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَنْفَهُ بِرِدَائِهِ، ثُمَّ قَالَ: لَا تُعَبِّرُوا عَلَيْنَا، فَسَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ وَقَفَ فَنَزَلَ فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ، وَقَرَأَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بِنْدَةَ ابْنِ سَلُولٍ: أَيُّهَا الْمَرْءُ إِنَّهُ لَا أَحْسَنَ مِمَّا تَقُولُ، إِنْ كَانَ حَقًّا فَلَا تُؤَدِّنَا بِهِ فِي مَجْلِسِنَا، ارْجِعْ إِلَى رَحْلِكَ فَمَنْ جَاءَكَ فَافْضُضْ عَلَيْهِ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ فَاعْشِنَا بِهِ فِي مَجْلِسِنَا، فَإِنَّا نَحِبُّ ذَلِكَ، فَاسْتَبَّ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْيَهُودُ، حَتَّى كَادُوا يَتَنَاقَرُونَ، فَلَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُخَفِّضُهُمْ حَتَّى سَكَنُوا، ثُمَّ رَكِبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَابَّتَهُ فَسَارَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا سَعْدُ أَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالَ أَبُو حُبَابٍ؟ - يُرِيدُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي بِنْدَةَ - قَالَ: كَذَا وَكَذَا»، قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اعْفُ عَنْهُ وَاصْفَحْ

۱- در کتاب (اسباب النزول) تالیف امام ابوحسن نیشاپوری به نقل از کعب بن مالک آمده است که: کعب بن اشرف یهودی شاعر بود، و در شعر خود، پیامبر خدا ﷺ را هجو می کرد، و کفار قریش را بر علیه مسلمانان تحریک می نمود، و هنگامی که پیامبر خدا ﷺ به مدینه آمدند، اصناف مختلفی از مسلمانان و مشرکین و یهود، در آنجا سکونت داشتند، و پیامبر خدا ﷺ خواستند تا همگان را اصلاح سازند، ولی مشرکین و یهود به اذیت پیامبر خدا ﷺ و مسلمانان پرداختند، و خداوند متعال به پیامبر خود امر کرد که در مقابل اذیت آن‌ها از صبر و بردباری کار بگیرد، و این آیه کریمه نازل گردید که: «و حتماً از اهل کتاب و از مشرکین آزار فراوان خواهید شنید».

عَنْهُ، فَوَالَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ لَقَدْ جَاءَ اللَّهُ بِالْحَقِّ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ، لَقَدْ اصْطَلَحَ أَهْلُ هَذِهِ الْبُحَيْرَةِ عَلَى أَنْ يُتَوَجَّوهُ فَيُعَصِّبُوهُ بِالْعِصَابَةِ، فَلَمَّا أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَعْطَاكَ اللَّهُ شَرِّقَ بِذَلِكَ، فَذَلِكَ فَعَلَ بِهِ مَا رَأَيْتَ، فَعَفَا عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابُهُ يَعْفُونَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ، وَأَهْلِ الْكِتَابِ، كَمَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ، وَيَصْبِرُونَ عَلَى الْأَذَى، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذَى كَثِيرًا﴾ الْآيَةَ، وَقَالَ اللَّهُ: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ﴾ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ، وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَأَوَّلُ الْعَفْوَ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ، حَتَّى أَذِنَ اللَّهُ فِيهِمْ، فَلَمَّا غَزَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَدْرًا، فَقَتَلَ اللَّهُ بِهِ صِنَادِيدَ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، قَالَ ابْنُ أَبِي بَرْزَةَ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَعَبَدَةِ الْأَوْثَانِ: هَذَا أَمْرٌ قَدْ تَوَجَّهَ، فَبَايَعُوا الرَّسُولَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْإِسْلَامِ فَاسْلَمُوا [رواه البخارى: ٤٥٦٦].

۱۷۲۷- از اسامه بن زید رضی اللہ عنہما روایت است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پیش از جنگ بدر، بر خری که بر آن جُل غلیظی [که ساخت قریه فدک بود] انداخته شده بود، سوار شدند، و اسامه بن زید را پشت سر خود سوار کردند، و به عیادت سعد بن عبادہ رضی اللہ عنہ در قبیلہ حارث بن خزرج رفتند.

تا به مجلسی رسیدند که عبدالله بن ابی بن سلول [رئیس منافقان] در میان آن‌ها بود، و این واقعه پیش از مسلمان شدن عبدالله بن ابی بود، [یعنی: پیش از اظهار اسلام این منافق بود، ورنه او هیچ وقت مسلمان نشده بود] و در این مجلس مردمی از مسلمانان، مشرکان، بت‌پرست و یهود اشتراک داشتند، و در آن مجلس عبدالله بن رَوَاحِه رضی اللہ عنہ نیز حضور داشت.

چون گرد و غبار [راه رفتن] خر به مجلس آن‌ها رسید، عبدالله بن ابی بینی‌اش را با چادرش گرفت و گفت: ما را غبار آلود نکنید، و پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر آن‌ها سلام دادند، و توقف نمودند، و پیاده شدند، و آن‌ها را به سوی خدا دعوت کردند و برای آن‌ها قرآن تلاوت نمودند.

عبدالله بن اُبی بن سلول گفت: ای مرد! اگر چیزی را که می‌گویی حق باشد، بهتر از آن چیزی نیست که ما را در مجالس ما اذیت نکنی و به خانه‌ات برگردی، اگر کسی نزدت آمد، این چیزها را برایش قصه کنی.

عبدالله بن رَواحَه گفت: نه خیر، بلکه یا رسول الله! این چیزها را در مجالس ما مطرح نمائید، زیرا ما این چیزها را دوست داریم.

و مسلمانان [از یک طرف] و مشرکان و یهود [از طرف دیگر] یکدیگر را دشنام دادند و به باد حمله گرفتند، تا جایی که نزدیک بود به جان هم بیفتند، و پیامبر خدا ﷺ به آرام ساختن آن‌ها تا جایی ادامه دادند که [بالاخره] خاموش شدند.

بعد از آن پیامبر خدا ﷺ مرکب خود را سوار شدند و رفتند تا آنکه نزد سعد بن عباده رضی الله عنه رسیدند، پیامبر خدا ﷺ برایش گفتند: «ای سعد! مگر نشنیدی که ابو حباب - یعنی: عبدالله بن اُبی [منافق] - چه گفت؟ او چنین و چنان گفت.»

سعد بن عباده گفت: یا رسول الله! از وی عفو کنید و گذشت نمائید، سوگند به ذاتی که قرآن را بر شما نازل کرده است، آنچه را که خداوند بر شما نازل نموده است حق و یقین است، و مردم این منطقه [یعنی: مردم مدینه منوره] اتفاق کرده بودند که تاج را بر سر این [منافق] بگذارند، و دستار رئاست را بر سر وی ببندند، ولی چون خدا به سبب آنکه حق را بر شما نازل ساخت، و [رئاست] او را نخواست، این شخص به غصه افتاد، و کاری کرد که مشاهده نمودید.

و پیامبر خدا ﷺ از وی عفو نمودند، و پیامبر خدا ﷺ و صحابه‌شان به قرار امر خدا عزوجل از مشرکین و کفار عفو می‌کردند، و در مقابل آزار و اذیت آن‌ها صبر می‌نمودند، تا اینکه خداوند برای‌شان اجازه داد که با آن‌ها جهاد کنند.

و هنگامی که پیامبر خدا ﷺ به غزوه بدر رفتند، و خدا به واسطه ایشان سرکردگان کفار قریش را کشت، ابن اُبی ابن سلول و همراهانش که از مشرکان و بت‌پرستان بودند، با خود گفتند: این کار دیگر انتشار یافته است، و آمدند و با پیامبر خدا ﷺ بر اسلام بیعت نموده و [به ظاهر] مسلمان شدند.

۱۷- باب: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا﴾

باب [۱۷]: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿گمان مبر آنان که از کردارشان شاد می شوند﴾

۱۷۲۸- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْعَزْوِ تَخَلَّفُوا عَنْهُ، وَفَرِحُوا بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَإِذَا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعْتَدَرُوا إِلَيْهِ، وَحَلَفُوا وَأَحَبُّوا أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا»، فَنَزَلَتْ: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا﴾ [الآيَةُ] [رواه البخاری: ۴۵۶۷].

۱۷۲۸- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: مردمی از منافقان در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم وجود داشتند که چون پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به جهاد می رفتند، آن‌ها از رفتن به جهاد با ایشان خود داری می کردند، و از نرفتن خود با پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم خوشحال بودند، و چون پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از جهاد برمی گشتند این‌ها عذر خواهی کرده و سوگند می خوردند [که از فتح و نصرتی که نصیب شما شده است، خورسندیم]، و در عین حال توقع داشتند که از نرفتن به جهاد مورد ستایش نیز قرار گیرند.
و این آیه کریمه درباره آن‌ها نازل گردید: ﴿گمان مبر آنان از کردارشان شادمان می شوند، و دوست دارند به کارهای که نکرده اند ستایش شوند﴾^(۱).

۱۷۲۹- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَقَدْ قِيلَ لَهُ: لَئِنْ كَانَ كُلُّ امْرِئٍ فَرِحَ بِمَا أَوْقَى، وَأَحَبَّ أَنْ يُحْمَدَ بِمَا لَمْ يَفْعَلْ مُعَدِّبًا، لَنُعَذِّبَنَّ أَجْمَعُونَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَمَا لَكُمْ وَلِهَذِهِ ﴿إِنَّمَا دَعَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَهُودَ فَسَأَلَهُمْ عَنْ شَيْءٍ فَكَتَمُوهُ إِيَّاهُ، وَأَخْبَرُوهُ بِغَيْرِهِ

۱- حکم این آیه عام نیست، یعنی: این طور نیست که اگر کسی به سبب کاری که انجام نداده است، مورد مدح قرار گرفت و خوشحال شد، برایش عذاب دردناکی باشد، بلکه این آیه خاص برای این عمل منافقین و یهود بود، زیرا بر علاوه از آنکه از رفتن به جهاد قصداً خود داری می کردند، در عین حال چنین توقع داشتند که از نرفتن خود، مورد ستایش نیز قرار بگیرند، و با آن هم نباید انسان از کاری که انجام نداده است، توقع آن را داشته باشد که مورد ستایش قرار گیرد، و یا آنکه برایش مزدی داده شود.

فَأَرَوْهُ أَنْ قَدِ اسْتَحْمَدُوا إِلَيْهِ، بِمَا أَخْبَرُوهُ عَنْهُ فِيمَا سَأَلَهُمْ، وَفَرِحُوا بِمَا أُوتُوا مِنْ كَيْفَانِهِمْ» [رواه البخاری: ۴۵۶۸].

۱۷۲۹- از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که چون از وی پرسیده شد که: [اگر بنا به ظاهر آیه گذشته] قرار باشد کسی که به سبب آنچه که انجام داده است خوشحال شود، و توقع داشته باشد که در مقابل چیزی که انجام نداده است ستایش گردد، مورد تعذیب قرار گیرد، یقیناً همه ما تعذیب خواهیم شد.

ابن عباس رضی الله عنه گفت: شما کجا و معنی این آیت کجا؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یهود را طلبیدند و درباره چیزی از آن‌ها پرسان کردند، [چیزی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن‌ها پرسیده بودند، صفت‌شان در تورات بود]، آن‌ها حقیقت را کتمان نمودند، و چیز دیگری برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند، و در عین حال طوری برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وانمود کردند که گویا از این جواب غلط خود، مورد ستایش قرار گرفته‌اند، و از اینکه معنی حقیقی را کتمان کرده بودند، خوشحال بودند.

سُورَةُ النَّسَاءِ

سورة نساء^(۱)

۱- از مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) سوره نساء به اتفاق علماء مدنی است، به جز این آیه کریمه که: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ که درباره عثمان بن ابی طلحه در مکه نازل گردید.
- (۲) این سوره مبارکه، دارای (۲۴) بیست و چهار رکوع، و (۱۷۷) یک صد و هفتاد و هفت آیت، و (۲۷۲۰) دو هزار و هفت صد و بیست کلمه، و (۱۶۶۶۷) شانزده هزار و شش صد و شصت و هفت حرف، و (۷۴۱۰) هفت هزار و چهار صد و ده نقطه است.
- (۳) یک جانب از جوانب اعجازی قرآن کریم در این سوره آنکه: در سه آیت از آیات این سوره که آیه (۱۱)، و (۱۲)، و (۱۷۶) باشد، یک علم کامل که علم (میراث) باشد، گنجانیده شده است، و طوری که همگان می‌دانند (میراث) حالات بسیار متعدد و گوناگونی دارد که از صدها حالت می‌گذرد، ولی با آن هم قرآن کریم با اعجاز خود توانسته است این همه حالات و اشکال را تنها در یک و نیم صفحه خود بگنجانند، و اگر فقهاء و قانون دانان جهان، از مسلمانان و غیر مسلمانان در

۱۸- باب: قوله تعالى: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ﴾

باب [۱۸]: قوله عز وجل: ﴿و اگر می ترسیدید که درباره یتیمان عدالت کرده نمی توانید...﴾

۱۷۳۰- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا سَأَلَهَا عُرْوَةُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ﴾ فَقَالَتْ: يَا ابْنَ أُخْتِي، هَذِهِ الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجْرٍ وَلِيَّهَا، تَشْرِكُهُ فِي مَالِهِ، وَيُعْجِبُهُ مَالُهَا وَجَمَالُهَا، فَيُرِيدُ وَلِيَّهَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا بِغَيْرِ أَنْ يُقْسِطَ فِي صَدَاقِهَا، فَيُعْطِيهَا مِثْلَ مَا يُعْطِيهَا غَيْرُهُ، فَهُوَ عَنْ أَنْ يَنْكِحُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يُقْسِطُوا لَهُنَّ، وَيَبْلُغُوا لَهُنَّ أَعْلَىٰ سُنَّتِهِنَّ فِي الصَّدَاقِ، فَأَمُرُوا أَنْ يَنْكِحُوا مَا طَابَ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ سِوَاهُنَّ، قَالَ عُرْوَةُ: قَالَتْ عَائِشَةُ: وَإِنَّ النَّاسَ «اسْتَفْتَوْا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ هَذِهِ الْآيَةِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ﴾»، قَالَتْ عَائِشَةُ: وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى فِي آيَةِ أُخْرَى: ﴿وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ﴾: رَغْبَةُ أَحَدِكُمْ عَنْ يَتِيمَتِهِ، حِينَ تَكُونُ قَلِيلَةَ الْمَالِ وَالْجَمَالِ، قَالَتْ: فَهُوَ أَنْ يَنْكِحُوا عَنْ مَنْ رَغِبُوا فِي مَالِهِ وَجَمَالِهِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ إِلَّا بِالْقِسْطِ، مِنْ أَجْلِ رَغْبَتِهِمْ عَنْهُنَّ إِذَا كُنَّ قَلِيلَاتِ الْمَالِ وَالْجَمَالِ» [رواه البخارى: ۴۵۷۴].

۱۷۳۰- از عائشه رضی اللہ عنہا روایت است که عروه رضی اللہ عنہا از وی از معنی این قول خداوند متعال پرسید که: ﴿و اگر می ترسیدید که درباره یتیمان عدالت کرده نمی توانید، با زانی ازدواج نمائید که دل خواهتان باشند، دو، سه و چهار، و اگر خوف بی عدالتی دارید، تنها به یک همسر اکتفاء کنید﴾.

عائشه رضی اللہ عنہا گفت: خواهر زاده‌ام! مراد از این آیت دختر یتیمی است که در آغوش سرپرست خود می باشد، در مال سرپرست خود شریک است، و از نگاه مال و جمالی که دارد، مورد تمایل سرپرست خود قرار می گیرد، و سر پرستش بدون آنکه برایش مهر کاملی که - برای دیگر زن‌ها می دهد - بدهد، می خواهد او را به نکاح بگیرد، از نکاح

یکجا جمع شوند، و روزها و ماه‌ها، و حتی سال‌ها بکوشند، نخواهند توانست، مجموع حالات این علم را با تعیین هر میراث‌بر، از فرض و تعصیب و حجب و حرمان و غیره در چند سطر محدودی طوری که در قرآن مجید آمده است بگنجانند، پس بخودی خود دانسته می شود که این قرآن از جانب بر پادارنده آسمان‌ها و زمین، و از جانب خالق بشر است، نه از طرف خود بشر.

کردن چنین یتیمانی تا وقتی که مهر آن‌ها را به طور کامل و حتی بیشتر از آن نمی‌دهند منع شدند، و امر شدند که از دیگر زن‌ها آنچه را که می‌خواهند [تا چهار زن] به نکاح بگیرند.

عائشه رضی الله عنها گفت: بعد از نزول این آیت مردم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله استفتاء نمودند، و خداوند این آیت را نازل ساخت که: «و مردم از تو درباره زن‌ها فتوی می‌خواهند».

عائشه رضی الله عنها گفت: و مراد از قول خداوند متعال در آیت دیگری که می‌فرماید: ﴿و از نکاح گرفتن آن‌ها رو می‌گردانید...﴾، رو گردانیدن از نکاح کردن یتیمانی است که مال و جمالی ندارند.

عائشه رضی الله عنها گفت که: از نکاح گرفتن یتیمان دارای مال و جمال بدون در نظر گرفتن عدالت درباره آن‌ها از این جهت منع شدند، که از نکاح گرفتن یتیمان بدون مال و جمال خود داری می‌کردند.

۱۹- باب: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ﴾

باب [۱۹]: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿خدا شما را دربارهٔ اولاد شما سفارش می‌کند﴾

۱۷۳۱- عَنْ جَابِرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «عَادَنِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبُو بَكْرٍ فِي بَنِي سَلَمَةَ مَاشِيَيْنِ، فَوَجَدَنِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا أَعْقِلُ شَيْئًا، فَدَعَا بِمَاءٍ، فَتَوَضَّأَ مِنْهُ، ثُمَّ رَشَّ عَلَيَّ فَأَفْقُتُ»، فَقُلْتُ: مَا تَأْمُرُنِي أَنْ أَصْنَعَ فِي مَالِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَتَرَلْتُ: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ﴾ [رواه البخاری: ۴۵۷۷].

۱۷۳۱- از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه در قبیله (بنی سلمه) پیاده به دیدن من آمدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا دیدند که از هوش رفته‌ام، آبی را طلبیدند، از آن آب وضوء ساختند و بر من پاشیدند.

من به هوش آمدم و گفتم: یا رسول الله! در مورد اموالم مرا می‌کنید که چه کار کنم؟ و این آیت نازل گردید: ﴿خداوند شما را دربارهٔ فرزندان‌تان سفارش می‌کند که سهم پسر برابر سهم دو دختر است...﴾^(۱).

۱- بعضی از علماء می‌گویند: ابن جریر که یکی از روات این حدیث است، دچار وهم شده است، زیرا آیه که در مورد قصه جابر رضی الله عنه نازل گردیده، آیه کلالة بود، نه آیه موارث، و کلالة کسی است که نه

۲۰- باب: قوله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾

باب [۲۰]: قوله تعالى: ﴿خداوند به اندازه یک ذره ظلم نمی کند﴾

۱۷۳۲- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَى نَاسٌ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ فَذَكَرَ حَدِيثَ الرُّؤْيَةِ وَقَدْ تَقَدَّمَ بِكَامِلِهِ ثُمَّ قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَدْنَى مُؤَدَّنٌ تَتَّبِعُ كُلَّ أُمَّةٍ مَا كَانَتْ تَعْبُدُ، فَلَا يَبْقَى مَنْ كَانَ يَعْبُدُ غَيْرَ اللَّهِ مِنَ الْأَصْنَامِ وَالْأَنْصَابِ، إِلَّا يَتَسَاقَطُونَ فِي النَّارِ، حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ إِلَّا مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ بَرًّا أَوْ فَاجِرًا، وَعُجْرَاتُ أَهْلِ الْكِتَابِ فَيُدْعَى الْيَهُودُ فَيَقَالُ لَهُمْ: مَنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ؟ قَالُوا: كُنَّا نَعْبُدُ عَزِيرَ ابْنِ اللَّهِ فَيَقَالُ لَهُمْ: كَذَبْتُمْ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ صَاحِبَةٍ وَلَا وَلَدٍ، فَمَاذَا تَبْعُونَ؟ فَقَالُوا: عَطِشْنَا رَبَّنَا فَاسْقِنَا، فَيُشَارُ إِلَّا تَرِدُونَ فَيُحْشَرُونَ إِلَى النَّارِ كَانَتْهَا سَرَابٌ يَحْطُمُ بَعْضُهَا بَعْضًا فَيَتَسَاقَطُونَ فِي النَّارِ، ثُمَّ يُدْعَى النَّصَارَى فَيَقَالُ لَهُمْ: مَنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ؟ قَالُوا: كُنَّا نَعْبُدُ الْمَسِيحَ ابْنَ اللَّهِ، فَيَقَالُ لَهُمْ: كَذَبْتُمْ، مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ صَاحِبَةٍ وَلَا وَلَدٍ، فَيَقَالُ لَهُمْ: مَاذَا تَبْعُونَ؟ فَكَذَلِكَ مِثْلَ الْأَوَّلِ حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ إِلَّا مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، أَتَاهُمْ رَبُّ الْعَالَمِينَ فِي أَدْنَى صُورَةٍ مِنَ الَّتِي رَأَوْهُ فِيهَا، فَيَقَالُ: مَاذَا تَنْتَظِرُونَ تَتَّبِعُ كُلَّ أُمَّةٍ مَا كَانَتْ تَعْبُدُ، قَالُوا: فَارَقْنَا النَّاسَ فِي الدُّنْيَا عَلَى أَفْقَرٍ مَا كُنَّا إِلَيْهِمْ وَلَمْ نُصَاحِبْهُمْ، وَنَحْنُ نَنْتَظِرُ رَبَّنَا الَّذِي كُنَّا نَعْبُدُ، فَيَقُولُ: أَنَا رَبُّكُمْ، فَيَقُولُونَ: لَا نُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا، مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا» [رواه البخارى: ۴۵۸۱].

۱۷۳۲- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: اشخاصی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

آمده و گفتند: آیا پروردگار خود را در روز قیامت خواهیم دید؟

پدری دارد و نه فرزندی، و جابر رضی الله عنه در این وقت چنین حالتی داشت، و آیه ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ﴾ درباره سعد بن ربیع نازل گردید، که در جنگ أحد به شهادت رسید، از وی دو دختر و مادرشان ماند، برادر سعد آمد و به اساس قانون جاهلیت، تمام اموالش را گرفت، و خداوند این آیه کریمه را نازل ساخت، و در زمان جاهلیت عادت بر این بود که تمام میراث متعلق به (میراث بر) مرد بود، و برای زن‌ها چیزی نمی‌دادند، و اسلام این قانون جاهلیت را از بین برد، و زن‌ها را با مردها در اصل میراث شریک ساخت، و برای هر کدام نصیب معینی را مقرر نمود.

- حدیث رؤیت را که قبلاً گذشت ذکر نموده - و بعد از آن فرمودند که: «در روز قیامت منادی ندا می‌کند که هر امتی پیروی چیزی را بنمایند که آن را عبادت می‌کرده است، پس باقی نمی‌ماند کسی که عبادت می‌کرد غیر خدا را از بتان و انصاف^(۱)، مگر آنکه در آتش دوزخ می‌افتند.

تا آنکه مردم دیگری جز خدا پرستان بدکار و نیکوکار، و بقایای اهل کتاب باقی نمی‌ماند، یهود خواسته می‌شوند، و برای آن‌ها گفته می‌شود که: شما چه کسی را عبادت می‌کردید؟

می‌گویند: عزیز فرزند خدا را، برای آن‌ها گفته می‌شود که: شما دروغ گفتید، خدا زن و فرزندی ندارد، بگوئید که چه می‌خواهید؟ می‌گویند: پروردگارا تشنه هستیم، ما را آب بده! برای‌شان اشاره می‌شود که مگر خود شما به سر آب نمی‌روید؟ و همان است که به سوی آتش سراب مانندی که هر موجش موج دیگرش را از بین می‌برد، سوق داده می‌شوند، و در آتش می‌افتند.

بعد از آن مسیحیان خواسته می‌شوند، و از آن‌ها پرسیده می‌شود که شما چه کسی را عبادت می‌کردید؟

می‌گویند: مسیح فرزند خدا را، برای آن‌ها گفته می‌شود که: دروغ گفتید، خدا زن و فرزندی ندارد، و از ایشان پرسان می‌شود که چه می‌خواهید؟ و با این‌ها هم مانند یهود معامله می‌شود.

تا آنکه دیگری جز خدا پرستان نیکوکار و بدکار باقی نمی‌ماند، پروردگار عالمیان به نزدیک‌ترین صفتی که او را به آن شناخته‌اند، متجلی می‌گردد^(۲)، و گفته می‌شود که

۱- انصاب جمع نُصَب است، و نصب بتی است که از سنگ تراشیده شده و مشرکین در پای آن، حیوانات را ذبح می‌کردند، و خون حیوان را بر آن بت می‌مالیدند، و یا (نصب): پایه سنگی است که مشرکین در کنار آن حیوانات را ذبح می‌کردند، و آن را به خون آن حیوانات سرخ می‌کردند.

۲- اگر عبارت حدیث به همان طوری که هست ترجمه شود، معنی حدیث چنین می‌شود که: پروردگار عالمیان به نزدیک‌ترین صورتی که او را دیده بودند، نزدشان می‌آید، و طوری که معلوم است، مسلمانان پروردگار خود را پیش از این ندیده بودند، از این جهت علماء، بعضی از الفاظ این حدیث نبوی شریف را به این گونه توجیه و تاویل کرده‌اند، که مراد از (صورت): صفت است، و مراد از اینکه (او را دیده بودند): یعنی: صفات او را دانسته بودند، و مراد از اینکه: (نزدشان می‌آید): یعنی: برای آن‌ها تجلی می‌کند، و البته این‌ها همه تاویلاتی است که مبتنی بر یقین

شمایان منتظر چه هستید؟ هرکس پیروی چیزی را بکند که آن را [در دنیا] عبادت می‌کرد.

می‌گویند: ما در دنیا مردمانی را که [از طاعت خدا سرپیچی کرده بودند] در حالی ترک کردیم که خیلی به آن‌ها محتاج بودیم، و با آن‌ها هم با آن‌ها همراهی نکردیم، و ما منتظر پروردگار خود هستیم که او را عبادت می‌کردیم.

[خداوند متعال] می‌گوید: من پروردگار شما هستم، و آن‌ها می‌گویند: ما هیچ چیزی را به خدا شریک نمی‌آوریم» و این سخن را دو و یا سه بار تکرار می‌کنند»^(۱).

۲۱- باب: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ﴾

باب [۲۱]: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿پس چگونه است هنگامی که از هر امتی شاهدی را حاضر گردانیم﴾

۱۷۳۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ لِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَفْرَأُ عَائِي؟ قُلْتُ: أَفْرَأُ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ أَنْزَلَ؟ قَالَ: «فَأَيُّ أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ عَيْرِي» فَقَرَأْتُ عَلَيْهِ سُورَةَ النَّسَاءِ، حَتَّى بَلَغْتُ: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ قَالَ: «أُمْسِكْ» فَإِذَا عَيْنَاهُ تَذَرِفَانِ [رواه البخاری: ۴۵۸۲].

۱۷۳۳- از عبدالله بن مسعود^{رضی الله عنه} روایت است که گفت: پیامبر خدا^{صلی الله علیه و سلم} به من گفتند که: «برایم قرآن بخوان»؟

گفتم: من برای شما قرآن بخوانم، در حالی که قرآن بر خود شما نازل شده است؟ فرمودند: «من دوست دارم که قرآن را از دیگری بشنوم».

نیست، و بهتر است که بگوئیم: به هر آنچه که مراد خدا و رسول او از این الفاظ است ایمان داریم، و گرچه حقیقت آن را نمی‌دانیم، والله تعالی أعلم.

۱- و این سخن را از این جهت می‌گویند که خداوند متعال به صفتی برای آن‌ها تجلی می‌کند که او تعالی را به آن صفت نمی‌شناسند، و امام خطابی^{رحمته الله علیه} می‌گوید: حکمت در اینکه مسلمانان در این بار از رویت حقیقی محجوب می‌باشند این است که در بین آن‌ها منافقین وجود دارند، و هنگامی که منافقین از بین آن‌ها خارج ساخته شوند، حجاب از بین برداشته شده و در وقت رویت، پروردگار خود را شناخته و می‌گویند: تو پروردگار ما هستی.

سوره (نساء) را برای شان خواندم، چون به این آیت رسیدم که: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾، فرمودند: «بس است» و اشک از چشمان شان جاری بود^(۱).

۲۲- باب: قوله عز وجل: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ﴾

باب [۲۲]: قوله عز وجل: ﴿هر آئینه آنان که فرشتگان قبض ارواح ایشان کردند، در حالی که بر خود ستم کننده بودند...﴾

۱۷۳۴- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «أَنَّ نَاسًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ كَانُوا مَعَ الْمُشْرِكِينَ يُكْتَرُونَ سَوَادَ الْمُشْرِكِينَ، عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَأْتِي السَّهْمُ فَيُرْمَى بِهِ فَيُصِيبُ أَحَدَهُمْ، فَيَقْتُلُهُ - أَوْ يُضْرَبُ فَيُقْتَلُ» - فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ﴾ [رواه البخاری: ۴۵۹۶].

۱۷۳۴- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مردمی از مسلمانان [در وقت جنگ] در کنار مشرکان بودند^(۲)، و شماره آنها را زیاد می ساختند، گاهی تیری می آمد، و به آن مسلمان اصابت می کرد، و او را می کشت، و یا [با شمشیر] مورد اصابت قرار می گرفت و کشته می شد، در این مورد خداوند این آیت را نازل

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از شاهد هر امت، نبی آن است که برای امت خود، و یا بر (علیه) امت خود شهادت می دهد، یعنی: یا به نفع امت خود، و یا به ضرر امت خود شهادت می دهد، و باز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن پیامبران شهادت داده و سخن آنها را تصدیق می کنند.

(۲) سبب گریه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یا استذکار موقف هولناک روز قیامت، و یا فرحت و خوشحالی این امر بود که در روز قیامت، بر صدق دیگر انبیاء شهادت می دهند، و البته طوری که معلوم است، خوشحالی زیاد، گاهی سبب گریه و ریختن اشک می شود.

۲- از آن جمله: عمرو بن أمیه بن خلف، و عاص بن منبه، و حارث بن زمعه، و ابو قیس بن فاکه، و ابو قیس بن ولید، و ولید بن عتبه، و علاء بن أمیه، در روایتی آمده است که اینها در روز جنگ بدر آمده بودند، چون قلت مسلمانان و کثرت کفار را دیدند به شک افتاده و گفتند: مسلمانان را دین شان مغرور ساخته است، ولی خود آنها در همین جنگ کشته شدند.

فرمودند: ﴿به تحقیق کسانی که فرشتگان قبض ارواح ایشان کردند در حالی که بر خود ستم کننده بودند...﴾.

۲۳- باب: قوله تعالى: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ﴾

باب [۲۳]: قوله تعالى: ﴿ما بر تو وحی فرستادیم مثلی که بر نوح وحی فرستادیم، -تا- و یونس و هارون و سلیمان را﴾

۱۷۳۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ قَالَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى، فَقَدْ كَذَبَ» [رواه البخاری: ۶۴۰۳].

۱۷۳۵- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند: «کسی که بگوید (من) از یونس بن متی بهترم، دروغ گفته است»^(۱).

سُورَةُ الْمَائِدَةِ

سورة مائده^(۲)

۱- لفظ حدیث نبوی شریعت در کلمه (أنا) که به معنی (من) می باشد، دو احتمال دارد، احتمال اول آنکه: اگر کسی بگوید که (من) یعنی: گوینده این سخن، از یونس بن متی بهترم، دروغ گفته است، و از وی بهتر نیست، زیرا غیر از انبیاء هرکس که باشد، و به هر مرتبه که باشد، به انبیاء رسیده نمی تواند، و این امر در شریعت اسلامی از مسلمات است، و احتمال دیگر آنکه: مراد از (من) نبی کریم صلی الله علیه و سلم باشند، که در این صورت چون ثابت است که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و سلم خیر البشر هستند و بر همگان فضیلت دارند، باید گفت که ایشان این سخن را از روی تواضع گفته اند، و سبب منع کردن از بهتر شمردن ایشان این است که اگر در بین انبیاء صلی الله علیه و سلم تفاضل صورت بگیرد، احتمال این وجود دارد، که برای بعضی از آنها نسبت نقص داده شود، و این چیز حرام است، ورنه اصل تفاضل در بین انبیاء الله در قرآن کریم ثابت است، خداوند متعال می فرماید:

﴿تِلْكَ أَلْسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۲۴- باب: قوله عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾

باب [۲۴]: قوله عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ای پیامبر! آنچه را که از طرف پروردگار تو بر تو نازل شد، ابلاغ کن﴾

۱۷۳۶- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: «مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَتَمَ شَيْئًا مِمَّا أُنزِلَ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَقَدْ كَذَبَ»، وَاللَّهُ يَقُولُ: ﴿يَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ [رواه البخاری: ۴۶۱۲].

۱۷۳۶- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: اگر کسی برایت گفت که محمد صلی الله علیه و آله چیزی را از آنچه که بروی نازل شده است [از مردم] پنهان نمود، یقین بدان که دروغ گفته است، و خداوند متعال می فرماید: ﴿ای پیامبر! آنچه را که بر تو نازل شده است، تبلیغ کن﴾^(۱).

(۱) (مائده) به معنی: دستر خوان طعام است، و این سوره را از این جهت به نام (مائده) یاد می کنند که قصه حواریون با عیسی علیه السلام در مورد نزول (مائده) به تفصیل مذکور است، این سوره به جز از شش آیت آن که در عرفات نازل گردید، مدنی است.

(۲) این سوره دارای (۱۶) شانزده رکوع، و (۱۲۰) یک صد و بیست آیت، و (۲۸۴۲) دو هزار و هشت صد و چهل و دو کلمه، و (۱۲۴۶۴) دوازده هزار و چهار صد و شصت و چهار حرف، و (۵۵۲۶) پنج هزار و پنج صد و بیست و شش نقطه است.

۱- یعنی: «ای پیامبر تمام آنچه را که بر تو نازل شده است، برای مردم برسان، پس اگر تمام آنچه را که بر تو نازل شده است، ابلاغ نکنی، مانند آن است که هیچ چیز را از رسالت را تبلیغ نکرده‌ای»، و از این چنین دانسته می شود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تمام آنچه را که برایشان نازل شده بود، بدون کم و کاست برای مردم رسانده‌اند، و کسانی که می گویند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعضی چیزها را از مردم روی تقیه، و یا به سبب دیگری تبلیغ نکرده‌اند، راه غلطی را می پیمایند، و حدیث آتی خلاف نظریه آن‌ها را ثابت می سازد.

۲۵- باب: قوله عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ

لَكُمْ﴾

باب [۲۵]: قوله عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ای مسلمانان! چیزهای پاکیزه را که خدا برای شما حلال ساخته است حرام قرار ندهید﴾

۱۷۳۷- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «كُنَّا نَعْرُزُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَيْسَ مَعَنَا نِسَاءٌ، فَقُلْنَا: أَلَا مَخْتَصِي؟ فَتَهَانَا عَنْ ذَلِكَ، فَرَحَّصَ لَنَا بَعْدَ ذَلِكَ أَنْ نَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ بِالتَّوْبِ» ثُمَّ قَرَأَ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾ [رواه البخاری: ۴۶۱۵].

۱۷۳۷- از عبدالله [بن مسعود] روایت است که گفت: با پیامبر خدا ﷺ به جهاد رفتیم و زن‌ها با ما نبودند، گفتیم: آیا خود را خصی نکنیم؟ پیامبر خدا ﷺ ما را از خصی کردن منع کردند، و اجازه دادند که با زن‌ها در مقابل جامه ازدواج نمائیم، بعد از آن این آیت را تلاوت نمودند: «ای مسلمانان! چیزهایی پاکیزه را که خداوند برای شما حلال ساخته است، حرام قرار ندهید»^(۱).

۱- از مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از (طیبات): چیزهای خوشمزه و گوارائی است که انسان به طبیعت خود به آن‌ها تمایل دارد، مانند: شیر، عسل، کباب، و غیره، و در حدیثی آمده است که پیامبر خدا ﷺ شیرینی و عسل، و ماهیچه دست را خوش داشتند، بعضی از مردم به اساس زهد از دنیا از خوردن و استفاده کردن از طیبات خود داری می‌کنند، و البته اگر این طیبات از راه حلال بدست آمده باشد، نخوردن آن و استفاده نکردن از آن کار خوبی نیست، و گویند: چون برای حسن بصری خبر رسید که: فلانی فالوده نمی‌خورد و می‌گوید که شکرش را اداء کرده نمی‌توانم؟ گفت: این شخص آب سرد را می‌نوشد؟ گفتند: بلی، گفت این شخص جاهل است، در نعمت‌های خدا چیزهایی است که بر نعمت فالوده برتری دارد، و البته اگر کسی دنیا را ترک گفته و به طاعت و عبادت خدا مشغول می‌شود، کاری خوبی کرده است، و از این کار برایش ثواب است.

(۲) مراد از ازدواج نمودن در مقابل جامه، نکاح متعه است، و ظاهر حدیث دلالت بر جواز آن دارد، و سیاق حدیث چنین می‌سارند که ابن مسعود ﷺ نکاح متعه را روا می‌دانست، چنانچه اباحت متعه از ابن عباس و جابر، و سلمه بن اکوع نیز روایت شده است، ولی جمهور علماء، از صحابه و غیره صحابه بر این نظراند که نکاح متعه در اول اسلام جائز بود، و بعد از آن نسخ گردید، امام

۲۶- باب: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّمَا الْحَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ

عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾

باب [۲۶]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿به تحقیق که شراب و قمار و بت‌ها، وازلام، پلیدی از عمل شیطان است﴾^(۱)

۱۷۳۸- عَنْ أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «مَا كَانَ لَنَا خَمْرٌ غَيْرُ فَضِيخِكُمْ هَذَا الَّذِي تَسْمُونَهُ الْفَضِيخَ، فَإِنِّي لَقَائِمٌ أَسْقِي أَبَا طَلْحَةَ، وَفُلَانًا وَفُلَانًا، إِذْ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: وَهَلْ بَلَّغْتُمْ الْخَبْرَ؟ فَقَالُوا: وَمَا ذَلِكَ؟ قَالَ: حُرِّمَتِ الْحَمْرُ، قَالُوا: أَهْرِقْ هَذِهِ الْقِلَالَ يَا أَنَسُ، قَالَ: فَمَا سَأَلُوا عَنْهَا وَلَا رَاجِعُوهَا بَعْدَ خَبَرِ الرَّجُلِ» [رواه البخاری: ۴۶۱۷].

۱۷۳۸- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: در زمان ما شراب دیگری غیر از همین شرابی که آن را (فضیخ) می‌نامیم وجود نداشت^(۲)، ایستاده بودم و برای ابوطلحه و فلان و فلان شراب می‌دادم^(۳)، که شخصی آمد و گفت: آیا خبر برای شما رسیده است؟

نووی رحمته الله می‌گوید: استشهد ابن مسعود به این آیت دلالت بر این دارد که وی نکاح متعه را مانند ابن عباس رضی الله عنه روا می‌دانست، ولی شاید در این وقت از نسخ متعه اطلاع نداشت، و بعد از اطلاع از ناسخ، از این قول خود رجوع کرده باشد.

۱- معنی شراب و قمار و بت‌ها معروف است، و أما (أزلام): عبارت از تیرهای هفتگانه بود که مشرکین در نزد (هبل) در کعبه معظمه قرار داده بودند، و این عبارت بر آن‌ها نوشته شده بود: بر اولی: (پروردگارم به من امر کرده است)، بر دومی: (پروردگارم مرا منع کرده است)، بر سومی: (از شما)، بر چهارمی: (از غیر شما)، و بر پنجمی: (به او ارتباط دارد)، بر ششمی: (خونبها)، بر هفتمی: (غفل)، یعنی: چیزی نیست، و در کارهای مهم، مانند سفر کردن به نکاح گرفتن، و یا تجارت کردن، و یا مساله نسب، و یا قتل، و یا خونبها گرفتن، و امثال این‌ها، به این تیرها مراجعه می‌کردند، و فال می‌گرفتند، و همان طوری که بر آن تیر نوشته شده بود، عمل می‌کردند.

۲- فضیخ شرابی بود که از خرما می‌ساختند، و اینکه انس رضی الله عنه می‌گوید: شراب دیگری غیر از (فضیخ) در نزد ما وجود نداشت، شاید مقصد، خودش باشد، یعنی در نزد من غیر از فضیخ شراب دیگری وجود نداشت، ورنه در مدینه انواع شراب‌های دیگری نیز موجود بود.

۳- مراد از فلان و فلان طوری که در صحیح مسلم آمده است، ابودجان، سهیل بن بیضاء، ابوعبیده، ابی بن کعب، معاذ بن جبل، و ابو ایوب می‌باشند.

گفتند: چه خبر؟

گفت: شراب حرام شده است.

گفتند: ای انس! این خُمها را بیرون بریز، راوی گفت که: بعد از خبر آن شخص، [درباره تحریم شراب] نه از کس دیگری سوال کردند، و نه دوباره به شراب رجوع نمودند.

۲۷- باب: قوله عَزَّ وَجَلَّ: ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾

باب [۲۷]: قوله عَزَّ وَجَلَّ: ﴿از هر چیز پرسان نکنید، اگر برای شما آشکارا شود، غمگین تان می کند﴾

۱۷۳۹- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خُطْبَةً مَا سَمِعْتُ مِثْلَهَا قَطُّ، قَالَ: «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا، وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا»، قَالَ: فَعَطَىٰ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وُجُوهُهُمْ لَهْمَ خَيْنٍ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: فُلَانٌ، فَتَرَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾ [رواه البخاری: ۴۶۲۱].

۱۷۳۹- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم خطبه دادند که مثل آن را قطعاً نشنیده بودم. و فرمودند: «آنچه را که من می دانم اگر شما می دانستید، کمتر می خندیدید و بسیار گریه می کردید».

[انس] گفت که: اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روهای خود را پوشاندند، و آواز گریه آن ها شنیده می شد.

شخصی پرسید: پدر من کیست؟.

فرمودند: «فلان شخص است» و این آیت نازل گردید: ﴿از هر چیز پرسان نکنید، اگر برای شما آشکارا شود، غمگین تان می کند﴾.

۱۷۴۰- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: كَانَ قَوْمٌ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْتِهْزَاءً، فَيَقُولُ الرَّجُلُ: مَنْ أَبِي؟ وَيَقُولُ الرَّجُلُ تَضِلُّ نَاقَتُهُ: أَيْنَ نَاقَتِي؟ «فَأَنْزَلَ

اللَّهُ فِيهِمْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾ حَتَّىٰ فَرَغَ مِنَ الْآيَةِ كُلِّهَا [رواه البخاری: ۴۶۲۴].

۱۷۴۰- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: مردمی روی استهزاء از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چیزهای می پرسیدند، یکی می پرسید: پدر من کیست؟ دیگری که شترش گم شده بود می پرسید: شترم در کجا است؟ و خداوند عزَّ و جلَّ دربارهٔ آن‌ها این آیت را نازل نمود که: ﴿ای مؤمنان! از هر چیزی پرسان نکنید، اگر برای شما آشکارا شود، غمگین تان می کند﴾^(۱).

سُورَةُ الْأَنْعَامِ

سورة انعام^(۲)

۱- ترمذی از علی رضی الله عنه روایت می کند که گفت: چون آیه فرضیت حج نازل گردید، مردم گفتند: یا رسول الله! آیا حج در هر سالی فرض است؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سکوت کردند، بار دیگر پرسیدند: آیا حج در هر سالی فرض است؟ فرمودند: «نه» اگر می گفتم: بلی، در هر سالی فرض می گردد، و این آیه کریمه نازل گردید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این سوره آنکه:

(۱) سورهٔ انعام مکی است، و به طور یکبارگی در مکه نازل گردیده است، ابن منذر به سند خود از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که سورهٔ انعام شب هنگام در مکه نازل گردید، و هنگام نزول آن هفتاد هزار ملک با صدای بلند (سبحان الله) می گفتند: از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که گفت: سورهٔ انعام در ملکوت الله به نام (مرضیه) یاد می شود، در کتاب (الفائق) آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که همه سورهٔ انعام را به یکبارگی بخواند، و در بین قراءت خود سخن نزند، گناهان گذشته اش بخشیده می شود، زیرا این سوره به طور یکبارگی نازل گردیده، و موبک بزرگی از ملائکه آن را همراهی می کردند، و از تسبیح آن‌ها زمین به لرزه در آمده بود».

(۲) این سوره دارای (۲۰) بیست رکوع، و (۱۶۵) یک صد و شصت و پنج آیت، و (۳۱۰۰) و سه هزار و صد کلمه، و (۱۲۹۳۵) دوازده هزار و نه صد و سی و پنج حرف، و (۵۸۳۲) پنج هزار و هشت صد و سی و دو نقطه است.

۲۸- باب: قوله عزَّ وَجَلَّ: ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ﴾

باب [۲۸]: قوله عزَّ وَجَلَّ: ﴿بگو! خدا قادر است که از بالای سر شما بر شما عذابی بفرستد﴾

۱۷۴۱- عَنْ جَابِرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ﴾، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ»، قَالَ: «أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ»، قَالَ: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ» ﴿أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقُ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَذَا أَهْوَنُ - أَوْ هَذَا أَيْسَرُ -» [رواه البخاری: ۴۶۲۸].

۱۷۴۱- از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: چون این آیه کریمه نازل گردید که: ﴿بگو! خدا قادر است که از بالای سر شما بر شما عذابی بفرستد﴾، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «[خدایا!] به تو پناه می جویم».

[و چون این آیت نازل گردید]: «یا از زیر پای شما» [بر شما عذابی بفرستد]، [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] گفتند: «[خدایا!] به تو پناه می جویم».

[و چون این آیت نازل گردید]: «و یا شما را گروه گروه بسازد، و عذاب گروهی را به گروه دیگری بچشانند»، فرمودند: «این کم اهمیت تر است» و یا گفتند: این آسان تر است^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

به جان یکدیگر افتادن، عذاب بسیار دردناکی است، ولی چون عذاب دنیوی است، نسبت به عذاب اخروی، آسان تر و کم اهمیت تر است، ابن مردویه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «از خداوند خواستم که چهار چیز را از امت من بر طرف سازد، دو چیز را بر طرف ساخت، و دو چیز دیگر را بر طرف نساخت، از خدا خواستم که: بر آن ها سنگ نبارد، و در زمین خسف نگردند، گروه گروه نشوند، و به جان یکدیگر نیفتند، از سنگ باریدن بر آن ها، و خسف شدن بر زمین نجات یافتند، ولی از دو چیز دیگر - که گروه گرایی، و افتادن به جان یکدیگر باشد - نجات نیافتند»، و شاید حکمت در این قضیه این باشد که این دنیا دار ابتلاء است، و هر کس مطابق با اعمالی که از وی سر می زند، مواخذه می گردد، و چون سنگ باریدن از آسمان، و خس،

۲۹- باب: قوله عزَّ وَجَلَّ: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْنُهُمْ أَقْتَدَهُ﴾

باب [۲۹]: قوله عزَّ وَجَلَّ: ﴿آن‌ها کسانی هستند که خدا هدایت‌شان کرده است، پس از هدایت آن‌ها پیروی کن﴾^(۱)

۱۷۴۲- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سُئِلَ: أَيْ صِ سَجْدَةٌ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ»، ثُمَّ تَلَا: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿فَبِهِدْنُهُمْ أَقْتَدَهُ﴾، ثُمَّ قَالَ: «نَبِيُّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِمَّنْ أَمَرَ أَنْ يَقْتَدِيَ بِهِمْ» [رواه البخاری: ۴۶۳۲].

۱۷۴۲- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که کسی از وی پرسید: آیا در سوره «ص» سجده هست؟

گفت: بلی، و بعد از آن این آیت را تلاوت نمود: ﴿و برای اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه آن‌ها را هدایت نمودیم...، پس تو نیز از هدایت آن‌ها پیروی کن﴾، سپس ابن عباس رضی الله عنهما گفت: و پیامبر شما صلی الله علیه و آله از کسانی است که به پیروی کردن از روش پیامبران دیگر امر شده است^(۲).

در زمین از امور بیرون از اراده بشر است، این چیزها از این امت رفع گردید، ولی چون گروه گرائی، و به جان یکدیگر افتادن در حیطة قدرت بشر است که می‌تواند به آن رو آورد و یا از آن خود داری ورزد، از آن‌ها رفع نگردید، تا معنی تکلیف به طور کامل تحقق یابد، والله تعالی أعلم.

۱- و از این دانسته می‌شود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله افضل الرسول می‌باشند، زیرا بنابراین امر خداوند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طور یقین از هدایت تمام انبیاء علیهم السلام پیروی کرده‌اند، و به این طریق صافت کمالی که در تمام انبیاء وجود داشته است، در نبی ما صلی الله علیه و آله جمع شده است، و به این طریق جامع صفات همه انبیا علیهم الصلاة والسلام می‌باشند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) لزوم اقتدای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از پیامبران گذشته در اصول دین، مانند توحید، ارسال رسل، جنت و نار، و صفات حمیده، و مکارم اخلاق است، اما در فروع دین، مانند کیفیت نماز خواندن، روزه گرفتن، نکاح کردن، طلاق دادن و امثال این‌ها، چنین اقتدائی نیست، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا﴾، بلکه در این مسائل، دین اسلام ناسخ دیگر ادیان است.

(۲) شریعت امم سابقه، برای ما شریعت گفته می‌شود مگر آنکه در شریعت ما نسخ آن ثابت شده باشد، و این مسئله دارای شروط و قیود فراوانی است که محل بحث آن، کتب اصول فقه است.

۳۰- باب: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ﴾

باب [۳۰]: قوله عزَّ وجلَّ كه: ﴿به کارهای فحشاء چه آشکارا باشد و چه پوشیده نزدیک نشوید﴾

۱۷۴۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «لَا أَحَدٌ أَعْيَرَ مِنَ اللَّهِ، وَلِذَلِكَ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ، وَلَا شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْمَدْحُ مِنَ اللَّهِ، وَلِذَلِكَ مَدَحَ نَفْسَهُ» [رواه البخاری: ۴۶۳۴].

۱۷۴۳- از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: هیچ کس از خدا با غیرت تر نیست، و از همین جهت است که فواحش را چه آشکارا باشد و چه پوشیده، حرام کرده است، و هیچ کسی ستایش را به اندازه خدا دوست ندارد، و از همین سبب است که خود را مدح کرده است ^(۱).

سورة الأعرافِ

سورة اعراف ^(۲)

۳) سجده سوره (ص) در نزد احناف سجده تلاوت است، بنابراین سجده کردن در وقت تلاوت آن واجب است، ولی امام شافعی رحمته الله سجده این سوره را سجده شکر می‌داند و می‌گوید سجده کردن در وقت تلاوت آن سنت است نه واجب، و خواه واجب باشد، و خواه سنت، بدون شک سجده کردن در تلاوت آیه سجده این سوره بهتر از سجده نکردن آن است، زیرا در صورت سنت بودن، اگر سجده نکنیم ترک سنت کرده‌ایم، و ترک سنت اگر مستوجب گناه نباشد، اقل کار خوبی نیست، و مستلزم ملامتی است، و اگر واجب باشد و سجده نکنیم، مستوجب گناه گردیده‌ایم، پس در هر صورت سجده کردن بهتر، و بلکه لازم است، و الله تعالی أعلم.

۱- مانند: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾، و ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾، و ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ و امثال این‌ها.

۲- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

در اینکه سوره اعراف مکی و یا مدنی است، اختلاف نظر وجود دارد، ابوعباس در (مقامات التنزیل) می‌گوید که: سوره اعراف مکی است، و کلبی می‌گوید که یازده آیت آن مدنی است، و

۳۱- باب: قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ﴾ الآية

باب [۳۱]: قوله تعالى: ﴿گذشت را پیشه کن، و به نیکی فرمان بده﴾

۱۷۴۴- عَنْ ابْنِ الرُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَأْخُذَ الْعَفْوَ مِنْ أَخْلَاقِ النَّاسِ [رواه البخاری: ۴۶۴۴].»

۱۷۴۴- از ابن زبیر رضی الله عنهما روایت است که گفت: خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را امر نمود که از اخلاق مردم، گذشت را پیشه خود سازد^(۱).

سُورَةُ الْأَنْفَالِ

سورة انفال^(۲)

این آیات مدنی عبارت اند از: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ﴾ تا ﴿وَاتَّبَعُوا النَّورَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ﴾، و از ﴿وَسَأَلْتَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ﴾ تا ﴿وَدَرَسُوا مَا فِيهِ﴾ و ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ﴾ و این سوره دارای (۲۴) بیست و چهار رکوع، و (۲۰۶) دو صد و شش آیت، و (۳۳۸۷) سه هزار و سه صد و هشتاد و هفت کلمه، و (۱۴۶۳۵) چهارده هزار و شش صد و سی پنج حرف، و (۶۶۰۴) شش هزار و شش صد و چهار نقطه است.

۱- ابن جریر روایت می کند که چون این آیه کریمه نازل گردید، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام پرسیدند: یعنی چه باید کرد؟ خداوند تو را امر کرده است که اگر کسی بر تو ظلم کرد او را عفو نمائی، اگر برایت چیزی نداد تو برایش چیزی بدهی، و اگر با تو مقاطعه کرد بدیدنش بروی، و امام جعفر صادق علیه السلام می گوید: در قرآن آیه که در مورد مکارم اخلاق از این آیه جامع تر باشد، وجود ندارد.

۲- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

(۱) سوره انفال به استثنای پنج آیت آن، مدنی است، و این پنج آیت عبارت اند از: ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ﴾ تا آخر این دو آیت، و از ﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ تا ﴿بِعَذَابِ أَلِيمٍ﴾، و آیه ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾ مورد اختلاف است، بعضی آن را مکی، و عدّه مدنی می دانند.

(۲) این سوره پیش از سوره آل عمران، و بعد از سوره بقره نازل گردید.

۳۲- باب - قوله تعالى: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾

باب [۳۲]: قوله كه: ﴿با آن‌ها پیکار کنید تا فتنه [شرك] پایان پذیرد، و تمام دین از آن خدا باشد﴾

۱۷۴۵- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: كَيْفَ تَرَى فِي قِتَالِ الْفِتْنَةِ؟ فَقَالَ: وَهَلْ تَدْرِي مَا الْفِتْنَةُ؟ «كَانَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُقَاتِلُ الْمُشْرِكِينَ، وَكَانَ الدُّخُولُ عَلَيْهِمْ فِتْنَةً وَلَيْسَ كَقِتَالِكُمْ عَلَى الْمَلِكِ» [رواه البخاری: ۴۶۵۱].

۱۷۴۵- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که کسی از وی پرسید: قتال در این فتنه را چگونه می‌بینی^(۱)؟

گفت: آیا می‌دانی که فتنه چیست؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با مشرکین جهاد می‌کردند، و کسی که [از مسلمانان] به نزد مشرکین می‌رفت، فتنه محسوب می‌شد، و جهاد آن‌ها مانند جنگ شما بر سر ملک و دارائی نبود^(۲).

سُورَةُ «بَرَاءَةِ» [التَّوْبَةِ]

سورة براءة^(۳)

۳) این سوره دارای (۱۰) ده رکوع، (۷۵) هفتاد و پنج آیت، و (۱۲۵۳) و یک هزار و دو صد و پنجاه و دو کلمه، و (۵۵۲۲) پنج هزار و پنج صد و بیست و دو حرف، و (۲۴۲۷) دو هزار و چهار صد و بیست و هفت نقطه است.

۱- یعنی: در این قتال و کشتاری که بین مسلمانان است نظر تو چیست، آیا در آن اشتراک بورزیم یا نه؟ این سوال را وقتی از ابن عمر رضی الله عنهما کردند که وی از اشتراک نمودن در جنگ جمل و صفین خود داری نموده بود، کسی برایش گفت: جنگ کردن برای از بین بردن فتنه ضروری است، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً﴾، جواب ابن عمر رضی الله عنهما برای آن شخص چنین بود که: آیا می‌دانی که فتنه چیست...؟

۲- بلکه جهت اعلاى کلمة الله بود، پس جنگی که به قصد رسیدن به ملک و سلطنت باشد، جنگی است که از نگاه اسلام مشروعیت ندارد، و نباید به آن اشتراک ورزید.

۳- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

۳۳- باب: قوله تعالى: ﴿وَعَاخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ﴾ الآية

باب [۳۳]: قوله تعالى: ﴿... و گروه دیگری که به گناهان خود اعتراف نمودند﴾^(۱)

۱۷۴۶- عَنْ سَمْرَةَ بِنْتِ جُنْدَبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَنَا: «أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتِيَانِ فَاْبْتَعَثَانِي، فَأَنْتَهَيْتَانِي إِلَى مَدِينَةٍ مَبْنِيَّةٍ بِلَيْنٍ ذَهَبٍ، وَلَيْنٍ فِضَّةٍ، فَتَلَقَّانَا رِجَالٌ شَطْرٌ مِنْ خَلْقِهِمْ كَأَحْسَنِ مَا أَنْتَ رَأَى، وَسَطْرٌ كَأَفْبَحِ مَا أَنْتَ رَأَى، قَالَا لَهُمْ: اذْهَبُوا فَمَقَّعُوا فِي ذَلِكَ النَّهْرِ، فَوَقَّعُوا فِيهِ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَيْنَا، قَدْ ذَهَبَ ذَلِكَ السُّوءُ عَنْهُمْ، فَصَارُوا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ، قَالَا لِي: هَذِهِ جَنَّةُ عَدْنٍ، وَهَذَاكَ مَنْزِلُكَ، قَالَا: أَمَّا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَانُوا شَطْرٌ مِنْهُمْ حَسَنٌ، وَسَطْرٌ مِنْهُمْ قَبِيحٌ، فَإِنَّهُمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا، فَتَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُمْ» [رواه البخاری: ۴۶۷۴].

(۱) سورة براءه مدنی است، مگر دو آیت آخر آن که از ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ﴾ تا آخر سورة باشد، که در مکه نازل گردیده است.

(۲) این سورة دارای سیزده نام است، که عبارتند از: براءه، توبه، عذاب، مقشقه، بحوث، فاضحه، مبعثره، مثیره، حافره، مشرده، مخزیه، منکله، و مدممه.

(۳) در اینکه چرا در اول آن (بسم الله) ذکر نشده است، اقوال متعددی وجود دارد، و اشهر آن اقوال این است که چون این سورة بیانگر نقض عهد بین مسلمانان و مشرکان است، از این جهت در آن بسم الله ذکر نگردیده است، زیرا عادت در آن وقت آن بود که اگر عهدی را نقض می کردند، بسم الله را در آن ذکر نمی کردند، و این سورة بنا به همان عادت نازل گردید، حاکم نیشاپوری در مستدرک خود از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که گفت: از علی رضی الله عنه سبب عدم وجود (بسمله) را در اول سورة براءه پرسیدم، گفت: سبب این امر آن است که (بسمله) بیانگر امان، و سورة براءه بیانگر جنگ و قتال است.

(۴) این سورة دارای (۱۶) شانزده رکوع، و (۱۲۹) یک صد و بیست و نه آیت، و (۲۵۲۷) دو هزار و پنج صد و بیست و هفت کلمه، و (۱۱۳۶۰) یازده هزار و سه صد و شصت حرف، و (۴۷۶۰) چهار هزار و هفت صد و شصت نقطه است.

۱- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که این آیه کریمه درباره ابو لبابه و همراهانش که از غزوه تبوک تخلف نموده بودند، نازل گردید، زیرا هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن غزوه برگشتند آن ها خود را به پایه های مسجد بسته و سوگند خوردند که جز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شخص دیگری نباید آن ها را رها سازد، و چون این آیات نازل گردید، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن ها را مورد عفو قرار داده و از آن پایه ها باز کرده و رها ساختند.

۱۷۴۶- از سَمُرَه بن جُنْدُب رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «شب گذشته دو نفر نزد آمدند و مرا با خود به شهری بردند که از خشت‌های طلا و نقره ساخته شده بود، در آنجا مردمی به استقبال ما آمدند که یک طرف جسم آن‌ها به بهترین شکلی بود که در عمر خود دیده باشی، و طرف دیگر جسم‌شان به بدترین صورتی بود که در عمر خود دیده باشی.

آن دو نفر برای مردم آن شهر گفتند: بروید و خود را در آن جو بیندازید، آن‌ها خود را در آن جو انداختند و بسوی ما بازگشتند، [دیدیم که] آن شکل قبیح و زشت از آن‌ها دور گردیده و به بهترین شکلی درآمده‌اند.

آن دو نفر برایم گفتند: این جو «جنت عدن» است، و این منزل تست، و گفتند: آن مردمی که قسمتی از جسم آن‌ها زیبا و قسمت دیگرش زشت بود، کسانی‌اند که کارهای نیک و بد را با هم درآمیخته‌اند، و خداوند از گناهان‌شان درگذشته است».

سُورَةُ هُودٍ

سورة هود (۱)

۳۴- باب: قوله تعالى: ﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾

باب [۳۴]: قوله تعالى: ﴿...و عرش او بر آب بود﴾

۱۷۴۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَنْفِقْ أَنْفِقْ عَلَيْكَ، وَقَالَ: يَدُ اللَّهِ مَلَأَى لَا تَغِيضُهَا نَفَقَةً سَحَاءَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ،

۱- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

(۱) سوره (هود) مکی است، و در دو وسه آیت آن در اینکه مکی و یا مدنی است، اختلاف نظر وجود دارد.

(۲) این سوره دارای (۱۰) ده رکوع، و (۱۲۳) یک صد و بیست وسه کلمه، و (۱۹۳۶) یک هزار و نه صد و سی و شش کلمه، و (۷۹۲۴) هفت هزار و نه صد و بیست و چهار حرف، و (۳۵۱۶) سه هزار و پانزده صد و شانزده نقطه است.

وَقَالَ: أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْفَقَ مُنْذُ خَلَقَ السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ، فَإِنَّهُ لَمْ يَعْصُ مَا فِي يَدِهِ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَبِيَدِهِ الْمِيزَانُ يَخْفِضُ وَيَرْفَعُ» [رواه البخاری: ۴۶۸۴].

۱۷۴۷- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند عز و جل می فرماید: نفقه کن، من بر تو نفقه می کنم، و می فرماید: دست خدا پُر است نفقه آن را خالی نمی کند، و شب و روز در حالت کرم و بخشش است.»

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آیا آنچه آسمانها تا امروز عطا کرده است، تصور کرده اید؟ این همه چیز از آنچه که در دست او است، چیزی را کم نکرده است، عرش خدا بر آب بود، و تقدیر ارزاق در اختیار او است، و او است که [ارزاق را] کم و زیاد می کند»^(۱).

۳۵- باب: قوله تعالى: ﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرْآنَ﴾ الآية

باب [۳۵]: قوله تعالى: ﴿پروردگارت چنین سخت می گیرد آنگاه که دیار ستمگاران را به عذاب گرفتار نماید﴾

۱۷۴۸- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ اللَّهَ لِيُمْلِي لِلظَّالِمِ حَتَّى إِذَا أَخَذَهُ لَمْ يُفْلِتْهُ» قَالَ: ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرْآنَ وَهِيَ ظَلِمَةٌ إِنَّ أَخَذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ﴾ [رواه البخاری: ۴۶۸۶].

۱۷۴۸- از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند برای ظالم مهلت می دهد، ولی وقتی که او را مورد عذاب قرار داد، [آن ظالم] از عذابش نجات یافته نمی تواند.»

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) آنچه را که ما به (تقدیر ارزاق) ترجمه نمودیم، در لفظ حدیث از آن به (میزان) یعنی: ترازو تعبیر شده است.

(۲) در اینکه عرش خدا چگونه بر آب بود، و اینکه بنا به ظاهر لفظ حدیث (میزان) که عبارت از ترازو باشد، چگونه در دست باری تعالی بود، و اطلاق امثال این چیزها برای خداوند متعال، از چیزهایی است که حقیقت آن را نمی دانیم، و باید به آن به طوری که مراد خدا و رسول او است ایمان بیاوریم، و از کیفیت آن جستجو نکنیم.

راوی گفت که: بعد از آن این آیت را تلاوت نمودند: «پروردگارت چنین سخت می‌گیرد آنگاه که دیار ستمگاران را به عذاب گرفتار نماید، زیرا مواخذه او بسیار دردناک است».

سُورَةُ الْحَجْرِ

سوره حجر (۱)

۳۶- باب: قوله تعالى: ﴿إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ﴾ الآية

باب [۳۶]: قوله تعالى: ﴿... مگر آن هائی که استراق سمع می‌کنند﴾

۱۷۴۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا فَصَى اللَّهُ الْأَمْرَ فِي السَّمَاءِ، ضَرَبَتِ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ، كَالسَّلْسَلَةِ عَلَى صَفْوَانٍ - قَالَ عَلِيٌّ: وَقَالَ غَيْرُهُ: صَفْوَانٍ يَنْفُذُهُمْ ذَلِكَ - فَإِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ، قَالُوا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ، قَالُوا لِلَّذِي قَالَ: الْحَقُّ، وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ، فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرِقُو السَّمْعِ، وَمُسْتَرِقُو السَّمْعِ هَكَذَا وَاحِدٌ فَوْقَ آخَرَ - وَوَصَفَ سُفْيَانٌ بِيَدِهِ، وَفَرَجَ بَيْنَ أَصَابِعِ يَدِهِ الْيُمْنَى، نَصَبَهَا بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ - فَرُبَّمَا أَدْرَكَ الشَّهَابُ الْمُسْتَمِعَ قَبْلَ أَنْ يَرْمِيَ بِهَا إِلَى صَاحِبِهِ فَيُحْرِقُهُ، وَرُبَّمَا لَمْ يَدْرِكْهُ حَتَّى يَرْمِيَ بِهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ، إِلَى الَّذِي هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ، حَتَّى يُلْقُوها إِلَى الْأَرْضِ - وَرُبَّمَا قَالَ سُفْيَانٌ: حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى الْأَرْضِ - فَتُلْقَى عَلَى فَمِ السَّاحِرِ، فَيَكْذِبُ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ، فَيَصَدِّقُ فَيَقُولُونَ: أَلَمْ يُخْبِرْنَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا، وَكَذَا، وَكَذَا، فَوَجَدْنَاهُ حَقًّا؟ لِلْكَلِمَةِ الَّتِي سَمِعْتَ مِنَ السَّمَاءِ» [رواه البخاري: ۴۷۰۱].

۱- از مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سوره (حجر) مکی است، و بعد از سوره یوسف و پیش از سوره انعام نازل گردیده است.
 (۲) این سوره دارای (۶) شش رکوع، و (۹۹) نود و نه آیت، و (۶۶۳) شش صد و شصت و شش کلمه، و (۲۹۰۷) دو هزار و نه صد و هفت حرف، و (۱۳۵۸) یک هزار و سه صد و پنجاه و هشت نقطه است.

۱۷۴۹- از ابوهریره رضی الله عنه به نقل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «چون خداوند در آسمان امری را صادر نماید، ملائکه بال‌های خود را به نشانه فرمان برداری به هم می‌زنند، [و صدای بال‌های آن‌ها] مانند آواز زنجیر است بر سنگ، چون اضطراب دل‌شان آرام گیرد، از [فرشتگان مقرب مانند جبرئیل و میکائیل] می‌پرسند: پروردگار شما چه گفته است؟ در جواب آن‌ها می‌گویند: حق را گفته و او از همه بلند مرتبه‌تر و بزرگتر است.

آن‌هائی که استراق سمع می‌کنند [که عبارت از جنیان باشند]، یکی بالای دیگری قرار دارند، و این سخن را می‌شنوند.

و بسا می‌شود که شهاب پیش از آنکه آن مسترق سمع، سخنی را که شنیده است به رفیق خود برساند، به او اصابت می‌کند و او را می‌سوزاند، و گاهی هم می‌شود که شهاب به وی اصابت نمی‌کند، و آن کسی که استراق سمع نموده است سخنی را که شنیده است به دیگری که در پائین‌تر از وی قرار دارد، انتقال می‌دهد، و باز او به دیگری که بعد از وی قرار دارد انتقال می‌دهد، تا اینکه به همین شکل، سخنی را که شنیده‌اند به زمین انتقال می‌دهند، تا اینکه به دهان جادوگر انداخته می‌شود.

[جادوگر] با آن سخنی که شنیده است، صد دروغ را یکجا می‌کند [و به مردم خبر می‌دهد]، و مردم سخن او را تصدیق می‌کنند، و می‌گویند: مگر [آن جادوگر] فلان روز برای ما نگفت که در فلان وقت چنین و چنان می‌شود؟ و آنچه که گفته بود راست برآمد، ولی در واقع این همان کلمه‌ای است که در اصل، از آسمان شنیده شده است»^(۱).

سُورَةُ النَّحْلِ

۱- یعنی: جادوگر و کاهن با همان یک کلمه که از اخبار آسمان شنیده است، چندین دروغ دیگر را یکجا کرده و برای مردم می‌گوید، و چون کلمه را که از خبر آسمان شنیده است راست است، مردم به جهت همان یک کلمه راست، همه دروغ‌های جادوگران و کاهنان را باور می‌کنند، پس بنابراین اگر کاهی شد که خبر جادوگر راست برآمد، باز هم نباید سخن او را تصدیق کنیم، بلکه باید بدانیم که این سخن راست همان چیزی است که از اخبار آسمان دزدی شده و برای وی رسیده است، ورنه جادوگر هیچگاه راست نمی‌گوید.

سورة نحل^(۱)

۳۷- قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ﴾

باب [۳۷]: قوله تعالى: ﴿...و بعضی از شمایان به بدترین ایام زندگی می‌رسید﴾

۱۷۵۰- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَدْعُو: «أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ وَالْكَسَلِ، وَأَرْدَلِ الْعُمْرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَفِتْنَةِ الدَّجَالِ، وَفِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ» [رواه البخاری: ۴۷۰۷].

۱۷۵۰- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین دعا می‌کردند: «أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ وَالْكَسَلِ، وَأَرْدَلِ الْعُمْرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَفِتْنَةِ الدَّجَالِ، وَفِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ»^(۲).

سُورَةُ بَنِي إِسْرَائِيلَ [الإِسْرَاءِ]

۱- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

(۱) سوره (نحل) به استثنای چند آیت آن، مکی است، سعید از قتاده روایت می‌کند که: از اول این سوره تا این قول خداوند که: ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا﴾ مکی است، و از این آیت تا آخر آن مدنی است، و سوره (نحل) بعد از سوره کهف، و پیش از سوره نوح نازل گردید.
(۲) این سوره دارای (۱۶) شانزده رکوع، و (۱۲۸) یک صد و بیست و هشت آیت، و (۱۸۷۱) یک هزار و هشت صد و هفتاد و یک کلمه، و (۷۹۷۴) هفت هزار و نه صد و هفتاد و چهار حرف، و (۳۵۳۶) سه هزار و پنج صد و شصت و سه نقطه است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) معنی دعای نبی کریم صلی الله علیه و آله این است که: خدایا! از بخل و کسالت، و از رسیدن به بدترین ایام عمر، و از عذاب قبر، و از ابتلای دجال، و از ابتلای زندگی و مرگ، به تو پناه می‌جویم.
(۲) مراد از بدترین ایام زندگی است که قوای جسمانی و عقلانی انسان به تحلیل می‌رود، زندگی‌اش سبب زحمت برای خودش و دیگران می‌شود، عقلش مانند عقل طفل بدون احساس مسئولیت می‌گردد.

(۳) مراد از فتنه دنیا، غوطه‌ور شدن در شهوات و مظاهر دنیوی و فراموش کردن امور اخروی است، و مراد از فتنه مرگ، سوال نکیر و منکر، عذاب قبر، و مصائب روز محشر است.

سوره بنی اسرائیل^(۱)

۳۸- باب: قوله تعالى: ﴿ذُرِّيَّةً مِّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا﴾

باب [۳۸]: قوله تعالى: ﴿ذرية کسانی اند که با نوح برکشتی حمل نمودیم، و او بنده شکر گذاری بود﴾^(۲)

۱۷۵۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَى بِلَحْمٍ فَرَفَعَ إِلَيْهِ الدَّرَاعُ، وَكَانَتْ تُعْجِبُهُ فَتَهَشَّ مِنْهَا نَهَشَةً، ثُمَّ قَالَ: «أَنَا سَيِّدُ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَهَلْ تَدْرُونَ مِمَّ ذَلِكَ؟ يَجْمَعُ اللَّهُ النَّاسَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، يُسْمِعُهُمُ الدَّاعِيَ وَيَنْفُدُهُمُ الْبَصْرَ، وَتَدْنُو الشَّمْسُ، فَيَبْلُغُ النَّاسَ مِنَ الْعَمِّ وَالْكَرْبِ مَا لَا يُطِيقُونَ وَلَا يَحْتَمِلُونَ، فَيَقُولُ النَّاسُ: أَلَا تَرَوْنَ مَا قَدْ بَلَغَكُمْ، أَلَا تَنْظُرُونَ مَنْ يَشْفَعُ لَكُمْ إِلَى رَبِّكُمْ؟ فَيَقُولُ بَعْضُ النَّاسِ لِبَعْضٍ: عَلَيْكُمْ بِآدَمَ، فَيَأْتُونَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُونَ لَهُ: أَنْتَ أَبُو الْبَشَرِ، خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ، وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ، وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا قَدْ بَلَغَنَا؟ فَيَقُولُ آدَمُ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنَّهُ قَدْ نَهَانِي عَنِ

۱- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

۱) سوره بنی اسرائیل مکی است، مگر هشت آیت آن که مدنی است، و هشت آیت مدنی آن از آیه کریمه: ﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ﴾ شروع و به آخر سوره ختم می‌شود، و این سوره بعد از سوره قصص، و پیش از سوره یونس نازل گردیده است.

۲) این سوره دارای (۱۲) دوازده رکوع، و (۱۱۱) یک صد و یازده آیت، و (۱۵۸۲) یک هزار و پنج صد و هشتاد و دو کلمه، و (۶۷۱۰) شش هزار و هفت صد و ده حرف، و (۲۹۸۹) دو هزار و نه صد و هشتاد و نه نقطه است.

۲- معنی کامل این آیه کریمه این است که: «انبیائی را که قبلاً ذکر نمودیم، اولاد کسانی هستند که آن‌ها را با نوح علیه السلام در کشتی حمل نمودیم، و نوح علیه السلام بنده شکرگذاری بود»، و سبب توصیف نوح علیه السلام به بنده شکرگذار آن بود که وی در هر کار خود، حمد و ثنای پروردگار را می‌گفت، در صحیح ابن حبان از حدیث سلمان رضی الله عنه روایت است که گفت: نوح علیه الصلاة والسلام در وقت طعام خوردن، و در وقت لباس پوشیدن حمد خدا را می‌گفت، از این جهت به (بنده شکرگذار) موصوف گردید.

الشَّجَرَةَ فَعَصَيْتُهُ، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى نُوحٍ، فَيَأْتُونَ نُوحًا
 فَيَقُولُونَ: يَا نُوحُ، إِنَّكَ أَنْتَ أَوَّلُ الرُّسُلِ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ، وَقَدْ سَمَّاكَ اللَّهُ عَبْدًا شَكُورًا،
 اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ: إِنَّ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ
 غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنَّهُ قَدْ كَانَتْ لِي دَعْوَةٌ دَعَوْتُهَا عَلَى
 قَوْمِي، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى إِبْرَاهِيمَ، فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ
 فَيَقُولُونَ: يَا إِبْرَاهِيمُ أَنْتَ نَبِيُّ اللَّهِ وَخَلِيلُهُ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ أَلَا تَرَى إِلَى
 مَا نَحْنُ فِيهِ، فَيَقُولُ لَهُمْ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ
 بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنِّي قَدْ كُنْتُ كَذَبْتُ ثَلَاثَ كَذِبَاتٍ - فَذَكَرَهُنَّ أَبُو حَيَّانَ فِي الْحَدِيثِ - نَفْسِي
 نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى مُوسَى فَيَأْتُونَ، مُوسَى فَيَقُولُونَ: يَا مُوسَى أَنْتَ
 رَسُولُ اللَّهِ، فَضَلَّكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلَامِهِ عَلَى النَّاسِ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا
 نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ
 مِثْلَهُ، وَإِنِّي قَدْ قَتَلْتُ نَفْسًا لَمْ أُؤْمَرْ بِقَتْلِهَا، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا
 إِلَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، فَيَأْتُونَ عِيسَى، فَيَقُولُونَ: يَا عِيسَى أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى
 مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَكَلَّمَتِ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟
 فَيَقُولُ عِيسَى: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ قَطُّ، وَلَنْ يَغْضَبَ
 بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَلَمْ يَذْكَرْ ذَنْبًا، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي اذْهَبُوا إِلَى مُحَمَّدٍ، فَيَأْتُونَ
 مُحَمَّدًا فَيَقُولُونَ: يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ وَخَاتِمُ الْأَنْبِيَاءِ، وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ
 ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ أَلَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ، فَأَنْطَلِقُ فَآتِي تَحْتَ الْعَرْشِ،
 فَأَقْعُ سَاجِدًا لِرَبِّي عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ حَمِيدِهِ وَحُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ سَيِّئًا، لَمْ
 يَفْتَحْهُ عَلَى أَحَدٍ قَبْلِي، ثُمَّ يُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ سَلْ تُعْطَهُ، وَاشْفَعْ تَشْفَعْ فَأَرْفَعُ رَأْسِي،
 فَأَقُولُ: أُمَّتِي يَا رَبِّ، أُمَّتِي يَا رَبِّ، أُمَّتِي يَا رَبِّ، فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ أَدْخِلْ مِنْ أُمَّتِكَ مَنْ لَا
 حِسَابَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْبَابِ الْأَيْمَنِ مِنْ أَبْوَابِ الْحِجَّةِ، وَهُمْ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ
 الْأَبْوَابِ، ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّ مَا بَيْنَ الْبَصْرَاعَيْنِ مِنْ مَصَارِعِ الْحِجَّةِ، كَمَا بَيْنَ
 مَكَّةَ وَحَمِيرَ - أَوْ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَبُصْرَى [رواه البخارى: ٤٧١٢]

۱۷۵۱- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مقدار گوشتی آورده شد، [و از بین آن گوشت‌ها] دست را که خوش داشتند برای ایشان تقدیم نمودند، و ایشان مقدار از آن دست را با دندان کردند.

و بعد از آن فرمودند: «من در روز قیامت بهترین مردمان هستم، و آیا می‌دانید که این از چه سبب است؟ [سببش این است که] خداوند همه مخلوقات از اولین و آخرین را در یک زمین جمع می‌کند، و این طوری است که صدا برای همه آنها می‌رسد، و چشم همه آنها را می‌بیند، آفتاب به آنها نزدیک می‌شود، و مردم به چنان زحمت و مشقتی می‌افتند که از تحمل و طاقت‌شان خارج است.

مردم با خود می‌گویند: مگر نمی‌بینید که در چه زحمت و مشقتی گرفتارید؟ مگر کسی را نمی‌بینید که به نزد خداوند برای شما شفاعت کند؟ به یکدیگر می‌گویند: باید نزد آدم علیه السلام برویم، آنها نزد آدم علیه السلام می‌روند و برایش می‌گویند: تو پدر همه مردمان بودی و کسی هستی که خداوند تو را به دست خود خلق نمود، و از روح خود بر تو دمید، و ملائکه را امر کرد و برای تو سجده کردند، برای ما نزد خداوند شفاعت کن، مگر نمی‌بینی که در چه حالی قرار داریم؟ و کار ما به چه حد رسیده است؟

آدم علیه السلام می‌گوید: پروردگرم امروز آن‌چنان در غضب شده است که نه پیش از این چنین در غضب شده بود، و نه بعد از این چنین در غضب می‌شود، او مرا از خوردن درخت در بهشت منع کرده بود، و من نا فرمانی‌اش را نمودم، من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، [یا من خودم به شفاعت احتیاج دارم، من خودم به شفاعت احتیاج دارم، من خودم به شفاعت احتیاج دارم]، مرا بگذارید، نزد دیگری بروید، نزد نوح علیه السلام بروید.

مردم نزد نوح علیه السلام می‌روند و می‌گویند: تو اولین پیامبر [أولوا العزم] برای مردمان روی زمین هستی ^(۱)، و تو را خداوند بنده شکرگذار نامیده است، برای ما نزد پروردگار خود شفاعت کن، مگر نمی‌بینی که در چه حالی گرفتاریم؟

۱- گرچه پیش از نوح علیه السلام پیامبران دیگری مانند آدم و شیث و ادریس علیهم السلام نیز وجود داشتند، ولی آنها برای قوم خود، معبوث شده بودند، و نوح علیه السلام برای همه مردمان روی زمین معبوث شده بود، و گرچه بعثت نوح علیه السلام نیز در اصل خود، تنها برای قومش بود، ولی روی تصادف بعثتش برای همه مردمان روی زمین گردید، زیرا در وقت طوفان، همه مردمان روی زمین هلاک

[نوح عليه السلام] می‌گوید: پروردگرم امروز چنان در غضب شده است که نه پیش از این چنین در غضب شده بود، و نه بعد از این چنین در غضب خواهد شد، و برایم یک دعای قابل اجابت بود و با آن دعا، بر قوم خود نفرین کردم، [و به سبب همین نفرین بود که قومش غرق گردیده و به هلاکت رسیدند]، و امروز من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، نزد دیگری بروید، نزد ابراهیم عليه السلام بروید.

مردم نزد ابراهیم عليه السلام می‌روند و می‌گویند: ای ابراهیم! تو پیامبر خدا و خلیل او از اهل زمین هستی، برای ما به نزد پروردگارت شفاعت کن! مگر نمی‌بینی که در چه حالی گرفتاریم؟

ابراهیم عليه السلام برای آن‌ها می‌گوید: پروردگرم امروز چنان در غضب شده است که نه پیش از این چنین در غضب شده بود، و نه بعد از این چنین در غضب خواهد شد، و من سه دروغ گفته‌ام^(۱)، و امروز من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، نزد دیگری بروید، نزد موسی عليه السلام بروید.

نزد موسی عليه السلام می‌روند و می‌گویند: ای موسی! رسول خدا هستی، و کسی هستی که خداوند تو را به رسالت و با راز گفتن با تو بر همهٔ جهانیان برگزیده بود، برای ما نزد پروردگارت شفاعت کن! مگر نمی‌بینی که در چه حالی گرفتاریم؟

موسی عليه السلام می‌گوید: پروردگرم امروز چنان در غضب شده است که نه پیش از این چنین در غضب شده بود، و نه بعد از این چنین در غضب خواهد شد، من شخصی را که مامور به قتل آن نبودم به قتل رساندم، [مراد از این شخص، قبطی است که موسی عليه السلام در مصر با سیلی به رویش زد، و از اثر آن سیلی مرد]، و امروز من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، نزد دیگری بروید، نزد عیسی عليه السلام بروید.

گردیدند، و در روی زمین جز قوم او کس دیگری باقی نمانده بود، از این جهت گفته شد که برای همهٔ مردمان روی زمین مبعوث شده بود، پس عموم بعثت نوح عليه السلام تصادفی، و عموم بعثت سیدنا محمد صلی الله علیه و آله اصلی و قصدی است.

۱- یکی آنکه گفت: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾، و دیگری این گفته‌اش که: ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ﴾، و سومین آنکه گفت: (ساره خواهر من است) و تفصیل این موضوع قبلاً گذشت.

مردم نزد عیسی علیه السلام می‌روند و می‌گویند: ای عیسی! تو رسول خدا و کلمه خدا هستی که بر مریم القا نموده بود، و از روح خدا هستی! و در حالت صباوت در گهواره با مردم سخن گفتی، برای ما شفاعت کن! مگر نمی‌بینی که در چه حالی گرفتاریم؟

عیسی علیه السلام می‌گوید: پروردگرم امروز چنان در غضب شده است که نه پیش از این چنین در غضب شده بود، و نه بعد از این چنین در غضب خواهد شد، و گرچه کدام گناهی را که مرتکب شده باشد ذکر نمی‌کند^(۱)، ولی می‌گوید: امروز من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، نزد دیگری بروید، نزد محمد صلی الله علیه و آله بروید.

مردم نزد محمد صلی الله علیه و آله می‌روند و می‌گویند: یا محمد! تو رسول خدا و خاتم پیامبران هستی، و خداوند گناهان گذشته و آینده‌ات را بخشیده است، برای ما نزد پروردگارت شفاعت کن! مگر نمی‌بینی که در چه حالی قرار داریم؟

[پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند]: من می‌روم و در زیر عرش برای پروردگرم عزو جل به سجده می‌افتم، و خداوند متعال از حمد و ثنای خود چیزهای را برایم می‌آموزد که تا آن وقت هیچ کسی را از آنها مطلع نساخته است، بعد از آن گفته می‌شود که: ای محمد! سرت را بالا کن، هرچه خواهی برایت داده می‌شود، و هرچه شفاعت کنی مورد قبول واقع می‌گردد، و من سرم را بالا می‌کنم و می‌گویم: یا رب امت من! یا رب امت من! یا رب امت من!

برایم گفته می‌شود: یا محمد! آن گروه از امت خود را که بر آنها حساب و کتابی نیست، از دروازه طرف راست دروازه‌های بهشت [به بهشت] داخل کن، و این‌ها با دیگر مردم در دروازه‌های دیگر نیز شریک هستند^(۲).

۱- در سنن نسائی آمده است که عیسی علیه السلام برای کسانی که از وی می‌خواهند تا برای‌شان در نزد خداوند شفاعت کنند، می‌گوید: «مرا عوض خدا، پرستش می‌کردند»، و البته اینکه مسیحیان او را عوض خدا عبادت می‌کردند، گناهی است که دیگران مرتکب آن شده‌اند، و به عیسی علیه السلام تعلق ندارد.

۲- و طوری که در احادیث دیگری آمده است تعداد این‌ها هفتاد هزار نفر است، و این‌ها اولین گروهی هستند که به بهشت داخل می‌شوند، و بقیه امت در مراحل بعدی به بهشت داخل می‌گردند.

بعد از آن پیامبر خدا ﷺ فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در دست او است [بلا کیف]، که فاصله بین دوکنار دروازه بهشت، به اندازه فاصله بین مکه و حِمیر، [مراد از حِمیر] شهر صنعا است که در یمن است] و با فاصله بین مکه و بُصْرَى است. [شک از راوی است]، [بُصْرَى: شهری است از شهرهای شام در نزدیکی‌های دمشق].

۳۹- باب: قوله تعالى: ﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾

باب [۳۹]: قوله تعالى: ﴿چه بسا که خداوند تو را به (مقام محمود) برگزیند﴾

۱۷۵۲- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، يَقُولُ: «إِنَّ النَّاسَ يَصِيرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جُنًّا، كُلُّ أُمَّةٍ تَتَّبِعُ نَبِيِّهَا يَقُولُونَ: يَا فُلَانُ اشْفَعْ، يَا فُلَانُ اشْفَعْ، حَتَّىٰ تَنْتَهِيَ الشَّفَاعَةُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَذَلِكَ يَوْمَ يَبْعَثُهُ اللَّهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ» [رواه البخاری: ۴۷۱۸].

۱۷۵۲- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: مردم در روز قیامت به زانو درآمده و هر امتی به دنبال پیامبرش می‌افتند و می‌گویند: یا فلان [برای ما] شفاعت کن! یا فلان [برای ما] شفاعت کن! تا آنکه شفاعت به پیامبر خدا ﷺ می‌رسد، و این همان روزی است که خداوند متعال (مقام محمود) را برای [محمد ﷺ] ارزانی می‌دارد^(۱).

۴۰- باب: قوله تعالى: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُتْ بِهَا﴾

باب [۴۰]: قوله تعالى: ﴿نماز خود را نه بلند بخوان و نه آهسته﴾

۱۷۵۳- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُتْ بِهَا﴾ قَالَ: «نَزَلَتْ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُحْتَفٍ بِمَكَّةَ، كَانَ إِذَا صَلَّى بِأَصْحَابِهِ رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ، فَإِذَا سَمِعَهُ الْمُشْرِكُونَ سُبُوا الْقُرْآنَ وَمَنْ أَنْزَلَهُ وَمَنْ جَاءَ بِهِ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ﴾ أَيُّ بِقِرَاءَتِكَ، فَيَسْمَعُ

۱- مراد از (مقام محمود) در نزد اکثر علماء (مقام شفاعت کبری) است که سبب نجات مردم از مصائب روز محشر می‌گردد، اللهم ارزقنا شفاعة نبينا محمد ﷺ.

المُشْرِكُونَ فَيَسُبُّوا الْقُرْآنَ ﴿وَلَا تُخَافُتْ بِهَا﴾ عَنْ أَصْحَابِكَ فَلَا تُسْمِعُهُمْ، ﴿وَأَبْتَعُ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ [رواه البخاری: ۴۷۲۲].

۱۷۵۳- از ابن عباس رضی الله عنهما در این قول خداوند متعال که می فرماید: ﴿نماز خود را نه بلند بخوان و نه آهسته...﴾ روایت است که گفت: این آیت هنگامی نازل گردیده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مکه پنهان بودند.

و هنگامی که به اصحاب خود نماز می خواندند، صدای خود را بلند می کردند، و چون مشرکان صدای شان را می شنیدند، قرآن و کسی که قرآن را فرستاده است، و کسی را که قرآن بر آن نازل شده است، دشنام می دادند. و همان بود که خداوند متعال به پیامبرش امر فرمودند که: «نماز را به صدای بلند مخوان» که مشرکان می شنوند، و قرآن را دشنام می دهند، «و آن را آهسته هم مخوان» که صحابه هایت آن را نشنوند، «بلکه به طور میانه بین بلند و آهسته بخوان».

سُورَةُ الْكَهْفِ

سورة كهف (۱)

۴۱- باب: قوله تعالى: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ﴾

باب [۴۱]: قوله تعالى: ﴿این ها کسانی اند که به آیات و لقای پروردگارشان کافر شدند﴾

۱۷۵۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلَ الْعَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَا يَزِرُنْ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بُعُوضَةٍ، وَقَالَ: أَفْرَأُوا، ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾ [رواه البخاری: ۴۷۲۹].

۱- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

(۱) سوره (كهف) به استثنای یک یا سه آیت آن - حسب اختلاف آراء - مکی است.
 (۲) این سوره دارای (۱۲) دوازده رکوع، و (۱۱۰) یک صد و ده آیت، و (۱۲۰۱) یک هزار و دوصد و یک کلمه، و (۶۶۲۰) و شش هزار و شش صد و بیست حرف، و (۶۳۰) شش صد و سی نقطه است.

۱۷۵۴- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «در روز قیامت چه بسا اشخاص بزرگ جثه و فربه‌ی را حاضر می‌سازند که در نزد خدا به اندازهٔ بال پشهٔ ارزش ندارند».

و فرمودند: «اگر می‌خواهید این قول خدا را تلاوت نمائید: ﴿... پس در روز قیامت برای آن‌ها هیچ وزنی [یعنی: ارزشی] قائل نیستیم﴾».

سُورَةُ مَرْيَمَ

سورهٔ مریم (۱)

۴۲- باب: قوله تعالى: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾ الآية

باب [۴۲]: قوله تعالى: ﴿أَنْهَارًا مِنْ رُجُومٍ يَوْمَ يُنْفَخُ الْأَشْجَارُ﴾

۱۷۵۵- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يُؤْتَى بِالْمَوْتِ كَهَيْئَةِ كَبِشٍ أَمْلَحَ، فَيُنَادِي مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَشْرَبُونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَأَهُ، ثُمَّ يُنَادِي: يَا أَهْلَ النَّارِ، فَيَشْرَبُونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: وَهَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَأَهُ، فَيَذْبَحُ ثُمَّ يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ، ثُمَّ

۱- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

(۱) این سوره بنام سورهٔ (کهیعص) که اولین آیتش می‌باشد، نیز یاد می‌شود و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که (کهیعص) نامی از نام‌های خداوند متعال است، و بعضی می‌گویند که (کهیعص) نامی از نام‌های قرآن مجید است، و بعضی می‌گویند که نام همین سوره است، والله تعالی أعلم، و تمام این سوره مکی است، گرچه مقاتل به این نظر است که آیهٔ سجده‌اش مدنی است.

(۲) این سوره دارای (۶) شش رکوع، و (۹۸) نود و هشت آیت، و (۹۶۸) نه صد شصت و هشت کلمه، و (۳۹۸۶) سه هزار و نه صد و هشتاد و شش حرف، و (۱۹۲۳) یک هزار و نه صد و بیست و سه نقطه است.

قَرَأَ: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ﴾، وَهَؤُلَاءِ فِي غَفْلَةٍ أَهْلُ الدُّنْيَا وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [رواه البخاری: ۴۷۳۰].

۱۷۵۵- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مرگ [در روز قیامت] به شکل قوچ ابلقی آورده می‌شود، و ندا می‌شود که ای اهل جنت! آن‌ها پیش می‌آیند و نگاه می‌کنند، سپس می‌گویند: آیا این را می‌شناسید؟ می‌گویند: بلی! این مرگ است، و همگی آن را دیده‌اند. بعد از آن ندا می‌شود که ای اهل دوزخ! آن‌ها پیش می‌آیند و نگاه می‌کنند، سپس می‌گویند: آیا این را می‌شناسید؟

می‌گویند: بلی! این مرگ است، و همگان آن را دیده‌اند^(۱)، و آن قوچ ذبح می‌شود. بعد از آن می‌گویند: ای اهل بهشت! زندگی شما جاویدان است و دیگر مرگی نیست، و ای اهل دوزخ! زندگی شما جاویدان است و دیگر مرگی نیست، و این آیه کریمه را تلاوت نمودند: ﴿پیش از آنکه کار از کار بگذرد، آن‌ها را از روز قیامت برحذر دار، آن‌ها غافل‌اند ایمان نمی‌آورند﴾.

سُورَةُ النُّورِ

سورة نور^(۲)

۱- از این جهت می‌گویند که همگان آن را دیده‌اند که هرکس در هنگام مرگ خود، مرگ را می‌بیند، و امام عینی رضی الله عنه می‌گوید: مراد از دیدن مرگ، دیدن ملک الموت در وقت مرگ است، ولی این توجیه به آخر حدیث نبوی شریف که می‌گوید: آن قوچ ذبح می‌شود، توافق چندانی ندارد، والله تعالی أعلم.

۲- سورة نور به اتفاق همگان مدنی است، و این سورة دارای (۶) شش رکوع، و (۶۴) شصت و چهار آیت، و (۱۳۳۵) یک هزار و سه صد و سی و پنج کلمه، و (۵۸۸۱) پنج هزار و هشت صد و هشتاد و یک حرف، و (۲۶۶۷) دو هزار و شش صد و شصت و هفت نقطه است.

۴۳- باب: قوله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ﴾

باب [۴۳]: قوله تعالى: ﴿كسانی که همسران خود را متهم به زنا می کنند و جز خود، شاهد دیگری ندارند...﴾

۱۷۵۶- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ عُومِرًا، أَتَى عَاصِمَ بْنَ عَدِيٍّ وَكَانَ سَيِّدَ بَنِي عَجْلَانَ، فَقَالَ: كَيْفَ تَقُولُونَ فِي رَجُلٍ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا، أَيْقِثْلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ، أَمْ كَيْفَ يَصْنَعُ؟ سَلْ لِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ ذَلِكَ، فَأَتَى عَاصِمُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكِرَةَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَسَائِلِ، فَسَأَلَهُ عُومِرُ، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَرِهَ الْمَسَائِلَ وَعَابَهَا، قَالَ عُومِرُ: وَاللَّهِ لَا أَنْتَهِي حَتَّى أَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ ذَلِكَ، فَجَاءَ عُومِرُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ رَجُلٌ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلًا أَيْقِثْلُهُ فَتَقْتُلُونَهُ أَمْ كَيْفَ يَصْنَعُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ فِيكَ وَفِي صَاحِبَتِكَ»، فَأَمَرَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْمَلَاعِنَةِ بِمَا سَمَى اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَلَاعِنَهَا، ثُمَّ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ حَبَسْتُهَا فَقَدْ ظَلَمْتُهَا فَطَلَّقْهَا، فَكَانَتْ سُنَّةً لِمَنْ كَانَ بَعْدَهُمَا فِي الْمُتَلَاعِنِينَ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «انظُرُوا فَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَسْحَمَ، أَدَعَجَ الْعَيْنَيْنِ، عَظِيمَ الْأَلْيَتَيْنِ، خَدَلَجَ السَّاقَيْنِ، فَلَا أَحْسِبُ عُومِرًا إِلَّا قَدْ صَدَقَ عَلَيْهَا، وَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَحْيِمَرَ كَأَنَّهُ وَحَرَةٌ، فَلَا أَحْسِبُ عُومِرًا إِلَّا قَدْ كَذَبَ عَلَيْهَا»، فَجَاءَتْ بِهِ عَلَى التَّعْتِ الَّذِي نَعَتَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ تَصْدِيقِ عُومِرِ، فَكَانَ بَعْدُ يُنْسَبُ إِلَى أُمَّهِ [رواه البخارى: ۴۷۴۵].

۱۷۵۶- از سهل بن سعد رضي الله عنه روایت است که عویمر نزد عاصم بن عدی که رئیس قبیله بنی عجلان بود آمد و گفت: شما درباره کسی که با زن خود شخص دیگری را ببیند چه می گوئید؟ آیا او را بکشد؟ که در این صورت شما او را خواهید کشت، یا اینکه کار دیگری بکند؟ حکم آن را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایم بپرس.

عاصم رضی الله عنه نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! [شما درباره کسی که با زن خود شخص دیگری را ببیند چه می گوئید؟ آیا او را بکشد؟...] پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از سوال کردن بدشان آمد و آن را عیب شمردند^(۱).

عویمر رضی الله عنه از عاصم رضی الله عنه پرسید [که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چه گفتند]، عاصم رضی الله عنه گفت که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از سوال کردن بدشان آمد و آن را عیب شمردند.

عویمر رضی الله عنه گفت: به خداوند سوگند تا خودم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نپرسم موضوع را فروگذار نخواهم کرد، و خودش نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! کسی با زن خود شخص دیگری را دید، آیا آن شخص را بکشد، که شما او را به جایش خواهید کشت، و یا چه بکند؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که «خداوند متعال در مورد تو و همسر تو قرآن را نازل نمود»، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن [زن و شوهر] را امر به (ملاعنه) کردند، به همان طریقی که خداوند در کتاب خود حکم کرده است، و [عویمر زنش] را ملاعنه کرد.

بعد از آن عویمر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! اگر همسرم را در چنین حالی نگهدارم بر او ستم کرده‌ام، و همان بود که او را طلاق داد، و این روش سنتی گردید برای هرکسی که با زنش ملاعنه می کند.

بعد از آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «نگاه کنید اگر این زن، طفل سیاه چهره به دنیا آورد که دارای چشمان سیاه و سرین چاق، و ساق‌های کلان و درشت بود، فکر نمی کنم که عویمر در مورد آن زن جز راست چیز دیگری گفته باشد، و اگر طفلی آورد که مانند (وَحْرَه) سرخ رنگ بود، [وحره] خزنده‌ای است سرخ رنگ که در دشت‌ها زندگی می کند [فکر نمی کنم که عویمر در موردش جز دروغ چیز دیگری گفته باشد]». و هنگامی که آن زن طفلش را به دنیا آورد، به همان صفتی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جهت تصدیق عویمر توصیف نموده بودند، و آن طفل بعد از آن به مادرش نسبت داده می شد^(۲).

۱- و سبب بد آمدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این سوال آن بود که چنین سوال‌های سبب اشاعه فساد در بین مسلمانان می گردد، و برای منافقین و یهود فرصت می داد تا درباره مسلمانان زبان درازی نموده و از آن‌ها عیب جوئی کنند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۴۴ - باب: قوله تعالى: ﴿وَيَذَرُوا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ﴾

باب [۴۴]: قوله تعالى: ﴿زن می تواند عذاب را از خود باز دارد که چهار مرتبه خدا را شاهد بگیرد...﴾

۱۷۵۷- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ هِلَالَ بْنَ أُمَيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَدَفَ امْرَأَتَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِشْرِيكَ ابْنِ سَحْمَاءَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

- (۱) مدار احکام شرع بر ظاهر حال است، و اسرار مردم موکول به خدا است.
- (۲) نباید کسی سبب هتک حرمت مسلمانی گردد، و اسرار آن را فاش نماید.
- (۳) اگر کسی با همسر خود کسی را در حال زنا کردن می بیند، اگر زن خود و یا آن شخص را می کشد، و شهودی برای اثبات دعوی خود نداشته باشد، قصاص می شود، شهود در این حالت همان شهود زنا است، یعنی: باید چهار نفر در ثبوت زنا شهادت بدهند، و یا ورثه زانی به زنايش اعتراف نمایند، ولی اگر شهود و یا اعترافی وجود نداشت، طوری که گفتیم، قاتل قصاص می گردد، ولی عند الله مسوول نیست.
- (۴) اگر کسی همسرش را متهم به زنا می کند، بین آن ها (لعان) جاری می گردد، و لعان عبارت از آن است که در حضور قاضی و جمع دیگری از مردمان، شوهر چهار بار می گوید که: به خداوند سوگند است که در متهم ساختن این زن به زنا راست می گویم، و در این وقت قاضی برایش می گوید: از خدا بترس، زیرا اگر لعان را کامل کردی، این کار سبب لعنت، و جدائی بین تو و همسر تو، و سبب مجازات می شود، اگر از سخنش برگشت، خوب، ورنه در مرتبه پنجم می گوید: اگر در متهم ساختن این زن دروغ بگویم، لعنت خدا بر من باشد، و بعد از آن، همسر آن شخص که متهم به زنا شده است، می ایستد و چهار بار می گوید: به خداوند قسم است که این شخص در متهم ساختن من به زنا دروغ می گوید: و در این وقت قاضی برایش می گوید: از خدا بترس، زیرا اگر لعان را کامل کردی، این کار سبب لعنت، و جدائی بین تو و شوهر تو، و سبب مجازات می شود، اگر از سخن خود برگشت خوب، ورنه در مرتبه پنجم می گوید که: اگر این شخص در متهم ساختن من به زنا راست بگوید، غضب خدا بر من باشد.
- (۵) بعد از لعان، قاضی حکم نفرین بین متلاعنین را صادر می نماید، این مذهب احناف است، و امام شافعی رحمته می گوید: نفرین بین زن و شوهر احتیاج به حکم قاضی ندارد، بلکه به مجرد لعان شوهر، تفریق خود بخود واقع می گردد، و امام مالک رحمته می گوید: این تفریق بعد از لعان زن صورت می گیرد نه بعد از لعان شوهر.
- (۶) آن زن و شوهر دیگر هیچ وقت با هم ازدواج کرده نمی توانند، و مسائل دیگر متعلق به (لعان) را می توان در مطولات فقه مطالعه نمود.

وَسَلَّمَ: «الْبَيِّنَةُ أَوْ حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ»، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِذَا رَأَى أَحَدُنَا عَلَى امْرَأَتِهِ رَجُلًا يَنْطَلِقُ يَلْتَمِسُ الْبَيِّنَةَ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «الْبَيِّنَةُ وَالْأَحَدُ فِي ظَهْرِكَ» فَقَالَ هَلَالٌ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ إِنِّي لَصَادِقٌ، فَلْيُنزِلَنَّ اللَّهُ مَا يَبْرِي ظَهْرِي مِنَ الْحَدِّ، فَنَزَلَ جَبْرِيْلُ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ﴾ فَقَرَأَ حَتَّى بَلَغَ: ﴿إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ فَأَنْصَرَفَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا، فَجَاءَ هَلَالٌ فَشَهِدَ، وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمْ كَاذِبٌ، فَهَلْ مِنْكُمْ تَائِبٌ» ثُمَّ قَامَتْ فَشَهِدَتْ، فَلَمَّا كَانَتْ عِنْدَ الْحَامِسَةِ وَقَفُوهَا، وَقَالُوا: إِنَّهَا مُوجِبَةٌ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَتَلَكَّأَتْ وَنَكَصَتْ، حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهَا تَرْجِعُ، ثُمَّ قَالَتْ: لَا أَفْضَحُ قَوْمِي سَائِرَ الْيَوْمِ، فَمَضَتْ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَبْصُرُوهَا، فَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَكْحَلُ الْعَيْنَيْنِ، سَابِعِ الْأَلْيَتَيْنِ، خَدَلَجِ السَّاقَيْنِ، فَهُوَ لِشَرِيكِ ابْنِ سَحْمَاءَ»، فَجَاءَتْ بِهِ كَذَلِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أُولَا مَا مَضَى مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَكَانَ لِي وَلَهَا شَأْنٌ» [رواه البخارى: ٤٧٤٧].

۱۷۵۷- از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که هلال ابن امیه نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همسرش [خوله بنت عاصم] را متهم نمود که با (شریک بن سمحاء) زنا کرده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «یا شاهد بیار، و یا حد [قذف] در پشتت [جاری می‌گردد]».

گفت: یا رسول الله! اگر کسی از ما شخصی را بر بالای همسرش می‌بیند، باید آن را به همان حالت گذاشته و خودش به جستجوی شاهد برآید؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باز همان سخن را تکرار نمودند که: «یا شاهد بیار، و یا حد [قذف] در پشتت [جاری می‌گردد]».

هلال گفت: سوگند به ذاتی که تو را بر حق فرستاده است که من صادق هستم، و خدا حتماً وحی نازل می‌کند که پشتم را از شلاق خوردن خلاص کند، و همان بود که جبرئیل علیه السلام آمد و بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این آیه را نازل کرد: ﴿و کسانی که همسران شان را متهم به زنا می‌کنند...﴾ تا اینجا که: ﴿... اگر از راست گویان باشد﴾.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برگشتند و به طلب آن زن فرستادند، [بعد از اینکه زن آمد] هلال آمد و شهادت داد، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌گفتند: «خدا می‌داند که یکی از شما دو نفر یقیناً دروغگو هستید، آیا کدام یکی از شما توبه نمی‌کنید؟» بعد از آن همسر هلال برخاست

و شهادت داد، چون به مرتبه پنجم رسید، او را متوقف ساخته و گفتند: این مرتبه پنجم موجب لعنت است.

ابن عباس رضی الله عنهما گفت که: آن زن متردد گردید و سرش را به زیر انداخت، تا جایی که فکر کردیم شاید از قول خود رجوع می‌کند، ولی او گفت که قوم خود را در باقی مانده روز فزایت نمی‌کنم، و به شهادت دادنش ادامه داد.

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «نگاه کنید طفلی را که این زن به دنیا می‌آورد، اگر چشمانش سیاه، سرینش چاق، و پاهایش درشت بود، آن طفل از شریک بن سمحاء است» و بچه او به همان صفتی بود، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر حکم کتاب خدا نمی‌بود، من با این زن موقوف دیگری می‌داشتم»^(۱).

سُورَةُ الْفُرْقَانِ

سورة فرقان^(۲)

۱- یعنی: اگر قرآن کریم، رجم را از زنی که با شوهرش لعان می‌کند، ساقط نمی‌کرد، او را رجم می‌کردم، در اینکه سبب نزول آیت لعان (عویمر عجلانی)، و یا (هلال بن أمیه) می‌باشد، بین علماء اختلاف است، جمهور علماء بر این نظراند که سبب نزول آیت لعان هلال بن أمیه است، و او اولین کسی است که در اسلام لعان کرده است، و اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای (عویمر عجلانی) گفتند که در مورد قرآنی نازل گردیده است مرادشان این است که حکم قرآن در مورد هلال بن أمیه، متعلق به تو نیز می‌باشد.

۲- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

۱) فرقان به معنی جدا، و یا جدا ساختن است، و یکی از نام‌های قرآن مجید (فرقان) است، و سببش آن است که قرآن کریم بین حق و باطل فرق می‌کند، و بعضی می‌گویند که سبب تسمیه قرآن کریم به (فرقان) آن است که به یکبارگی نازل نشده است، بلکه جدا جدا و کم کم نازل شده است، و سوره فرقان - به استثنای یک یا دو آیت آن - مکی است.

۲) این سوره دارای (۶) شش رکوع، و (۷۷) هفتاد و هفت آیت، و (۹۰۶) نه صد و شش کلمه، و (۳۹۱۹) سه هزار و نه صد و نوزده حرف، و (۱۷۵۱) یک هزار و هفت صد و پنجاه و یک نقطه است.

۴۵ - باب: قوله تعالى: ﴿الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ﴾

باب [۴۵]: قوله تعالى: ﴿كسانی که بر روی خود به سوی دوزخ کشیده می شوند﴾

۱۷۵۸ - أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ يُحْشَرُ الْكَافِرُ عَلَىٰ وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «أَلَيْسَ الَّذِي أَمْسَأَهُ عَلَى الرَّجُلَيْنِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَىٰ أَنْ يُمَشِيَهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [رواه البخاری: ۴۷۶۰].

۱۷۵۸ - از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که کسی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید: کافر در روز قیامت چگونه بر رویش حشر می شود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتی که او را در دنیا بر دو پایش روان ساخت، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد»؟^(۱).

سُورَةُ الرَّوْمِ

سورة روم^(۲)

۱ - از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

از این حدیث نبوی شریف این طور دانسته می شود که کفار در روز قیامت بر روی خود انداخته شده و به همان طریق به سوی دوزخ روان می گردند، و این به سبب آن است که آن ها در دنیا از سجده کردن به خدا ابا ورزیده بودند، و اکنون برخلاف عمل خود مجازات می گردند، و دیگر اینکه رفتن بر روی یک نوع عذاب است، و عذاب کفار پیش از رسیدن به دوزخ شروع می شود.

۲ - از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

۱) سوره روم - به استثنای دو آیت آن - مکی است.

۲) این سوره دارای (۶) شش رکوع، و (۶۰) شصت آیت، و (۸۲۷) هشت صد و بیست و هفت کلمه، و (۳۵۴۷) سه هزار و پنج صد و چهل و هفت حرف، و (۱۶۸۷) یک هزار و شش صد و هشتاد و هفت نقطه است.

۴۶ - باب: قوله تعالى: ﴿الْمَ غَلَبَتِ الرُّومُ﴾

باب [۴۶]: قوله تعالى: ﴿الم، روم مغلوب شد﴾

۱۷۵۹- عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَقَدْ بَلَغَهُ رَجُلٌ يُحَدِّثُ فِي كِنْدَةَ، فَقَالَ: يَجِيءُ دُحَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَأْخُذُ بِأَسْمَاعِ الْمُنَافِقِينَ وَأَبْصَارِهِمْ، يَأْخُذُ الْمُؤْمِنَ كَهَيْئَةِ الزُّكَّامِ، فَفَزِعَتْهُ، فَأَتَيْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ، وَكَانَ مُتَكِنًا فَعَضِبَ فَجَلَسَ، فَقَالَ: مَنْ عَلِمَ فَلْيُثَلِّ، وَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ فَلْيُثَلِّ اللَّهُ أَعْلَمُ، فَإِنَّ مِنَ الْعِلْمِ أَنْ يَقُولَ لِمَا لَا يَعْلَمُ: لَا أَعْلَمُ، فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ لِتَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾، وَإِنَّ قُرَيْشًا أَبْطَلُوا عَنِ الْإِسْلَامِ، فَدَعَا عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعِ كَسْبِيعِ يَوْسُفَ» فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ حَتَّى هَلَكُوا فِيهَا، وَأَكَلُوا الْمَيْتَةَ وَالْعِظَامَ، وَبَرَى الرَّجُلُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، كَهَيْئَةِ الدُّحَانِ، فَجَاءَهُ أَبُو سُفْيَانَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ جِئْتَ تَأْمُرُنَا بِصَلَةِ الرَّحِمِ، وَإِنَّ قَوْمَكَ قَدْ هَلَكُوا فَادْعُ اللَّهَ، فَقَرَأَ: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُبِينٍ﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿عَابِدُونَ﴾ أَفِيكَشَفَ عَنْهُمْ عَذَابَ الْآخِرَةِ إِذَا جَاءَ ثُمَّ عَادُوا إِلَى كُفْرِهِمْ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى﴾: يَوْمَ بَدْرٍ وَرِزَامًا: يَوْمَ بَدْرٍ ﴿الْمَ غَلَبَتِ الرُّومُ﴾ إِلَى ﴿سَيَعْلَبُونَ﴾ [رواه البخاري: ۴۷۷۴].

۱۷۵۹- روایت است که برای ابن مسعود رضی الله عنه خبر رسید که شخصی در (کندَه)، [کندَه] جایی است نزدیک کوفه] می گوید: در روز قیامت دودی می آید و شنوائی و بینائی منافقان را از بین می برد، و تاثیرش بر مؤمنان مانند حالت زکام است.

[چون ابن مسعود رضی الله عنه این سخن را شنید] در حالی که تکیه داده بود، به غضب شد و در جایش نشست و گفت: کسی اگر چیزی می داند بگوید، و اگر نمی داند بگوید: (الله أعلم) یعنی: خداوند داناتر است، زیرا نشانه دانش آن است که اگر شخص چیزی نمی داند بگوید: نمی دانم، زیرا خداوند متعال به پیامبر خود صلی الله علیه و آله فرمودند: ﴿بگو! من در

مقابل این عمل [یعنی: تبلیغ رسالت] از شما مزدی نمی‌خواهم، و از تکلف کنندگان نیستم^(۱).

و ابن مسعود^{رضی الله عنه} می‌گوید: چون قوم قریش در داخل شدن به اسلام سستی و تاخیر نمودند، پیامبر خدا^{صلی الله علیه و آله} بر آن‌ها نفرین نموده و گفتند: که: «خدایا! مرا بر این مردم از طریق هفت سال قحطی که قوم یوسف را به آن دچار ساختی مدد کن».

و همان بود که به قحطی دچار گشتند، تا اینکه هلاک شدند، و مرده‌ها و استخوان‌ها را خوردند، و مابین آسمان و زمین به نظر شخص مانند دود می‌آمد.

ابوسفیان نزد پیامبر خدا^{صلی الله علیه و آله} آمده و گفت: یا محمد! خودت آمده و ما را به صلۀ رحم دعوت می‌کنی، و اینک قوم خودت از بین رفتند، برای آن‌ها نزد خدا دعا کن.

و پیامبر خدا^{صلی الله علیه و آله} این آیت را تلاوت نمودند: ﴿به انتظار روزی باش که آسمان دود آشکاری را بیاورد﴾ تا اینجا که: ﴿... شما بازگشت کنندگان هستید﴾، [یعنی: اگر این عذاب از شما رفع گردد، دوباره به کفر و طغیان خود برمی‌گردید]، و آیا عذاب آخرت بعد از آنکه مقرر شود از آن‌ها برگردانده خواهد شد، و باز آن‌ها به کفر خود برگردند.

و این معنی این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿روزی که آن‌ها را به شدت هرچه بیشتر مورد مواخذۀ قرار دهیم﴾، و مراد از این روز، روز بدر است، و روز بدر حتمی است^(۲)، و مراد از (لزام) [به اسارت گرفتن کفار] در روز بدر است، ﴿الم﴾، نزدیک این سر زمین رومیان مغلوب شدند، و بعد از مغلوب شدن، دیری نخواهد گذشت که در ظرف چند سال غالب خواهند شد.

سُورَةُ السَّجْدَةِ

۱- و چون سخن گفتن در موضوعی که انسان بر آن علم ندارد نوعی تکلف است، بنابراین باید از آن خود داری نمایند، و بعد از آن ابن مسعود^{رضی الله عنه} قصه (دود) را بیان کرد.

۲- این نظر ابن مسعود^{رضی الله عنه} است، ولی از علی بن ابی طالب^{رضی الله عنه} روایت است که گفت: «این (دود) هنوز نیامده است، روزی که این دود بیاید، تاثیرش بر مسلمانان مانند زکام، و بر کافر نفوذ کننده است، یعنی: از بینی‌اش داخل گردیده و از گوشش خارج می‌شود.

سوره سجده^(۱)

۴۷- باب: قوله تعالى: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾

باب [۴۷]: قوله تعالى: ﴿هیچ کس نمی‌داند که [در جنت] برایش چه چیزهایی اندوخته شده است﴾

۱۷۶۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ، مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ دُخْرًا بَلَّه، مَا أُطْلِعْتُمْ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [رواه البخاری: ۴۷۸۰].

۱۷۶۰- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«خداوند متعال می‌فرماید: برای بندگان صالح خود چیزهایی را آماده کرده‌ام که نه چشمی مثل آن‌ها را دیده است، و نه گوشی شنیده است، و نه در دل هیچ بشری خطور کرده است، و این چیزها هم اکنون ذخیره شده است، بگذار! چیزی را که از نعمت‌های بهشت در قرآن از آن اطلاع داده شده‌اید»^(۲).

و بعد از آن این آیه کریمه را تلاوت نمودند: ﴿هیچ کس نمی‌داند که برایش [در بهشت] چه پاداش‌های مهمی که روشنی بخش دیدگان است اندوخته شده است، و این مزد کارهایی است [که در دنیا] انجام می‌دادند﴾.

۱- از مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سوره سجده بدون اختلاف مکی است، این سوره بعد از سوره مؤمن، و پیش از سوره شوری نازل شده است.

(۲) این سوره دارای (۳) رکوع، و (۳۰) سی آیت، و (۳۷۴) سی صد وهفتاد و چهار کلمه، و (۱۵۷۶) یک هزار و پنج صد وهفتاد و شش حرف، و (۷۱۳) هفت صد و سیزده نقطه است.

۲- یعنی: به فرض آنکه نعمت‌های را که از آن برای ما در قرآن و سنت اطلاع داده شده است، بگذاریم و در نظر نگیریم، نعمت‌های بسیار دیگری در بهشت وجود دارد که نه چشمی آن‌ها را دیده است، و نه گوشی شنیده است، و نه به قلب بشری خطور کرده است، و خلاصه آنکه: که از نعمت‌های بهشت برای ما اطلاع داده شده است، نسبت به نعمت‌های که برای ما از آن‌ها اطلاعی داده نشده است، بسیار نا چیز و اندک است.

سُورَةُ الْأَحْزَابِ

سوره احزاب (۱)

۴۸- باب: قوله تعالى: ﴿تُرْجَىٰ مَن تَشَاءُ مِنْهُمْ وَتُؤَيِّ إِلَيْكَ مَن تَشَاءُ﴾

باب [۴۸]: قوله تعالى: ﴿نوبت هر یک از همسرانت را که خواستی به تاخیر بی انداز...﴾

۱۷۶۱- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: «كُنْتُ أَعَارُ عَلَى اللَّاتِي وَهَبَنَ أَنْفُسَهُنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَقُولُ أَتَهَبُ الْمَرْأَةُ نَفْسَهَا؟» فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿تُرْجَىٰ مَن تَشَاءُ مِنْهُمْ وَتُؤَيِّ إِلَيْكَ مَن تَشَاءُ وَمَنْ أُبْتَغِيَتْ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ﴾ قُلْتُ: مَا أَرَىٰ رَبِّكَ إِلَّا يُسَارِعُ فِي هَوَاكَ [رواه البخاری: ۴۷۸۸].

۱۷۶۱- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: بر زن‌های که خود را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بخشیده بودند سر زنش می‌کردم^(۲)، و برای آن‌ها می‌گفتم: آیا می‌شود که زن خود را به دیگری ببخشد؟

و چون این آیه مبارکه نازل گردید که: «نوبت هر یک از همسرانت را که خواستی به تاخیر بی‌انداز، و هر کدام را خواستی نزد خود بیاور، و اگر بعضی از آن‌ها را که برکنار کرده‌ای، بخواهی نزد خود آوری، باکی بر تو نیست»، [برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] گفتم:

۱- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

(۱) سوره (احزاب) مدنی است، امام سخاوی رحمته الله علیه می‌گوید: این سوره بعد از سوره آل عمران، و پیش از سوره ممتحنه نازل شده است.

(۲) و این سوره دارای (۹) نه رکوع، و (۷۳) هفتاد و سه آیت، و (۱۲۱۰) یک هزار و دو صد و ده کلمه، و (۴۹۹۶) چهار هزار و نه صد و نود و شش حرف، و (۲۵۲۷) دو هزار و پنج صد و بیست و هفت نقطه است.

۲- زن‌هایی که خود را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بخشیده بودند، عبارت بودند از: خوله بنت حکیم، أم شریک، فاطمه بنت شریح، زینب بنت خزیمه، و بنابر روایت ارجح، با هیچ یک از این زن‌ها همبستر نشدند.

نمی بینم پروردگارت را جز اینکه در وحی فرستادن، در چیزی که موافق میل خودت می باشد، شتاب می کند^(۱).

۱۷۶۲- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَسْتَأْذِنُ فِي يَوْمِ الْمَرْأَةِ مِنَّا، بَعْدَ أَنْ أَنْزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿تُرْجَىٰ مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَتُؤَيَّ إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنْ أَبْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ﴾» فَقُلْتُ لَهَا: مَا كُنْتَ تَقُولِينَ؟ قَالَتْ: كُنْتُ أَقُولُ لَهُ: إِنْ كَانَ ذَاكَ إِلَيَّ فَإِنِّي لَا أُرِيدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْ أُؤَثِّرَ عَلَيْكَ [رواه البخاری: ۴۷۸۹].

۱۷۶۲- و از عائشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از نزول این قول خداوند متعال که: ﴿نوبت هریک از همسرانت را که خواستی به تاخیر بی انداز، و هر کدام را خواستی نزد خود بیار، و اگر بعضی از آن ها را که برکنار کرده ای، بخواهی نزد خود آوری، باکی بر تو نیست﴾، از همسری که روز نوبتش بود اجازه می گرفتند [تا نزد همسر دیگرشان بروند].

و من در جواب برای شان می گفتم: یا رسول الله! اگر به اختیار من باشد، من هیچ کس را بر شما ترجیح نمی دهم، [یعنی: نمی خواهم جز در کنار من، در کنار دیگر ازواج مطهرات باشید].

۴۹- باب: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ﴾

باب [۴۹]: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِی مَؤْمِنَان! بَه خَانَه‌هَای پیامبر داخل نشوید﴾

۱۷۶۳- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: خَرَجْتُ سَوْدَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، بَعْدَمَا ضُرِبَ الْحِجَابُ لِلْحَاجَتِهَا، وَكَانَتْ امْرَأَةً جَسِيمَةً لَا تَخْفَى عَلَيَّ مَنْ يَعْرِفُهَا، فَرَأَاهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ: يَا سَوْدَةُ، أَمَا وَاللَّهِ مَا تَخْفَيْنَ عَلَيْنَا، فَاظْطَرِي كَيْفَ تَخْرُجِينَ، قَالَتْ: فَأَنْكَرَمَاتُ رَاجِعَةً، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِي، وَإِنَّهُ لَيَتَعَشَّى وَفِي يَدِهِ عَرْقٌ، فَدَخَلْتُ

۱- بنا بر ظاهر این حدیث بعضی از علماء گفته اند که نوبت کردن در بین ازواج نبوی بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله واجب نبود، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مراعات نبوت را به اساس حسن خلق خود می کردند، ولی بنا بر قول راجح، مراعات این نوبت بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز واجب بود.

فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي خَرَجْتُ لِبَعْضِ حَاجَتِي، فَقَالَ لِي عُمَرُ كَذَا وَكَذَا، قَالَتْ: فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ ثُمَّ رُفِعَ عَنْهُ، وَإِنَّ الْعُرْقَ فِي يَدِهِ مَا وَضَعَهُ، فَقَالَ: «إِنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِحَاجَتِكُنَّ» [رواه البخاری: ۴۷۹۵].

۱۷۶۳- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: بعد از نزول آیت حجاب، سوده رضی الله عنها غرض قضای حاجت از خانه برآمد، و چون زن جسیمی بود، بر هیچ کسی که او را می‌شناخت پوشیده نمی‌ماند.

عمر بن خطاب رضی الله عنه او را دیده و گفت: ای سوده! به خداوند سوگند که بر ما پوشیده و پنهان نیستی! کوشش کن که به شکل مناسبی بیرون شوی.

گفت که: او هم این سخن را شنید و برگشت، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خانه‌ام نان شب را صرف می‌کردند و در دست‌شان ریزه گوشتی بود که سوده رضی الله عنها داخل شد و گفت: یا رسول الله! من برای قضای حاجت خود بیرون شده بودم که عمر رضی الله عنه برایم چنین و چنان گفت.

گفت: حالت وحی بر ایشان ظاهر شد، و سپس زائل گردید، و همان طور که ریزه گوشت در دست‌شان بود، و هنوز نگذاشته بودند، گفتند: «برای شما [زن‌ها] اجازه داده شده است که غرض برطرف کردن حاجت خود بیرون شوید».

۵۰- باب: قوله عز وجل: ﴿إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ﴾

باب [۵۰]: قوله عز وجل: ﴿اگر چیزی را آشکار کرده و یا پنهان سازید...﴾

۱۷۶۴- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ عَلِيٌّ أَفْلَحَ أَخُو أَبِي الْقُعَيْسِ بَعْدَمَا أَنْزَلَ الْحِجَابَ، فَقُلْتُ: لَا أَدْنُ لَهُ حَتَّى اسْتَأْذِنَ فِيهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَإِنَّ أَخَاهُ أَبَا الْقُعَيْسِ لَيْسَ هُوَ أَرْضَعَنِي، وَلَكِنْ أَرْضَعَنِي امْرَأَةٌ أَبِي الْقُعَيْسِ، فَدَخَلَ عَلِيٌّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَفْلَحَ أَخَا أَبِي الْقُعَيْسِ اسْتَأْذَنَ فَأَبَيْتُ أَنْ أَدْنَ لَهُ حَتَّى اسْتَأْذَنَكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَمَا مَنَعَكَ أَنْ تَأْذَنِي عَمَّكَ؟»، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيْسَ هُوَ أَرْضَعَنِي، وَلَكِنْ أَرْضَعَنِي امْرَأَةٌ أَبِي الْقُعَيْسِ، فَقَالَ: «أُذِنِي لَهُ فَإِنَّهُ عَمُّكَ تَرَبَّتْ يَمِينُكَ» [رواه البخاری: ۴۷۹۶].

۱۷۶۴- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: بعد از اینکه حجاب نازل شد، (افلح) برادر ابوقعیس آمد و اجازه داخل شدن خواست. گفتم: تا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نپرسم برایش اجازه نمی‌دهم، زیرا برادرش ابوقعیس مرا شیر نداده است، [یعنی: مادر ابوقعیس مرا شیر نداده است، تا (افلح) برادر رضاعی‌ام باشد]، بلکه همسر ابوقعیس مرا شیر داده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد آمدند، گفتم یا رسول الله! (افلح) برادر (ابوقعیس) اجازه می‌خواست که نزد بیاید، من برایش اجازه ندادم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «چه مانع شد که کاکای خود را (عموی خود را) اجازه ندادی؟» گفتم: یا رسول الله! آن شخص [یعنی: ابوقعیس] مرا شیر نداده است، بلکه مرا همسر ابوقعیس شیر داده است. فرمودند: «دست‌هایت خاک آلود باد! برایش اجازه بده! او کاکایت (عمویت) می‌شود»^(۱).

۵۱- باب: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾ الْآيَةَ

باب [۵۱]: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿خُداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند...﴾

۱۷۶۵- عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَا السَّلَامُ عَلَيْكَ فَقَدْ عَرَفْنَا، فَكَيْفَ الصَّلَاةِ عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بعد از آنکه: همسر ابوقعیس عائشه را شیر داد، عائشه برای (ابوقعیس) دختر رضاعی شد، و برادر ابوقعیس که (افلح) باشد، کاکای (عموی) عائشه محسوب می‌شد، و البته کاکا (عمو)، چه از راه نسب باشد، و چه از راه شیر خواری، برای برادر زاده‌اش محرم شمرده می‌شود، و در این صورت مانعی نیست که در نزدش داخل گردد، و حتی تنها با وی سفر نماید.

(۲) لفظ (ترتیب یمینک) که در حدیث نبوی شریف آمده است، و معنایش این است که دستت به خاک شود، برای نفرین نیست، که معنی حقیقی‌اش، یعنی: خشک شدن دست، مراد باشد، بلکه عبارتی است که برای شیرین زبانی و شوخی برای جانب مقابل گفته می‌شود، واللہ تعالی اعلم.

صَلَّيْتُ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» [رواه البخاری: ۴۷۹۷].

۱۷۶۵- از کعب بن عجره رضی اللہ عنہ روایت است که کسی گفت: یا رسول الله! سلام دادن بر شما را دانستیم، ولی درود فرستادن بر شما چگونه است؟

فرمودند: «بگوئید: (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ)»^(۱).

۱۷۶۶- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا التَّسْلِيمُ فَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ» قَالَ أَبُو صَالِحٍ عَنِ اللَّيْثِ: «عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ» حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْرَةَ، حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِمٍ وَالدَّرَاوَرْدِيُّ، عَنْ يَزِيدَ، وَقَالَ: «كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَآلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ» [رواه البخاری: ۴۷۹۸].

۱۷۶۶- از ابو سعید خدری رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: گفتیم یا رسول الله! سلام دادن بر شما همین است که سلام می دهیم، ولی بر شما چگونه درود بفرستیم؟

فرمودند: «بگوئید: (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ)»^(۲).

۱- معنی این درود این است که: الهی! بر محمد و آل محمد درود بفرست، همان طوری که بر ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی، زیرا تو حمید مجید هستی، الهی! بر محمد و آل محمد برکت بده، همان طوری که بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت دادی، زیرا تو حمید مجید هستی.

۲- الهی! بر محمد بنده و رسول خود درود بفرست، همان طوری که بر ابراهیم درود فرستادی، و بر محمد و آل محمد برکت بده، همان طوری که بر ابراهیم برکت دادی.

۵۲- باب: قوله عَزَّ وَجَلَّ: ﴿لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّاهُ اللَّهُ﴾

باب [۵۲]: قوله عَزَّ وَجَلَّ كه: ﴿مانند کسانی نباشید که موسی را اذیت کردند، و خداوند او را مبرا ساخت﴾

۱۷۶۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ مُوسَىٰ كَانَ رَجُلًا حَيًّا، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادَوْا مُوسَىٰ فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾ [رواه البخاری: ۴۷۹۹].

۱۷۶۷- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«موسی شخص با حیائی بود، و این همان قول خداوند متعال است که می فرماید:

﴿ای مؤمنان! مانند کسانی نباشید که موسی را اذیت کردند، و خداوند او را از آنچه که به وی نسبت داده بودند مبرا ساخت، و او در نزد خداوند با منزلت بود﴾^(۱).

سُورَةُ سَبَأًا

سورة سبا^(۲)

۱- قصه مبرا ساختن موسی صلی الله علیه و آله از تهمت بنی اسرائیل آن بود که موسی صلی الله علیه و آله بسیار با حیا بود، و همه جسم خود را می پوشانید، بنی اسرائیل گفتند: اینکه موسی اینقدر خود را می پوشاند، سببش آن است که مرض جلدی دارد و پیس است، و برای آنکه خداوند او را از این تهمت مبرا سازد، روزی موسی صلی الله علیه و آله خواست تا در جایی غسل کند، جامه هایش را روی سنگی گذاشت، چون از غسل کردن فارغ شد و خواست که لباس هایش را بپوشد، سنگ با جامه ها از نزدش گریخت، موسی با عصای خود در دنبال سنگ دویده و می گفت: ای سنگ لباس هایم، ای سنگ لباس هایم، و همین طور رفت تا نزد گروهی از بنی اسرائیل رسید، بنی اسرائیل او را به حالت عریان دیدند، و برای شان ثابت شد که موسی صلی الله علیه و آله هیچ عیبی ندارد...

۲- سورة (سبأ) مکی است، مگر این آیه کریمه: ﴿وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِينَ أَنْزَلَ﴾، و در مورد اینکه (سبأ) چیست؟ ابوداود از فروه بن مسیک مرادی روایت می کند که گفت: نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدم، و پرسیدم که (سبأ) چیست؟

۵۳- باب: قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾

باب [۵۳]: قوله تعالى: ﴿او نیست مگر بیم رسانی که شما را پیش از وقوع عذابی که شدید است، هشدار می دهد﴾

۱۷۶۸- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: صَعِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الصَّفَا ذَاتَ يَوْمٍ، فَقَالَ: «يَا صَبَاحَاهُ»، فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ قُرَيْشٌ، قَالُوا: مَا لَكَ؟ قَالَ: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ الْعَدُوَّ يُصَبِّحُكُمْ أَوْ يُمَسِّيْكُمْ، أَمَا كُنْتُمْ تُصَدِّقُونِي؟» قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «فَأِنِّي نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبًّا لَكَ، أَلْهَذَا جَمَعْتَنَا؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾ [رواه البخاری: ۴۸۰۱].

۱۷۶۸- از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم روزی بالای کوه صفا بر آمده و صدا کردند: «ای مردم!» قوم قریش در نزدشان جمع شده و گفتند چه می خواهی؟

فرمودند: «آیا اگر برای شما بگویم که دشمن، فردا صبح و یا فردا شام بر شما حمله خواهد کرد، سخن مرا باور می کنید؟
گفتند: بلی باور می کنیم.

فرمودند: من پیش از آنکه عذاب شدیدی [در این دنیا یا در قیامت] نازل شود، شما را بیم می دهم.

ابولهب گفت: هلاک شوی! مگر ما را برای همین سخن جمع کرده بودی؟ و خداوند: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾ را نازل ساخت.

نام زمینی است و یا نام زنی؟ فرمودند: «نه نام زمینی است و نه نام زنی، بلکه نام شخصی است که ده پسر داشت، شش پسرش به یمن، و چهار پسرش به شام رفتند، شش پسر که به یمن رفتند عبارت بودند از: ازد، و أشعرون، و جمیر، و کنده، و مذحج، و أنماز، و چهار پسر که به شام رفتند، عبارت بودند از: لخم، و جذام، و غسان، و عامله...».

(۲) این سوره دارای (۶) شش رکوع، و (۵۴) پنجاه و چهار آیت، و (۸۹۶) هشت صد و نود و شش کلمه، و (۳۶۳۷) سه هزار و شش صد و سی و هفت حرف، و (۱۶۷۱) یک هزار و شش صد و هفتاد و یک حرف است.

سُورَةُ الزُّمَرِ

سورة زُمر (۱)

۵۴- باب: قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ﴾ الآية

باب [۵۴]: قوله تعالى: ﴿ای بندگان من که بر زیان خودتان اسراف کرده اید...﴾

۱۷۶۹- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ نَاسًا، مِنْ أَهْلِ الشَّرْكِ كَانُوا قَدْ قَتَلُوا وَأَكْثَرُوا، وَرَزَوُا وَأَكْثَرُوا، فَأَتَوْا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوا: إِنَّ الَّذِي تَقُولُ وَتَدْعُو إِلَيْهِ لِحَسَنٍ، لَوْ نُخْبِرُنَا أَنَّ لِمَا عَمِلْنَا كَفَّارَةً فَتَرَلْ: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ﴾ وَنَزَلَتْ ﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ﴾ [رواه البخارى: ۴۸۱۰].

۱۷۶۹- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که مردمی از اهل شرک اشخاص بسیاری را به ناحق کشته بودند، و خیلی ها زنا کاری کرده بودند، این ها نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفتند: آنچه که شما می گوئید و ما را به سوی آن دعوت می کنید، نیک و پسندیده است، ولی اگر برای ما کفاره گناهان ما را نشان دهید خوب می شود. و این آیه مبارکه نازل گردید که: ﴿آنان که معبود دیگری را با خدا نمی خوانند، و کسی را که خدا خورش را حرام شمرده است، جز به حق نمی کشند، و زنا نمی کنند﴾

۱- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

(۱) سوره (زمر) مکی است مگر دو آیت آن، یکی: ﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ﴾، و دیگری: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾، امام سخاوی رحمه الله می گوید: این سوره بعد از سوره (سبأ) و پیش از سوره (مؤمن) نازل شده است.

(۲) این سوره دارای (۸) هشت رکوع، و (۷۵) هفتاد و پنج آیت، و (۱۱۸۴) یک هزار و یک صد و هشتاد و چهار کلمه، و (۴۹۶۵) چهار هزار و نه صد و شصت و پنج حرف، و (۲۲۸۹) دو هزار و دو صد و هشتاد و نه نقطه است.

و این آیه نازل گردید که: ﴿بگو! ای بندگان من که به زیان خودتان اسراف کرده‌اید، از رحمت خدا ناامید نشوید﴾.

۵۵- باب: قوله تعالى: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾

باب [۵۵]: قوله تعالى: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾

۱۷۷۰- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: جَاءَ حَبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّا نَجِدُ: أَنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ السَّمَوَاتِ عَلَى إِصْبَعٍ وَالْأَرْضِينَ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالشَّجَرَ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالْمَاءَ وَالثَّرَى عَلَى إِصْبَعٍ، وَسَائِرَ الْخَلَائِقِ عَلَى إِصْبَعٍ، فَيَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ، فَضِحَكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ تَصْدِيقًا لِقَوْلِ الْحَبْرِ، ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾ [رواه البخاری: ۴۸۱۱].

۱۷۷۰- از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: عالمی از علمای یهود نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا محمد! ما [در تورات] دیده‌ایم که خداوند آسمان‌ها را بر یک انگشت، و طبقات زمین را بر یک انگشت، و درختان را بر یک انگشت، و آب و خاک را بر یک انگشت، و باقی خلایق را بر یک انگشت قرار داده و می‌گوید: پادشاه [حقیقی] من هستم.

و پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به تصدیق سخن آن عالم [یهود]، آن چنان خندیدند که دندان‌های کرسی‌شان نمایان گردید، و این آیه مبارکه را تلاوت نمودند: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾ و خداوند را طوری که شایسته‌اش بود قدر ندادند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در نسبت دادن انگشت و دست و امثال این‌ها، - طوری که قبلاً هم یادآور شدیم - علماء دو نظریه دارند، نظریه علماء سلف که می‌گویند: هر آن چیزی که در قرآن و سنت صحیح به خداوند نسبت داده شده است، به آن ایمان داریم، و بیان کیفیت آن را به خداوند تفویض می‌نمائیم، و اهل تاویل که می‌گویند: چون چنین چیزهایی از صفات حوادث است، و خدا از حوادث مبرا است، بنابراین نسبت دادن آن‌ها به خدا جائز نیست، پس باید آن‌ها را تاویل نمود، از این جهت

این جلد، صفحه ۳۹۱ کتاب ناقص است

[حقیقی] من هستم، پادشاهان روی زمین کجا هستند؟^(۱)

۵۷- باب: قوله تعالى: ﴿وَرُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾

باب [۵۷]: قوله تعالى: ﴿و هنگامی که در صور دمیده می شود همه کسانی که در آسمان ها و زمین هستند بی هوش می شوند﴾

۱۷۷۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «بَيْنَ التَّفَخَّتَيْنِ أَرْبَعُونَ» قَالُوا: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا، قَالَ: أَبَيْتُ، قَالَ: أَرْبَعُونَ سَنَةً، قَالَ:

می گویند که: مراد از دست، قدرت، و مراد از انگشت مخلوقی از مخلوقات خدا است، و همین طور نسبت دادن چشم و رو و امثال این ها..

۲) شاید کسی بگوید که در روایات صحیحی آمده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند که: گفته یهود را نه تصدیق کنید و نه تکذیب، یعنی: نه قبول کنید و نه رد، پس چگونه خود پیامبر خدا ﷺ قول آن خبر یهودی را قبول کردند، از این سوال به دو وجه جواب داده اند، وجه اول آنکه: پیامبر خدا ﷺ سخن او را قبول نکردند، و خنده شان جهت رد قول آن خبر بود، نه به جهت قبول آن، ولی سیاق حدیث بر خلاف این نظر است، و وجه دوم آن است که: پیامبر خدا ﷺ قولش را از این جهت قبول کردند، که مؤید به وحی بودند، یعنی: اگر قول یهودی بر خلاف واقع می بود، وحی نازل می شد و حقیقت را برای پیامبر خدا ﷺ بیان می کرد، ولی دیگران چون در چنین موقعی قرار ندارند، از این جهت برای آن ها گفتند که سخن مردم یهود را نه قبول کنند، و نه رد نمایند، زیرا اگر قبول کنند، شاید آن (جلد پنج، صفحه ۳۹۱ کتاب ناقص است)

۱- در صحیح مسلم از حدیث ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند در روز قیامت آسمان ها را در هم پیچیده و به دست راست خود می گیرد، و می گوید: پادشاه حقیقی من هستم، جباران و متکبران کجا هستند؟ بعد از آن زمین را در هم پیچیده و به دست چپ خود گرفته و می گوید: پادشاه حقیقی من هستم...».

أَبِيْتُ، قَالَ: أَرَبُعُونَ شَهْرًا، قَالَ: «أَبِيْتُ وَيَبَلِي كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْإِنْسَانِ، إِلَّا عَجَبَ ذَنْبِهِ، فِيهِ يُرَكَّبُ الْخَلْقُ» [رواه البخاری: ۴۸۱۴].

۱۷۷۲- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «بین دو نفخ صور چهل (تا) است».

گفتند: ای ابا هریره! یعنی چهل روز است؟

گفت: [از تعیین آن] ابا دارم.

گفت: مگر چهل سال است؟

گفت: [از تعیین آن] ابا دارم.

گفت: چهل ماه است؟

گفت: [از تعیین آن] ابا دارم^(۱).

«و تمام اجزای بدن انسان فرسوده می شود، مگر پائین ترین مهره کمر [یعنی: عجب الذنب] که به حال خود باقی می ماند، و خلائق از همان مهره اخیر ترکیب می شوند»^(۲).

سُورَةُ الشُّورَى

سورة شوری^(۳)

۱- در روایات دیگری آمده است که بین دو نفخ صورت چهل سال است، ابن مبارک از حسن روایت می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بین دو نفخ صور چهل سال است، در نفخ اول خداوند هر زنده جانی را می میراند، و در نفخ دوم هر مرده را زنده می کند»، و حلیمی می گوید: روایات بر این متفق است که بین دو صور چهل سال است، و اینکه ابوهریره رضی الله عنه گفت که از تعیین آن ابا دارم، شاید سببش این باشد، که وی تعیین چهل سال را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشنیده بود، از این جهت نمی خواست، که در چنین موردی از پیش خود چیزی بگوید.

۲- ابوداود و حاکم از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «عجب الذنب به اندازه یک دانه خردل است»، و در صحیح مسلم از ابوهریره روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در انسان استخوانی است که خاک آن را نمی خورد، و انسان در روز قیامت از آن استخوان ترکیب می شود»، پرسید: این کدام استخوان است؟ فرمودند: «عجب الذنب».

۳- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

۵۸- باب: قوله عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾

باب [۵۸]: قوله عَزَّ وَجَلَّ: ﴿جز محبت خویشاوندی﴾

۱۷۷۳- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَكُنْ بَطْنٌ مِنْ قُرَيْشٍ، إِلَّا كَانَ لَهُ فِيهِمْ قَرَابَةٌ، فَقَالَ: «إِلَّا أَنْ تَصَلُّوا مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْقَرَابَةِ» [رواه البخاری: ۴۸۱۸].

۱۷۷۳- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: هیچ قبیله در قریش نبود مگر آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با آن قبیله قرابتی داشتند، [و برای قریش گفتند: من از شما در مقابل رسالت خود چیزی نمی‌خواهم] «مگر اینکه صله قرابتی را که بین من و شما است بجا آورید»^(۱).

(۱) سوره (شوری) مکی است، مگر این آیت: ﴿ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ﴾، و آیات ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ﴾ تا: ﴿فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ﴾.
 (۲) این سوره دارای (۵) پنج رکوع، و (۵۳) پنجاه و سه آیت، و (۸۶۹) هشت صد و شصت و نه کلمه، و (۳۵۸۵) سه هزار و پنج صد و هشتاد و پنج حرف، و (۱۶۱۷) یک هزار و شش صد و هفده نقطه است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بدون شک ذریه طاهره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نگاه حسب و نسب، و از نگاه عفت و طهارت، بالاترین و والاترین نسب و خانواده‌ای است که در روی زمین بوجود آمده است.
 (۲) ابوحاتم روایت می‌کند که: چون آیت (مودت قریبی) نازل گردید: مردم پرسیدند: یا رسول الله! کسانی که خداوند محبت آن‌ها را لازم گردانیده است کیانند؟ فرمودند: «فاطمه و دو فرزندش»، ولی این حدیث از نگاه سند ضعیف است، زیرا طوری که امام ابن کثیر رحمته الله می‌گوید: در سندش شخص مجهولی وجود دارد، و علاوه بر آن آیه کریمه (مودت قریبی) در مکه نازل گردید، و فاطمه رضی الله عنها در این وقت بطور یقین فرزندی نداشت، زیرا وی با علی رضی الله عنه در سال دوم هجری بعد از غزوه بدر در مدینه ازدواج نمود، و با آن هم اگر حدیث ابی حاتم ثابت شود، معنایش این است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آینده خبر داده‌اند، و این امر نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشکالی ندارد، واللہ تعالی اعلم.

سُورَةُ الدُّخَانِ

سورة دُخان (۱)

۵۹- باب: قوله تعالى: ﴿رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ﴾

باب [۵۹]: قوله عزَّ وجلَّ: ﴿پروردگارا! این عذاب را از ما دور کن ایمان می آوریم﴾

۱۷۷۴- فِيهِ حَدِيثٌ لِابْنِ مَسْعُودٍ الْمُتَقَدِّمِ فِي سُورَةِ الرَّومِ.

۱۷۷۴- اینجا حدیثی است که از ابن مسعود رضی الله عنه قبلاً در سوره روم روایت شد ^(۲).

۱۷۷۵- وَزَادَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَالُوا: ﴿رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ﴾، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ كَشْفَنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ عَادُوا، فَدَعَا رَبَّهُ فَكَشَفَ عَنْهُمْ الْعَذَابَ فَعَادُوا، فَأَنْتَقَمَ اللَّهُ مِنْهُمْ يَوْمَ بَدْرٍ [رواه البخاری: ۴۸۲۲].

۱۷۷۵- و در این روایت این نیز آمده است که [کفار] گفتند: «پروردگارا! این عذاب را [که قحطی باشد] از ما دور کن، ما ایمان می آوریم»

برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفته شد که: اگر عذاب را از ایشان دور سازیم باز به کفر خود برمی گردند، [و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] به درگاه پروردگار خود دعا کردند و [خداوند متعال] عذاب را از آن‌ها دور ساخت [ولی] آن‌ها دوباره به کفر خود برگشتند، و همان بود که خداوند متعال از آن‌ها در روز جنگ بدر انتقام گرفت.

۱- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

(۱) سوره (دخان) بدون اختلاف مکی است.

(۲) این سوره دارای (۳) رکوع، و (۵۹) وینجاه ونه آیت، و (۳۴۹) سه صد وچهل ونه کلمه، و (۱۴۹۵) یک هزار وچهار صد ونود وپنج حرف، و (۶۹۵) شش صد ونود وپنج نقطه است.

۲- مراد از آن، این حدیث ابن مسعود است که گفت: چون قوم قریش در داخل شدن به اسلام سستی و تاخیر نمودند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر آن‌ها نفرین نموده و دعا کردند که: «خدایا! مرا بر این مردم از طریق هفت سال قحطی که قوم یوسف را به آن دچار ساختی مدد کن»، و همان بود که به قحطی دچار گشتند... و این حدیث به شماره (۱۷۵۹) قبلاً گذشت.

سُورَةُ الْجَاثِيَةِ

سورة جاثیه (۱)

۶۰- باب: قوله تعالى: ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾

باب [۶۰]: قوله تعالى: ﴿وَمَا رَا جز طبیعت چیز دیگری هلاک نمی کند﴾

۱۷۷۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يُؤَذِّنُنِي ابْنُ آدَمَ يَسُبُّ الدَّهْرَ وَأَنَا الدَّهْرُ، بِيَدِي الْأَمْرُ أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ [رواه البخارى: ۴۸۲۶].

۱۷۷۶- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«خداوند می فرماید: بنی آدم مرا اذیت می کند، [و اذیتش] این است که: دهر را دشنام می دهد و من [خالق] دهر هستم، همه چیز به دست من است، شب و روز را یکی پس از دیگری می آورم».

سُورَةُ الْأَحْقَافِ

سورة احقاف (۲)

۱- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

(۱) این سوره دارای (۴) رکوع، و (۳۷) سی وهفت آیت، و (۴۹۲) چهار صد ونود و دو کلمه، و (۲۱۳۱) دو هزار و یک صد و سی و یک حرف، و (۹۸۷) نه صد وهشتاد وهفت نقطه است.

۲- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

(۱) سوره (احقاف) به استثنای دو آیت آن مکی است، و این دو آیت عبارتند از: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ﴾، و ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ﴾.

۶۱- باب: قوله تعالى: ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أُوْدِيَتِهِمْ﴾ الآية

باب [۶۱]: قوله تعالى: ﴿چون مشاهده نمودند که ابر به طرف سر زمین آن‌ها در حال آمدن است...﴾

۱۷۷۷- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ضَحِكًا حَتَّى أَرَى مِنْهُ لَهَوَاتِهِ، إِنَّمَا كَانَ يَتَبَسَّمُ. وَذَكَرْتُ بَاقِيَ الْحَدِيثِ وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي بَدْءِ الْخَلْقِ. [رواه البخاری: ۳۲۰۶].

۱۷۷۷- از عائشه همسر پیامبر خدا ﷺ روایت است که گفت: هیچگاه پیامبر خدا ﷺ را ندیدم که در وقت خندیدن داخل دهان‌شان را دیده باشم، بلکه خنده‌شان همیشه تبسم بود، و بقیه حدیث را قبلاً در کتاب (ابتدای خلقت) گذشت، ذکر نمود^(۱).

سُورَةُ مُحَمَّدٍ ﷺ

سورة محمد (۲)

۲) این سوره دارای (۸) هشت رکوع، و (۳۵) سی و پنج آیت، و (۷۵) هفتاد و پنج کلمه، و (۲۷۰۹) دو هزار و هفت صد و نه حرف، و (۱۱۸۹) یک هزار و یک صد و هشتاد و نه نقطه است.

۱- و آن حدیث این است که چون پیامبر خدا ﷺ ابری را که دارای باران بود، مشاهده می‌کردند، این طرف و آن طرف می‌رفتند، و به خانه می‌آمدند، و بیرون می‌شدند، و رنگ‌شان تغییر می‌کرد، و چون باران می‌بارید، به حالت عادی برمی‌گشتند، چون عائشه رضی الله عنها سبب را جويا شد، فرمودند: «چه می‌دانم! شاید این مانند همان ابری باشد که چون قوم عاد آن را مشاهده نمودند گفتند: این ابری است که جهت باریدن باران برای ما آمده است...»، ولی باد شدیدی بر قوم عاد وزیدن گرفت، و آن‌ها با خود می‌گفتند که باد سبب ایجاد ابر و باران خواهد شد، ولی سبب هلاکت و از بین رفتن آن‌ها گردید، و این حدیث به شماره (۱۳۵۵) قبلاً گذشت.

۲- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

(۱) در اینکه سوره (محمد) مکی و یا مدنی است، بین علماء اختلاف است.
 (۲) این سوره دارای (۴) رکوع، و (۳۸) سی و هشت آیت، و (۵۵۴) پنج صد و پنجاه و چهار کلمه، و (۲۴۷۵) دو هزار و چهار صد و هفتاد و پنج حرف، و (۱۰۰۵) یک هزار و پنج نقطه است.

۶۲- باب: قوله تعالى: ﴿وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾

باب [۶۲]: قوله تعالى: ﴿وصله رحم خود را قطع می کنید﴾

۱۷۷۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ، فَلَمَّا فَرَعَ مِنْهُ قَامَتِ الرَّحْمُ، فَأَخَذَتْ بِحَقْوِ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ لَهُ: مَهْ، قَالَتْ: هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعَةِ، قَالَ: أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكَ، وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكَ، قَالَتْ: بَلَى يَا رَبِّ، قَالَ: فَذَاكَ» قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: «افْرَأُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾ [رواه البخاری: ۴۸۳۰].

۱۷۷۸- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«خداوند خلایق را خلق کرد، و چون خلق کردن آن‌ها فارغ شد، (رحم) برخاست و نزد خداوند عارض شد^(۱).

خداوند برایش گفت: چه می‌گوئی؟

(رحم) گفت: اینجا جای داد خواهی در نزد تو از قطع صلۀ رحم است.

خداوند فرمودند: آیا راضی نیستی که اگر کسی حق تو را اداء کند، بر او رحمت کنم، و کسی که از تو مقاطعه کند، [و حق تو را اداء نکند]، او را به حال خودش واگذارم؟

(رحم) گفت: چرا راضی نیستم؟ بلکه پروردگارا راضی هستم.

خداوند متعال فرمود: و چنین خواهد بود».

و ابوهریره رضی الله عنه گفت: اگر می‌خواهید این آیه مبارکه را تلاوت نمائید: ﴿آیا امیدوارید که با بدست گرفتن حکومت، در روی زمین به فساد برخیزید، و صلۀ ارحام خود را قطع کنید﴾^(۲).

۱- در لفظ حدیث آمده است که «فَأَخَذَتْ بِحَقْوِ الرَّحْمَنِ» یعنی: رحم از کمر بند رحمن و یا از کمر رحمن گرفت، و البته این امر نسبت به خداوند متعال مستحیل است، و علماء گفته‌اند که این چیز کنایه از شدت الحاح و زاری (رحم) در نزد خداوند متعال است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) صلۀ رحم واجب بوده و قطع آن از گناهان کبیره است.

۱۷۷۹- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي رِوَايَةٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَقْرَعُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ﴾ [رواه البخاری: ۴۸۳۱].

۱۷۷۹- و از ابوهریره رضی الله عنه در روایت دیگری آمده است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر می خواهید این آیه را تلاوت نمائید: ﴿آیا امید وارید﴾^(۱).

سُورَةُ ق

سورة (ق)^(۲)

۲) مراد از (صله رحم) تعاون و همکاری و کمک و دید و بازدید از کسانی است که صله رحم نسبت به آن‌ها واجب است، و آنچه که قابل تذکر است این است که صله رحم عبارت از آن نیست که اگر کسی که صله رحم نسبت به وی واجب است، برایت نیکی کند، برایش نیکی کنی، و اگر نیکی نکند برایش نیکی نکنی، و اگر به بدیدنت بیاید، به دیدنش بروی، ورنه او را فراموش نمائی، بلکه صله رحم آن است که آن کسی که صله رحم نسبت به وی واجب است، خواه برایت خوبی کند، و خواه نکند، و خواه به خانهات بیاید و یا نیاید، و خواه در برابرت موقف خوبی داشته باشد، و یا نداشته باشد، باید تو نسبت به وی نیکی کنی، بدیدنش بروی، اگر مریض شد، از وی عیادت کنی، اگر به کمک تو احتیاج داشت، برایش کمک نمائی، و همین طور هر خوبی و نیکی دیگری. ۳) (صله رحم) نسبت به کسی واجب است که نکاح انسان با وی به طور ابد حرام باشد، مانند: والدین، پدر کلان، مادر کلان، برادر، برادر زاده، خواهر، خواهر زاده، کاکا (عمو)، عمه، ماما (دائی)، خاله.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) تمام آیه مبارکه چنین می شود که: آیا امید وارید که با بدست گرفتن حکومت، در زمین به فساد برخیزید، و قطع رحم کنید، اینان کسانی هستند که خدا لعنتشان کرده، و گوش‌هایشان را کر، و چشم‌هایشان را کور ساخته است.

۲) فرق بین این روایت، و روایت قبلی آن است، که در روایت اول، استدلال به آیت قرآنی به راوی حدیث که ابوهریره باشد نسبت داده شده است، و در روایت دوم به خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله.

۲- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

۱) سوره (ق) مکی است.

۲) این سوره دارای (۳) رکوع، و (۴۵) چهل و پنج آیت، و (۲۷۶) دو صد و هفتاد و شش کلمه، و (۱۵۲۵) یک هزار و پنجاه و بیست و پنج حرف، و (۷۵۵) هفت صد و پنجاه و پنج نقطه است.

۶۳- باب: قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾

باب [۶۳]: قوله تعالى: ﴿و می گوید: آیا زیادت‌تر از این هم هست﴾؟

۱۷۸۰- عَنْ أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «يُلْقَى فِي النَّارِ وَتَقُولُ: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ، حَتَّى يَضَعَ قَدَمَهُ، فَتَقُولُ قَطُّ قَطُّ» [رواه البخاری: ۴۸۴۸].

۱۷۸۰- از انس رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«[همه اهل دوزخ] در دوزخ انداخته می‌شوند، و دوزخ می‌گوید: آیا زیادت‌تر از این هم هست؟ تا اینکه [خداوند متعال] قدمش را در دوزخ می‌گذارد، و در این وقت است که دوزخ می‌گوید: بس است بس است»^(۱).

۱۷۸۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «تَحَاجَّتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَقَالَتِ النَّارُ: أُوتِرْتُ بِالْمُتَكَبِّرِينَ وَالْمُتَجَبِّرِينَ، وَقَالَتِ الْجَنَّةُ: مَا لِي لَا يَدْخُلَنِي إِلَّا ضِعْفَاءُ النَّاسِ وَسَقَطُهُمْ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلْجَنَّةِ: أَنْتِ رَحْمَتِي أَرْحَمُ بِكَ مِنْ أَشَاءِ مَنْ عِبَادِي، وَقَالَ لِلنَّارِ: إِنَّمَا أَنْتِ عَذَابِي أُعَذِّبُ بِكَ مِنْ أَشَاءِ مَنْ عِبَادِي، وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَلُؤُهَا، فَأَمَّا النَّارُ: فَلَا تَمْتَلِي حَتَّى يَضَعَ رِجْلَهُ فَتَقُولُ: قَطُّ قَطُّ، فَهُنَالِكَ تَمْتَلِي وَيُزَوَّى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ، وَلَا يَظْلِمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا، وَأَمَّا الْجَنَّةُ: فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُنْشِئُ لَهَا خَلْقًا» [رواه البخاری: ۴۸۵۰].

۱۷۸۱- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

بهشت و دوزخ با یکدیگر مجادله کردند، دوزخ گفت: من برای متکبرین و سرکشان آماده شده‌ام، و بهشت گفت: چه سبب است که در من جز ضعیفان و بی‌چارگان کس دیگر داخل نمی‌شود؟.

۱- در اطلاق (قدم) و امثال آن برای خداوند متعال - طوری که قبلاً هم به طور مکرر یاد آور شدیم - دو نظر وجود دارد، نظر سلف که می‌گویند: ایمان آوردن به این چیزها واجب است، و کیفیت آن را نمی‌دانیم، دوم: مذهب مؤوله که: چنین صفاتی را تأویل می‌کنند و می‌گویند: مراد از (قدم) در اینجا موضع قدم، و یا مراد از آن مخلوقی است که نامش قدم است، و تأویلات بسیار دیگری، و این نظر، مذهب متأخرین و جمهور متکلمین است.

خداوند متعال برای بهشت گفت: تو رحمت من هستی، و به ذریعۀ تو هرکسی را از بندگانم که خواسته باشم مورد رحمت قرار می‌دهم، و برای دوزخ گفت که تو عذاب من هستی، و به ذریعۀ تو هرکسی از بندگانم را که خواسته باشم مورد تعذیب قرار می‌دهم، «و هر یک از بهشت و دوزخ پر خواهند شد.

و دوزخ تا آن وقت پر نمی‌شود که [خداوند متعال] پایش را در آن بگذارد، و در این وقت دوزخ می‌گوید: بس است بس است بس است، و در این وقت است که دوزخ پر می‌شود، و گوشه و کنارش با هم جمع می‌شود، و خداوند متعال بر هیچ کس از خلقش ظلم نمی‌کند، و هر چه که بهشت است خداوند متعال برایش مردمانی را خلق می‌کند»^(۱).

سُورَةُ الطُّورِ

سورة طور (۲)

۱- امام بغوی رحمته می‌گوید: (قدم) و (پا) در این حدیث از صفاتی است که خداوند متعال از تکلیف و تشبیه آن‌ها منزّه است، ایمان آوردن به آن‌ها فرض، و فکر کردن در آن‌ها ممنوع است، و رستگار کسی است که به آن‌ها تسلیم شود، کسی که به آن‌ها فکر کند زائع است، و کسی که از آن‌ها منکر گردد معطل است، و کسی که قائل به کیفیت آن باشد مشبه است، ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾.

۲- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

۱) سوره (طور) مکی است، و مراد از (طور) در اینجا کوهی است که خداوند متعال با موسی عليه السلام بر آن سخن گفته است.

۲) این سوره دارای یک هزار و پنج صد حرف (۱۵۰۰)، سه صد و دوازده کلمه (۳۱۲)، و چهل و نه (۴۹) آیت، و شش صد و هشت (۶۰۸) نقطه است.

۶۴- باب: قوله تعالى: ﴿وَالطُّورِ وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ﴾

باب [۶۴]: قوله تعالى كه: ﴿قسم به طور و به كتاب نوشته شده﴾

۱۷۸۲- عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِالطُّورِ، فَلَمَّا بَلَغَ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيِّطُونَ﴾» قَالَ: كَادَ قَلْبِي أَنْ يَطِيرَ [رواه البخارى: ۴۸۵۴].

۱۷۸۲- از جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رضي الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را شنیدم که سوره (طور) را در نماز شام می خواندند، و چون به این آیت رسیدند که: ﴿آیا بدون سبب آفریده شده اند، یا خود خالق خویشند، یا آسمان و زمین را آفریده اند، بلکه به یقین نرسیده اند، یا گنج های پروردگارت نزد آنها است، یا بر همه چیز تسلط دارند﴾؟ نزدیک بود که قلبم بیرواز کند.

سُورَةُ النَّجْمِ

سورة نجم^(۱)

۱- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

- ۱) سوره (نجم) به استثنای این آیه ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ﴾ مکی است، و امام سخاوی رحمته الله می گوید که این سوره بعد از سوره إخلاص، و پیش از سوره (عبس) نازل شده است.
- ۲) این سوره دارای (۳) سه رکوع، و (۶۲) شصت و دو آیت، و (۲۶۲۶) دوهزار شش صد و بیست و شش کلمه، و (۱۴۵۰) یک هزار و چهار صد و پنجاه حرف، و (۶۰۴) شش صد و چهار نقطه است.

۶۵- باب: قوله تعالى: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ﴾

باب [۶۵]: قوله تعالى: ﴿آيات و عزی را دیدید؟﴾

۱۷۸۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ حَلَفَ فَقَالَ فِي حَلْفِهِ: وَاللَّاتِ وَالْعُزَّى، فَلْيَقُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَمَنْ قَالَ لِصَاحِبِهِ: تَعَالَ أُقَامِرُكَ، فَلْيَتَّصِدَّقْ» [رواه البخاری: ۴۸۶۰].

۱۷۸۳- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که سوگند بخورد و در سوگند خود لات و عزی را یاد کند، باید (لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) بگوید^(۱)، و کسی که به رفیقش می گوید: بیا که قمار بازی کنیم، باید صدقه بدهد»^(۲).

سُورَةُ الْقَمَرِ

۱- زیرا در سوگند خوردن به غیر خدا و صفات او، اشتباه کفر است، امام ابن عربی رحمته الله می گوید: کسی که از روی قصد به لات و عزی و امثال آن‌ها سوگند بخورد، کافر می شود، و کسی که از روی جهالت به آن‌ها سوگند بخورد باید کلمه توحید (لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) را بگوید، تا کفاره برای گنااهش باشد.

۲- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

(۱) سبب اینکه اگر کسی برای رفیقش گفت که بیا تا قمار بازی کنیم، باید صدقه بدهد، این است که تا این صدقه دادن، کفاره برای این سخن نا شایستش گردد.

(۲) اینکه سوگند خوردن به لات و عزی، با قمار بازی در یک سیاق ذکر شده است، سببش آن است که این دو عمل از اعمال اهل جاهلیت بود، از این جهت از هر دو عمل زشت در یک سیاق ممانعت به عمل آمده است، و چون در مورد مقدار این صدقه چیزی نیامده است، صدقه دادن آنچه که در عرف صدقه گفته شود، کفایت است، و بهتر آن است، به اندازه باشد که اقلاً برای یکبار فقیر را سیر کند.

(۳) لزوم این صدقه بر کسی است که تصمیم با قمار بازی می گیرد، ولی کسی که فعلاً قمار بازی کرده است، و پولی را از این راه بدست آورده است، باید تمام این پول‌ها را برای فقراء و مساکین خیرات بدهد، و از صمیم قلب تصمیم بگیرد که دوباره مرتکب چنین عمل ناروایی نگردد، زیرا قمار از گناهان کبیره است، و توبه کردن از گناهان کبیره بر همگان واجب و لازم است.

سورة قمر (۱)

۶۶ - باب: قوله تعالى: ﴿بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَى وَأَمْرٌ﴾

باب [۶۶]: قوله تعالى: ﴿بلکه موعده آن‌ها روز قیامت است و روز قیامت مصیبت بارتر و تلخ‌تر است﴾

۱۷۸۴ - عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: «لَقَدْ أَنْزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَكَّةَ وَإِنِّي لَجَارِيَةُ الْعَبُ، ﴿بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَى وَأَمْرٌ﴾ [رواه البخاری: ۴۸۷۶].

۱۷۸۴ - از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: هنگامی که من دخترک خورد سالی بودم و بازی می‌کردم در مکه این آیت بر محمد صلی الله علیه و آله نازل گردید: ﴿بلکه موعده آن‌ها روز قیامت است، و روز قیامت مصیبت بار و تلخ‌تر است﴾.

سورة الرحمن

سورة الرحمن (۲)

۱ - از مسائل متعلق به این سورة آنکه:

(۱) سورة (قمر) - جز سه آیت آن - مکی است، و این سه آیت عبارت‌اند از: ﴿أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ﴾ تا ﴿بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَى وَأَمْرٌ﴾.

(۲) این سورة دارای (۳) سه رکوع، و (۵۵) پنجاه و پنج آیت، و (۱۴۸) یک صد و چهل و هشت کلمه، و (۱۴۸۲) یک هزار و چهار صد و هشتاد و دو حرف، و (۶۷۱) و شش صد و هفتاد و یک نقطه است.

۲ - از مسائل متعلق به این سورة آنکه:

(۱) سورة (الرحمن) مکی است، و این اولین سوره‌ای است که قریش آن را به صدای بلند شنیدند، و کسی که آن را به صدای بلند خواند، عبدالله بن مسعود رضی الله عنه بود، و وقتی که وی این سورة را در (حجر) کعبه خواند، قریش او را زدند تا رویش خون آلود شد.

۶۷- باب: قوله تعالى: ﴿وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ﴾

باب [۶۷]: قوله تعالى: ﴿غير از این دو بوستان، دو بوستان دیگر است﴾

۱۷۸۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «جَنَّاتٍ مِنْ فَصَّةٍ، أُنِيَّتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَجَنَّاتٍ مِنْ ذَهَبٍ، أُنِيَّتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَمَا بَيْنَ الْقَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ إِلَّا رِذَاءَ الْكَبِيرِ، عَلَى وَجْهِهِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ» [رواه البخاری: ۴۸۷۸].

۱۷۸۵- از عبدالله بن قیس رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«دو بهشت است که ظرف‌های آن و هرچه که در آن موجود است از نقره است، و دو بهشت است که ظرف‌های آن و هرچه که در آن موجود است از طلا است، و دو بهشت (عدن) بین مردم و بین اینکه به پروردگارش نگاه کنند، به جز ردای کبریائی که بر وجه [خدا] است، چیز دیگری قرار ندارد»^(۱).

۶۸- باب: قوله تعالى: ﴿حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْحَيَامِ﴾

باب [۶۸]: قوله تعالى: ﴿حورهایی که در سرا پرده‌ها مستوراند﴾

۱۷۸۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ حَيْمَةً مِنْ لَوْلُؤَةٍ مُجَوَّفَةٍ، عَرَضُهَا سِتُّونَ مِيلاً، فِي كُلِّ زَاوِيَةٍ مِنْهَا أَهْلٌ مَا يَرَوْنَ الْآخِرِينَ، يَطُوفُ عَلَيْهِمُ الْمُؤْمِنُونَ» [رواه البخاری: ۴۸۷۹] وانظر حديث رقم: ۳۲۴۵، [۴۸۷۸].

۱۷۸۶- از عبدالله بن قیس رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

(۲) و این سوره دارای (۳) سه رکوع، و (۷۸) هفتاد و هشت آیت، و (۳۶۱) و سه صد و پنجاه و یک

کلمه، و (۶۸۳) و شش صد و هشتاد و سه حرف، و (۵۷۶) پنج صد و هفتاد و شش نقطه است.

۱- رادای کبریائی، از اموری است که فهم حقیقت و کیفیت آن برای بشر امکان پذیر نیست، و باید به آن ایمان آورد، و از جستجوی حقیقت و کیفیت آن خود داری نمود.

در جنت خیمه‌ای است از مروارید میان خالی، که عرض آن شصت میل است، در هر گوشه آن مردمی است که مردمان گوشه دیگر را نمی‌بینند، مؤمنین به دیدن کسانی که در این خیمه قرار دارند می‌آیند...» و بقیه حدیث هم اکنون گذشت^(۱).

سُورَةُ الْمُتَحِنَةِ

سورة ممتحنه^(۲)

۶۹- باب: قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾

باب [۶۹]: قوله تعالى: ﴿دشمن من و دشمن خود را برای خود دوست انتخاب نکنید﴾

۱۷۸۷- عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَا وَالزُّبَيْرُ وَالْمِقْدَادُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، فَذَكَرَ حَدِيثَ حَاطِبِ بْنِ بَلْتَعَةَ، وَقَالَ فِي آخِرِهِ: وَنَزَلَتْ فِيهِ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ [رواه البخاری: ۴۸۹۰].

۱۷۸۷- از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله من و زبیر و مقداد رضی الله عنهم را فرستادند - و حدیث حاطب بن ابی بلتعہ را ذکر نموده و در آخر آن

۱- مراد از آن این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که فرمودند: «دو بهشت است که ظرف‌های آن و هر چه که در آن موجود است از نقره است و دو بهشت است که ظرف‌های آن و هر چه که در آن موجود است از طلا است...» به حدیث (۱۷۸۵) مراجعه کنید.

۲- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

(۱) سوره (ممتحنه) مدنی است، و این سوره به نام سوره مبعثره، و سوره فاضحه نیز یاد می‌شود، امام سخاوی رحمته الله می‌گوید که این سوره بعد از سوره (أحزاب) و پیش از سوره (نساء) نازل شده است.

(۲) این سوره دارای (۲) دو رکوع، و (۱۳) سیزده آیت، و (۳۷۰) سه صد وهفتاد کلمه، و (۱۷۹۳) و یک هزار وهفت صد ونود و سه حرف، و (۷۰۵) هفت صد و پنج نقطه است.

گفت که - و این آیت نازل گردید که ای مسلمانان! ﴿دشمن من و دشمن خود را برای خود دوستان انتخاب نکنید﴾^(۱).

۷۰- باب: قوله تعالى: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعَنَّكَ﴾

باب [۷۰]: قوله تعالى: ﴿هنگامی که زن‌های مسلمان نزد تو آمدند که با تو بیعت کنند...﴾

۱۷۸۸- عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: بَايَعَنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَرَأَ عَلَيْنَا: ﴿أَنْ لَا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا﴾، «وَنَهَانَا عَنِ التِّيَاحَةِ»، فَقَبَضَتِ امْرَأَةً يَدَهَا، فَقَالَتْ: أَسْعَدْتَنِي فُلَانَةٌ، أُرِيدُ أَنْ أَجْزِيَهَا، فَمَا قَالَ لَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا، فَأَنْطَلَقَتْ وَرَجَعَتْ، فَبَايَعَهَا [رواه البخاری: ۴۸۹۲].

۱۷۸۸- از ام عطیه رضی الله عنها روایت است که گفت: با پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بیعت نمودیم و ایشان این آیت را بر ما تلاوت نمودند: «... اینکه به خدا چیزی را شریک نیاورند...» و ما را از نوحه کردن منع کردند، و زنی دست خود را از بیعت کشید [این زن خود ام عطیه راوی حدیث بود]، و گفت: فلان زن با من نوحه کرده است، و من می‌خواهم که [مقابل نوحه‌اش] مزدش را بدهم، [یعنی: برایش نوحه کنم]، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم برایش چیزی نگفتند، آن زن رفت [و بعد از نوحه کردن برای آن زن] برگشت و بیعت کرد^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

قصه حاطب بن ابی بلتعنه از این قرار است که: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم آمادگی جنگ با اهل مکه را گرفتند، حاطب برای آن‌ها نامه نوشت، و از این قصد مسلمانان آن‌ها را خبر ساخت، و نامه را بدست زنی داد تا برای آن‌ها برساند، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم علی بن ابی طالب رضی الله عنه را با چند نفر دیگر به عقب آن زن فرستادند، آن‌ها آن زن را گرفته و آوردند، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم حاطب را طلبیده و گفتند: این چه کاری بود که کردی؟ حاطب معذرت خواسته و گفت: این کار را از روی ردت نکردم، بلکه به این جهت کردم تا در نزد اهل مکه آبروی داشته باشم، و آن‌ها از خویشاوندانم در آنجا حمایت نمایند، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «راست می‌گویی»، عمر رضی الله عنه گفت: اجازه بدهید تا گردنش را بزَنَم، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم او را از این کار منع نموده و فرمودند: «او به جنگ بدر اشتراک داشته است، و خداوند در مورد اهل بدر گفته است، هر چه می‌خواهید بکنید، گناهان شما را آمرزیده‌ام».

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) این گفته راوی که: (و زنی دست خود را از بیعت کشید)، در ظاهر امر دلالت بر این دارد که: پیامبر خدا ﷺ دست خود را بر دست زن‌ها گذاشته و با آن‌ها بیعت می‌کردند، و همچنین در قصه بیعت در نزد ابن خزیمه، و ابن حبان، و بزار آمده است که: (پیامبر خدا ﷺ دست خود را از بیرون خانه دراز کردند، و ما [زن‌ها] دست خود را از داخل خانه دراز کردیم)، که این حدیث هم دلالت بر این دارد که بیعت با دست بین رسول خدا ﷺ و آن زن‌ها صورت گرفته است.

ولی این مخالف با قول عائشه رضی الله عنها است که می‌گوید: (به خداوند قسم که در بیعت دست پیامبر خدا ﷺ با دست زنی تماس نکرد، و بیعت‌شان با زن‌ها به این طریق بود که برای هر زنی که بیعت می‌کردند، می‌گفتند: به این چیز با تو بیعت کردم).

و بعضی از علماء در جواب از حدیث باب گفته‌اند که: مراد از اینکه آن زن دست خود را از بیعت کشید، این است که: بیعت کردنش را تا وقت رفتن و نوحه کردن برای آن زن دیگر به تاخیر انداخت، و می‌گویند: هم‌چنین شاید مراد از دراز کردن دست از بیرون خانه، و از درون خانه، اصل بیعت باشد، نه دراز کردن حقیقی دست.

ولی این جواب‌ها همان طور که می‌بینید جواب‌هایی است که بر اساس احتمال استوار است، حتی احتمالش احتمال بعیدی است، و آنچه که به نظر می‌رسد این است که: حدیث باب به همان معنی حقیقی خود است، یعنی: پیامبر خدا ﷺ در وقت بیعت با آن زن‌ها دست می‌دادند، ولی دست دادن‌شان با آن‌ها به این طریق بود که بالای دست شریف خود پارچه سمیک کرباس مانندی می‌انداختند، و زن‌ها از روی آن پارچه با ایشان بیعت می‌کردند، و دلیل آن حدیثی است که ابوداود از شعبی روایت می‌کند که: پیامبر خدا ﷺ در وقت بیعت کردن با زن‌ها پارچه سمیکی را آوردند، و بر بالای دست خود انداختند، و فرمودند: من با زن‌ها مصافحه نمی‌کنم، و به این طریق می‌توان بین حدیث باب و حدیث عائشه رضی الله عنها که گفته بود (به خداوند قسم که در بیعت دست پیامبر خدا ﷺ با دست زنی تماس نکرد) جمع کرد، زیرا در صورتی که بیعت کردن از روی پارچه سمیک کرباس مانندی باشد، به یقین که دست پیامبر خدا ﷺ با دست زن‌ها تماس نکرده است، والله تعالی أعلم، فتح المبدی (۳/۳۶۱).

۲) احمد و طبری از طریق مصعب بن نوح روایت می‌کنند که گفت: از زن‌های که با پیامبر خدا ﷺ بیعت کرده بودند، پیر زنی را دیدم که برایم گفت: پیامبر خدا ﷺ در بیعت خود برای ما گفتند: که نباید نوحه کنیم، پیر زنی گفت: یا رسول الله! در مصیبتی که برایم رخ داده بود، مردمی آمده و با من نوحه کرده بودند، و اکنون برای آن‌ها مصیبتی رسیده است، می‌خواهم برای آن‌ها نوحه کنم، فرمودند: برو برای آن‌ها نوحه کن، آن پیر زن رفت و بعد از نوحه کردن برای آن مردم، برگشت و بیعت نمود.

۳) نوحه کردن به اساس احادیث بسیار دیگری که آمده است حرام است، و اینکه در این حدیث پیامبر خدا ﷺ برای آن زن و یا برای زن دیگری اجازه نوحه کردن را دادند، یک حکم خاص و

سُورَةُ الْجُمُعَةِ

سوره جمعه^(۱)

۷۱- باب: قوله تعالى: ﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾

باب [۷۱]: قوله تعالى: ﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ [وایامبر ﷺ را] در مردم دیگری که به آن‌ها نپیوستند نیز مبعوث ساختیم

۱۷۸۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأُنزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْجُمُعَةِ: ﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ قَالَ: قُلْتُ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَلَمْ يُرَاجِعْهُ حَتَّى سَأَلَ ثَلَاثًا، وَفِينَا سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ، وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدَهُ عَلَى سَلْمَانَ، ثُمَّ قَالَ: «لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ عِنْدَ الثُّرَيَّا، لَتَأَلَّهُ رِجَالٌ - أَوْ رَجُلٌ - مِنْ هَؤُلَاءِ» [رواه البخاری: ۴۸۹۷].

۱۷۸۹- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم نشسته بودیم که سوره جمعه نازل گردید، [و از آن جمله این آیه کریمه که]: ﴿وایامبر ﷺ را] برای مردم دیگری که به آن‌ها نپیوستند نیز مبعوث ساختیم.

استثنائی است، و امام ابن حجر رحمته الله می‌گوید: سبب اجازه دادن پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم برای آن‌ها در نوحه کردن آن است که نوحه کردن در اصل مباح بود، بعد از آن مکروه گردید، و اخیراً حرام شد. (۴) ابویعلی از ابن مالک اشعری روایت می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «زن نوحه‌گر، اگر پیش از مرگ خود از نوحه کردن توبه نکنند، در روز قیامت از آزاری از قبر به پایش، و چادری از جرب بر سرش می‌کنند».

۱- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

- (۱) سوره (جمعه) مدنی است، امام سخاوی رحمته الله می‌گوید که این سوره بعد از سوره (تغابن) و پیش از سوره (فتح) نازل شده است.
- (۲) این سوره دارای (۲) دو رکوع، و (۱۱) یازده آیت، و (۱۷۶) یک صد وهفتاد و شش کلمه، و (۷۸۷) هفت صد وهشتاد و هفت حرف، و (۳۵۷) سه صد و پنجاه و هفت نقطه است.

گفت: گفتم: یا رسول الله! این‌ها چه کسانی‌اند؟ و پیامبر خدا ﷺ متوجه نشدند، تا آنکه سه بار از ایشان سوال نمودم، و در بین ما مسلمان فارسی ﷺ نیز وجود داشت. پیامبر خدا ﷺ دست خود را بر سر سلمان نهاده و فرمودند: «اگر ایمان در ثریا باشد، اشخاصی و یا شخصی از این مردم، به یقین آن را در می‌یابند»^(۱).

سُورَةُ الْمُنَافِقُونَ

سوره منافقون^(۲)

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این حدیث دلالت بر این دارد که اهل (فارس) در طلب علم و خدمت دین و ایمان بر دیگران سبقت دارند، و این خبر پیامبر خدا ﷺ به حقیقت پیوسته و عملی گردیده است، و از علائم نبوت آن حضرت ﷺ بشمار می‌آید، زیرا بسیاری از علمای شهیر اسلام و کسانی که در خدمت این دین بودند، از اهل (فارس) بوده و هستند، مانند: امام ابوحنیفه، امام بخاری، امام مسلم، امام ابوداود، امام ترمذی، امام نسائی، امام ابن ماجه، امام ابن حبان بستی، امام ابوحاتم رازی، امام ابو زرعه رازی، امام غزالی، امام سرخسی، امام فخرالدین رازی، امام بزدوی، عبدالرحمن جامی، حاکم نیشاپوری، ابن سینای بلخی، قاری هروی، نسفی، جصاص، و ده‌ها بلکه صدها امام دیگر که در علوم مختلف دین، از قبیل تفسیر، حدیث، فقه، اصول فقه، تاریخ، نحو، صرف، و غیره سرآمده روزگار بود، و تالیفات و تصنیفات معتبر و با ارزشی داشته‌اند.

(۲) اهل (فارس) از اولاد فارس بن جابر بن یافث بن نوح عليه السلام می‌باشند، در اول دارای عقیده توحید و در دین نوح عليه السلام بودند، بعد از آن به متابعت از یکی از ملوک (فرس) به صباثیت گزیدند، و سپس به متابعت از عقیده زردشت آتش پرست شدند، تا آنکه نور اسلام ظهور نمود، و در زمان خلافت عمر فاروق رضی الله عنه مشرف به دین اسلام شدند.

۲- سوره منافقون مدنی است، و این سوره دارای (۲) دو رکوع، و (۱۱) یازده آیت، و (۱۸۳) یک صد و هشتاد و سه کلمه، و (۸۲۱) هشت صد و بیست و یک حرف، و (۳۴۲) سه صد و چهل و دو نقطه است.

۷۲- باب: قوله تعالى: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنْفِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ﴾

باب [۷۲]: قوله تعالى: ﴿آنگاه که منافقان نزد تو آمده و گفتند: شهادت می دهیم که تو فرستاده خدا هستی﴾

۱۷۹۰- عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنْتُ فِي غَزَاةٍ فَسَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِيٍّ، يَقُولُ: لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْقُضُوا مِنْ حَوْلِهِ، وَلَئِنْ رَجَعْنَا مِنْ عِنْدِهِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِعَمِّي أَوْ لِعُمَرَاءِ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَدَعَانِي فَحَدَّثْتُهُ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِيٍّ وَأَصْحَابِهِ، فَحَلَفُوا مَا قَالُوا، فَكَذَّبَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَصَدَّقَهُ، فَأَصَابَنِي هَمٌّ لَمْ يُصِبْنِي مِثْلُهُ قَطُّ، فَجَلَسْتُ فِي الْبَيْتِ، فَقَالَ لِي عَمِّي: مَا أَرَدْتَ إِلَى أَنْ كَذَّبَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَقَّتَكَ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنْفِقُونَ﴾ فَبَعَثَ إِلَيَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَرَأَ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ صَدَّقَكَ يَا زَيْدُ» [رواه البخاري: ۴۹۰۰].

۱۷۹۰- از زید بن ارقم رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: در یکی از غزوات بودم، که از عبدالله بن ابی بن سلول [سرکرده منافقان] شنیدم که می گفت: برای کسانی که نزد رسول الله می باشند چیزی ندهید، تا از نزدش پراکنده شوند، و هنگامی که از نزد وی به مدینه برگردیم، اشخاص با عزت و آبرومند، مردم پست و ذلیل را از این شهر بیرون خواهند کرد.

این خبر را برای کاکایم (عمویم) و یا برای عمر رساندم، و او این سخن را برای پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رسانید، ایشان مرا خواستند، و من آنچه را که شنیده بودم برای شان گفتم.

پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم به طلب عبدالله بن ابی و یاران او فرستادند، و آن ها سوگند یاد کردند که چنین سخنی نگفته ایم، پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مرا دروغگو پنداشته و سخن او را قبول کردند، [از این پیش آمد] چنان اندوهی به من رخ داد که در عمر خود به چنین اندوهی گرفتار نشده بودم، و در خانه نشستم.

کاکایم (عمویم) آمد و برایم گفت: مگر دیگر کاری نداشتی که خود را در نزد پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم دروغگو معرفی کردی، و سبب قهر و غضب ایشان نسبت به خود شدی؟ و همان بود که خداوند متعال این آیه را نازل کرد که: ﴿آنگاه که منافقان نزد تو آمدند﴾.

پیامبر خدا ﷺ مرا نزد خود خاستند و این آیه مبارکه را تلاوت نموده و فرمودند: «ای زید! خداوند سخن تو را تصدیق نمود».

۱۷۹۱- وَعَنْهُ فِي رَوَايَةٍ قَالَ: فَدَعَاهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيَسْتَغْفِرَ لَهُمْ، فَلَوَّا رُءُوسَهُمْ [رواه البخاری: ۴۹۰۳].

۱۷۹۱- و از زید بن ارقم رضی الله عنه در روایت دیگری آمده است که گفت: پیامبر خدا ﷺ منافقان را طلبیدند تا برای آن‌ها طلب مغفرت نمایند، ولی آن‌ها از این کار خود داری نمودند.

۱۷۹۲- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ، وَالْأَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ» وَشَكَ ابْنُ الْفَضْلِ فِي: «أَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ» [رواه البخاری: ۴۹۰۶].

۱۷۹۲- و از زید در روایت دیگری آمده است که گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «الهی! برای انصار و اولاد انصار بیامر» و راوی در اینکه: «اولاد اولاد انصار را نیز گفته باشند» در شک است^(۱).

سُورَةُ التَّحْرِيمِ

سورة تحريم^(۲)

۱- ولی در صحیح مسلم آمده است که پیامبر خدا ﷺ برای اولاد انصار نیز طلب مغفرت نمودند.

۲- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

(۱) سورل (تحريم) مدنی است.

(۲) این سوره دارای (۲) دو رکوع، و (۱۲) دوازده آیت، و (۲۵۳) دوصد و پنجاه وسه کلمه، و (۱۱۲۳) یک هزار و یک صد و بیست وسه حرف، و (۵۱۹) پنج صد و نوزده نقطه است.

۷۳- باب: قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾

باب [۷۳]: قوله تعالى: ﴿ای پیامبر! چرا چیزهایی را که خدا برایت حلال کرده است حرام می‌گردانی﴾

۱۷۹۳- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَشْرَبُ عَسَلًا عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، وَيَمْكُثُ عِنْدَهَا، فَوَاطَيْتُ أَنَا وَحَفْصَةَ عَلِيًّا، أَيْتُنَّا دَخَلَ عَلَيْهَا فَلْتَقُلُ لَهُ: أَكَلْتَ مَغَافِيرَ، إِنِّي أَجِدُ مِنْكَ رِيحَ مَغَافِيرَ، قَالَ: «لَا، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَشْرَبُ عَسَلًا عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، فَلَنْ أَعُودَ لَهُ، وَقَدْ حَلَفْتُ، لَا تُخْبِرِي بِذَلِكَ أَحَدًا» [رواه البخاری: ۴۹۱۲].

۱۷۹۳- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نزد زینب بنت جحش رضی الله عنها عسل می‌خوردند و نزدش مکث می‌کردند، من و حفصه با هم اتفاق کردیم که چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد هر کدام ما آمدند بگوئیم: مگر (مغافیر) خورده‌اید؟ [مغافیر گیاهی است صحرائی و بد بوی]، از دهان شما بوی (مغافیر) می‌آید. [چون این سخن را به ایشان گفتیم] فرمودند: نه خیر! چیزی عسل در نزد زینب بنت جحش تناول نموده‌ام، و بار دیگر از آن عسل نخواهم خورد، و به این چیز سوگند خورده‌ام، و نباید از این موضوع به کسی خبر بدهی»^(۱).

سُورَةُ الْقَلَمِ

سورة قلم^(۱)

۱- قصد عائشه و حفصه رضی الله عنهما دروغ گفتن برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نبود، بلکه می‌خواستند ایشان را از زینب جحش رضی الله عنها دور سازند، و غیرت و حسادت زن‌ها در این باره معروف است، و حتی بعضی از علماء گفته‌اند: عملی که در بین زن‌ها از روی حسادت با یکدیگر سر می‌زند مؤاخذه ندارد، زیرا حسادت بردن زن‌ها بر یکدیگر برای آن‌ها فطرت و سنجیه است، و نمی‌توانند از آن خود داری نمایند.

۷۴- باب: قوله تعالى: ﴿عُتِلَّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ﴾

باب [۷۴]: قوله تعالى: ﴿كینه توزی که بعد از آن رسوا است﴾

۱۷۹۴- عَنْ حَارِثَةَ بِنِ وَهَبِ الْخَزَاعِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ؟ كُلُّ ضَعِيفٍ مُتَّعَفٍ، أَوْ أَفْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَةٍ، أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ: كُلُّ عُتْلٍ، جَوَاطِظٍ مُسْتَكْبِرٍ» [رواه البخاری: ۴۹۱۸].

۱۷۹۴- از حارثه بن وهب خزاعی رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند: «آیا تو را از اهل بهشت خبر ندهم؟ [اهل بهشت] هر ضعیف و ناتوانی است، که اگر به خدا سوگند بخورد، خدا سخن او را راست می سازد، و آیا تو را از اهل دوزخ خبر ندهم؟ [اهل دوزخ] هر شخص سرکش، فربه، خود خواه و مستکبری است»^(۲).

۷۵- باب: قوله تعالى: ﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ﴾

باب [۷۵]: قوله تعالى: ﴿روزی که کار بالا گیرد و به سجده کردن دعوت شوند﴾

۱۷۹۵- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «يَكْشِفُ رَبُّنَا عَنْ سَاقِهِ، فَيَسْجُدُ لَهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ، فَيَبْقَى كُلُّ مَنْ كَانَ يَسْجُدُ فِي الدُّنْيَا رِيَاءً وَسُمْعَةً، فَيَذْهَبُ لِيَسْجُدَ، فَيَعُودُ ظَهْرُهُ طَبَقًا وَاحِدًا» [رواه البخاری: ۴۹۱۹].

۱۷۹۵- از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند:

۱- سورة (قلم) مدنی است، ابن ندیم از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: این سوره تا

﴿سَنَسِمْهُ عَلَى الْخُرْطُومِ﴾ مکی، و بعد از این آیه تا ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾، مدنی است، و امام

سخاوی رحمته الله می گوید: این سوره بعد از سورة (مزمل)، و پیش از سورة (مدثر) نازل شده است.

۲) این سورة دارای (۲) دو رکوع، و (۵۲) پنجاه و دو آیت، و (۳۰۶) سه صد و شش کلمه، و (۱۲۹۵) یک هزار و دوصد و نود و پنج حرف، و (۵۹۳) پنج صد و نود سه نقطه است.

۲- مراد از این حدیث اغلبیت است نه اکملیت، یعنی: اغلب کسانی که به بهشت می روند از نوع اول می باشند، و اغلب کسانی که به دوزخ می روند از نوع دوم، و این طور نیست که هر ضعیف و ناتوانی به بهشت برود، و یا هر فربه و مستکبری به دوزخ.

«پروردگار ما [در روز قیامت] ساقش را برهنه می‌سازد [بلا کیف] و هر مرد و زن مؤمنی برایش سجده می‌کند، و کسانی که در دنیا به جهت ریاء و سمعه سجده می‌کردند، می‌خواهند که سجده کنند، پشت آن‌ها مانند طبقی راست قرار می‌گیرد».

[و قدرت به سجده کردن پیدا نمی‌کنند].

سُورَةُ النَّازِعَاتِ

سورة نازعات (۱)

۱۷۹۶- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: يَا ضَبْعِيهِ هَكَذَا، بِالْوُسْطَى وَالَّتِي تَلِي الْإِبْهَامَ «بُعْتُتُ وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ» [رواه البخاری: ۴۹۳۶].

۱۷۹۶- از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که با دو انگشت خود، که انگشت وسطی و انگشت شهادت باشد، اشاره نموده و گفتند: «من و قیامت، مانند این دو با یکدیگر مبعوث شدم»^(۲).

سُورَةُ عَبَسَ

سورة عبس (۱)

۱- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

(۱) سوره نازعات) مکی، است، این سوره بنام (ساهره) نیز یاد می‌شود، امام سخاوی رحمته الله علیه می‌گوید: این سوره بعد از سوره (نبا)، و پیش از سوره ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾ نازل شده است.

(۲) این سوره دارای (۲) دو رکوع، و (۴۶) چهل و شش آیت، و (۱۸۱) یک صد و هشتاد و یک کلمه، و (۷۹۱) هفت صد و نود یک حرف، و (۳۴۰) سه صد و چهل نقطه است.

۲- یعنی: بعثت من با قیام قیامت آن چنان نزدیک است که این دو انگشت با هم نزدیک می‌باشند، و مراد از نزدیکی، نظر به مدت خلقت کون است، نه نظر به مدت عمر انسان.

۱۷۹۷- عَنْ عَائِشَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَثَلُ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، وَهُوَ حَافِظٌ لَهُ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ، وَمَثَلُ الَّذِي يَقْرَأُ، وَهُوَ يَتَعَاهَدُهُ، وَهُوَ عَلَيْهِ شَدِيدٌ فَلَهُ أَجْرَانِ» [رواه البخاری: ۴۹۳۷].

۱۷۹۷- از عائشه رضی الله عنها از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«کسی که قرآن را حفظ نموده و تلاوت می کند، مانند ملائکه کرام است، و کسی که قرآن را تلاوت نموده و یاد می گیرد، و این کار برایش مشقت آور است، برای او دو مزد است»^(۲).

سُورَةُ الْمُطَفِّينَ

سورة مطففين^(۳)

۱- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

(۱) سوره (عبس) که به نام سوره (سفره) نیز یاد می شود، مکی است، حاکم از عائشه رضی الله عنها روایت می کند که این سوره در مورد ابن ام مکتوم رضی الله عنه که شخص نابینائی بود، نازل گردید، این شخص نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد، و می گفت: یا رسول الله! مرا رهنمائی کنید، و در این وقت در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چندین نفر از سرکردگان قریش وجود داشتند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به این شخص نابینا اعتناء نکرده و مشغول گفتگو با آنها و دعوت آنها به سوی اسلام بودند، و همان بود که این آیات نازل گردید.

(۲) این سوره دارای (۱) یک رکوع، و (۴۲) چهل و دو آیت، و (۱۳۳) یک صد و سی و سه کلمه، و (۵۵۲) پنج صد و پنجاه و دو حرف، و (۲۹۲) دو صد و نود و دو نقطه است.

۲- این دو مزدی که برای این شخص است، یکی مزد تلاوت، و دیگری مزد مشقت در تلاوت است، و البته این به آن معنی نیست که مزد این شخص از مزد کسی که قرآن را حفظ می کند بیشتر است، بلکه به این معنی است که مزد آن نسبت به خودش دو چند می شود نه نسبت به حافظ قرآن، از این جهت است که شخص اول نسبت به علو مقام خود به مرتبه ملائکه کرام صعود می کند.

۳- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

(۱) در مکی، بودن و مدنی بودن سوره (مطففین) بین علماء اختلاف است، و راجح آن است که مدنی است، و امام سخاوی رحمته الله علیه می گوید: این سوره بعد از سوره (عنکبوت) نازل شده، از ابن

۷۶- باب: قوله تعالى: ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

باب [۷۶]: قوله تعالى: ﴿روزی که مردم در حضور پروردگار جهانیان می ایستند﴾

۱۷۹۸- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:

﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ «حَتَّى يَغِيبَ أَحَدُهُمْ فِي رَشْحِهِ إِلَى أَنْصَافِ أُذُنَيْهِ» [رواه

البخاری: ۴۹۳۸].

۱۷۹۸- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «روزی که

مردم در حضور پروردگار جهانیان می ایستند» مردم در عرق خود تا دو نرمة گوش فرو

می روند»^(۱).

سُورَةُ الْاِنْشِقَاقِ

سورة انشقاق^(۲)

عباس رضی الله عنه روایت است که: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه آمدند، دیدند که این مردم از نگاه کیل و وزن از بدترین مردمان هستند، خداوند متعال ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ﴾ را نازل ساخت، و همان بود که این مردم کیل و وزن خود را اصلاح ساختند.

۲) این سوره دارای (۱) یک رکوع، و (۷۸۰) هفت صد وهشتاد حرف، و (۱۶۹) یک صد وشصت و نه کلمه، و (۳۶) سی وشش آیت، و (۳۵۸) وسه صد وپنجاه وهشت نقطه است.

۱- قاضی ابوبکر بن عربی رحمته الله می گوید: در قیامت عرق هرکس با خودش ایستاده می شود، و این طور نیست که مانند حالت دنیا مایعات با یکدیگر خلط شوند، و این از اموری است که ایمان آوردن به آن واجب است، و البته خداوند متعال بر هر چیزی قادر است، ﴿أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

۲- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

(۱) سوره (انشقاق) مکی است.

(۲) این سوره دارای (۱) یک رکوع، و (۲۵) بیست و پنج آیت، و (۱۰۸) یک صد وهشت کلمه، و

(۴۴۸) چهار صد وچهل وهشت حرف، و (۲۰۹) دوصد و نه نقطه است.

۷۷- باب: قوله تعالى: ﴿فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾

باب [۷۷]: قوله تعالى: ﴿به آسانی حساب را می گذرانند﴾

۱۷۹۹- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَيْسَ أَحَدٌ يُحَاسِبُ إِلَّا هَلَكَ». وَبَاقِي الْحَدِيثِ تَقَدَّمَ فِي كِتَابِ الْعِلْمِ. [رواه البخاری: ۴۹۳۹ وانظر حديث رقم: ۱۰۳].

۱۷۹۹- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «هرکسی که [در روز قیامت] مورد محاسبه قرارگیرد هلاک می شود»، و بقیه حدیث در باب (علم) گذشت^(۱).

۷۸- باب: قوله تعالى: ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ﴾

باب [۷۸]: قوله تعالى: ﴿به حالات گوناگونی مواجه خواهید شد﴾

۱۸۰۰- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: قَالَ ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ﴾ «حَالًا بَعْدَ حَالٍ»، قَالَ: «هَذَا نَبِيُّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [رواه البخاری: ۴۹۴۰].

۱۸۰۰- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: معنی این قول خداوند متعال که می فرماید: ﴿به حالات گوناگونی مواجه خواهید شد﴾ این است که: حالتی بعد از حالت دیگری بر شما خواهد آمد، این معنی را پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم گفته اند^(۲).

۱- و بقیه حدیث این است که: عائشه رضی الله عنها گفت: پرسیدم آیا خداوند نگفته است که به زودی محاسبه آسانی خواهد شد؟ فرمودند: «این مرحله پیش شدن به حساب است، ولی کسی که بطور دقیق محاسبه شود، هلاک می شود»، و این حدیث به شماره (۸۸) قبلاً گذشت.

۲- در اینکه مراد از یک حالت به حالت دیگر شدن چیست؟ سخنانی زیادی گفته اند، بعضی می گویند که مراد از آن حالت قیامت است، و کلی می گوید که مراد از آن این است که مردم می میرند و زنده می شوند، و باز می میرند و زنده می شوند، و ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: مراد از آن مردن، و زنده شدن، و حساب دادن است، و عکرمه می گوید: مراد از آن، حالت شیر خوارگی، و بعد از آن حالت طفولیت، و بعد از آن حالت جوانی، و بعد از آن حالت پیری است، والله تعالی أعلم.

سُورَةُ الشَّمْسِ

سورة شمس (۱)

۷۹- (باب)

باب [۷۹]

۱۸۰۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُحْطَبُ، وَذَكَرَ النَّاقَةَ وَالَّذِي عَقَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذِ انْتَبَعَتْ أَشَقَبَهَا» انْتَبَعَتْ لَهَا رَجُلٌ عَزِيزٌ عَارِمٌ، مَنِيْعٌ فِي رَهْطِهِ، مِثْلُ أَبِي زَمْعَةَ» وَذَكَرَ النَّسَاءُ، فَقَالَ: «يَعْمِدُ أَحَدُكُمْ، فَيَجْلِدُ امْرَأَتَهُ جِلْدَ الْعَبْدِ، فَلَعَلَّهُ يُضَاجِعُهَا مِنْ آخِرِ يَوْمِهِ» ثُمَّ وَعَظَهُمْ فِي صَحِيحِهِمْ مِنَ الضَّرْطَةِ، وَقَالَ: «لِمَ يَضْحَكُ أَحَدُكُمْ مِمَّا يَفْعَلُ» وَقَالَ أَبُو مُعَاوِيَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ، قَالَ: النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلُ أَبِي زَمْعَةَ عَمَّ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ [رواه البخارى: ۴۹۴۲].

۱۸۰۱- از عبدالله بن زمعه رضي الله عنه (۲) روایت است که وی: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که خطبه می‌دادند، [و در خطبه خود] از شتر [صالح صلی الله علیه و آله] و کسی که شکمش را دریده بود یاد کرده و فرمودند:

«وقتی که بدترین آن قوم [برای کشتن شتر] برخاست، این شخص قوی و با جرأت، و شخص با شرارتی بود، و در عین حال شخصی بود که مانند ابوزمعه اقوام و خویشاوندان زیادی داشت.

۱- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

(۱) سوره مکی است.

(۲) این سوره دارای (۱) یک رکوع، و (۱۵) پانزده آیت، و (۵۰) پنجاه کلمه، و (۲۴۷)، دو صد و چهل و هفت حرف و (۹۷) نود و هفت نقطه است.

۲- وی عبدالله بن زمعه بن أسود قرشی اسدی، خواهر زاده ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها است، در مدینه منوره سکنی گزین گردید، پنج سالش در هجرت گذشت، پدرش پیش از هجرت در حال کفر مرد، و خودش در سال سی و پنج هجری وفات یافت، (الاصابه: ۳۱۱/۲).

و موضوع زن‌ها را ذکر نموده و فرمودند: «بعضی از شما زنش را به مانند آنکه غلامش را بزند، لت و کوب می‌کند، و چه بسا که در آخر همان روز با همان همسرش، همبستر گردد»^(۱).

بعد از آن در مورد خنده کردن به کسی که از وی بادی خارج می‌شود وعظ کردند و گفتند: «چرا اگر از کسی بادی خارج می‌شود خنده می‌کنید؟»^(۲).

و از عبدالله بن زمعه در روایت دیگری آمده است که پیامبر خدا ﷺ - عوض ابی زمعه گفتند - «مانند ابی زمعه عم زبیر بن عوام»^(۳).

سُورَةُ الْعَلَقِ

سورة علق^(۴)

۱- یعنی: چنین شخص بین دو کار مخالف جمع می‌کند، زدن زن که سبب تنفر و دشمنی است، و همبستر شدن با زن که سبب محبت و دوستی است، پس چون احتمال همبستر شدن با زن وجود دارد، نباید هیچ وقت او را لت و کوب کند، و حتی اگر نخواستن باشد امروز و یا در چند روز آینده با همسرش همبستر شود، آیا مگر پیش از این با همسرش همبستر نشده است؟ و البته که شده است، و در صورتی که چنین است، این شخص چگونه به خود اجازه می‌دهد که همسرش را لت و کوب نماید.

۲- معنایش این نیست که بیرون کردن باد از دبر امر عادی است، و نباید به آن خندید، بلکه معنایش این است که نباید چنین کاری کرد، و سبب خنده دیگران شد، و حتی اگر از کسی بادی بدون اراده‌اش خارج می‌گردد، نباید به این کار خنده کرد، و سبب خجالت آن شخص گردید.

۳- یعنی: عاقر ناقه را به ابو زمعه عم زبیر بن عوام تشبیه کرده‌اند، و قابل تذکر است که ابو زمعه عم حقیقی زبیر نیست، زیرا نام ابو زمعه اسود است، و اسود بن مطلب بن اسد است، و عوام بن خویلد بن اسد است، پس اسد که همان ابو زمعه باشد، پسر عم عوام می‌شود نه عم وی، و اطلاق پسر عم، بر عم، در لسان عرب جائز است و رواج دارد.

۴- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

- ۱) سوره (علق) که به نام سوره (اقرأ) نیز یاد می‌شود، مکی، است.
- ۲) این سوره دارای (۱) رکوع، و (۱۹) زده آیت، و (۷۳) هفتاد و سه کلمه، و (۱۹۷) یک صد و نود و هفت حرف، و (۱۲۵) یک صد و بیست و پنج نقطه است.

۸۰- باب: قوله تعالى: ﴿كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه﴾

باب [۸۰]: قوله تعالى: ﴿اگر از این کارش دست بردارد...﴾

۱۸۰۲- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ أَبُو جَهْلٍ: لَئِن رَأَيْتُ مُحَمَّدًا يُصَلِّي عِنْدَ الْكَعْبَةِ لَأَطَّأَنَّ عَلَى عُنُقِهِ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «لَوْ فَعَلَهُ لَأَخَذْتُهُ الْمَلَائِكَةُ» [رواه البخاری: ۴۹۵۸].

۱۸۰۲- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: ابوجهل گفت اگر محمد را ببینم که در نزدیک خانه [کعبه] نماز می خواند، بر گردنش سوار می شوم، چون این خبر برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید، فرمودند: «اگر خواسته باشد چنین کند، ملائکه [عذاب] او را می گیرند»^(۱).

سُورَةُ الْكَوْثَرِ

سورة کوثر^(۲)

۱- نسائی رضی الله عنه از ابوهیره رضی الله عنه روایت می کند که ابوجهل می خواست چنین کند، ولی دیدیم که به عقب برمی گردد، و دستش را بر رویش می گیرد، کسی از وی پرسید: چه شده است؟ گفت: بین من و بین او - یعنی: محمد صلی الله علیه و آله - جویی از آتش قرار دارد، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر نزدیک می شد، ملائکه او را تکه تکه می کردند».

۲- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

(۱) سوره کوثر (کوثر) مکی، است.

(۲) این سوره دارای (۱) رکوع، و (۳) سه آیت، و (۱۱) یازده کلمه، و (۳۷) سی وهفت حرف، و (۱۸) نقطه است.

۸۱ - «باب»

باب [۸۱]

۱۸۰۳- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَمَّا عُرِجَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى السَّمَاءِ، قَالَ: «أَتَيْتُ عَلَى نَهْرٍ، حَافَتَاهُ قِبَابُ اللَّوْلُؤِ مُجَوِّفًا، فَقُلْتُ: مَا هَذَا يَا جِبْرِيْلُ؟ قَالَ: هَذَا الْكَوْثَرُ» [رواه البخاری: ۴۹۶۴].

۱۸۰۳- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به معراج برده شدند، فرمودند: «در آنجا به نهری رسیدم که دو کنار آن قبه‌های از مروارید میان خالی است، گفتم: ای جبرئیل! این چیست؟ گفت: این کوثر است».

۱۸۰۴- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَ: سَأَلْتُهَا عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ قَالَتْ: «نَهْرٌ أُعْطِيَهُ نَبِيُّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، شَاطِئَاهُ عَلَيْهِ دُرٌّ مُجَوِّفٌ، آيَتُهُ كَعَدَدِ التُّجُومِ» [رواه البخاری: ۴۹۶۵].

۱۸۰۴- از عائشه رضی الله عنها روایت است که چون از وی از معنی این آیه کریمه که: ﴿ما برای کوثر را دادیم﴾ سؤال شد گفت: کوثر عبارت از نهری است که برای پیامبر شما داده شده است، دو کنار آن از دُر میان خالی ساخته شده است، و ظرف‌های [که به آن‌ها می‌نوشتند] به شماره ستاره‌ها است ^(۱).

سُورَةُ الْفَلَقِ

۱- از مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این طور دانسته می‌شود از ظرفی که با آن آب نوشیده می‌شود، برای بار دوم از آن استفاده نمی‌شود، ورنه وجود این قدر ظرف‌های آب نوشی ضرورتی ندارد، و شاید روی حکمت و فائده دیگری مانند: زینت و امثال آن، این قدر ظرف در کنار آن نهاده شده باشد، والله تعالی أعلم.

(۲) اینکه ظرف‌ها به تعداد ستاره‌ها است، ثابت است، و اما اینکه به تعداد تمام ستاره‌های موجود در آسمان‌ها باشد، و یا تنها به تعداد ستاره‌های آسمان دنیا، و یا به تعداد ستاره‌های که به چشم می‌خورد، همه این احتمالات وجود دارد، و حقیقت آن برای ما معلوم نیست، و علم را به خداوند تفویض می‌کنیم.

سوره فلق^(۱)

۱۸۰۵- عَنْ أَبِي بَنٍ كَعْبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: فَقَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْمُعَوَّذَتَيْنِ فَقَالَ: ؟ «قِيلَ لِي فَقُلْتُ» فَحُنُّ نَقُولُ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [رواه البخاری: ۴۹۷۶].

۱۸۰۵- از اَبی بن کعب رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از (معوذتین) [یعنی: سوره ناس و فلق] پرسیدم^(۲).

فرمودند: «برایم چیزی گفته شد و من گفتم» [یعنی: این دو سوره برایم وحی شد، و من گفتم که از وحی است]، و ما هم همان چیزی را می گوئیم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند^(۳).

یک تذکر مهم^(۴).

۱- از مسائل متعلق به این سوره آنکه:

سوره (فلق) بنا بر قول راجح مدنی است، این سوره دارای (۱) یک رکوع، و (۵) پنج آیت، و (۲۳) بیست و سه کلمه، و (۷۳) هفتاد و سه حرف، و (۴۵) وچهل و پنج نقطه است.

۲- این سخن را اَبی بن کعب وقتی گفت که برایش خبر رسید که ابن مسعود این دو سوره را در مصحف خود نوشته نمی کند، یعنی: این طور فکر می کند که این دو سوره از قرآن نیست.

۳- از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که وی این دو سوره را در قرآنی که نزد خود داشت ثبت نکرده بود، و این طور فکر می کرد که این دو سوره دعاهایی است که جهت دفع شر و شرارت خوانده می شود، و از قرآن نیست، پس نباید در قرآن ثبت گردد، ولی سپس صحابه رضی الله عنهم در قرآن بودن آن ها اجماع نمودند، و ابن مسعود رضی الله عنه نیز از آن نظر خود برگشت، از این جهت اگر امروز کسی از قرآن بودن آن ها انکار می کند، به اجماع علماء کافر می شود.

۴- امام بخاری رضی الله عنه به اساس شروطی که در قبول حدیث مورد نظر قرار می دهد، از یک صد و چهار ده سوره که در قرآن مجید وجود دارد، تنها برای چهل و پنج سوره احادیثی را یافته است که یک و یا چند آیت را از آن سوره ها تفسیر و توضیح می نماید، و چون در باقیمانده سوره های قرآن مجید که شصت و نه سوره دیگر باشد، چنین احادیثی را نیافته است، لذا در مورد آن ها چیزی نگفته است.

و طوری که مشاهده نمودید، در هر سوره از چهل و پنج سوره متذکره، در ابتدای سوره معلوماتی در مورد تعداد رکوعات و آیات، و حروف و نقاط آن سوره ها ارائه داده ام، و برای آنکه معلومات کاملی از تمام سوره های قرآن مجید در این زمینه وجود داشته باشد، لازم دیدم که در اینجا که

آخر کتاب تفسیر است، از شصت و نه سوره باقیمانده نیز، چنین معلوماتی برای خوانندگان این کتاب ارائه نمایم، و من الله التوفیق.

سوره‌های چهل و پنجگانه را که امام بخاری رحمته در کتاب خود ذکر کرده است، و در نتیجه در مورد رکوعات و آیات، و حروف و نقاط آن‌ها معلوماتی ارائه شده است، عبارت‌اند از:

۱- سوره فاتحه. ۲- سوره بقره. ۳- سوره آل عمران. ۴- سوره نسا. ۵- سوره مائده. ۶- سوره انعام. ۷- سوره اعراف. ۸- سوره انفال. ۹- سوره توبه. ۱۰- سوره هود. ۱۱- سوره حجر. ۱۲- سوره نحل. ۱۳- سوره اسراء. ۱۴- کهف. ۱۵- سوره مریم. ۱۶- سوره نور. ۱۷- سوره فرقان. ۱۸- سوره روم. ۱۹- سوره سجده. ۲۰- سوره احزاب. ۲۱- سوره سبأ. ۲۲- سوره زمر. ۲۳- سوره شوری. ۲۴- سوره دخان. ۲۵- سوره جائیه. ۲۶- سوره احقاف. ۲۷- سوره محمد. ۲۸- سوره (ق). ۲۹- سوره طور. ۳۰- سوره نجم. ۳۱- سوره قمر. ۳۲- سوره رحمن. ۳۳- سوره ممتحنه. ۳۴- سوره جمعه. ۳۵- سوره جمعه. ۳۶- سوره منافقون. ۳۷- سوره تحریم. ۳۸- سوره قلم. ۳۹- سوره نازعات. ۴۰- سوره عبس. ۴۱- سوره مطفین. ۴۲- سوره انشقاق. ۴۳- سوره کوثر. ۴۴- سوره فلق.

و اما شصت و نه سوره باقیمانده که امام بخاری رحمته درباره آن‌ها حدیثی را با مراعات شروط خود نیافته است، و در نتیجه از آن‌ها ذکر به میان نیاورده است، عبارت‌اند از:

۱- سوره یونس. ۲- سوره یوسف. ۳- سوره رعد. ۴- سوره ابراهیم. ۵- سوره طه. ۶- سوره انبیاء. ۷- سوره حج. ۸- سوره مؤمنون. ۹- سوره شعراء. ۱۰- سوره نمل. ۱۱- سوره قصص. ۱۲- سوره عنکبوت. ۱۳- سوره لقمان. ۱۴- سوره فاطر. ۱۵- سوره یس. ۱۶- سوره صافات. ۱۷- سوره ص. ۱۸- سوره غافر. ۱۹- سوره فصلت. ۲۰- سوره زخرف. ۲۱- سوره فتح. ۲۲- سوره حجرات. ۲۳- سوره ذاریات. ۲۴- سوره واقعه. ۲۵- سوره حدید. ۲۶- سوره مجادله. ۲۷- سوره حشر. ۲۸- سوره صف. ۲۹- سوره تغابن. ۳۰- سوره طلاق. ۳۱- سوره ملک. ۳۲- سوره حاقه. ۳۳- سوره معارج. ۳۴- سوره نوح. ۳۵- سوره جن. ۳۶- سوره مزمل. ۳۷- سوره مدثر. ۳۸- سوره قیامه. ۳۹- سوره انسان. ۴۰- سوره مرسلات. ۴۱- سوره نبا. ۴۲- سوره تکویر. ۴۳- سوره انفطار. ۴۴- سوره بروج. ۴۵- سوره طارق. ۴۶- سوره اعلی. ۴۷- سوره غاشیه. ۴۸- سوره فجر. ۴۹- سوره بلد. ۵۰- سوره لیل. ۵۱- سوره ضحی. ۵۲- سوره انشراح. ۵۳- سوره تین. ۵۴- سوره قدر. ۵۵- سوره بینه. ۵۶- سوره زلزله. ۵۷- سوره عادیات. ۵۸- سوره قارعه. ۵۹- سوره تکاثر. ۶۰- سوره عصر. ۶۱- سوره همزه. ۶۲- سوره فیل. ۶۳- سوره قریش. ۶۴- سوره ماعون. ۶۵- سوره کافرون. ۶۶- نصر. ۶۷- سوره مسد. ۶۸- سوره اخلاص. ۶۹- سوره ناس.

معلوماتی درباره رکوع‌ها، آیات حروف، و نقاط این سوره‌های شصت و نه گانه

سوره (یونس):

(سوره یونس) به استثنای دو آیه آن مکی، و دارای (۱۱) یازده رکوع، و (۱۰۹) یک صد و نه آیت، و (۱۸۶۱) یک هزار و هشت صد و شصت و یک کلمه، و (۷۷۳۳) هفت هزار و هفت صد و سی و سه حرف، و (۳۵۱۷) سه هزار و پنج صد و هفده نقطه است.

سوره (یوسف):

(سوره یوسف) مکی، و دارای (۱۲) دوازده رکوع، و (۱۱۱) یک صد و یازده آیت، و (۱۸۰۸) یک هزار و هشت صد و هشت کلمه، و (۷۴۱۷) هفت هزار و چهار صد و هفده حرف، و (۳۳۸۰) سه هزار و سه صد و هشتاد و هشتاد نقطه است.

سوره (رعد):

(سوره رعد) مکی، و دارای (۶) شش رکوع، و (۴۳) چهل و سه آیت، و (۸۶۳) هشت صد و شصت و سه کلمه، و (۳۶۱۴) سه هزار و شش صد و چهارده حرف، و (۱۵۴۰) یک هزار و پنج صد و چهل نقطه است.

سوره (ابراهیم):

(سوره ابراهیم) مکی، و دارای (۷) رکوع، و (۵۲) پنجاه و دو آیت، و (۸۴۵) هشت صد و چهل و پنج کلمه، و (۳۶۰۱) سه هزار و شش صد و یک حرف، و (۱۵۳۸) یک هزار و پنج صد و سی و هشت نقطه است.

سوره (طه):

(سوره طه) مکی، و دارای (۸) هشت رکوع، و (۱۳۵) یک صد و سی و پنج آیت، و (۱۶۴۱) یک هزار و شش صد و چهل و یک کلمه، و (۵۲۴۲) پنج هزار و دو صد و چهل و دو حرف، و (۴۲۸۵) دو هزار و چهار صد و هشتاد و پنج نقطه است.

سوره (انبیاء):

(سوره انبیاء) مکی، و دارای (۷) هفت رکوع، و (۱۱۲) یک صد و دوازده آیت، و (۱۱۸۷) یک هزار و یک صد و هشتاد و هفت کلمه، و (۵۱۵۴) پنج هزار و یک صد و پنجاه و چهار حرف، و (۲۲۵۷) دو هزار و دو صد و پنجاه و هفت نقطه است.

سوره (حج):

(سوره حج) مکی، و یا مدنی است، و دارای (۱۰) ده رکوع، و (۸۷) هشتاد و هفت آیت، و (۱۲۸۳) یک هزار و دو صد و هشتاد و سه کلمه، و (۵۴۴۲) پنج هزار و چهار صد و چهل و دو حرف، و (۲۳۱۸) دو هزار و سه صد و هزده نقطه است.

سوره (مؤمنون):

(سوره مؤمنون) مکی، و دارای (۶) شش رکوع، و (۱۱۸) یک صد و هزده آیت، و (۱۰۷۰) یک هزار و هفتاد و هفت کلمه، و (۴۵۳۴) چهار هزار و پنج صد و سی و چهار حرف، و (۲۱۲۱) دو هزار و یکصد و بیست و یک نقطه است.

سوره (شعراء):

(سوره شعراء) مکی، و دارای (۱۱) یازده رکوع، و (۲۲۷) دو صد و بیست و هفت آیت، و (۱۲۷۷) یک هزار و دو صد و هفتاد و هفت کلمه، و (۵۵۴۰) پنج هزار و پنج صد و چهل حرف، و (۲۶۸۰) دو هزار و شش صد و هشتاد نقطه است.

سوره (نمل):

(سوره نمل) مکی، و دارای (۷) هفت رکوع، و (۹۳) نود و سه آیت، و (۱۱۶۷) یک هزار و یک صد و شصت و هفت کلمه، و (۴۸۷۹) چهار هزار و هشت صد و هفتاد و نه حرف، و (۲۲۰۷) دو هزار و دو صد و هفت نقطه است.

سوره (قصص):

(سوره قصص) مکی، و دارای (نه) رکوع، و (۸۸) هشتاد و هشت آیت، و (۱۴۵۴) یک هزار و چهار صد و پنجاه و چهار کلمه، و (۶۰۱۱) شش هزار و یازده حرف، و (۲۸۶۱) دو هزار و هشت صد و شصت و یک نقطه است.

سوره (عنکبوت):

(سوره عنکبوت) مکی، و دارای (۷) هفت رکوع، و (۶۹) شصت و نه آیت، و (۹۹۰) نه صد و نود کلمه، و (۴۴۱۰) چهار هزار و چهار صد و ده حرف، و (۱۹۲۹) یک هزار و نه صد و بیست و نه نقطه است.

سوره (لقمان):

(سوره لقمان) مکی، و دارای (۴) چهار رکوع، و (۳۴) سی و چهار آیت، و (۵۵۴) پنج صد و پنجاه و چهار کلمه، و (۲۲۱۷) دو هزار و دو صد و هفده حرف، و (۹۱۴) نه صد و چهار ده نقطه است.

سوره (فاطر):

(سوره فاطر) مکی، و دارای (۵) پنج رکوع، و (۴۵) چهل و پنج آیت، و (۷۹۲) هفت صد و نود و دو کلمه، و (۳۲۸۹) سه هزار و دو صد و هشتاد و نه حرف، و (۱۴۲۰) یک هزار و چهار صد و بیست نقطه است.

سوره (یس):

(سوره یس) مکی، و دارای (۵) پنج رکوع، و (۸۳) هشتاد و سه آیت، و (۷۳۹) هفت صد و سی و نه کلمه، و (۳۰۹۰) سه هزار و نود حرف، و (۱۴۲۴) یک هزار و چهار صد و بیست و چهار نقطه است.

سوره (صافات):

(سوره صافات) مکی، و دارای (۵) پنج رکوع، و (۱۸۲) یک صد و هشتاد و دو آیت، و (۸۷۳) هشت صد و هفتاد و سه کلمه، و (۳۹۵۱) سه هزار و نه صد و پنجاه و یک حرف، و (۱۸۰۱) یک هزار و هشت صد و یک نقطه است.

سوره (ص):

(سوره ص) مکی، و دارای (۵) رکوع، و (۸۸) هشتاد و هشت آیت، و (۷۳۵) هفت صد و سی و پنج کلمه، و (۳۱۰۱) سه هزار و یک صد و هفت حرف، و (۱۳۲۱) یک هزار و سه صد و بیست و یک نقطه است.

سوره غافر) و یا (مؤمن):

(سوره غافر) و یا (مؤمن)، مکی، و دارای (۹) نه رکوع، و (۸۵) هشتاد و پنج آیت، و (۱۲۸۲) یک هزار و دو صد و هشتاد و دو کلمه، و (۵۲۱۳) پنج هزار و دو صد و سیزده حرف، و (۲۲۵۰) دو هزار و دو صد و پنجاه نقطه است.

سوره فصلت) و یا (حم سجده):

(سوره فصلت) و یا (حم سجده) مکی، و دارای (۶) شش رکوع، و (۵۴) پنجاه و چهار آیت، و (۸۰۹) هشت صد و نه کلمه، و (۳۴۰۶) سه هزار و چهار صد و شش حرف، و (۱۵۷۵) یک هزار و پنج صد و هفتاد و پنج نقطه است.

سوره زخرف):

(سوره زخرف) مکی، و دارای (۷) هفت رکوع، و (۸۹) هشتاد و نه آیت، و (۸۴۸) هشت صد و چهل و هشت کلمه، و (۳۶۵۶) سه هزار و شش صد و پنجاه و شش حرف، و (۱۶۵۹) یک هزار و شش صد و پنجاه و نه نقطه است.

سوره فتح):

(سوره فتح) مدنی، و دارای (۴) چهار رکوع، و (۲۹) بیست و نه آیت، و (۵۶۴) پنج صد و شصت و چهار کلمه، و (۲۵۵۹) دو هزار و پنج صد و پنجاه و نه حرف، و (۱۱۳۰) یک هزار و یک صد و سی نقطه است.

سوره حجرات):

(سوره حجرات) مدنی، و دارای (۲) رکوع، و (۱۸) هژده آیت، و (۳۵۱) سه صد و پنجاه یک کلمه، و (۱۵۷۳) یک هزار و پنج صد و هفتاد و سه حرف، و (۶۵۹) شش صد و پنجاه و نه نقطه است.

سوره ذاریات):

(سوره ذاریات) مکی، و دارای (۳) سه رکوع، و (۶۰) شصت آیت، و (۳۶۰) سه صد و شصت کلمه، و (۱۵۵۹) یک هزار و پنج صد و پنجاه و نه حرف، و (۷۳۲) هفت صد و سی و دو نقطه است.

سوره واقعه):

(سوره واقعه) مکی، و دارای (۳) رکوع، و (۹۶) نود و شش آیت، و (۳۸۴) کلمه، و (۱۷۶۸) یک هزار و هفت صد و شصت و هشت حرف، و (۸۹۷) هشت صد و نود و هفت نقطه است.

سوره حدید):

(سوره حدیث) مدنی، و دارای (۴) چهار رکوع، و (۲۹) بیست و نه آیت، و (۵۸۶) پنج صد و هشتاد و شش کلمه، و (۲۵۶۹) دو هزار و پنج صد و شصت و نه حرف، و (۱۱۳۳) یک هزار و یک صد و سه نقطه است.

سوره مجادله):

(سوره مجادله) مدنی، و دارای (۳) سه رکوع، و (۲۲) بیست و دو آیت و (۴۷۹) چهار صد وهفتاد و نه کلمه، و (۲۱۰۳) دو هزار و یک صد و سه حرف، و (۸۹۱) هشت صد و نود و یک نقطه است.

سوره حشر):

(سوره حشر) مدنی، و دارای (۳) سه رکوع، و (۲۴) بیست و چهار آیت، و (۴۵۵) چهار صد و پنجاه و پنج کلمه، و (۲۰۱۶) دو هزار و شانزده حرف، و (۸۲۳) هشت صد و بیست و سه نقطه است.

سوره صف):

(سوره صف) مدنی، و دارای (۲) دو رکوع، و (۱۴) چهار ده آیت، و (۲۲۳) دو صد و بیست و سه کلمه، و (۹۹۱) نه صد و نود و یک حرف، و (۴۰۳) چهار صد و سه نقطه است.

سوره تغابن):

(سوره تغابن) مدنی، و دارای (۲) دو رکوع، و (۱۸) هژده آیت، و (۲۴۷) دو صد و چهل و هفت کلمه، و (۱۱۲۲) یک هزار و یک صد و بیست و دو حرف، و (۴۴۵) چهار صد و چهل و پنج نقطه است.

سوره طلاق):

(سوره طلاق) مدنی، و دارای (۲) دو رکوع و (۳۰) سی آیت، و (۳۳۵) سه صد و سی و پنج کلمه، و (۱۳۵۹) یک هزار و سه صد و پنجاه و نه حرف، و (۶۱۷) شش صد و هفده نقطه است.

سوره ملک):

(سوره ملک) مکی، و دارای (۲) دو رکوع، و (۳۰) سی آیت، و (۳۳۵) سه صد و سی و پنج کلمه، و (۱۳۵۹) یک هزار و سه صد و پنجاه و نه حرف، و (۶۱۷) شش صد و هفده نقطه است.

سوره حاقه):

(سوره حاقه) مکی، و دارای (۲) دو رکوع، و (۵۲) پنجاه و دو آیت، و (۲۶۰) دوصد و شصت کلمه، و (۱۱۳۴) یک هزار و یک صد و سی و چهار حرف، و (۵۷۹) پنج صد و هفتاد و نه نقطه است.

سوره معارج):

(سوره معارج) مکی، و دارای (۲) دو رکوع، و (۴۴) چهل و چهار آیت، و (۲۲۰) دو صد و بیست کلمه، و (۹۷۰) نه صد و هفتاد حرف، و (۴۳۰) چهار صد و سی نقطه است.

سوره نوح):

(سوره نوح) مکی، و دارای (۲) رکوع، و (۲۸) بیست و هشت آیت، و (۲۳۱) دو صد و سی و یک کلمه، و (۹۷۴) نه صد و هفتاد و چهار حرف، و (۳۷۶) سه صد و هفتاد و شش نقطه است.

سوره جن):

(سوره جن) مکی، و دارای (۲) دو رکوع، و (۲۸) بیست و هشت آیت، و (۲۸۷) دو صد و هشتاد و هفت کلمه، و (۱۱۲۶) یک هزار و یک صد و بیست و شش حرف، و (۴۲۴) چهار صد و بیست و چهار نقطه است.

سوره (مزمّل):

(سوره مزمّل) مکی، و دارای (۲) دو رکوع، و (۲۰) بیست آیت، و (۲۰۰) دو صد کلمه، و (۸۶۴) هشت صد و شصت و چهار حرف، و (۴۰۱) چهار صد و یک نقطه است.

سوره (مدثر) مکی، و دارای (۲) دو رکوع، و (۵۰) پنجاه آیت، و (۲۵۶) دو صد و پنجاه و شش کلمه، و (۱۴۵) یک صد و چهل و پنج حرف، و (۵۳۷) پنج صد و سی و هفت نقطه است.
سوره (قیامه)

(سوره قیامه) مکی، و دارای (۲) دو رکوع، و (۴۰) چهل آیت، و (۱۶۴) یک صد و شصت و چهار کلمه، و (۶۸۲) شش صد و هشتاد و دو حرف، و (۳۳۴) سه صد و سی و چهار نقطه است.
سوره (انسان) و یا سوره (دهر):

(سوره انسان) و یا سوره (دهر) مکی، و دارای (۲) دو رکوع، و (۳۱) سی و یک آیت، و (۲۴۶) دو صد و چهل و شش کلمه، و (۱۰۹۹) یک هزار و نود و نه حرف، و (۵۲۶) پنج صد و بیست و شش نقطه است.

سوره (مرسلات):

(سوره مرسلات) مکی، و دارای (۲) دو رکوع، و (۵۰) پنجاه آیت، و (۱۸۱) یک صد و هشتاد و یک کلمه، و (۸۴۶) هشت صد و چهل و شش حرف، و (۴۲۴) چهار صد و بیست و چهار نقطه است.
سوره (نبأ) مکی، و دارای (۲) دو رکوع، و (۴۰) چهل آیت، و (۱۷۴) یک صد و هفتاد و چهار کلمه، و (۸۰۱) هشت صد و یک حرف، و (۳۶۳) سه صد و شصت و سه نقطه است.

سوره (تکویر):

(سوره تکویر) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۲۹) بیست و نه آیت، و (۱۰۴) یک صد و چهار کلمه، و (۴۲۶) چهار صد و بیست و شش حرف، و (۲۱۹) دو صد و نوزده نقطه است.

سوره (انفطار):

(سوره انفطار) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۱۹) نوزده آیت، و (۷۰) هفتاد کلمه، و (۳۳۴) سه صد و سی و چهار حرف، و (۱۵۴) یک صد و پنجاه و چهار نقطه است.

سوره (بروج):

(سوره بروج) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۲۵) بیست و پنج آیت، و (۱۰۹) یک صد و نه کلمه، و (۴۷۵) چهار صد و هفتاد و پنج حرف، و (۲۰۴) دو صد و چهار نقطه است.

سوره (طارق):

(سوره طارق) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۱۷) هفده آیت، و (۶۱) شصت و یک کلمه، و (۱۸۴) یک صد و هشتاد و چهار حرف، و (۹۸) نود و هشت نقطه است.

سوره (أعلى):

(سوره أعلى) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۱۹) نوزده آیت، و (۷۲) هفتاد و دو کلمه، و (۲۹۹) دو صد و نود و نه حرف، و (۱۳۳) یک صد و سی و سه نقطه است.

سوره غاشیه):

(سوره غاشیه) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۲۶) بیست و شش آیت، و (۹۲) نود و دو کلمه، و (۳۸۴) سه صد و هشتاد و چهار حرف، و (۲۱۶) دو صد و شانزده نقطه است.

سوره فجر):

(سوره فجر) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۳۰) سی آیت، و (۱۳۷) یک صد و سی هفت کلمه، و (۵۸۵) پنج صد و هشتاد و پنج حرف، و (۲۵۶) دو صد و پنجاه و شش نقطه است.

سوره بلد):

(سوره بلد) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۲۰) بیست آیت، و (۸۲) هشتاد و دو کلمه، و (۳۴۷) سه صد و چهل و هفت حرف، و (۱۶۸) یک صد و شصت و هشت نقطه است.

سوره لیل):

(سوره لیل) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۲۱) بیست و یک آیت، و (۷۱) هفتاد و یک کلمه، و (۳۱۴) سه صد و چهار ده حرف، و (۱۳۷) یک صد و سی هفت نقطه است.

سوره ضحی):

(سوره ضحی) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۱۱) یازده آیت، و (۴۰) چهل کلمه، و (۱۶۶) یک صد و شصت و شش حرف، و (شصت و هشت) شصت و هشت نقطه است.

سوره انشراح):

(سوره انشراح) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۸) هشت آیت، و (۲۷) بیست و هفت کلمه، و (۱۰۲) یک صد و دو حرف، و (۳۷) سی و هفت نقطه است.

سوره تین):

(سوره تین) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۵) پنج آیت، و (۳۱) سی و یک کلمه، و (۱۱۵) یک صد و پانزده حرف، و (۴۹) چهل و نه نقطه است.

سوره بیئنه):

(سوره بیئنه) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۸) هشت آیت، و (۳۷) سی و هفت کلمه، و (۱۵۸) یک صد و پنجاه و هشت حرف، و (۸۳) هشتاد و سه نقطه است.

سوره عادیات):

(سوره عادیات) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۱۱) یازده آیت، و (۴) چهل کلمه، و (۱۷۰) یک صد و هفتاد حرف، و (۷۸) هفتاد و هشت نقطه است.

سوره قارعه):

(سوره قارعه) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۱۱) یازده آیت و (۳۵) سی و پنج کلمه، و (۱۶۰) یک صد و شصت حرف، و (۸۸) هشتاد و هشت نقطه است.

سوره تکوین):

(سوره تکاثر) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۸) هشت آیت، و (۶۸) شصت و هشت کلمه، و (۱۲۳) یک صد و بیست و سه حرف، و (۶۹) شصت و نه نقطه است.

سوره (عصر):

(سوره عصر) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۳) سه آیت، و (۱۴) چهارده کلمه، و (۷۴) هفتاد و چهار حرف، و (۲۱) بیست و یک نقطه است.

سوره (همزه):

(سوره همزه) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۹) نه آیت، و (۳۳) سی و سه کلمه، و (۱۳۵) یک صد و سی و پنج حرف، و (۴۶) نقطه است.

سوره (فیل):

(سوره فیل) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۵) پنج آیت، و (۲۴) بیست و چهار کلمه، و (۹۴) نود و چهار حرف، و (۴۶) چهل و شش نقطه است.

سوره (قریش):

(سوره قریش) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۴) چهار آیت، و (۱۷) کلمه، و (۷۹) هفتاد و نه حرف، و (۴۱) چهل و یک نقطه است.

سوره (ماعون):

(سوره ماعون) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۷) هفت آیت، و (۲۵) بیست و پنج کلمه، و (۱۱۵) یک صد و پانزده حرف، و (۵۶) پنجاه و شش نقطه است.

سوره (کافرون):

(سوره کافرون) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۶) شش آیت، و (۲۶) بیست و شش کلمه، و (۹۹) نود و نه حرف، و (۳۶) سی و شش نقطه است.

سوره (نصر):

(سوره نصر) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۳) سه آیت، و (۱۹) نوزده کلمه، و (۸۲) هشتاد و دو حرف، و (۳۴) سی و چهار نقطه است.

سوره (مسد):

(سوره مسد) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۵) پنج آیت، و (۲۴) بیست و چهار کلمه، و (۸۱) هشتاد و یک حرف، و (۳۴) سی و چهار نقطه است.

سوره (اخلاص):

(سوره اخلاص) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۴) چهار آیت، و (۱۷) هفده کلمه، و (۴۹) چهل و نه حرف، و (۱۰) ده نقطه است.

سوره (ناس):

(سوره ناس) مکی، و دارای (۱) رکوع، و (۶) شش آیت، و (۲۰) بیست کلمه، و (۸۱) هشتاد و یک حرف، و (۲۵) بیست و پنج نقطه است.

۵۹ - كِتَابُ فَصَائِلِ الْقُرْآنِ

کتاب [۵۹]: فضائل قرآن

۱ - باب: كَيْفَ نَزَلَ الْوَحْيُ ، وَأَوَّلُ مَا نَزَلَ

باب [۱]: وحی چگونه نازل گردید اول چیزی که نازل شد [چه بود]

۱۸۰۶ - عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ نَبِيٍّ إِلَّا أُعْطِيَ مَا مِثْلُهُ آمَنَ عَلَيْهِ الْبَشَرُ، وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيَتْ وَحْيًا أَوْحَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ، فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [رواه البخاری: ۴۹۸۱].

۱۸۰۶ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «هیچ پیامبری نیست مگر آنکه برایش معجزه مناسبی که بشر به آن ایمان بیاورد داده شده است، و آنچه که برایش داده شده است، وحی است که خداوند به من فرستاده است، و امید وارم که در روز قیامت پیروان من از پیروان همه پیامبران بیشتر باشد»^(۱).

۱۸۰۷ - عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى تَابَعَ عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْوَحْيَ قَبْلَ وَفَاتِهِ، حَتَّى تَوَفَّاهُ أَكْثَرَ مَا كَانَ الْوَحْيُ، ثُمَّ تُوفِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدُ» [رواه البخاری: ۴۹۸۲].

۱ - مثلاً: در زمان موسی علیه السلام که سحر منتشر بود، خداوند برایش معجزه داد تا بتواند ساحران را به آن مغلوب سازد، و در زمان عیسی علیه السلام که طب بسیار پیشرفت کرده بود، معجزه‌اش از جنس همان طب بود، و چون نبوت پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم استمراری است، یعنی: از زمان بعثت تا روز قیامت است، برایش معجزه داده شد که در هر زمان و هر مکان مناسب بوده و تا قیام قیامت جاودانی باشد.

۱۸۰۷- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: خداوند متعال پیش از وفات نبی کریم صلی الله علیه و آله نزول وحی را بر وی زیاد نمود، تا جایی که وحی در این وقت از هر وقت دیگری بیشتر بود، و بعد از آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وفات یافتند^(۱).

۲- باب: أَنْزَلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ

باب [۲]: قرآن بر هفت حرف نازل شده است

۱۸۰۸- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ حَكِيمِ بْنِ حِرَامٍ، يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَاسْتَمَعْتُ لِقِرَائَتِهِ، فَإِذَا هُوَ يَقْرَأُ عَلَى حُرُوفٍ كَثِيرَةٍ، لَمْ يُفَرِّقْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَكَدْتُ أَسَاوِرُهُ فِي الصَّلَاةِ، فَتَصَبَّرْتُ حَتَّى سَلَّمَ، فَلَبَّبْتُهُ بِرِدَائِهِ، فَقُلْتُ: مَنْ أَقْرَأَكَ هَذِهِ السُّورَةَ الَّتِي سَمِعْتُكَ تَقْرَأُ؟ قَالَ: أَقْرَأَنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقُلْتُ: كَذَبْتَ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ أَقْرَأَنِيهَا عَلَى غَيْرِ مَا قَرَأْتَ، فَاَنْطَلَقْتُ بِهِ أَقُوْدُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقُلْتُ: إِنِّي سَمِعْتُ هَذَا يَقْرَأُ بِسُورَةِ الْفُرْقَانِ عَلَى حُرُوفٍ لَمْ تُفَرِّقْهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أُرْسِلُهُ، أَقْرَأْ يَا هِشَامُ» فَقَرَأَ عَلَيْهِ الْقِرَاءَةَ الَّتِي سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «كَذَلِكَ أَنْزِلْتُ»، ثُمَّ قَالَ: «أَقْرَأْ يَا عُمَرُ» فَقَرَأْتُ الْقِرَاءَةَ الَّتِي أَقْرَأَنِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «كَذَلِكَ أَنْزِلْتُ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ، فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ» [رواه البخاری: ۴۹۹۲].

۱۸۰۸- از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که گفت: از هشام بن حکیم شنیدم که سوره (فرقان) را در زمان حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تلاوت می کرد، به قرائتش گوش دادم، دیدم بر حروف بسیاری می خواند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن حروف را برایم قرائت نکرده اند، چیزی نمانده بود که در بین نماز با وی در آویز شوم، ولی به مشقت صبر کردم تا نماز تمام شد.

۱- و سبب تحدیث آنس رضی الله عنه به این حدیث آن بود که زهری رضی الله عنه از وی پرسید: آیا نزول وحی پیش از وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سست و کم شده بود، گفت: نه خیر، بلکه بیشتر هم شده بود.

از گریبانش گرفته و گفتم: این سوره را چه کسی برای تو به این شکل خوانده است؟

گفت: پیامبر خدا ﷺ برایم خوانده‌اند.

گفتم: دروغ می‌گویی، زیرا پیامبر خدا ﷺ برایم به شکل دیگری خوانده‌اند.

او را گرفتم و به جلو انداختم، و نزد پیامبر خدا ﷺ بردم و گفتم: این شخص سوره (فرقان) را به حروفی می‌خواند که شما برای من نخوانده‌اید.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «او را رها کن، [و گفتند]: یا هشام بخوان» و او به همان قرائتی که من از وی شنیده بودم بر ایشان قراءت کرد.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «به همین شکل نازل شده است».

بعد از آن فرمودند: «یا عمر تو بخوان» من به همان قرائتی که پیامبر خدا ﷺ برایم خوانده بودند قراءت نمودم.

فرمودند: «به همین شکل نازل شده است، این قرآن بر هفت حرف نازل شده است، به هر حرفی که برای شما آسان‌تر باشد به همان حرف بخوانید»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱- ثابت است که در اول امر، نسبت به اینکه مردم دارای لهجات و لغات مختلفی بودند، برای‌شان اجازه داده شد که هر کس قرآن را به همان لهجه و لغت خود بخواند، مثلاً بعضی ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ﴾ می‌گفتند: و بعضی ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ﴾، بعضی (بصطه) می‌گفتند، و بعضی (بسطه) و هکذا، ولی بنا به قول اکثر علماء، از آن جمله سفیان بن عیینه، ابن وهب، طبری، و طحاوی و امثالهم، آن وجوه فعلاً متروک است و نباید به آن‌ها تلاوت گردد، و دلیل‌شان این است که در سال اخیر وحی، جبرئیل علیّه السلام قرآن مجید را دوبار با پیامبر خدا ﷺ تکرار نمود، و در این دوبار تکرار، فقط بر یک وجه اختصار نمود، و وجوه دیگر منسوخ گردید، و این همان وجهی است که از زمان نبوت تا به امروز نسل بعد از نسل برای مردم رسیده است، پس قراءت به وجوه دیگر جواز ندارد، مگر آنکه از طریق تواتر به اثبات رسیده باشد.

۲- امام عینی رحمه الله می‌گوید: این گفته پیامبر خدا ﷺ که (فاقرؤوا ما تیسر منه) اشاره بر این دارد که: تعدد در قراءت جهت آسانی برای قاری است، و این مؤید نظری است که می‌گوید: مراد به (أحرف) ادای معنی به لفظ مرادف آن است، ولو آنکه به یک لغت باشد، زیرا لغت هشام و عمر رحمه الله به لسان قریش بود، و با آن هم قراءت آن‌ها اختلاف داشت، و این نظر ابن عبدالبر است، و از اکثر اهل علم نقل کرده است که مراد از (أحرف سبعة) همین چیز است.

۳- باب: كَانَ جَبْرِيلُ يَعْزِضُ الْقُرْآنَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ

باب [۳]: جبرئیل قرآن را برای پیامبر خدا ﷺ عرضه می کرد

۱۸۰۹- عَنْ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: أَسْرَأَ إِلَيَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ جَبْرِيلَ كَانَ يُعَارِضُنِي الْقُرْآنَ كُلَّ سَنَةٍ مَرَّةً، وَإِنَّهُ عَارِضُنِي الْعَامَ مَرَّتَيْنِ، وَلَا أُرَاهُ إِلَّا حَضَرَ أَجْلِي [رواه البخاری: ۳۶۲۳].

۱۸۰۹- از فاطمه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ آهسته برایم گفتند که: «جبرئیل هر سال قرآن را برایم یک بار عرضه می کرد، ولی امسال دوبار عرضه کرد، و فکر نمی کنم جز اینکه اجلم رسیده است، سبب دیگری داشته باشد».

۱۸۱۰- عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «وَاللَّهِ لَقَدْ أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَضْعًا وَسَبْعِينَ سُورَةً [رواه البخاری: ۵۰۰۰].

۱۸۱۰- از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: به خدا سوگند است که هفتاد و چند سوره قرآن را از دهان خود پیامبر خدا ﷺ گرفتم^(۱).

۱۸۱۱- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ كَانَ يَحْمِصُ فَقَرَأَ سُورَةَ يُوسُفَ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَا هَكَذَا أَنْزَلْتِ، قَالَ قَرَأْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «أَحْسَنْتِ» وَوَجَدَ مِنْهُ رِيحَ الْحَمْرِ، فَقَالَ: أَتَجْمَعُ أَنْ تُكْذَبَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَتَشْرَبَ الْحَمْرَ فَضَرَبَهُ الْحَدَّ [رواه البخاری: ۵۰۰۱].

۱۸۱۱- و از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که وی به (حِمْص) [که شهری از شهرهای شام است]، بود، سوره یوسف را تلاوت کرد.

شخصی برایش گفت: به این شکل نازل نشده است.

ابن مسعود رضی الله عنه گفت: به همین شکل نزد پیامبر خدا ﷺ تلاوت نمودم و ایشان برایم گفتند: «أَحْسَنْتِ».

۱- در حدیث، کلمه (بضع) آمده است، و این لفظ کنایه از عددی است که بین سه تا نه باشد، پس ابن مسعود رضی الله عنه بین هفتاد و سه الی هفتاد و نه سوره را مشافهتا از خود پیامبر خدا ﷺ و بقیه قرآن را از صحابه رضی الله عنهم شنیده است.

و [ابن مسعود^(۱)] از آن شخص بوی شراب احساس کرد، [برایش] گفت: هم شراب می‌خوری و هم قرآن خدا را تکذیب می‌کنی؟ وحد شراب خواری را بر وی جاری ساخت^(۱).

۴- باب: فَضْلٍ: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾

باب [۴]: فضیلت ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾

۱۸۱۲- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، أَنَّ رَجُلًا سَمِعَ رَجُلًا يَقْرَأُ: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ يُرَدِّدُهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، وَكَأَنَّ الرَّجُلَ يَتَقَالُّهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ» [رواه البخاری: ۵۰۱۳].

۱۸۱۲- از ابوسعید خدری^(۱) روایت است که: شخصی از دیگری شنید که وی ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را به طور مکرر تلاوت می‌کرد. چون صبح شد نزد پیامبر خدا^(ص) آمد و در حالی که این سوره در نظرش کم اهمیت می‌نمود، موضوع را برای‌شان گفت. پیامبر خدا^(ص) فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست او است، این سوره، معادل سوم حصه قرآن است»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

اجرای حد شراب خواری به مجرد بوی دادن دهان از شراب، قول بعضی از علماء، و از آن جمله ابن مسعود^(۱) است، و مذهب جمهور علماء آن است که تا شهود و یا اعترافی وجود نداشته باشد، نباید حد شراب خواری بر کسی جاری گردد، ولو آنکه دهانش بوی شراب بدهد، و از همین سبب بود که علی^(ع) از این کار ابن مسعود^(۱) بر وی انتقاد نمود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

قرآن کریم مشتمل بر سه چیز است، احکام، اخبار و توحید، و چون این سوره مشتمل بر خلوص توحید است، از این سبب مشتمل بر ثلث قرآن است، و ابوعباس قرطبی^(ع) می‌گوید: این سوره دارای دو نام از نام‌های پروردگار است که در هیچ سوره دیگری از سوره‌های قرآن ذکر نگردیده است، و آن دو نام عبارت‌اند از: (أحد) و (صمد)، و بعضی از علماء می‌گویند: مراد از اینکه معادل

۱۸۱۳- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَصْحَابِهِ: «أَيُعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَقْرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ فِي لَيْلَةٍ؟» فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَقَالُوا: أَيْنَا يُطِيقُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «اللَّهُ الْوَاحِدُ الصَّمَدُ ثُلُثُ الْقُرْآنِ» [رواه البخاری: ۵۰۱۵].

۱۸۱۳- و از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای اصحاب خود فرمودند:

«آیا کسی از شما از اینکه سوم حصه قرآن را در یک شب بخواند عاجز است؟» این چیز بر آن‌ها مشکل تمام شد و گفتند: یا رسول الله! چه کسی از ما چنین طاقتی دارد؟

فرمودند: «(اللَّهُ الْوَاحِدُ الصَّمَدُ) سوم حصه قرآن است»^(۱).

۵- باب: فَضْلُ الْمَعْوَذَاتِ

باب [۵]: فضیلت معوذات

۱۸۱۴- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ كُلِّ لَيْلَةٍ جَمَعَ كَفَّيْهِ، ثُمَّ نَفَثَ فِيهِمَا فَقَرَأَ فِيهِمَا: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ وَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿وَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، ثُمَّ يَمْسُحُ بِهِمَا مَا اسْتَطَاعَ مِنْ جَسَدِهِ، يَبْدَأُ بِهِمَا عَلَى رَأْسِهِ وَوَجْهِهِ وَمَا أَقْبَلَ مِنْ جَسَدِهِ يَفْعَلُ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» [رواه البخاری: ۵۰۱۷].

۱۸۱۴- از عائشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هر شب که در بستر خواب خود می‌رفتند، کف دست‌های خود را با هم جمع کرده و در آن‌ها سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾، و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾، و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ را می‌خواندند، و

ثواب تلاوت سوم حصه قرآن است، به این معنی که اگر کسی این سوره را سه بار تلاوت می‌کند، به مانند آن است که تمام قرآن را تلاوت نموده است، و البته مشبه به از مشبه کامل‌تر است.

۱- مراد از: «(اللَّهُ الْوَاحِدُ الصَّمَدُ)»، سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ است، و از این سوره از این جهت به (اللَّهُ الْوَاحِدُ الصَّمَدُ) تعبیر شده است، که این سوره مشتمل بر (الوہیت، و وحدانیت، و صمدیت) است.

دست‌های خود را تا جایی که برای‌شان ممکن بود، بر بدن خود می‌مالیدند، و به کشیدن دست، از سر و رو و پیش روی بدن خود، شروع می‌کردند، و این عمل را سه بار تکرار می‌کردند^(۱).

۶- باب: نُزُولِ السَّكِينَةِ وَالْمَلَائِكَةِ عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ

باب [۶]: نزول ملائکه و آرامش خاطر در وقت قراءت قرآن

۱۸۱۵- عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: بَيْنَمَا هُوَ يَقْرَأُ مِنَ اللَّيْلِ سُورَةَ الْبَقَرَةِ، وَفَرَسُهُ مَرْبُوطَةٌ عِنْدَهُ، إِذْ جَالَتِ الْفَرَسُ فَسَكَتَ فَسَكَتَتْ، فَقَرَأَ فَجَالَتِ الْفَرَسُ، فَسَكَتَتْ وَسَكَتَتِ الْفَرَسُ، ثُمَّ قَرَأَ فَجَالَتِ الْفَرَسُ فَأَنْصَرَفَ، وَكَانَ ابْنُهُ يَحْيَى قَرِيبًا مِنْهَا، فَأَشْفَقَ أَنْ تُصِيبَهُ فَلَمَّا اجْتَرَّهُ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، حَتَّى مَا يَرَاهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ حَدَّثَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: اقْرَأْ يَا ابْنَ حُضَيْرٍ، اقْرَأْ يَا ابْنَ حُضَيْرٍ، قَالَ: فَأَشْفَقْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ تَطَأَ يَحْيَى، وَكَانَ مِنْهَا قَرِيبًا، فَرفَعْتُ رَأْسِي فَأَنْصَرَفْتُ إِلَيْهِ، فَرفَعْتُ رَأْسِي إِلَى السَّمَاءِ، فَإِذَا مِثْلُ الظِّلَّةِ فِيهَا أَمْثَالُ الْمَصَابِيحِ، فَخَرَجْتُ حَتَّى لَا أَرَاهَا، قَالَ: «وَتَدْرِي مَا ذَاكَ؟»، قَالَ: لَا، قَالَ: «تِلْكَ الْمَلَائِكَةُ دَنَتْ لِصَوْتِكَ، وَلَوْ قَرَأْتَ لَأَصْبَحَتْ يَنْظُرُ النَّاسُ إِلَيْهَا، لَا تَتَوَارَى مِنْهُمْ» [رواه البخاری: ۵۰۱۸].

۱۸۱۵- روایت است که اسید بن حضیر رضی الله عنه در یکی از شب‌ها هنگامی که سوره بقره را تلاوت می‌کرد و اسبش در نزدش بسته بود، دید که اسبش به هیجان آمده و شروع به سرکشی کرد، چون ساکت شد، اسبش هم آرام گرفت، دوباره شروع به تلاوت نمود، باز اسبش به هیجان آمد و شروع به سرکشی کرد، باز ساکت شد، اسب هم آرام گرفت، باز به تلاوت شروع کرد، اسب دوباره به هیجان آمد، و همان بود که از تلاوت قرآن منصرف گشت.

۱- از عائشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در هنگامی که مریض می‌شدند، معوذات را بر خود می‌خواندند، و هنگامی که مرض‌شان شدت یافت، من معوذات را بر ایشان خواندم، و جهت برکت، دست خودشان را بر جسم‌شان کشیدم.

و پسرش (یحی) در نزدیک اسپ بود، ترسید که مبادا اسپ او را لگدمال نماید، از این جهت رفت و پسرش را برداشت، و برای آنکه چشمش به اسپ نیفتد رویش را به طرف آسمان بلند نمود.

چون صبح شد ماجرا را برای پیامبر خدا ﷺ حکایت کرد، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «ای ابن حُصَیر! بخوان، ای ابن حُصَیر بخوان».

ابن حُصَیر گفت: یا رسول الله! ترسیدم که مبادا اسپ فرزندم (یحی) را که نزدیک اسپ بود، لگدمال کند، و هنگامی که نزد فرزندم رفتم سرم را به طرف آسمان بلند کردم، در این وقت دیدم که مانند ابری که در آن چراغ‌هایی باشد، در آسمان دیده می‌شود، و از آنجا برآمدم تا آن‌ها را نبینم.

فرمودند: «می‌دانی که آن‌ها چه بود»؟

گفتم: نه.

فرمودند: «آن‌ها ملائکه بودند که جهت شنیدن آواز تو نزدیک شده بودند، و اگر به تلاوت خود ادامه می‌دادی، مردم می‌آمدند و آن‌ها را مشاهده می‌کردند، و آن‌ها پنهان نمی‌شدند»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) دیدن ملائکه برای بنی آدم امکان پذیر است، و دیدن ملائکه برای مؤمنین جهت رحمت به آن‌ها، و برای کفار جهت عذاب آن‌ها است، و دیدن ملائکه برای مسلمان وقتی میسر است که با صلاح و تقوی باشد، و به صوت خاصی و اخلاص خاصی قرآن بخواند، و آنچه که برای اسید بن حضیر رضی الله عنه حاصل شد، سه سبب داشت که عبارت‌اند از: قراءت خاص، از سوره خاص، و به صفت خاص، و البته این طور نیست که برای هر قاری قرآنی در وقت قرآن خواندنش ملائکه حاضر شوند، و حتی اگر حاضر شوند، بتواند ملائکه و یا آثار و علائم ملائکه را ببیند، چنانچه مانعی هم از دیدن آن‌ها، و یا از دیدن آثار آن‌ها وجود ندارد.

(۲) یکی از تفاسیر این آیه کریمه که: ﴿إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾ این است که: در وقت قرآن خواندن در فجر فرشته‌ها حاضر می‌شوند، و البته با شرایط خاص آن، و اگر چه این طور نیست که برای هر کسی که در این وقت در نماز و یا در غیر نماز قرآن بخواند، فرشته‌ها حاضر شوند، و یا اگر حاضر شوند، بتواند آن‌ها را ببیند، و حتی اسید بن حضیر رضی الله عنه آثار و علائم فرشته‌ها را دیده بود نه خود آن‌ها را، و کسان دیگری بوده و هستند که در وقت قرآن خواندن فجر، آثار فرشتگان را در نزد خود احساس کرده‌اند، و الله تعالی أعلم.

۷- باب: اغْتِبَاطِ صَاحِبِ الْقُرْآنِ

باب [۷]: غبطه خوردن به قاری قرآن

۱۸۱۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ، فَهُوَ يَتْلُوهُ آتَاءَ اللَّيْلِ، وَآتَاءَ النَّهَارِ، فَسَمِعَهُ جَارٌ لَهُ، فَقَالَ: لَيْتَنِي أُوتَيْتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ فُلَانٌ، فَعَمِلْتُ مِثْلَ مَا يَعْمَلُ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَهُوَ يَهْلِكُهُ فِي الْحَقِّ، فَقَالَ رَجُلٌ: لَيْتَنِي أُوتَيْتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ فُلَانٌ، فَعَمِلْتُ مِثْلَ مَا يَعْمَلُ» [رواه البخاری: ۵۰۲۶].

۱۸۱۶- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«حسد جز در دو مورد در جای دیگری روا نیست، یکی به کسی که خداوند قرآن را برای وی آموخته است، و او شب و روز به خواندن آن مشغول است، و همسایه‌اش آواز او را شنیده و می‌گوید: ای کاش برای من هم به مانند چیزی که برای او داده شده است، داده می‌شد، تا مانند او همیشه تلاوت می‌کردم.»

«و کسی که خدا برایش مال و دارائی داده و او آن مال را در راه حق مصرف می‌کند، شخصی [او را دیده] و می‌گوید: ای کاش من هم مثل او مال و دارائی می‌داشتم تا مانند او در راه حق مصرف می‌کردم»^(۱).

۸- باب: خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ

باب [۸]: بهترین شما کسی است که قرآن را آموخته و به دیگران می‌آموزد

۱۸۱۷- عَنْ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ» [رواه البخاری: ۵۰۲۷].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

مراد از (حسد) در این حدیث نبوی شریف (غبطه) است، و غبطه حلال، و حسد حرام است، و فرق بین حسد و غبطه آن است، که حسد آرزوی زوال نعمت از دیگران، و غبطه حصول نعمت برای خودش می‌باشد، یعنی: می‌گوید: خدایا! همانگونه که برای فلانی مال و یا علم و یا صحت ارزانی داشتی، برای من نیز این نعمت‌ها را ارزانی بدار.

۱۸۱۷- از عثمان رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «بهترین شما کسی است که قرآن را آموخته و به دیگران می آموزد»^(۱).

۱۸۱۸- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فِي رِوَايَةٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ أَفْضَلَكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ» [رواه البخاری: ۵۰۲۸].

۱۸۱۸- و از عثمان رضی الله عنه در روایت دیگری آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «یقیناً که بهترین شما کسی است که قرآن را آموخته و به دیگران می آموزد».

۹- باب: اسْتِذْكَارِ الْقُرْآنِ وَتَعَاهُدِهِ

باب [۹]: حفظ کردن قرآن و تکرار نمودن آن

۱۸۱۹- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّمَا مَثَلُ صَاحِبِ الْقُرْآنِ، كَمَثَلِ صَاحِبِ الْإِبِلِ الْمُعَقَّلَةِ، إِنْ عَاهَدَ عَلَيْهَا أَمْسَكَهَا، وَإِنْ أَطْلَقَهَا ذَهَبَتْ» [رواه البخاری: ۵۰۳۱].

۱۸۱۹- از ابن عمر رضی الله عنهما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «قاری قرآن مانند صاحب شتر بسته شده است، اگر همان طور او را نگهدارد، نزدش می ماند، و اگر او را رها کند، از نزدش می رود»، [یعنی: اگر قرآن را تکرار کند، به یادش می ماند، و اگر نخواند، از یادش می رود].

۱۸۲۰- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «بِئْسَ مَا لِأَحَدِهِمْ أَنْ يَقُولَ نَسِيتُ آيَةَ كَيْتٍ وَكَيْتٍ، بَلْ نُسِيَ وَأَسْتَذْكَرُوا الْقُرْآنَ، فَإِنَّهُ أَشَدُّ تَفْصِيًّا مِنْ صُدُورِ الرِّجَالِ مِنَ النَّعَمِ» [رواه البخاری: ۵۰۳۲].

۱۸۲۰- از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بد است کسی که می گوید: فلان و فلان آیت را فراموش کرده ام، بلکه در واقع فراموش ساخته شده است، [زیرا به سبب نخواندن از یادش رفته است]، قرآن را به

۱- این حدیث دلالت بر این دارد که آموختن قرآن و تعلیم آن برای دیگران از افضل اعمال است، کسی از ثوری رضی الله عنه پرسید: تعلیم دادن قرآن بیشتر ثواب دارد یا جهاد کردن؟ گفت: تعلیم قرآن، و به همین حدیث استدلال جست.

خاطر بسپارید، زیرا قرآن در فراموش شدن از سینه انسان، نسبت به گریختن حیوان از نزد [صاحبش] سریع تر است»^(۱).

۱۸۲۱- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «تَعَاهَدُوا الْقُرْآنَ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَهَوَّ أَشَدُّ تَفْصِيًّا مِنَ الْإِبِلِ فِي عُقْلِهَا» [رواه البخاری: ۵۰۳۳].
 ۱۸۲۱- از ابوموسی رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «قرآن را تکرار کنید، سوگند به ذاتی که جانم در دست او است که قرآن از شتری که زانویش بسته است، گریزان تر است»^(۲).

۱۰- باب: مَدِّ الْقِرَاءَةِ

باب [۱۰]: مد کشیدن در قراءت

۱۸۲۲- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سُئِلَ: كَيْفَ كَانَتْ قِرَاءَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَقَالَ: «كَانَتْ مَدًّا»، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ يَمُدُّ بِبِسْمِ اللَّهِ، وَيَمُدُّ بِالرَّحْمَنِ، وَيَمُدُّ بِالرَّحِيمِ [رواه البخاری: ۵۰۴۶].

۱۸۲۲- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که از وی پرسیده شد که: قراءت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چگونه بود؟ گفت: قراءت [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] همراه با مد کشیدن بود، و (بِسْمِ اللَّهِ

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

سبب فراموشی سریع قرآن دو چیز است، اول آنکه: قرآن کلام بشر نیست، بلکه کلام خالق بشر است، و اسلوب و طریق خاص خود را دارد، و کسی که آن را تکرار می کند، به همان اسلوب عادت می کند و می تواند آن را به خاطر بسپرد، و کسی که از تکرارش خود داری می نماید، چون از کلام مالوف بشر نیست، بزودی از یادش می رود، دوم آنکه حفظ قرآن مجید نعمتی از نعمت های خداوند متعال است، و کسی که آن را تکرار نمی کند، گویا از این نعمت روگردان شده است، و چنین شخصی لایق برای چنین نعمت عظیمی نمی باشد، و از اینجا است که خداوند کلام خود را از سینه اش خارج می سازد.

۲- یعنی: همان طور که شتر زانو بسته اگر باز شود، می گریزد و به این طرف و آن طرف می رود، قرآنی را که شخص حفظ کرده است، نیز همین طور است که اگر به حال خودش رها شود، و تکرار نشود، از سینه برآمده و فراموش می شود.

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) را طوری قرائت می نمودند که در (بِسْمِ اللَّهِ) و در (الرَّحْمَنِ) و در (الرَّحِيمِ) مد می کشیدند^(۱).

۱۱ - باب: حُسْنِ الصَّوْتِ بِالْقِرَاءَةِ

باب [۱۱]: خوش آوازی در قرائت

۱۸۲۳- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهُ: «يَا أَبَا مُوسَى لَقَدْ أُوتِيتَ مِرْمَارًا مِنْ مَزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ» [رواه البخاری: ۵۰۴۸].

۱۸۲۳- از ابوموسی از پیامبر خدا ﷺ روایت است که برایش گفتند: «ای ابوموسی! برایت زمزاری از مزامیر داود داده شده است»^(۲).

۱۲ - باب: فِي كَيْفِ يُقْرَأُ الْقُرْآنُ

باب [۱۲]: در چه قدر وقت قرآن خوانده شود؟

۱۸۲۴- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: أَنْكَحَنِي أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ امْرَأَةً ذَاتَ حَسَبٍ، فَكَانَ يَتَعَاهَدُ كَنَّتَهُ، فَيَسْأَلُهَا عَنْ بَعْلِهَا، فَتَقُولُ: نِعَمَ الرَّجُلِ مِنْ رَجُلٍ لَمْ يَطَأْ لَنَا فِرَاشًا، وَلَمْ يَفْتَشْ لَنَا كَنَفًا مُنْذُ أَتَيْتَاهُ، فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ عَلَيْهِ ذَكَرَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «الْقَنِي بِهِ»، فَلَقِيْتُهُ بَعْدُ، فَقَالَ: «كَيْفَ تَصُومُ؟» قَالَ: كُلُّ يَوْمٍ، قَالَ: «وَكَيْفَ تَحْتِمُ؟»، قَالَ: كُلُّ لَيْلَةٍ، قَالَ: «صُمْ فِي كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةً، وَاقْرَأِ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ شَهْرٍ»، قَالَ: قُلْتُ: أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «صُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْجُمُعَةِ»، قُلْتُ: أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ،

۱- مراد از (مد کشیدن) در این کلمات مدی است که حرف بدون آن اداء نمی گردد، نه مد اصطلاحی در نزد اهل قرائت، زیرا در ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ همزه که در نزد علمای علم قرائت موجب مد کشیدن شود، وجود ندارد، پس مراد انس بن مالک ﷺ این است که نبی کریم ﷺ حروف و کلمات را به شکل طبیعی و کامل آن اداء می کردند.

۲- یعنی: بمانند داود ﷺ خوش آواز هستی، از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که آواز داود رضی الله عنه آن چنان خوش و مؤثر بود، که بسیاری از کسانی که در مجلس زبور خواندنش حضور داشتند، از خود رفته و بی هوش می شدند.

قَالَ: «أَفْطِرُ يَوْمَيْنِ وَصُمْ يَوْمًا» قَالَ: قُلْتُ: أَطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «صُمْ أَفْضَلَ الصَّوْمِ صَوْمَ دَاوُدَ صِيَامَ يَوْمٍ وَإِفْطَارَ يَوْمٍ، وَأَفْرَأُ فِي كُلِّ سَبْعٍ لَيَالٍ مَرَّةً» فَلَيْتَنِي قَبِلْتُ رُحْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَذَلِكَ أَيُّ كِبْرَتْ وَصَعْفَتْ، فَكَانَ يَقْرَأُ عَلَى بَعْضِ أَهْلِهِ السُّبْعَ مِنَ الْقُرْآنِ بِالنَّهَارِ، وَالَّذِي يَقْرُؤُهُ يَعْرِضُهُ مِنَ النَّهَارِ، لِيَكُونَ أَحْفَ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ، وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَقَوَّى أَفْطَرَ أَيَّامًا وَأَحْصَى، وَصَامَ مِثْلَهُنَّ كَرَاهِيَةً أَنْ يَنْزُكَ شَيْئًا، فَارَقَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ» [رواه البخاری: ۵۰۵۲].

۱۸۲۴- از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت است که گفت: پدرم زن با نسبی را برایم به نکاح داد، گاهی می آمد و از زن پسر خود چگونگی گذران شوهرش را می پرسید. آن زن می گفت: بهترین شخصی است، از وقتی که به خانه اش آمده ام در بسترم نیامده و با من همبستر نشده است، چون این سخن بدرازا کشید و موضوع را به اطلاع پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسانید، ایشان فرمودند: «عبدالله فرزندان را نزد من بیار».

بعد از آن نزدشان رفتم، پرسیدند: «چگونه روزه می گیری»؟

گفتم: همه روز.

گفتند: «قرآن را چگونه ختم می کنی»؟

گفتم: هر شب.

فرمودند: «در هر ماه سه روز، روزه بگیر، و قرآن را در هر ماه یکبار ختم کن».

گفتم: از این بیشتر قدرت دارم.

فرمودند: «در هر هفته سه روز، روزه بگیر».

گفتم: از این بیشتر قدرت دارم.

فرمودند: «در روز بخور و یک روز روزه بگیر».

گفت: گفتم: از این بیشتر طاقت دارم.

فرمودند: «به بهترین روزه که روزه داود علیه السلام است روزه بگیر، یک روز بخور و یک روز روزه بگیر، و در هر هفت روز یکبار قرآن را ختم کن».

عبدالله رضی الله عنه می گوید: ای کاش رخصت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را قبول می کردم، زیرا اکنون پیر و ضعیف شده ام، و عدالله رضی الله عنه در هر روز هفتم حصه قرآن را در نزد بعضی از افراد خانواده اش می خواند، و آنچه را که می خواست به شب بخواند، بروز مراجعه می کرد، تا قرآن خواندن شب برایش آسان تر شود، و وقتی که می خواست تقویه شود، چند روز

روزه نمی‌گرفت، و حساب آن را می‌گرفت تا به تعداد همان روزها روزه بگیرد، زیرا نمی‌خواست عبادتی را که در زمان پیامبر خدا ﷺ انجام می‌داد، در آخر عمرش انجام ندهد^(۱).

۱۳ - باب: إِنْ مَنَّ رَأَى بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ أَوْ تَأْكَلٍ بِهِ الْخ

باب [۱۳]: گناه کسی که قرآن را ربائی و یا در مقابل چیزی می‌خواند

۱۸۲۵- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «يَخْرُجُ فِيكُمْ قَوْمٌ مُحَقَّرُونَ صَلَاتِكُمْ مَعَ صَلَاتِهِمْ، وَصِيَامَكُمْ مَعَ صِيَامِهِمْ، وَعَمَلَكُمْ مَعَ عَمَلِهِمْ، وَيَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمُرُّونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمُرُّ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، يَنْظُرُ فِي النَّصْلِ فَلَا يَرَى شَيْئًا، وَيَنْظُرُ فِي الْقِدْحِ فَلَا يَرَى شَيْئًا، وَيَنْظُرُ فِي الرَّيْشِ فَلَا يَرَى شَيْئًا، وَيَتَمَارَى فِي الْفُوقِ» [رواه البخاری: ۵۰۵۸].

۱۸۲۵- از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند:

«مردمی در شما پیدا می‌شوند که شما نماز خود را در مقابل نماز آن‌ها، و روزه خود را در مقابل روزه آن‌ها و کار نیک خود را در مقابل کار نیک آن‌ها نا چیز می‌شمارید، و این‌ها گرچه قرآن می‌خوانند ولی قرآن خواندن آن‌ها از حنجره‌هایشان تجاوز نمی‌کند».

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

از این حدیث دانسته می‌شود که بهترین نوع قرآن خواندن آن است که در هر ماه یک بار قرآن را ختم نماید، یعنی: در هر روز یک پاره قرآن بخواند، و بهترین روزه آن است که در هر ماه سه روز روزه بگیرد، زیرا ثواب حسنات ده چند است، و کسی که از هر ماه سه روز روزه می‌گیرد، مانند کسی است که تمام ماه را روزه گرفته است، و البته اگر کسی قدرت داشته باشد، و سبب زحمت برای خودش و دیگران نشود، می‌تواند بیشتر قرآن بخواند، و بیشتر روزه بگیرد، ولی چون انتخاب اول پیامبر خدا ﷺ همین چیز بود، فکر می‌شود، که از دیگر انواع بهتر باشد، و حتی وقتی که عبدالله بن عمرو رضی الله عنه به این اندازه از روزه گرفتن و قرآن خواندن قناعت نکرد، در آخر عمر خود از اینکه توجیه نبی کریم صلی الله علیه و آله را قبول نکرده بود، افسوس می‌خورد.

«از دین با چنان سرعتی خارج می‌شوند، که تیر از هدف خارج می‌شود، [وقتی که انسان] به پیکان نگاه می‌کند، چیزی را نمی‌بیند، و اگر به چوب تیر نگاه کند چیزی را نمی‌بیند، و اگر به پره‌های تیر نگاه می‌کند چیزی را نمی‌بیند، و چیزی که در باقی بودن آن به اشتباه می‌افتد، قسمت پایانی تیر است»^(۱).

۱۸۲۶- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الْمُؤْمِنُ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَعْمَلُ بِهِ: كَالْأُتْرَجَةِ، طَعْمُهَا طَيِّبٌ وَرِيحُهَا طَيِّبٌ، وَالْمُؤْمِنُ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، وَيَعْمَلُ بِهِ: كَالْتَّمْرَةِ طَعْمُهَا طَيِّبٌ وَلَا رِيحَ لَهَا، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ: كَالرَّيْحَانَةِ رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ: كَالْحَنْظَلَةِ، طَعْمُهَا مُرٌّ - أَوْ حَيْثُ - وَرِيحُهَا مُرٌّ» [رواه البخاری: ۵۰۵۹].

۱۸۲۶- از ابوموسی رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «شخص مؤمنی که قرآن می‌خواند و به آن عمل می‌کند، مانند ترنج است که مزه‌اش گوارا و بویش خوش آیند است».

«و مؤمنی که قرآن نمی‌خواند، ولی به آن عمل می‌کند، مانند خرما است که مزه‌اش گوارا است ولی بوئی ندارد».

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) با استناد بر این حدیث نبوی شریف، بعضی از علماء خوارج را کافر می‌دانند، ولی صحیح آن است که تشددشان در دین سبب خروج‌شان از دین نمی‌شود، امام خطابی رحمته الله علیه می‌گوید: به اجماع علماء خوارج با وجود ضلالت و گمراهی‌شان فرقه‌ای از مسلمانان محسوب می‌گردند، از این جهت به نکاح دادن و به نکاح گرفتن‌شان روا است، ذبح دست‌شان حلال، و شهادت‌شان مقبول است، کسی از علی رضی الله عنه پرسید: آیا خوارج کافر هستند، گفت: آن‌ها از کفر گریخته‌اند، پرسید: آیا منافق هستند، گفت: منافقان جز گاهی خدا را ذکر نمی‌کنند، و این‌ها شب و روز به ذکر خدا مشغول هستند، پرسید: پس این‌ها کیانند؟ گفت: گروهی‌اند که به فتنه گرفتار شده‌اند، از این جهت سخن حق را نمی‌شنوند، و راه حق را نمی‌بینند.

(۲) و معنی این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که این‌ها از دین با چنان سرعتی خارج می‌شوند، که تیر از هدف خارج می‌شوند... این است که این‌ها مانند تیری هستند که به سرعت زیاد از جسم شکار می‌گذرد، و از سرعتی که دارد، اثری از جسم آن شکار بر آن تیر باقی نمی‌ماند، و حال این اشخاص نیز به همین گونه است، که به سبب سرعتی که در بیرون شدن از دین دارند، هیچ اثری از دین، بر قلب‌شان، بر رفتار و گفتارشان، و در تعامل‌شان با مردم، دیده نمی‌شوند.

«و منافقی که قرآن می‌خواند، [وطبعاً به آن عمل نمی‌کند] مانند ریحان است که بویش گوارا و مزه‌اش تلخ است».

«و منافقی که قرآن نمی‌خواند، مانند هندوانه ابوجهل است، که مزه‌اش تلخ و بویش ناخوش آیند است»^(۱).

۱۸۲۷- عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «اَقْرَأُوا الْقُرْآنَ مَا اِتَّخَفْتُمْ قُلُوبُكُمْ، فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ فَمُومُوا عَنْهُ» [رواه البخاری: ۵۰۶۰].

۱۸۲۷- از جُنْدَبِ بن عبدالله رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «قرآن را تا وقتی بخوانید که دل شما به آن تمایل داشته باشد، و چون خسته شدید از خواندنش صرف نظر کنید»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این حدیث دلالت بر فضیلت کامل برای قاری قرآن دارد، در ترمذی از ابوسعید خدری روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: خداوند عزوجل می‌گوید: «کسی را که قرآن خواندن از ذکر کردن من، و سوال کردن از من به خود مشغول نموده باشد، از آنچه که برای سوال کنندگان می‌دهم، برای او چیز بهتری می‌دهم».

(۲) برای قرآن مجید در باطن و ظاهر انسان تاثیر خاصی است، و به اساس آنچه که در این حدیث نبوی شریف آمده است، موقف مردم از قرآن مجید بر چهار قسم است: قسم اول کسی است که از قرآن مجید فائده کاملی را می‌برد، و آن مسلمانی است که قرآن می‌خواند و به آن عمل می‌کند، و قسم دوم کسی است که از قرآن مجید هیچ فائده نمی‌برد، و آن منافق کامل است، که نه قرآن می‌خواند، و نه به آن عمل می‌کند، قسم سوم کسی است که تنها در باطن از قرآن فائده می‌برد، نه در ظاهر، و آن مسلمانی است که به قرآن عمل می‌کند، ولی قرآن نمی‌خواند، و قسم چهارم کسی است که در ظاهر از قرآن استفاده می‌کند، نه در باطن، و آن منافقی است که قرآن می‌خواند، ولی به آن عمل نمی‌کند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بعضی می‌گویند مراد آن است که قرآن را تا وقتی بخوانید و در فهم معانی آن گفتگو نمائید که با هم اتفاق نظر داشته باشید، و وقتی که در فهم معانی آن اختلاف نظر پیدا کردید، از خواندن و گفتگو در آن خود داری کنید، تا نشود که قرآن سبب اختلاف در بین شما گردد، و البته مانعی نیست که حدیث بر هر دو معنی حمل گردد.

(۲) ابن جوزی رحمته الله می‌گوید: احیاناً صحابه بر موضوع قراءت و لغات در مورد قرآن کریم اختلاف می‌کردند، از این جهت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن‌ها را امر کردند که در وقت اختلاف کردن در این مورد

برخیزند و از هم متفرق شوند، تا مبدا یکی قراءت دیگری را انکار نماید، و در نتیجه منکر چیزی از قرآن مجید گردد.

۳) در قرآن کریم، و در احادیث متعدد نبوی مسلمانان از اختلاف منع شده‌اند، و پیامبر خدا ﷺ همیشه مانع اختلاف در بین مسلمانان می‌شدند، ولی این اوامر قرآنی و ارشادات نبوی اکنون کاملاً از نگاه عملی فراموش گردیده، و کمتر کسانی را می‌بینیم که با هم اختلاف نداشته باشند، و هزارها مسلمان کشتگان راه اختلاف در بین عده بر سر جاه طلبی آنها و رسیدن به قدرت، و مال و منال است.